بعہد اکبر کہ شہنشاہ ہمایون فال با برتر اقبال جہانگیر بخشید

حسب الامر جناب مہاراجہ صاحب خانان صاحب فرزند خاص دولت انگلشیہ منصور الزمان امیر الامرا

ادھیراج راجیسر مہاراجہ راجگان مہندر سنگھ مہندر بہادر والی ممالک پٹیالہ ادام اللہ ملکہ و اقبالہ

۱۲۸۲

آئین اکبری

محتوی وقائع سلطنت عرش آشیان جلال الدین محمد اکبر بادشاہ ہندوستان جنت نشان نور اللہ تعالی مرقدہ

تصنیف ادیب لبیب گوی سبق از ہمسران شیخ ابو الفضل علامی مشتہر احسن اللہ مآلہ بہ اوان مبارک بنا

در مطبع منشی نولکشور طبع جامع آئین نقش فروکسی انیس

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ اکبرنامه از شارح کتاب

سجده محمدت ایزد اکبری که بکبره تکبیر ادنی ترین وصف حال و دست بفرق تلم تحزم
بتقدیم رسانیدن مجال لب فی خامهٔ خطا بیان میکشد زیرا که تصویرنگاران سرای سپاس الهی
از قدرت نقاش حادث و مصور امکان بیرونست و چنین زینه بجناب معلای کبریا
که فتعال الله علوا کبیرا امثال متعال و اگر به بنای آسمان و عمارت زمین نیایش و ستایش
او نموده آید خفاش نشی را شاید چرا که در خطوط شعاعی بصیرت ازان ناچیزتر باشد
که چنان احکم الحاکمین جهان آرای را به تعمیر دیوار گلبنی و سقف چوبین طراحی نمایند
اگرچه درین کار شگرف کار برنگ آمیزی مجردات با مادیات که مرقع موجودات اشارت
ازانست توسل جویند درین صورت هم شرح جمال متن غیر منتهی را بدست سعی منتهی پرداخته باشند از سری
با صنعت تصویر هیولانی و صورت جسمیه انسانی آدمی زاد را بمعرفت عظمت ایزدی رهنمونی
میکند علی الخصوص مصور را که بقلم غرائب نگار که صورت آدم را چنان شبیه نگارد
که بیننده در حیرت فرو میرود ولیکن آن جان گرامی و آن گوهر دریافت و آن حرکات

دلفریب وسکنات سراپا زیب نتواند از هزار یکی بظهور برآورد هر آینه بعجز خویش و قدرت ایزد توانا اعتراف نماید و شناور بحر معرفت مبدع کل میگردد هر چند بعضی رقم انکار بر این صنعت بدیع کشیده بودند چون نقش و نگار آئین تصویر نگاشته لوح بیان دیدند و شیشه آرای عالم علوی و سفلی معاینه کردند سر خجالت در گریبان ندامت کشیدند و اقرار بر الوهیت او کردند مصرعه مانند غریبی که بسوی وطن آید رجوع بمبدء و معاد کند ای فتاح علم و حکم ای رافع اعلام ایادی و نعم کجا ذرات مکونات را تابی که بضیای خورشید انور قرار گیرد و پیمایش ماه بگز نماید یا هجوم نجوم بعقود انامل کند ای نگارنده بهارستان ای طرازنده نگارستان * همه از صنع تو زمان و زمین * میکنند آفرین تو تحسین * گر خطوط شعاع و دیده عقل * همه را بر سر هم افزائیم * بقیاس کمان تست چنان * که بگز ماهتاب پیمائیم * من و تعظیم تو چنان ماند * ذره دعوی مهر گرداند * ای حکیم و علیم و صانع کل * * رنگ گل بخش و نالهٔ بلبل * * زیب افزای گلشن هستی * از تو قائم بلندی و پستی * * همه کثرت بوحدتت شاهد * * آشنا غیر و رند هم زاهد * هر کرا داده تو مقبولی * بودش کی بغیر مشغولی * * هر که از درگه تو شد مردود * از دل عالمی شود مطرود * * توئی معبود عابدیم همه * * توئی مسجود ساجدیم همه * حینیکه اصوات مناقیر الکعته زیاض غلباء مخضرة النباتات قدس و بال پرواز طایران اولی اجنحه گلشن غناء متراکمة الادواح منها جمة الاقطاف و الاثمار آتش بترنم سرائی ستایش بی پایان خالق قدیر که اسماک لجج لغنیه و نغرید و سجه شواطی تفرید بودند رطب اللسان و عذب البیان شدن نتوانستند و در تموج میاه جداول گوناگون و گردابهای فکر بوقلمون غوطه خوردند بل اسونه فردوس برین و غیوث ایام بهاری امتعه نضارت و اجناس غضارت

که بمزارع آرزوی مشتاقان فرصت بخشیدند بدو بوی و تری بمشام آنها نرسید اگرچه بنغمات
بربوبیت روانی تحریر دلآویز و قنادیل تقریر طرب انگیز روشنی گیر و ضیا پذیر نگردید بشر را که به شر
مرکب شده و انسان که از نسیان خلق گردیده کجا تاب و توان که عازم صعود ارتقای بر قلل
اطوار منیعه و اعلام شاهقه رفیعه از استعانت خامه که از لی بش عنیت اعتلا محال جاییکه
لوذعیان اعصار و والمعیان امصار که قصب الاسباق در میدان تحریر فصاحت و مضمار تقریر
بلاغت برده اند درین محل اعتراف بوضع الذورق علی الارض نموده اند و لب اقرار بعجز و
نارسائی کشوده اند هرچند باستعارات الفاظ رشیقه و مجازات الیقه و یواقیت معانی
سنیه و لالی بهیه بوحی شرافت ستوده انجام کار مهر سکوت بر لب و زبان شان گشته فواعجبت
رب المهیمن المتعال و انه لقسم عظیم ذره از آفتاب و قطره از دریا هم نیافته اند بل مصرعه
بلا احصی از تنگ فرو مانده اند قلم از حمد چون گشته سرفراز مسوی نعت احمد گشت و مساز
سر حق محبوب رب العالمین نور چشم روح الامین واقف اسرار رب ذو المنن ضیای نور دیدهٔ
از نو تا کهن مشرق انوار حی لم یزل مصدر صد لطف و هزار عنایات ازل افتخار آسمان تمکنت
فخر بحر بیکران معرفت خاک پاک درش کحل دیدهٔ حور عین و غبار سرایش سرمهٔ چشم قدوسیان
آسمان هشتمین باعث احداث افلاک و بروج سبب ایجاد معراج و عروج اول خلق جهان
آخر کون و مکان شهسوار مضمار لیلة الاسری پیشوای متعبدان مسجد اقصی مورد لطف اله
شاه دین پناه هادی سبل معلم عقل کل سرور عالم خلاصهٔ بنی آدم مسندنشین عرش برین
شهنشاه یثرب و بطحا زین معدن جواهر سرایر خلاق جهان مخزن رموز کون و مکان
شافع روز جزا صاحب تاج و لوا لاله زار داغ عشق بی نیاز نوبهار گلشن سوز و گداز
نور عرش و لامکان جوهر کان عفت روشن روان تاجدار قاب قوسین او ادنی

بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دو جهانی و دیباچهٔ دولت جاودانی ست بوسه دادند

گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر گذاشتند و بمشاهدهٔ این نور اقدس زبان الهامی بیان باداء

شکرگزاری حضرت باری عز شانه و جل برهانه مقرون ساختند و فرق فرقد سای السجدات نیازمندی بر

درگاه بی نیاز فرود آوردند شعر نه تنها سجدهٔ سر مبدم بود * که هر موی بر تنش در سجده خم بود *

حافظان عنایت الهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف

عاطفت پادشاهی سپرده باین زمزمهٔ شادی و ترانهٔ آزادی مترنم گشتند شعر اینست آن

زین گنج بخواه هر چه خواهی * اینست که در روش نهاده * ماهیت کنه حق کماهی * اینست که کعبهٔ درش را

گیرند شهان بقبله گاهی * اینست که پای دولت او * رونق ده تخت پادشاهی * صفحه خوانان صحایف بشری

بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند و قیافه شناسان هیکل انسانی بنظر تأمل و تدبیر مطالعه نمودند

قطعه پدید و دیدند نقشی که هرگز * ندیدند در جدول آفرینش * ز حیرت نگفتند چیزی و گفتند

زهی نور دانش زهی چشم بینش * انوار پادشاهی از ناصیهٔ عرش سایش لامع ارقام ظل الهی از خطوط

دست دریا پاشش ساطع شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر دلائل خداشناسی از مجموعهٔ هستیش باهر

براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا سواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا رقوم صاحبقرانی

از جداول احسن تقویمش روشن علوم غیب دانی از بیاض نهادش مبرهن

رموز دوربینی از تیزبینیش واضح اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لائح

ذکر بعضی از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهت ولادت سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی نکته پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند

و قصاید تهنیت گفتند و همه بعرض قبول مجلس نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که [illegible]

بود رسانیده کامیاب جائزهای گرامی گشتند از انجمله این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته

بتحسین جهان ممتاز شده بود رباعی
چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت — آیات ابد را همه تفسیر نوشت
از بهر ولادت شهنشاه جهان — تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت (۹۴۹)
و این تاریخ نیز از غرائب اتفاقات است که یکی از فضلای عصر یافته بود شعر
لله الحمد که آمد بوجود — آنکه از کون و مکان منتخب است
پادشاهی که ز شاهان جهان — اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و سنه سال میلاد (۹۴۹) — شب یکشنبه پنجم رجب است

شکرگزاری مؤلف این شگرفنامه ابوالفضل بن مبارک در یافتن زمان سلطنت و هم ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگام طلوع این نیر اقبال اگرچه راقم این شگرفنامه در نهانخانه عدم بی مایه هستی و پیرایه ایزدپرستی گرانبار حسرت بود اما شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظر کردهای چشم التفات و تربیت است و صد شکر دیگر آنکه بیشتر از آنکه زائچه قدسی بنظر درآید بدقائق شرائف و بدائع جلائل ارقام آن اطلاع یابد بکمال ایزدشناسی و ملک آرائی که از پایه شناخت منجم فراتر است دریافته پرستار قدرت ایزدی بود و لله الحمد ثم لله الحمد که مثل امام الکلام حسام العجم لسان الحقیقه حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقتی که انتظام سلسله صورت و معنی را از آن گزیر نباشد نیست چنانچه نگاشته قلم حقائق رقم اوست شعر
گویند که هر هزار سال از عالم — آید بوجود اهل وفایی محرم
آمد ز پیش ما نزاده ز عدم — آید پس از این و ما فرو رفته بغم
و لنظیری دیگری گوید رباعی
هر یک چندی از خسان جهان سر آید — روشن جانی ز آسمان در آید
خاقانی ازین جانب این دهر محی — بر ره منشین که کاروان در آید
و باقبال سعادت کامیاب ملازمت این فرمانروای کل شد عقده کشای سبل گشته اند دولت توجه و التفات عالی مزاج زمانه عشوه ده دانا فریب اقبال فهمید خاطر را که سرگردان بادیه اسباب بود فراهم آورده در نشاه تعلق جز تحصیل خشنودی پادشاهی

رضای ایزدی ست بهیچ چیز سرگرمی ندارد و دل از قیود و تعلقات و تقییدات دنیوی
آزاد ساخته نه در حسرت گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش ست چنانچه شرح
احوال خود را از استبعاد سلف ملازمت به استظلال بظلال رافت و عاطفت و سربلندی
ازواج عزت و ارجمندی بطرفه معرفت در محل خود رقم زده کلک عرض خواهد گردانید

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی که در
مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توامانند و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش
و پادشاه نشان آمده اند و بدانش خداداد و بینش حق بین چنانچه مقتضای علو الت انتساب
در انتظام عالم و عالمیان بوده سلطنته نام نیکو را که عمر ثانی ست بلکه حیات جاودانی در بنا
بساط گذاشته اند باین ترتیب منوال ست ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد
همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا
بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان بن
امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلنگیر بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیجن
بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن
دوتومین خان بن بوقا خان بن بوذنجر قاآن بن النقوا بنت جوبینه بهادر بن یلدوز بن منکلی خواجه
بن تیمورتاش و او از نسل قیان بن ایلخان بن تنگز خان بن منگلی خان بن یلدوز خان بن اتی خان
بن کُن خان بن اغوز خان بن قراخان بن مغل خان بن النجه خان بن کیوک خان بن دیب
باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن
مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام پوشیده نماند که تا یلدوز که

که جد بیست و پنجم حضرت شاهنشاهیست احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحف
صدور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السنهٔ مستحفظان ارقام دهور محفوظ و مذکور گشت
و از منگلی خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر در نیامده چنانچه
سبب این مذکور خواهد شد و از ایلخان تا آدم که بیست و پنج تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند
نیز نگاشتهٔ کلک اجمال خواهد گشت نزد خردمندان دوربین که با دل انصاف گزین و دانش
خداداد تتبع اخبار گذشتها نموده بلکه شناسای سخنان راست را سرمایهٔ دیانت پیرایهٔ امانت
خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی کردار درست مینمایند پوشیده نیست که آنچه بر صفحات مسامع
و الواح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز آدم میان اهل هفت هزار سال میگویند اصلی که شایستگی
قبول عقول و افکار دانایان که تماشائیان بهار و خزان این چهار چمن و پرده شناسان این بزم
این هفت انجمن اند داشته باشد ندارد و در مثال این امور عقل دوراندیش دوربین ازرسیدنهای
دریافت گاه انکار میکند و گاه از احتیاط که موقف اطمینان و مجلس ادراکست در رد و قبول آن
توقف مینماید و بدستیاری فروغ جهان افروز خرد و مددگاری نقلهای معتبر و خبرهای مستند
روزگار مثل کتب قدیمهٔ هندی و ختائی و غیر آن که از جولان حوادث مصون مانده و بنای قواعد
نجومیه و احکام ارصاد و غیر آن بر آنست و شواهد صدق و سداد از نتایج آن پیدا و از ضبط
تواریخ متواترهٔ حکمای این اقالیم و آثار تلاحق افکار این طبقهٔ مرتاض مفهوم میشود که این عالم
و عالمیان را ابتدای این مظاهر اسمای و صفاتی را مبدای پدید نیست یا بمعنی قدم چنانکه
اکثری حکمای متقدمین بر آنند یا بمعنی کمال طول امتداد که بپایه تقدم میرسند گروه سیورها
که بریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان ممتاز اند از بدو زمانه را که بزبان هندی
کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته اند یکی از سر پیدایش یعنی زمانی که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش

سخنت نشین دفی قندلی مثال دیوان بکارات مقطع وقصیده مسدود است تاسر عمین وجود

حکمران جهان بود و نبود رنگ و بوی فردوس برین حاده و مجموعه عالم آفرین گلستان

گلستان ناز معشوق ادائی دلنواز شورش عشاق آه جان گداز قهرمان قدرت رب جلیل

مرزبان امر حق بی تعال وکیل گوهر لولاک درة التاج او عرش و لامکان سایه معراج او

نظم ابوالقاسم قسیم نار و جنت + شفیع مجرمان بی مزد و منت + محمد خاک پایش عرش را تاج +

ز قصر قدر او یک پایه معراج + صدف پیشین از و پس انبیا را + پس و پیشی بر و تنها خدا را +

شد از اعجاز دستش سنگ گویا + کفش خجلت ده موسی و عیسی + نموده در دم معجز نمایی +

کلاغ از خدمتش کسب همایی + کلام حق کلامش بی شک و ریب + چو طوطی در سخن آئینه غیب +

لبش امی و لیکن از علم لبریز + سواد اش کند شمشیر زبان تیز + بسلطانی ز فقرش فخر بوده +

جبینش خاک و پایش عرش سوده + برنگ مو بدل شد رنگ و بیم + چگویم یا نبی الله چگویم +

ندارم از خجالت روی گفتار + گنهگارم گنهگارم گنهگار + علی گویان چو برخیزم ز مرقد +

بمن نازان شود جان محمد +

پس از حمد آفریننده کون و مکان و نعت شهنشاه مرسلان

و منقبت امام رهبر انس و جان میگوید بنده ضعیف سراپا نحیف بضاعت خفیف مجرم خجلی سید محمد صادق علی حرسه الله عن آفات الدنیوی و الاخروی و تحفظه الله بحفاظت الخاص عن شر کل غبی و غوی که درین جزو زمان که جوهر مردمیت و گوهر آدمیت در ابنای زمان مفقود و در کل انسانیت نابود و ناموجود کتاب مستطاب مسمی به اکبرنامه که از قلم جواهر رقم ملا ابوالفضل بر صفحه روزگار و ورق لیل و نهار ترشح شده الحق چنین عبارت چنین منشی انشا پرداز نرسیده اگر کهن روزگار هزارها دور زند و چرخ کند کم افتد چنین نکته پرداز کم که نازک و لفظ و معنی بهم + اینچنین کتاب طویل الذیل سحر پرداخته که بر نسخه سحاب افادتش

ریاض خرم و فرین و قلعه بلور افاضتش چراغ دانش روشن و آنحق که تحریر کننده بیش تابشیه
خامه خواب تیره روزی از دیده بخت سخن شسته و بیاد دامن تحریر خیاک بیر نقی از چهره هنر رفته
شاهین الفاظ معنی شکاران بآین تقویت اقتدارش سیمرغ احتشام و تدرو نکته رنگین کلامان
در فضای تحسین الفاظ طاوس خرام تعبیرانی بصیرتش زر کمال نا نقص عیاران در بوته گداز
بمبادی تمیزش تا بی معنی کوته خردان ابقدر تکلیم الفاظ دراز هر سطرش حقایق بنیانش تمامیت
مشحون از دلایل قدرت پردازی و جهانی ست مملو از شواهد صنع طرازی از عقاقیر تلخ
مواعظ کام غفلت زدگان لذت آگهی و از ضرب تازیانه نصایح توسن حرون نفس گرم جولان
خورش راهی از لطافت عبارت حروف راز نور لولو شهوادی و از اعتدال الفاظ و معنی
رایحه اعتدال زادی از تنگ وزری کلمات محال وقت خورسکان محال و از رنگی عبارات
مهرزال نا سفته در گرد انفعال بلبل بلاغت بر گل فصاحت صفیر سنج و شقایق و نسترن
حروف در هم شکسته و خندان از دست تطاول صبا برنج عقده نادی سهیم دست خوش
توضیح بیانش در نور فشانی چون مهر نورافشان در فضائل و جلایل دریا به کمال که تر توصیفش
زبان ناطقه گنگ و لال من و چه بپرای مهر تجلای عالم آرای ناهجان مناهج براعت
و طلاقت و خازنان مخازن فصاحت بلاغت که تجلی جمال جهان نمای مخدرات حقایق
غیب و مرآت عکس پذیر لمعات اشراقات فضائل لاریب ست منکشف و واضح و لایح باد
که چون گردش گردون دون و نیرنگی چرخ بوقلمون اقا آمد و شد قدیم سنت نه جدید و حوادث
روزگار و وقایع لیل و نهار داعی برین کردار در سنه ۱۲۸۳ هجری مطابق سنه ۱۸۶۶ء جناب کوکب
برج همت و مروت صاحب دانش و بینش قدرشناس ارباب علم و ذکا مرجع فهم علما و فضلا
در سخاوت چنان مشهور که روح حاتم در گور مسرور و بر وز اقبالش دیده دشمنان کور بینیابی

بضیا ی طبع پرورش مع جناب منشی نول کشور صاحب که مطبع در لکهنو قرار داده اند و از هم

قدردانی علم و هنر از ذات ایشان برقرار هر چند که آن ذات والا صفات احاجت برای

خود نیست و لکن برای رفاه خلایق و بجا ماندن آبروی هنر چنین مشقت و تردد بر خود گوارا

کرده اند بموجب بیت ؎ از خوی سعی جبهه ساخته تر ۔ تا بجا ماند آبروی هنر

و ازین سبب کتب مبسوطه که نادر الوجود و بسیار کمیاب بودند بتلاش تمام و سعی مالا کلام و

بجستجوی بسیار و تلاش بعید پیدا فرموده طبع کنانیده اند چنانچه بجز کتابهای مختصر اینچنین

کتابهای کلان زیر طبع نیامده اولا اینکه بیسر نمی آید دیگر اینکه صرف وقت کثیره باید

لهذا همت هر یک از صاحبان طبع دیگر باین امر کلان آماده و مستعد نشده و مسبب الاسباب

این عالی همت والا نهمت احیان اولو العزم مؤیده باستقدام امر مذکوره کمر اراده بر میان

مستعدی چست بسته اند غرض اینست که در سال مذکوره این کمترین ناکام برگشته ایام از

خاص و عام را بغایت عنایت و نهایت لطف طلب فرموده بر زبان راندند که اراده

طبع کتاب اکبرنامه داریم و حقیقت این کتاب نایاب از تحریر تفصیل معلوم خواهد شد

این هیچمیرز هیچ ناکاره از دست زمانه بیچاره اجر حق آ در دست الم شوریده روزگار و پراگنده خاطرم

گرانی سعی زنجا مدام ابدی مقصدم ہاں اگر اقبال عالی مددی خواهد کرد البته کشود کره این کتاب

هم خواهد شد فرمودند که مدد اقبال من چیست این نمایش والی و حاکم ممالک پتیاله مهاراجه

عالی همم مهاراجه مهندر سنگه بهادر دام اقباله و خلد الله ملکه که بالفعل ادنی ملازمانش انجمن

فلک رفعت و برترین مهر سپهر پایست سروری توان گفت در مقابله کمترین چاکرانش سخاوت

و همت و جرات و رحمت و مکرمت از کران تا کران محال بل عدیم المثال و هر آنچه دیگر

امور منظور نظر داشتند بیان کردند و شرائط چند هم مرعی داشتند اگرچه لیاقت برداشت حمل

این بار گران که ما فوق طاقت این ضعیف البنیان قوی ناتوان نبود مگر الامر فوق الادب
طایعاً و راغباً متکفل این کار شدم و سمعنا و اطعنا بر زبان راندم عنایت فرمائیهای جناب
منشی صاحب معظم الالقاب از کدام زبان بیان نمایم بیت اگر هر موی من گردد زبانی
بیان سازم ز هر موی داستانی ✱ اعانت و امداد پنج چهار نسخه همین کتاب که بسیار بسیار صحیح قابل
اعتبار اهل روزگار بودند فرمودند بنده نیز همه تن مصروف و متوجه بوده بتوفیق ایزدی
و عنایت سرمدی او تعالی جل شانه در مدت هشت ماه و پانزده روز از تحشیه و حل مطالب
جزئیه و کلیه فراغ نموده داد چنانچه در دو هر یوم داشتم و وجب عقلی و مستحب خردی انگاشتم که از
صباح تا نصف شب بجز این کار روی توجه بکار دیگر نمی آوردم و خدا شاهد حال ست که
درین ماههای مذکوره خواب و خور بر خویشتن روا نداشتم و هر آنچه در دو پهر شب ضرورت و حاجت
ضروریه از اکل و شرب وغیره می افتاد جمله درین مدت قلیله بجا می آوردم بر دانایان روشن ضمیر
و واقفان خبیر پوشیده نیست که یک جزو کتاب بل سطری فی نی و چار لفظی که قابل قبول
ارباب فرهنگ باشند و ارباب فراست و ذوکا مستحسن دانند و زبان بتحسین کشایند از انسانان
ضعیف البنیان محال و دشوار ست نه که بر کلام اساتذه که عمده ترین زمانه بودند شرحی نگاشتن
و مطالب مستتره ایشان را از قلم خود مشرح گردانیدن بجز آنکه خود را در مسخرگی و لهو و لعب طفلانه
انداختن و بازیچه اهل روزگار بودن چیزی دیگر متصور نیست باید دانست که جمله کتب فارسیه
عربیه که در هر علم اند شرح آنها موجود و بر صحت کننده دشوار نمیتواند بود و این کتاب مستطاب
بدو وجه از شرح عاری مانده اول آنکه مصنف این ملا ابوالفضل وزیر حضرت اکبر شاه غازی
بوده و جمله عمایداز اهل علم و ارباب هنر در ضرب المثل میگویند که اکبر شاه بادشاهی و حکومت
و سلطنت نکرده بلکه خدائی نموده و هیچ وزیری که از زور قلم در معامله نگاری و انتظام امور مملکت

عدیل و همسر خود در علم هم نداشت دیگری لائق وزارت نشده چنانچه گوینده میگوید بیت

وزیری چنین شهریاری چنان * جهان چون نگیرد قراری چنان * و هم موجب اینکه بیت

همه کار شاهان گیتی شکوه * ز رائی وزیران بگیرد شکوه * المختصر هر دو خوب بوده‌اند

ثانیاً اینکه این کتاب مسطور در علم تاریخ ست بشرح ضرورت ندارد و فائده ملا ابوالفضل

بن شیخ مبارک برادر حقیقی فیضی بوده و فیضی در جمله علوم چه از منقول و چه از معقول و حکمت

و غیر ذلک بهره وافی و کمال وفی داشت و در نثر و نظم گوی سبق از گذشتگان و حال خود

برده پس نامهٔ استقبال را کجا بشمار آریم که هر روز بتر خیگر ده و حسب فرمایش حاکم وشاه خود

پنج قطعه مثنوی بر جمسهٔ نظامی گنجوی خصوصاً ملا من چنان گفته که انگشت حیرت بر دندان

صاحبان طلاقت مانده و از شیرینی الفاظ و نکات معنی لب بلب ارباب ذلاقت بهم چسپیده

چنانچه در دفتر ثالث همین کتاب ملا ابوالفضل اشاره بهمین معنی نموده است هر که طالب باشد

در اینجا بنگرد و از رموز شعر و شاعری او آگاهی برد و فیضی در دفتر اول رباعی که هر چهار

مصرعه اش با ربع عناصر توان گفت در وصف جلال اکبر شاه در صنعت بینه گفته

الحق که داد سخن داده و در قالب الفاظ روح دمیده چنانچه بنده هم در صنعت زبر رباعی

بنام آقای نامدار خود حوالهٔ قلم نموده و این هر دو صنعت نهایت نایاب و عزیز الوجود و

دانند همچنین صنعتها گو از اقسام شعر ست خیلی در هستی نادر هر چند که در حاشیهٔ کتاب هر دو

رباعی مع استخراج نام ممدوح و حل معنی و غیره نگاشته شد مگر درین چند سطور که بطور مقدمه

حواله زبان خامه صراعت شمامه شده بتصریح تمام و تشریح بلیغ در آورده ام که بر سننده سهلتر باشد رباعی

اعداد حروف گیرز اسم نولکشور	بازش عدد بگیر ز هر حرف کتاب	لیکن بر قواعد بر اعداد متفق
این نکتهٔ لطیف فتاده ست انتخاب	اسمی اولاً هر حرف اسم نولکشور را عداد بطریق ابجد بر آید	

و ثانیاً حروف ملفوظی آفتاب بشمار پس بقاعدهٔ زبر و بینه دو اسم یعنی اسم آفتاب و نام نولکشور
را برابر کن و آن استخراج باین طور که حروف ملفوظی آفتاب نه اند الف فی تی بی قاعدهٔ
زبر و بینه است که هرگاه دو اسم مطابقت خواهند حروف ملفوظی اسم مفروضه بگیرند و عدد
بحساب جمل برآرند پس اگر در اسم مفروض اعداد زیاده باشد و در اسم تحقیقی گنجایش نباشد
بگیرند و اگر در اسم تحقیقی اعداد زیاده باشند لفظی دیگر زیاده سازند یا عدد حرفی را هم بگیرند
مثلاً اکبر را وضع با آفتاب کردیم و حروف آفتاب ملفوظی اینست الف فی تی بی خارج همزه
یک پس از حساب ابجد عدد ل ۳۰ و ف ۸۰ و ی ۱۰ و ت که اعداد ۴۰۰ هم دارد لذا هم
ی ی را اگر فهم که ی عدد ۱۰ دارد مجموع حروف ملفوظی آفتاب که شد سوای بحث عدد
هشت ۵۰۲ گردید تحقیق این شخص بفکر اندک وضع نام آفتاب با نام نولکشور برابر یافت
چه اعداد نولکشور ۵۰۲ میشود و حروف ملفوظی آفتاب نگاشته مطابقت کنند الف فی
فی از ل ۳۰ و از ف ۸۰ و از ی ۱۰ و از ت ۴۰۰ هم وتا گذاشتیم و عدد ب ۲ و ی را باعتبار
ترجیح کردن اعداد [illegible] که عددش یک است [illegible] که عددش ده است دور کرده ۱۲
موافق افتاد چنانچه در نام اکبر [illegible] دیگر دید و قاعده است که هر جا عدد گیرند یکائی دا را
دور کنند و اگر در [illegible] یکائی گیرند عددی دور سازند و بعض جا چنان میشود که هر سه گیرند
و این [illegible] پس [illegible] این کتاب را سه دفتر ساخته و دفتر اول متضمن از
احوال آدم علیه السلام تا [illegible] احوال سلطنت [illegible] اکبر شاه و [illegible]
[illegible] استخراج گردانید
[illegible] حضرت شهنشاهی ملقب جلال الدین اکبر شاه [illegible]
[illegible] سال [illegible] دیگر احوال [illegible]

دولت و استادگان پایهٔ سریر سلطنت و خرق عادات که قولاً و فعلاً از حضرت شاهنشاهی بظهور آمده و در همین دفتر خلاصهٔ متنوبات ملا فیضی که حسب الاشارت فیض بشارت تصنیف کرده است و بیان قوس قزح و غیر ذلک بالجمله از تفصیل که مندرج مقدمهٔ هذا حال هر سه دفتر مرقومه بوضوح می پیوندد اکنون آمدم بر مطلب که جناب باشی صاحب مغربی الیه فرمودند که از دیدن دفترهای اکبرنامه قول باستانیان که اکبر خدائی نموده است یاد می آید فی الحقیقت همین است و درین جزو زمان که مثل بلبیت کنون بارگه اینچنین گشت خرد و بیقی و دیبا شش اباد برد * مقام عبرت و جای خوف است و براولی الابصار آن دیدهٔ ضمیر روشن نموده خواهد بود که آنچنان بود با اینچنین ابتری رو نمود والله علی کل شیئ قدیر

کند هرچه خواهد بر و حکم نیست * که جا ندادن و کشتن او را ز کیست * اگر سلسلهٔ سلطنت از اکبر شاه تا بهادر شاه که زمانهٔ ابتری سلطنت و سر رشتهٔ مملکت از ایشان منقطع شده بر سبیل اختصار نوشته شود بیفایده نخواهد بود چنانچه حسب الامر عالی بجا آوردم و از صد و ده وازده یک حقیقت حال هر شاه اولوالعزم که هر یک والی و حاکم هندوستان مشهور و معروف بودند و دهلی پایهٔ تخت بود و سجده گاه خواقین ابد مکان و مسکن شاهان سپهر توان اند

فهرست کتاب اکبرنامه دفتر اول

۲۴ نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت ۲۵ ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک ۲۶ کدا اشیدن میرزا عسکری بگجرات بخیال فاسد ۲۷ نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود ۲۸ توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنه شیرخان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد از آن وقوع یافته ۲۹ ظهور خوارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچه مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت ۳۰ توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از آن جا عزیمت سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن ۳۱ نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود ۳۲ فرمان شاه طهماسپ ۳۳ مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل ۳۴ علامه حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقاره اقبال نواختن ۳۵ وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکرمسیر و فتح قلعه بست ۳۶ رسیدن موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن ۳۷ نهضت موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار بتسخیر کابل و فتح آن ممالک ۳۸ آرایش جشن دولت پیرای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آئین بستن بآئین اقبال ۳۹ نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت و آنچه درین ایام روی نمود

دفتر ثانی

برسم منقلای ۹ فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه با هیمو و دستگیر شدن
و بیاسا رسیدن ۱۰ از بدایع کرامات و غرایب خارق عادت حضرت شاهنشاهی
۱۱ توجه موکب مقدس حضرت شاهنشاهی از دار الملک دهلی بسمت پنجاب بدفع فتنه
سکندر ۱۲ آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت
از دور اول ۱۳ ورود مهد مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیات از کابل
و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال ۱۴ فتح قلعه مانکوت و مراجعت موکب شاهنشاهی
بلاهور و دیگر سوانح اقبال ۱۵ آغاز سال سوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی
سال خورداد از دور اول ۱۶ نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی بدار الملک دهلی
و وصول بآن شهر کرامت پیوند ۱۷ توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ انداختن فیلان
مست ۱۸ نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه آگره و دیگر سوانح اقبال
۱۹ آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور اول ۲۰
مقید ساختن بیرامخان ناصر الملک پیر محمد خان را ۲۱ آغاز سال پنجم الهی از جلوس
مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور اول ۲۲ نهضت موکب مقدس شاهنشاهی
بشکار و پرده از روی کار بیرامخان برداشتن ۲۳ بیدار شدن بیرامخان از خواب
غفلت و چاره کار اندیشیدن و راه صلاح گم کردن ۲۴ نهضت موکب اقبال
شاهنشاهی از دهلی بدفع فتنه بیرامخان و دیگر سوانح دولت افزای ۲۵ مراجعت
موکب مقدس شاهنشاهی از قصبه جهجهر و فرستادن موکب اقبالی بر سر راه بیرامخان
۲۶ [illegible] ورزیدن بیرامخان و پرده از روی کار خود برداشته روی به پنجاب آوردن ۲۷
فرمان جلال الدین و الدنیا اکبر پادشاه غازی ۲۸ فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان

آنکه باعساکر دولت بدفع فتنهٔ بیرامخان و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بجانب سمت
و اشتعال نائرهٔ محاربه میان لشکر اقبال و بیرامخان و فتح اولیای دولت ۲۹ ورود
موکب مقدس شاهنشاهی بدهلی و دیگر سوانح اقبال ۳۰ نهضت موکب مقدس شاهنشاهی
بصوب کوه سوالک و اتمام کار بیرامخان ۳۱ نهضت موکب اقبال شاهنشاهی
از حدود پنجاب بدار الخلافهٔ آگره و ظل اقبال بدهلی انداختن و از انجا براه دریا بمستقر
خلافت نزول اجلال فرمودن ۳۲ فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال ۳۳
آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور الهی از دور اول
۳۴ ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه و ظل معدلت گستردن
بران ساحت نشاط و رجوع بمستقر خلافت ۳۵ شرح قصهٔ بدیع و سانحهٔ منیع که بحضرت
شاهنشاهی روی نمود ۳۶ یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه و زمین بوس
نمودن خان زمان و مراجعت بدار الخلافه آگره ۳۷ آغاز سال هفتم الهی از مبدء جلوس
شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور اول ۳۸ جنگ بردنکه که حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس
خود فرمودند ۳۹ تعیین فرمودن عبدالله خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه ۴۰ سیاست
ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی ۴۱ تربیت فرمودن اعتماد خان بانتظام ممالک
خالصات و تفویض نمودن ۴۲ آغاز سال هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال آبان از دور اول ۴۳ ذکر تعیین نمودن منعم خان خانخانان بکابل و سوانحی
که روی نمود ۴۴ فتح ولایت گکران به نیروی همت عساکر اقبال ۴۵ آمدن شاه
ابوالمعالی بار دیگر و فتنه انگیزی نمودن و آوارهٔ صحرای ادبار شدن ۴۶ نهضت
موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی و چتر سعادت سایه انداختن بر ساحت آن شهر

ذکر فهرست سیوم

۷ سعادت بخشی رایات جهانگشاهی بدار الخلافه ۸ نهضت موکب مقدس بسوی بنگ و بهار ۹ فرستادن شاهزاده سلیم بدانش آموزی ۱۰ توجه فرمودن حضرت بسوی خطهٔ اجمیر ۱۱ آغاز سال نوزدهم از دور دوم ۱۲ یورش موکب مقدس بدیار شرقیه ۱۳ رسیدن موکب مقدس برای گشایش پتنه ۱۴ مفتوح شدن قلعه پتنه به نیروی اقبال شهنشاهی ۱۵ توجه نمودن موکب مقدس بدار الخلافه و بسمع رسیدن فتح بنگاله ۱۶ توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بسوی فتحپور ۱۷ آئین نو و رواج جدید بخشیدن و بسوی وغا هدایت فرمودن ۱۸ نبرد آرائی منعم خان خانخانان در فضای بنگاله ۱۹ آغاز سال بستم جلوس اقدس از دور دوم ۲۰ دیدن منعم خان خانخانان را و بزم بهجت آراستن ۲۱ سوانح صوبه بهار و تبارگی خواستن او را ۲۲ توجه برخی از پردگیان بارگاه خلافت بصوب حجاز ۲۳ تفویض نمودن حکومت بنگاله بخان جهان ۲۴ نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر ۲۵ آغاز سال بست و یکم از جلوس شاهنشاهی ۲۶ روشن شدن چراغ اقبال شاهی و فرو شدن رانا در گریز ۲۷ نهضت موکب شاهنشاهی بصوب بنگاله و از نخستین منزل معاودت نمودن ۲۸ نهضت موکب مقدس بسوی اجمیر ۲۹ آغاز سال بست و دوم از جلوس شاهنشاهی سال دی از دور دوم ۳۰ شفا یافتن سعید خان در ملازمت سلطان دانیال ۳۱ شکست یافتن مظفر حسین میرزا ۳۲ نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر بار دیگر ۳۳ شورش نمودن مظفر حسین بار دیگر ۳۴ ترتیب فرمودن فرزندان و الا گوهر ۳۵ نهضت فرمودن موکب همایون بیورش پنجاب ۳۶ نهضت موکب شهریاری بسوی آنچه برای تنبیه رهبندا

بیان دیگر حالات از تواریخ شاهان دهلی

از کتب تواریخ چنان استنباط شده که در صدی یازدهم از ابتدای سال یک هزار و یک
لغایت سنه یکهزار و یکصد هجری نبوی که آغاز بود جلال الدین محمد اکبر شاه غازی
بادشاه هندوستان جنت نشان بر سریر سلطنت متمکن بود و هر آنچه حالات و حشمت عهد
دولت مهد او بود ملا ابو الفضل مبین الدوله در کتاب اکبرنامه نموده و حال حکومت و عدالت و سطوت
و رعب و هیبت آن سلطان دارا دربان سکندر پاسبان در تمامی ممالک هندوستان که
جمله اصاغر و اکابر هویدا گردید گویند وفات این گرامی شاه و مسکن ساختن در جنت المأوی
در سنه یکهزار و چهارده بوقوع رسیده و تمامی جهان تیره و تاریک گردیده هر چند که سه
خلف گرامی داشت سلطان مراد زودتر بروی حضرت شاهنشاهی انتقال کرده چنانچه
ملا هم در دفتر سوم کتاب هذا بدین اشاره نموده چون از اولاد اکبر شاهزاده سلیم که ملقب
نور الدین جهانگیر شاه جلوه پیرائی تخت فرموده و بخت عالمی زیبائی نو یافته این شاهزاده

اقبالمند هر آنچه از عدل و داد باید و شایان بود تا عهد خود رعیت آسوده و آباد و دولت
بحضور و مایس بر سریر ارزان انصاف زنجیری از طلا ساخته برای تسلی مظلومان آویخته بود
بنای قلعه سلیم گده هم بنیاد نهاده آن بحر شجاعت بود چون نهنگ قضا دهان گشاده
و امواج اجل به پیش شد در سنه ۱۰۳۶ هزار و سی و شش هجری غریق دریای رحمت الهی گردید
پسر کلانی مسمی شاهزاده خرم بخت ملقب شاه جهان درین روزها در دکن بود و صاحبزاده
دیگر داور بخش و بعضی گویند که این داور بخش برادرزاده جهانگیر شاه بود و [illegible]
کرده بودند وزیران برای رفاه خلق و دفع فتنه بر تخت نشانیده و [illegible] ازین
حادثه جانکاه شاهزاده ظفر پناه شاه جهان آگاه گردیدند فوراً آمده [illegible]
زیب ده سکه و سریر شدند هر آنچه ازین شاه ذی همت بوقوع آمده تا قیام قیامت
و بقای این دار فانی یادگار خواهد ماند ساختن شهر پناه دهلی و قصر قلعه و جامع
و غیره مشهور و معروف و این ماجرا در سنه ۱۰۳۷ رو داد تخمیناً نوزده سال و پنج ماه [illegible]
حکومت راندند و در زمان این صاحب جاه و جلال و پسر رشید [illegible]
و پسر ثانی محی الدین محمد اورنگ زیب ملقب به عالمگیر گویند که [illegible]
رحلت پدر وراثت سلطنت خواهد سید محمد اورنگ زیب [illegible]
کان مسمی دارا شکوه محاربه هم نمودند الغرض در سنه یکهزار و شصت و [illegible]
بر سریر سلطنت [illegible] فرمودند و این شاه کیوان [illegible]
آمده کتب تواریخ خبر میدهد بر آخر ایام [illegible] سال هزار و یکصد [illegible]
در عمر [illegible] برین زیب قامت کرد پس از آن [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاه و عالم شاه [illegible] گردید [illegible]

و سریرآرای سلطنت شد و مشهور بشاه عالم بهادر و شاه جهان ثانی شد درین زمان هم
آسایش خلق الله و آرامش بنی آدم بخوبی بوقوع آمد در سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری
از تخت شاهی بتخته تابوت نزول نمود و جلوه آرای سریر محمد شاه بادشاه شد از نحوست
اعتلای کوکب سلطنت بمرتبه تنزل نهاد چنانچه آمدن نادر شاه و جنگ احمد شاه درانی
و شیوع دیگر فتنها هویدا گردید چون و تیره دنیای فانی بیک وتیره نباشد داعی اجل را لبیک
گفته از دوش خود بار حکومت فرا گذاشت و تخت این شاه را از قدم فیض توام پسر گرامی
احمد شاه بادشاه غازی زیب بی اندازه چون در سنه یکهزار و یکصد و هفت و شصت هجری
کوس رحلت بدار الملک بقا نواخت بجایش عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی زینت سریر تاج
فرمودند و در سنه یکهزار و دو صد و بست و یک هجری وفات نمودند بعد از ان ابو النصر
معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی زیب سریر شد و در سنه یکهزار و
دو صد و سی و شش راهی ملک بقا گردید و تخت و تاج را محمد ابو ظفر بهادر شاه با عانت
سرکار کمپنی بطریقه اجداد ایشان مقرر کرده بطریق معهوده بر حکومت اندرون قلعه مامور
داشتند چون حوادث روزگار از آمد و شد قدیم ست و هر حادث را نا بود شدن ضرور
و از وجود راهی عدم بودن مجبور اراده متکفل نظام کل ست که بر یک نمطی ماند چنان
آوازه کل من علیها فان و ندای کل نفس ذائقة الموت بگوش هر آفریده رسیده و
انتظام نظم این دار فانی ۞ ما باین نظم ۞ که داند که این وخمه وام قدح چنین دار و از رنگ و بو
چه نیرنگ با بخردان ساختست ۞ چه گردنکشان را سر انداختست ۞ فلک نیست یکسان در آغوش تو
طراز دو رنگست بر دوش تو ۞ شبانگه نیابت نار و بیاد ۞ کلیچه بگیر دوان وهد بامداد
اگر زیرکی با گلی خو مگیر ۞ که باشد بجا ماندنش ناگزیر ۞ هر چند که همگی یک الک و پنجه

از سرکار انگلشیه باین شاه کیوان بارگاه گردون دستگاه اباً عن جد وارث سلطنت
تیموریه بود و تمامی هندوستان هم و دیگر ولایات بل اقالیم مثل روم و شام و ایران
و ترکستان و غیر ذالک سر کرده و تحت آورده ادنی ملازمان و منتسبان این دولت
و دوران خدمت بودند الحال باید دید و دیدهٔ عبرت باید کشاد که با آن شوکت و شان چه
این ابتری و ویرانی تیموریه خاندان بظهور رسیده و اینهمه خرابی و بربادی از زمان محمد شاه
بادشاه که چنانچه اشارهٔ آهنی بالا بهم رقم زده خامهٔ عجز شمامهٔ این مقدمه نگار شده که عمل
سرکار انگلشیه تخمیناً از یک صد سال یا کم و زیاده در هندوستان خصوصاً تسلط یافته در دهلی
مشهور و معروف ست در سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و سه هجری مطابق ۱۸۵۷ عیسوی
واقع عجیب و سانحهٔ غریب بر روی کار آمد که چشم مهر و ماه با وجود ضیا و نور بسیار تیره و تار
گردیده یعنی چون از پردهٔ غیب کاری شدنی و بوقوع رسیدنی بود افواج سرکار انگلشیه
آمادهٔ بغاوت و فتنه و شقاوت گشتند و تخم فساد بکشت زار دلهای این و آن افگندند
بیخ فتنه استحکام گرفت و رفته رفته آتش فساد بالا کشید و هر آنچه واقع گردید حاجت
بیان ندارد اظهر من الشمس است فقط اینقدر که شاه هندوستان که ذکرش بزبان قلم است
صاحبان جلیل الشان از باعث منزلت بباغیان و بدمعاشان بقلعهٔ رنگون بردند
چنانچه آن وارث سلطنت تیموریه در آن شهر بعلت کبر سنی بلکه از برداشت ازین صدمهٔ
عظیمه نقد جان را بکف ملک الموت سپرد و راهی ملک بقا و مسکن گزین جنت الماوا شد
و در فردوس برین که تجری من تحتها الانهار ست رخت استراحت بر داشت و یادگاری
همچو دیوان ظفر از تصنیفات خود گذاشت انا لله و انا الیه راجعون هر آفریده را باید که هر دم
خود را از رفتنی و عدم شدنی و دل برین دار ناپایدار نه بندد افسوس صد افسوس صد حیف حیف

که با این عظمت و شان مهیب	کلاه کیانی شده سرنگون	سلیمانی افتاده در خاک و خون
پس بهر نوع هیبت	جهان ای برادر نماند بکس	ولی مذ جهان آفرین بند بس

خاموش شو و مهر سکوت بر لب بنه که بیان این ماجرا انتهائی ندارد اکنون قلم شکسته رقم
بمدح حاکمی که درین جز و زمان نوزاد و مثل آفتاب عالمتاب جهان را ضیائی بخشیده می پردازد
یعنی امیری که از راه غربا پروری و انصاف گستری بر علما و فضلا و دیگر اهل هنر نظر رحمت و
مکرمت مبذول و جمعی مسند نشینی که ذات والا صفاتش بوفور عالی همتی و سخاوت پروری
ابواب کرم بروی جهان و جهانیان کشوده + خورشید امارت + ماه چرخ براعت +
عتبه او کعبه عطا و کرم + آستانش حریم حرم + کاشف الخفیات + واجب التحیات +
قلزم فیض را در یکتا + شایگان گنج را گوهر بی بها + در سعادت نمونه سعدین + در لطف
و احسان و شوکت و شان بی نظیر کونین + گوهر فرد مخزن صولت + نونهال ریاض حشمت +
غنچه بوستان نعمت + ابر آبی سواد زمان ضیای قمر + برای گلشن جهان نسیم سحر + عالمی
خوشه چین روبروی عزت و جاه + چون انجم گرد خرمن ماه + مظهر رحمت علی الاطلاق +
همچو خورشید شهره آفاق + در سخاوت یکتا + در شجاعت بی همتا + مهاراجه ادهیراج
سرور زمان ریاست بخش و سروری افزای امرای جهان راجه مهندر سنگه بهادر دام اقباله
و خلد الله ملکه و ریاسته + هر چند که این خزف پاره چند که عبارت از اشعار قصیده است
زیب آن صدر نشین عمارت نیست مگر ذره که با آفتاب مقابل شود هم از آفتاب است
ابتداءً قلم عجز رقم این تحفه حقیر و هدیه ناچیز گردانیده می آید قصیده

شنفتش آور چنان شادی و غم زاید | عالم پیر شده باز جوان و اجمل

هنیتش چو مشهور مهندر سنگه شد		ختم گردید برین سروی نیک اجمل

صولت جنگ و همین دولت و اقبال مدام | زیبدش ناز و تفاخر باین القاب اجل

در جهان راجه بهادر چو خطابش گشته | گشت محمود در انجام خدا عز و جل

او که جم قدر و سکندر سفر و کسری عدل | بر زمین نیست کسی زیر فلک ضرب مثل

کرده احکام قضا جمله زبانش تفصیل | همچو دیوان قضا راشده دانش مجمل

گشته از پرتو عدلش همه گیتی معمور | از جهان شد همه آثار ستم مستاصل

لطف او جانب هر کس که کند نیم نگاه | تا نفس بر کشدش برده باعلی اسفل

آنچه کردست ابن مردمی و لطف و کرم | از کسی نامده این طرز و روشها اجمل

هست بی مثل بیکتائی و یکرنگی او | یک نماید قد دلجوش بچشم احول

بلبل و قمری و طوطی چو نقیبان زیرک | طوق او گو شده پیشش بندای اول

در چمن نازثنا و صفت او سوسن | ده زبان گشت و ثنا خواند بوجه اکمل

کرده انشا در بر بر سر شاخ سنبل | شعر پیچیده و سنجیده سر طوطی جبل

بلبل از شوق تماشای رخش ذوق کنان | واعظ آسا بسر منبر خود خوانده غزل

آنکه بی منشی حکمش نشو و بر رخ مهر | زینت نشو و نمائی شبستان حمل

دست نقاش قضا و قدر از خامه مهر | در سحرگه نکند رنگ افق را جدول

بلکه تقدیر چو خواهد که کند کار جهان | نزند دست درو تا که نپرسد اول

نرگس اجوف و گل تا که بود فصل بهار | از تصاریف شب و روز مضاعف معتل

باد پیوسته صحیح البدن آن صحت خلق | ابرسان هر دو لبش ریخته نعمای دول

کلک تقدیر خداوند نوشتش در شان | فیه قد انزل بالحق و بالحق نزل

ای قلم چند کنی مدح چنین ممدوحی | مدح او بسکه بود بیرونی نیک عمل

ایضاً دیگر

ای مهاراجه مهندر سنگه مدام
با وعشرت با نشاط وانبساط

مسندِ اقبال می‌زیبد ترا
کن بصد تمکین مهد این بساط

ساز سامان خوشی از عیش دل
شو بعشرت با هزاران اختلاط

آستان خوش نشانت بی علل
مسکن فرحت وجای انبساط

داد خوان ثروت خوان بهر این
گستر بی از نعمتِ الوان سماط

این ترا زانکه بخشش تو میدهد
علتِ صد مفلسی را انحطاط

با لوایت فتح هم پیوند شد
با حسام تو ظفر را ارتباط

عدل نازد ظلم نالد روز و شب
در جهان زینگونه دادی انضباط

گنج باد آورد بخشی باز هم
شمهٔ تنگی نیاری زین صراط

ای تنت سرمایهای خرمی
ذاتِ پاکت باد فرحت را مناط

سرفرازی سربلندی یافته
از نوال و جودت این کهنه رباط

اینچنین عدلت که هم در دشت باد
بگذرد نزد چراغ از احتیاط

از ره فضل و کرم شو دستگیر
بینوایم دارم از هر سو قناط

بر من مسکین غالب درنگر
چون بفضل و جود داری ارتباط

فرح کن صد سال با عیش و خوشی
دام دولت عمر و اقبال و نشاط

قصیده در مدح فرزند خاص دولت انگلشیه منصور الزمان امیر الامرا مهاراج ادهیراج راجه شیر سنری مهاراجهٔ راجگان مهندر سنگه مهندر بهادر والی ممالک پتیاله دام ملکه و اقباله مع تاریخ طبع اکبرنامه از نتایج طبع منشی نولکشور صاحب مالک مطبع اوده اخبار

مهاراجه مهندر سنگه مهر ذره پرور شد — مه اندر بارگاه عزتش از ذره کمتر شد

چنان روشنگر آیینه دل گشته طبع او — که آب از غیرت آن در زمین خاک سکندر شد

بلندی یافت از بس نام و بخت و همت والایش — به پیشش تا کمر گردون ز خجلت در زمین در شد

نگاه لطف او بس خوش کند دلهای مردم را — ز چشمش گردشی در بزم دوران دور ساغر شد

زمین بر خویش میبالد فلک بر خویش مینازد — بباغ سروری تا سرو نازش ناز پرور شد

بعزت سرمه و اکسیر خاک پای او باشد — خذفهای گذرگاهش بقیمت لعل و گوهر شد

فروغ دولت و اقبال تابد از جبین او — ضیا گستر چو ماه چارده در هفت کشور شد

چو آن نوشیروان نو کرد ظلم گاهی را — برای بچه بز خون شیران شیر مادر شد

کواکب دانه های مشک گردون نافه زرشته — ز بس از نکهت اخلاق او عالم معطر شد

غبار آستانش غازه روی زمین آمد — دخان مطبخ او توتیای چشم اختر شد

چنان بحر سخایش موج زن دیدند گیهان گن — که با لایش نمایان همچو جسری چرخ اخضر شد

مرا فرمود ایمائی بطبع نامه اکبر — که از بهر تمدن دفتر ناموس اکبر شد

ز لطف او اگر سنگ هنر گردد گران ارزد — که او شاه ست و شه مقدار سنج قدر جوهر شد

همایون است فال طبع اکبرنامه جاهش را — تو گوئی طالع او را طلوع سعد اکبر شد

بود تاریخ طبع روشنش این مصرع ای منشی

ز اقبال مهاراجه چه اکبرنامه انور شد

۱۲۸۴ ه

تاریخ طبع اکبرنامه از خامهٔ گوهرشمامه صاحب طبع وقاد منشی کالکا پرشاد موجد

آن مهاراجه که نام او بود مه اندر سنگه
طبع اکبرنامه با حکم همایون نقش بست
مصرع نغز ازپی تاریخ آن موجد نوشت
این نسخه جان را تازگی بخشید خاطر را نوی
موجد بفکر سال آن بشنید از چرخ کهن
علم و فن را فیض او آرایش هنگامه شد
از نم سحر عطایش تر زبان خامه شد
وه چه صنع طبع اکبرنامه نادرنامه شد

ایضاً

گز طبع آن شد ز فیض دیرین آثار نوی
از طبع اکبرنامه شد طبع اکابر را نوی

تاریخ صوری و معنوی از واقف امور خفی و جلی مولانا سید محمد صاحب متخلص به صبا

چو گشت نامه اکبر بطبع زیب پذیر
بمطبعی که ز منشی نول کشور بود
بحکم مهر سپهر و سپهر بدر کمال
[illegible] مهاراجه مهندر سنگ
نسیم سحر از باغ جود و انعامش
[illegible] غالباً حیران
[illegible] همایون سال
[illegible] مطبوع
[illegible] اکبرنامه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صدای خوب [illegible] از [illegible]
[illegible] بهم [illegible]
که هست در همه آفاق [illegible]
[illegible]
برد بگلشن گیتی هزار با خوشبو
که از سروش [illegible] رسید سال او

چهار و دو صد و هشتاد و یک هزار [illegible]
۱۲۸۴

ایضاً

گشت تاریخ ختم گردیده
۱۲۹۳

ایضاً

بشمار [illegible] را ای یار
تاریخ ظهور طبع بر آر ۱۲۸۴

ایضاً

که شد طبع این نسخه محترم
بگو [illegible] خوب شد [illegible] قلم

ایضاً

از حاشیه چو یافته این نسخه زینتی	هنگام طبع هم شده مطبوع خاص عام
در فکر سال سر بگریبان فرو شدم	در گوش دل رسید ز چرخ برین پیام
برگیر از حروف که بی نقطه اند گو	هر سطر را عروس کلام ورا سلام

۴ ۸ ۱۲الف

ایضاً

چون بصحت هم بزیب حاشیه	رفت در هر دفتری صنعتگری
گفت ہاتف از حروف نقطه دار	طبع شد خوش خط چه نامه اکبری

۱۸۶۷ ع

قصیده مع تاریخ طبع از صاحب طبع رسا منشی گوبند پرشاد فضا

هزار شکر بدرگاه ایزد منان	که طبع شد چه کتابی ز انتخاب جهان
بحکم والی پٹیاله حاکم عادل	که در زمان جهانست سرور ذیشان
سپهر مرتبه گردون خیام همسر جم	مه اندر سنگه مهاراج راجگان زمان
الهی تا که بود دور دوره گردون	بدهر نیر اقبال او بود تابان
چه زیب افسر فرماندهی بسر دارد	چو آفتاب منور بر آسمان رخشان
سها و ریکه عیانست صولت از نامش	ز بیم او شده بهرام آسمان لرزان
چنان برزم شود جلوه اش بقلب سپاه	که در هجوم نجوم ست یک مه تابان
بدستیاری تیغش سر عدو پامال	ز پایداری عدلش فراغ اهل جهان
جهد چو ناوک او از کمان برنگ قضا	پیام پیک اجل گوید از عدو پیکان
چو آب تیغ جلالش برزم جوش زند	بود دران سر اعدا حباب وار روان
عدو ز کارزگاه او به تنگ آید ازو	بعزم رزم نماید چو توسنش جولان

چو میل زور بمو وست فیل صولت او | قتاده چو پنج بزنجیره بند کاهکشان
ز فیض مکرمت او زبسکه خلق آسوده | که ملک او شده رشک دیار هندستان
ز خلق واد صلای کرم بخلق بلند | نهاده بهر جهان خوان نعمت و احسان
مدام دست سخایش گهر همی بارد | چه آبر وست ز دستش بارش نیسان
از وست علم و هنر را چه روز بازارے | ز قدردانی او قیمت هنرمندان
ز دست جور فلک هرکسیکه گشت زبون | بظل عاطفت او رسید و یافت امان
ز بهر طبع چنین نسخه چو حکم رسید | نمود صاحب مطبع اطاعت فرمان
ز روی فخر و سعادت چه اهتمام نمود | نول کشور که او هست منشی همه دان
نمود طبع بترتیب خط و صحت خوش | قضا تو مصرعه تاریخ بعد مدح بخوان

بسال طبع بگو مصرعه سن هجری
جهی چه نامه اکبر بجال لنسل قبیان

قطعه تاریخ طبع از معرکه سخنوری زا مقدمة الجیش منشی فدا علی متخلص به عیش

بحکم والی پٹیاله اسے دل | که دارد فر و اقبال سکندر
کف جودش بزر بخشی چنان ست | که در فصل بهاران ابر آذر
دلیر و ذی کرم ذیجاه و ذی قدر | رعایا پرور و انصاف گستر
شده مطبوع اکبرنامه بازیب | ز تالیف ابوالفضل هنرور
بجان اکبر غازی کتابے | نشد بهتر ازین مطبوع دیگر

بسال طبع عیش از روی بهجت
بگو شد طبع خوب الله اکبر
۱۲۸۴

بسم الله الرحمن الرحيم

تقريظ بر مثنوی نوعی مع بيان انشا و اشعار و باعث بر نظم شدن اين قصه عجيب و فسانه غريب از شارح مع قطعات تاريخ

حمدی که بتازه نمطی دل پذير رخسارهٔ شاهد بيان را بغازهٔ روشن بيانی برافروزد و ستايشی که بتجمل بندی مرتبه آرايی معالی قامت دلفريب معشوقهٔ سخن را بحلل بدايع پيرائی بالفاظ جديده آرايد خالقی را سزاست که ع بامرش وجود از عدم نقش بست ٭ و آن مالکی زيباست که آتش را برابراهيم گلزار ساخت و جهان جهان نيايش افصحی را درخورست که برهان فصاحت او دال برچاشنی خوان بلاغت او بعد بر ارباب ذوی الالباب و اصحاب صاحب اکتساب در اختفا و احتجاب مباد که در عهد دولت مهد کيوان جاه خورشيد کلاه عرش دستگاه شهنشاه نصفت پناه فلک خرگاه محمد جلال الدين غازی اکبر شاه بادشاه که قبض و بسط حکومت و رتق و فتق سلطنت در سنه يکهزار هجری بود چنان روز عدل و داد و صدق و سداد رواج پذيرفته که گوش فلک نشنيده و ديدهٔ روزگار نديده فتنه را بازار کساد آورده و

ظلم در آغوش لحد بخواب عدم خفته چنانچه وزیر اعظم معتمد الدوله شیخ ابو الفضل ابن شیخ
مبارک سه دفتر کتاب مسمی به اکبرنامه کل احوال حواله قلم خود نموده و کتابی ضخیم مسمی به
آئین اکبری در بندوبست و قوانین عدل و داد و آئین نصفت در شاد هم تحریر کرده که
هر یک از ثانی آئین کیمیا در دانش و دکا توان دانست و هر یک دفتر متضمن بر کلی و جزوی
از ابتدای ولادت شهنشاه والاخطاب مسبوق الالقاب و به سوانح آبائی عظام و اجداد
کرام آن پادشاه ذوی الاحترام تا آدم علیه السلام زبان قلم را گویا گردانیده و الحق که در
کتاب مذکور داد نثر و نظم داده و به زور مشاطه قلم خود عروس سخن را بحلل بدائع و البسه
صنائع پیراسته و آراسته و بیان و تفصیل هر یک از دفاتر در مقدمه که حسب الایمای جناب
خداوند نعمت منشی نولکشور صاحب بجیز تحریر آمده هر چند نوشتن مقدمه بر تحشیه کتاب
تیر در جنب کافور کشیدن و خار بجای درخت گل نشانیدن و از کره سیر بوی گلچه شنیدن
لیکن چون صحن گلستان را از خس و خاشاک ناچار ست و شیرینی را تلخی در کار باد رای
این دیره تیره روزگار برین قرار گرفته که فضل مفضول بر فاضل و غلبه مغلوب بر غالب از
کهنه روشی این ناهنجار ست از نوشتن مقدمه دست باز نه کشیدیم و بموجب الامر فوق الادب
خود را معذور نداشتم از صاحبان فطرت نشان بمضمون العذر عند کرام الناس مامول
مصرعه لراقمه ؎ عذر من ناچیز قبولی دارد ٭ خلاصه این تمهید این ست که گل شجره لبیب
و شمع شبستان اقبال و چراغ خاندان دودمان سلطنت ازین شاه جم جاه سه خلف الصدق که
هر یک بهار گلزار مملکت و نور ضیار ملک بود بمنصه شهود و جلوه نمود ظهور نمودند خلف الرشید
بزرگ مسمی نور الدین جهانگیر شاه غازی ملقب به شاهزاده سلیم که بعد از حضرت شاهنشاهی که
بزم سرای فردوس برین فرمودند و در ارم شتافتند بناعلی الااریک گشتند همین شاهزاده وارث

تا نقش نسیاً منسیاً از الواح خواطر هر یک معلم و متعلم در کل زدوده شود مصرعه لراقمه همان شد که
بگذشت در فکر شاه * پس ازین قصه پر غصه که عاشق از وصل معشوق محروم و مایوس مانده
و بانواع انواع مصائب که در عاشقی حمل و تحمل آن عاشقان را از راحت و آرام است
در محبس خانه برداشته خامه وقائع نگار من ناچیز دل افگار از گردش روزگار ناهنجار رو بانظر
نیاورده و سمع خراش و موجب تصدیعه اهل دانش و دانا انگاشته یعنی باظهار دیگر حقائق
این عاشق زار نه پرداخته در پی رهائی این اصدق دل طلبگار توجه آورده ظاهر انجز مسبب الاسباب
که سببی سازد و لطیفه انگیزد و رهائی ازین مرگ خانه که نصیب دشمنان هم مبادا معدوم نمیشود و درپی
تجسس بودن درین امر و دوم چون و چرا زدن بشر را سراسر محال و دشوار چون جامع المتفرقین
و وصل المهاجرین میخواهد که پراگنده خاطران و پریشان دلان نیم جانان را از تفرقه و پراگندگی
نجات ابدی و دائمی فرماید و دستگیری آنها بنوعی سازد که اندیشه عقل و تصور تصور دست و پاچه
شود بمضمون صدق انتمای اذا اراد الله شیئاً هیئاً له اسبابه درین نا بحیص بحیص سامانی
عجیب و سببی و صورتی غریب بر روی کار آمد که آخر کار همین صورت موجب رهائی این قیدی
دائمی گردیده و آن بر سبیل اختصار و ایجاز بیان کرده می آید و آن اینست که از ارکین سلطنت
و خوانین مملکت از قوم هنود که عمده ترین رئیسان در قوم و دولت بود بکدام علت کمتر بود و
نسبت قرابت براجه نودر بل و راجه بیربر هم داشت پسری که قره دولت و اقبال از پیشانی
جلال و جمال او میتافت و نجم سعادت از جبین سعادت تزئین او مید خرشید و برج امید او
حق تعالی عطا فرموده از آنجا که طریق انیق شرفای روزگار و شیره عمده تمامی ابنای هر دیار است
که در عمر پنج و شش سالگی برای تعلیم علم در مکتب می نشانند بهمین روش عمده و طریقه اعلی
راجه ممدوح خلف گرامی خود را برای آموختن علم که برای انسان جوهر آدمیت و قابلیت

آفریننده کائنات آفریده بمعلم هنرآموز نکته اندوز تفویض نموده چون آن دبستان فیض نشان
مجمع اطفال بود و آن مکان را این مجمع هردم رونقی نو و زیبایش جدیده می افزود چنانچه دختر های
کم عمر شریفان هم زینت مکتب حتی نمودند دران میان یکی دختر نیک اختر بهمین عمر پنج و
شش ساله که پیش حسن خداداش حور معترف به قصور و پری سرتاپا از عیب بری فدای ادنی
ناز و انداز او مصرعه معلمش همه شوخی و دلبری آموخت * و این دختر هم از خاندان نامدار
بود چون از بدو ازل رشته مونسبت این طفل و دختر مستحکم کرده قضا و قدر بود ارتباطی و
موافقتی میابین جلوه ظهور و بروز گرفت و رفته رفته نوبت اتفاق و موالفت بجدی
رسید که یوم تعطیل هردو بهزار بیقراری و اضطراب و انزجار و اضطرار شب را صباح نمودندی و
روز ملاقات بجز درس شکوه و شکایات و کیفیت حالات هجر سمات سبق دیگر بیاد شان نمی آمد
و زیر لب دعاها میکردند که مایان مثل عقد ثریا بر فلک یکجائی ثبات داریم و همچو بنات النعش
پاشان و پریشان نشویم چون برین نمط زمانه گذشت گردش دور دوار و سپهر ناتوان بین
سنگ در دست جام و مینای عیش و عشرت این هردو عاشق ظاهر و معشوق باطن را ریزه ریزه
و خورده نموده آن بزم صحبت را درهم و برهم ساخت چنانچه شاعر در مثنوی خود که تقریظ او بحیز
تحریر آورده شد بیان این هردو بالتفصیل و تنقیح تمام و توضیح مالاکلام عروس صفحه را آرایش
و پیرایش بخشیده المختصر چون درمیان این هردو پاک طینت پاکیزه سرشت جدائی گردیده
خواب و خور از این هردو در صحبت بیگانه شده و لمحه و ساعت از هردو سو بجای روز و
روز بجای ماه و ماه بجای سال میگذشت و این چنین زیستن را بار بردن می انگاشتند و
یاد خویشتن و آرام و سرور را از خود فراموش ساختند و قول و قراری که باهم درمکتب شده بود
سلسله شوق و ذوق را تحریک نموده و لیسر الله الغم و الانعمت [illegible] از حکم [illegible]

باشد از تخت ملک علی الارض نیست از پدر خویش سر عمه که پدید که فی الحال باسرع الاوقات

در ابنای زمان و عالی همتان جهان رواسم و مراسم پیوند بوقوع آید بهتر و انسب و الّا در دیر

و تاخیر ثمره بهی نخواهد داد و چنان و همن پدر را باصرار سخت و تنگ از دست استبداد در

گرفت و عاجز کرد که پدر را بجز ارسال پیام به همجنسان خویش تدبیری بحصول نیامد پیام بطرف

وارثان دختر فرستاد و در همین کار خیر و امر نیک حضرت شاه را واسطه گردانیده و آلیان دختر

بجز اقرار و بحسن وساطت چنین صاحب جاه و اقتدار ایجاب و قبول و انگشت مستدل بر دیده

سوال نهادن تدبیری نماید شید الغرض برحسب حیثیت و لیاقت و فراخور حوصله و همت

سامان شادی عروسی از هر دو طرف ساخته و پرداخته آمد و ساز برات که برات اجل توان گفت

از جانب نوشاه انتظام یافت و روانه بسوی خانه دختر شد منصریان جانب دختر ازین

خوشخبری خوشحال و مسرور و سرور افزا شده مصرعه برین مژده گر جان فشانم رواست ✣

عمل نموده بزم عروسی را چنان آرایش و زیبایش دادند و انجمن جلوی را آیینی آراستند که چرخ

بگردش هزارها چرخ زده و خورشید طبق قمر را پر از انجم و اختر کرده برای نثار این محفل مینو شمائل

آورده بموجب بیت یکی مجلس آراست بار و دمی ✣ که مینو ز شرمش برآورد خوی ✣

چون این هنگامه عیش و عشرت با صدها کر و فر و هزارها طمطراق خصوصاً آن نوشاه جمشید جاه

با دل پر از امال آرزو و جان لبریز تمنا قریب مکان عروس رسید قضا را دیواری که در بلندی مثل

چرخ برین بود از پابست بزمین فرو افتاد و افریاداد و مصیبتا که همه از یگانه و بیگانه بلکه همه چرند

و پرند که بمعیت این خوشی شریک بودند و بساط انشاط میگستردند و عشرتها می نمودند و نعره

خوشوقتی و سروری می افزودند مع آن نوشاه که در طلب مطلوب خود در سر سرور و نشاط وصل

محبوب سر بجوش برین می سود همه به تحت الثری نمود ✣ دنیا نه مکانیست در و دل بندی ✣

هرگاه با بوالبشر بروز ازل حصه غم و نصیبه الم داده اند سرور و سور را کی زیبا و کجا گنجایش در طرفة العین
همه سامانهای راحت تبدیل برنج گیرند و اسباب تعیش بدل بغمی پذیرند همه غفلت آدم زاد
و تمامی نسیان انسان است که زود فریبد و زود لاغر میشود و در آغاز انجام را نمی بیند و الا کاس ناگوار
الم و جام بی مزه درد را نمی چشید و نمی لیسید افسوس افسوس در چه خیالهای مسرت انگیز و تصورهای
فرحت خیز میرفتند و غافل از سامان قضا و قدر بودند و ندانستند که کارکنان تقدیر در پی کدام
تدبیر اند لراقمه ~ خاک شد آن جمله سامان یکطرف * صدای واویلا و نعره وحسرتا از زمین
و آسمان بلند شد و آن جمله سامان مبدل بمصیبت شد گویا برای جفت گردیدن خاک آرایش ها
نموده بودند بر دل شنوندگان کوه های ملال و کلال می افزاید خداوندا بر بینندگان این مصائب
حیرت افزا تحیر را چه آورده باشد و بکدام نوبت و حالت افتاده باشند چون بگوش والیان
عروس که منتظر قدوم عشرت لزوم چنین مهمانان بودند این خبر وحشت اثر رسید چه گریبان ها که
بدست زیان نداوند و چه نوحه های اثرپذیر که قبه عرش را نه لرزانیدند خصوصاً آن نگار مهوش
که از هوش رفت و برنگ تصویر سکوت پذیر گردید و از ناخن ملال آسای خویش رخسار لاله آثار
ارغوان و ثار را سوسن گون ساخت لراقمه بیت چگویم از غم و این حادثه که شد ظاهر *
چه آمده چه گذشته بجان غمگینش * آن عشرتکده بحسرت تمام ماتم کده شد و بجای های و هوش و
خنده و هزل و رود و سرودهای وای وای و گریه و ناله و شور و شیون تازه شد و همه ها بچنگ غم افتادند
و لب تأسف بدندان تعجب گزیدند پس از ساعتی آن مصیبت زده چرخ نیلی رنگ و صدمه یافته
دست روزگار خارج آهنگ بکمال پریشانی و حیرانی مو و روی را برکنده و از ناخن یاس خراشیده
راست همچو تیر که از کمان بیرون رود بلا وسواس و هراس از خانه بسوی ویرانه شتافت و خواست
~ که یاران زیاران نمانند باز * بر طریق رسم اهل هنود که اکثر اراده سوختن زن همراه

میت شوهر شود و این امر را اثمر ثواب و منتج حسنات میدانند و در زبان هندوستانیان ستی گویند
پس برین روش این دل سوختهٔ آتش یاس هم آماده و مستعد شده چون ازین قصهٔ پر غصه و
حادثهٔ حیرت انتما شهنشاه مالک رقاب الامم آگاهی یافتند خود بنفس نفیس و ذات انیس
نفهمایش آن سرمایهٔ محبوبی پرداختند و شاهزادهٔ دانیال را هم برای افهام و تفهیم حکم دادند
که بزبان نرم و گفتار گرم نهایت تملق و چاپلوسی گفتگوی نماید شاید انطفای آتش عشق
بآب تقریر این جوان گردد چون این زن که برشتهٔ جگر تهمتن تن اسفندیار توان بهمن قوت
بود و هوای سوختن در چنین آتش زار همراه نعش دلدار کمتر از سبزه زار و گلزار نمی شمرد و هر آنچه
در دل داشت باستقدام آن بکمال تعجیل قدم می فشرد و بر قول گویندگان گوش نینداخته
بر آنچه کردنی بود مستعد آمد ناچار شاه نمود و سپاه حسب نخواه اسرانجام حکم فرمودند و بطوریکه
و بیتو رسمست یعنی چیته وغیره درست ساختند و آن طالب صادق ظاهر و مطاوب راست باطن
را مصرعه جذبهٔ عشق آخرش نگذاشت + بکمال بشاشت دل همراه آن نوشاه ناشاد نامراد
سوخت بیت لراقمه این چنین هست عشق خانه خراب + میکند فکر سر و همسر زر و ++
پس از مرور این قضیه نامرضیه در انجمنی که مجمع علما و فضلا و شعرای والا پایگاه بود چون در دل
شاه خورشید کلاه داغی بود و نقش سرو از سوختن آن شمع لگن جسن دو لگرمی نمودن باین کار
می برآوردند بغایت ولولهٔ شوق که ما فوق آن متصور نباشد از زبان معجز بیان بیان فرمودند که
اگر این حقیقت حال که در زبان فیض تبیان ما گذشته بطرز مثنوی طراحی نموده آید که قصهٔ عجیب و
فسانهٔ غریب هست تا قیام زمانه یادگار خواهد ماند و یقین که از آغاز تذکرهٔ شعر و شاعری چنین
داستان دلپذیر کسی تضمین هم نکرده باشد و چنین مضمون حیرت مشحون از زبان قلم بر صفحهٔ کاغذ
نریخته چون کسی از حضار جرأت بر تضمین نکرده یکی از دوست صادق و محب واثق از زان

مجمع عالی برخاسته بسوی محبس شتافته بنوعی که ذکرش از صدر شده می آید اطلاع داد که اگر
این قصه را نظم سازی یقین دانی که باعث مطلق العنانی تو گردد او درچنین جای تنگ و تار
که کمتر از قبر نبود بزبان حال گویا مصرعه مراد منزل جانان چه امن و عیش چه سامان + چنین
زندگی بدتر را کم از مردن نمیدانست بلکه مردن بهتر از زیستن فوراً و عجالةً دست و قلم را بنظم این
قصه بکشاد چنانچه درشبی شش صد اشعار بقید کتابت آورده و قامت دلفریب معشوقهٔ سخن را
لباس رنگین پوشانیده الحق داد سخن داده و در قالب مرده روح دمیده زندهٔ جاوید کرده و
بدست همین مژده برنده پیشکش خاقان جهان نموده چون نظر دنیا پرور آن خدیو عدل گستر بر
مضامین لطافت آگین و نکات صداقت قرین افتاد و موافق خواهش دل خودش یافتند
هماندم رهائی از قید داده به بخششها که شایان شاهان ذی اقتدار باشد بانواع انواع مکارم و
گوناگون مراحم نواختند و آنچه در حوصلهٔ آن با امید نبود صرف رعایات فرمودند گویا به باطن
جان بخشی کردند و سراپا بظاهر را هم سرفرازی دادند اصل این افسانه محبت نشانه این بود که قلم
عجز رقم من هیچمیز سید محمد صادقعلی نام حنفی مذهب غالب تخلص لکهنو مقام از اولاد امام
همام ضامن ثامن موسی رضا علیه السلام که روضهٔ مطهر آن ذی الکرام خراسان است
علیه الف الف تحیه بهزار تکد و جستجو این مثنوی را پیدا کرده بنثر حسب لیاقت و فهم خویش
در ۱۲۸۳ھ هجری مطابق ۱۸۶۷ء عیسوی در مطبع عالی منشی نولکشور صاحب به طبع درآمده
مطبوع طبائع خاص و عام گردید از انجا که کل جدید لذیذ در آغاز کتاب اکبر نامه
ملحق گردانیدم زیرا که حقیقت شاهزاده دانیال در دفتر ثالث جابجا مرقوم قلم نور پرتیغ مبارک
گشته و تذکرهٔ سوختن زنان که عبارت از ستی شدنست هم پنج چهار جا در دفتر ثالث
ثبت یافته لهذا الحاقش درین جا خوب دیده و ۳ قطعه تاریخ طبع مثنوی هذا

از نوک قلم تراویده بر شائقان سخن و مشتاقان این فن پیش کش نموده ام اگر خطائی یا سهوی
در شرح و غیره ملاحظه و مطالعه نمایند ترقب آن دارم که سالکان مسالک انصاف بوده و براه
اعتساف قدم نسوده از اصلاح دست و قلم باز ندارند و اگر نکته قابل پسند و لایق تحسین یابند
از دعای خیر دریغ نسازند خصوصاً جناب مالک رقاب الامم زیب مسند امارت و زینت
وساده حشمت اوج فلک برتری نجم درخشنده سماء والائی و نخل سرسبز گلزار جهانبانی
ثمر عیش رس چمن ریاست صولت پناه ابهت دستگاه مهاراجه مهندر سنگه بهادر والی
ملک پتیاله دام اقباله بنظر اکسیر اثر مقدمه کتاب اکبرنامه و قصیده و قطعات تاریخ مشرف بملاحظه فرمایند
و این مثنوی رنگین در بیان ستی تصنیف نوعی شاعر از حسنات شعر لفظاً و معنی و تلازم لفظی
و تناسب معنوی داد سخن داده و بنای طرز کلام بر طرز نو نهاده بمراعات تمام و تناسخت
کلام و ترکیبات خاطر پسند و تلمیحات ایهام و تشبیهات بمدد اقتباسات و تجنیسات
قریب القیاس و عبارت سلیس و طلاقت السنه لغات الفرس نظام المعنی و البیان بافواه پسندیده
فصحای اصفهان اختصارات فصیح استعارات صریح کلمات نغز با اشارات هوش افزا
قوافی مستکمل اوزان مستعمل نکات رمز آمیز لطائف شوق انگیز محاورات روزمره رنگین
مصطلحات نمکین و شیرین مقدرات برگزیده مختصرات پسندیده از ابتدای مطلع تا انتهای مقطع
صرف براعت استهلال و تا اختتام بفصاحت و بلاغت مالامال و حسن معنی خیال یگانه
که خود بکل از عیبی بیگانه بیگانه در وزن مسدس محذوف مقصور وزنه مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل
برشحه سحاب افادتش ریاض خرد خرم و فرین و لمعه طور افاضتش چراغ دانش نورافزا و
بروشنی الحق تحریر کننده اش آب چشمه خامه خواب تیره روزی از دیده بخت سخن شسته
و هبا و دامن تحریر خاک بیرونقی از چهره اش رفته شاهین الفاظ معنی شکاران بیان تقویت

اعتیازش سیمرغ احتشامش و تدرو نکتهٔ رنگین کلامان در فضای تحسین اتصافش طاوس خرام ✤ بصرافی بصیرتش زر کمال ناقص عیاران :: بوته گداز و بمبادی تمیزش پایِ معنی کوته خردان بقدر گلیم الفاظ دراز هر سطر حقائق تبیانش عالمی ست مشحون از دلائل ندرت پردازی و جهانی ست مملو از شواهد صنع طرازی از عقاقیر تلخ مواعظ کام غفلت محو لذت آگاهی و از ضرب تازیانهٔ نصایح توسن حرون نفس گرم جولان خوش راهی از لطافت عبارت حروف را زیور لولو نهادی و از اصالت الفاظ معانی را طراز زد الانزادی از ننگ وزری کلمات حجال وقت موشگافان محال و از رفتگی نظم سلک مروارید ناسفته در گرد انفعال بلبل فصاحت بر گل باغت صفیر سنج و شقائق و نسترن حروف درهم شگفته و خندان از دست تطاول صبا بیرنج تعقده را وهای مبهم دست خوش توضیح بیان و در بین السطورش نور فشانی همچو شعاع مهر نور فشان چندان در فضائل بپایهٔ کمال رسیده که هنگام توصیفش زبان ناطقه لال گردیده ✤

قطعهٔ تاریخ مثنوی

از عبارات مهر خورشیدش ✤
بندشی یافت استخوان سخن ✤
این چنین در زمانه کم افتد
نامور کرد خاندان سخن ✤
از معانی گل و ز لفظ شجر
داد شوکت دو چند شان سخن
حبذا حاکم دیار علوم
وه چه شد بسته بر میان سخن

یافته نور آسمان سخن ✤
بارک الله ز شمع خامهٔ او ✤
نکته پرداز و رازدان سخن
او بلندی دهد چو از فکرت ✤
ورق و صفحهٔ بوستان سخن
زیبدش گر کند به صد توضیح
سخت حکم اوست قهرمان سخن
فکر بیدار شب سحر خیزش

از حروفش که مومیائی هست ✤
روشنی یافت دودمان سخن ✤
نظم و نثرش ز برتری نسب ✤
آسمان گرد آستان سخن ✤
از فصاحت چو بر زبان آورد
از ره منکر امتحان سخن
کمر طاعت و اطاعت او
میر و سردار کاروان سخن

چون ثریاست نظم و نثره نثر
نغمه کردند بلبلان سخن
از معانی باده صاف مدام
مشک در نافه آهوان سخن
غالبا شو خموش در وصفش

میتوان گفتنش آسمان سخن
هم سطورش که سنبلستانیست
نشئه بخشد به میکشان سخن
زیور طبع نوعروسش بود
لال گردید چون زبان سخن

نظم او همچو رنگ گل بشگفت
هیچ از و دید باغبان سخن
از سواد حروف عنبر فام
گوهر آبدار کان سخن
گل سال از بهار دل بشگفت

سیر کن ای گلستان سخن
۱۲۸۴

قطعهٔ تاریخ ثانی

چو این قصه دلچسپ از گوش دل
که دل را فرح بخش و جان را قوی
چه این هردو معشوق و عاشق بهم
چه داد سخن صورتی معنوی

که از خود شوی گم اگر بشنوی
نظیرش نیابی باین نوع خوب
نمودند اثبات محبت قوی
که در طبع غنی ذی نوال

بانعام پاکیزه معنی اطیعت
بسوی فلک از زمین گرد وی
بلی ناظم این حکایت براه
چه شد طبع دیبا نعت نیکوی

چو تاریخ جستم نوشته قلم
زهی خوش حم ستار این مثنوی
۱۲۸۴

قطعهٔ تاریخ ثالث

بود در اشعار صنعت لفظی و هم معنوی
داد این انداز را اندازهای نو طراز
چون بحکم غنی والا همم عالی جناب
بر سر شان باد دائم ظل حق بی نیاز
گر به بینید از ره باریک بینی دیده ور
یافته این قصه انهت عجائب رنگ و ساز

بلکه در هر لفظ ناظم گشته صد گونه ناز
روح در جسم سخن از خامه سحر نگار
آمده در قالب طبع ابجدها انباز
شد پسند طبع مطبوع دل هر خاص و عام
از قصص های دگر این ماند سر فراز
خواستم تاریخ غالب گفت دل بی رنج و فکر

ز ابتداء تا انتها سرمایهٔ عشق و حسن بین
با هزاران خوبی و صد لطف آورده باز
زنده جاوید چون این نظم را فرموده اند
در همه عالم چه عشق و حسن محمود و ایاز
در بهای این سال مه و روز سعید و وقت سعید
مثنوی زیبا محبت نامه سوز و گداز
۱۲۸۴

به عون اکبر که شاهنشاهی همایون فال را برتر قبا جلال جهانگیری بخشیده

حسب الامر جناب مهاراجه صاحب خانخانان حسب مصاف فرزند خاص دولت انگلیسیه منصور الزمان امیر الامرا مهاراج

ادهیراج راجیسر سری مهاراجه راجگان مهندر سنگه مهندر بهادر والی ممالک پتیاله دام ملکه و اقباله

از کتاب

اکبرنامه

جلد اول

محتوی وقائع سلطنت حضرت عرش آشیان جلال الدین محمد اکبر بادشاه هندوستان جنت نشان نور الله مرقده

تصنیف ادیب بلیغ گوی سبق از نظیر و نثیر شیخ ابو الفضل علامی شهیر احسن الله تعالی مآله ابن مبارک

در مطبع منشی نولکشور بشوق طبع آن آئین نقش قبول پذیرفته کسوت انتشار پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر چه درفشانیست ز ژرف و شناختی شگرف که حقیقت پذیران دقیقه رس و روشن ضمیران صبح نفس که باریک بینان صدا و آفرینش و پرکار گشایان لوحهٔ دانش و بینش اند در کسب غرض و پیکر هیولانی نقدی گرانمایه گوهری سریع الطبع که در کالبد قیمت نگنجد و میزان قیاس نسنجد و بکمال گفت نیاید از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که انیس مستحیرست همواره تموج نیافته اند و چنین نباشد که سرانجام دار الملک معنی بی دستیاری آن امکان نپذیرد و مجموعهٔ خرابآباد صورت بی مددگاری آن در اندیشه نگذرد مثنوی

این چه سخن بود که شد آشکار * پرده برانداخت ز هر ده هزار

بیت

درین بزم بستر پیش * نیست حریفی نبرد پیش

کارگشا اوست درین کارگاه * صدرنشین اوست درین بارگاه

هرچه درآمد بدل اهل هوش * دل بزبان گفت و زبان با بگوش

از دل هم بدر رهش * ناطقه و سامعه جولانگهش

ماه سخن را بر صدرگاه هوش * مشرق و مغرب زبان و گوش

چنانچه بپایهٔ والای آن نردبان آسمان توان رسید بپای بادپیمای خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن

مرکانیان را بالامکانیان چه نسبت خواهد بود تا حصه بین ذره خاک نشین با آفتاب جهان تاب
چه باشد محبوس منزلگه امکان و حدوث را با بادیه پیمائی عرصه وجوب و قدم چه پیوند ای ...
سرگشته بی سر و پا را در شعشعهٔ تیز دهان افروز بحر هواداری چه بهره قطرهٔ شبنم را با بحر زخار و دریای آب
بحر لاف خشک چه نصیبه هیهات اگر ذره از ان فروغ بخش انجمن هستی گوید اگر چه او نمیشناسند اورا
نمیگویند اما از و میگویند و او را آیینه لیکن تنگنای ظلمت آباد ساحت چه نسبت عالم مطلق
سخت مناسبت چه آفریده هرگاه از آفریده کامیاب شناسائی خواهد شد تا دوی چند در هوای شناسائی
بدایع ممکنات وزند با قدمی چند در صحرای ادراک مخزونات وی نهد او را بمعرفت سرائش آفریدگار
در آمدن چگونه میسر دیار نایافته را از خلوت سرای سلطان سخن گفتن خود را از ضحکهٔ انام انداختن و به
هنگامهٔ عوام ساختن است شعر پای سخن اگه دراز است * به سنگ سراپرده تو شکست گرچه
سخن فربه و جان پرورست * چونکه بخوان تو رسد لاغرست * ای برتر از [illegible]
والای والاتر از ساحت عالم اجرام چون معرفت ذات و صفات بخشیدی معلوم شد که سپاس
بر ما لازم نکردی و چون نعمت بی منتها عنایت نکردی معلوم شد که بر ذمت ما شکرگزاری
نفرمودی چون در گفتار بسته دیدم درگاه کرم گشوده یافتم بحیرت گفتم که اگر توانائی سخن سرائی
نداری و پای جانسپاری نمیتوانی کرد آزرده مباش که این طریق چرب زبانان تهیدست است که نقد
لفظ بدلالی بهای معنی فروشند حمدی که از روی فرمان جهان مطاع سلطان خرد بر ذمت
گرامی خانوادهٔ امکانی واجب شمرده است که گوهر شب تاب خرد را از بخششهای بیمنت بنیاد
چراغ روشنائی ساخته در رفت و روب عرصه باطن و ظاهر کوشند اگر منتظمان کارگاه قضا و قدر
فردی از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهائی داشته اند نخستین کمر همت در اصلاح خود
بندد و آنگاه در فلاح دیگران کوشش نماید و اگر بجانب جمعیت آباد تعلق بیشتر که در سلسلهٔ نظام

کون و فساد از آن هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمانروا است مزاج دیگر از آب و سلسله شود

تقدم دارد که مقصود از شبانی پاسبانی رمه است غرض از سلطانی نگاهبانی ستم گزیده ها است

نخستین بر او امر من له الامر اقدام نماید پس نخستین خانه دل خود را از غبار خواهش گران باری

و چشم سبک سر پاک سازد تا بدین زیست و رفتار بستایش او بیچون پرستندگان درون

و بیرون تخلق و تحقق گردد چون میان من و دل سخن باینجا رسید عقل سرگردان منزل

(حدیث نبوی تخلقوا باخلاق الله ۱۲)

دوری دور اندیشه را وقت اندر خوش شد خاطر حیرت زده اگرچه از دشواری درازی راه

آزردگی داشت با آواز آهنگ ستایش زراه و گوید و صحول خوش وقت گشته بود که ناگاه دل

دوربین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الهی نه آنست که صفات کمال

(کنایه از ملاکت ۱۲)

او را دریابد و آنرا بدرگاه او نسبت دهد یا نعمتهای بی انتهای نعمت دهنده را دیدها آورده

و در برابر آن متاع ستودگی حدیث آید و خود را بیش کشد تا این از جمله شکر

از انجا که مقصد بلند بود و مطلب ارجمند زبان سخن ساز را دل رخصت نمیداد و دل معاملهٔ
از حیرت سر برنمی آورد و نه فطرت میگذاشت که مثل نادانان هنگامه تقلید بدستیاری حرف
وصوت در پیشگاه ثنا خوانی خداوندی جل جلاله درآمده باستعارات مستعار و عبارات تبدل
خرسند گردد و نه همت سپاس دوست راضی میشد که مثل دانایان کم حوصله از حسبی
او باز داشته لب از گفتگوی او بربندد و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف آن طریق
مستمر دارد عجز وا نموده خود را از نیک اندیشان راست گوی ظاهر کند زبانی دراز درین اندیشه
ماندم نه سر خروشیدن بود و نه باغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی از دوست دری
از روشنائی کشود ند و دل هر زه گرد را گردن امید بکمند مقصود بسته آمد پیام آگهی بگوش توفیق
رسید که ای نقش طراز نگارستان معنی کتاب بتصنیف مسکینی که دیباچه را نجد آرایش دهی حال
فرمانروای زمین و زمان گوهر تاج بادشاهان می نویسی و سپاس ایزدی بتحریر میرود و ستایش
خدای بتصویر می آید حمد را احمدی باید چه بمصنوعات صانع بر کمال حمدیست از دادار پاک که بزبان
بیزبانی ادا شده آگاه دلان آباد باطن را بدریافت این پذیرائی نور مطلق میگردانند و بایه
بلند پایه حامدیت که بالذات منصب والای بزرگ نهاد وجوب وجود دست میرساند و پیداست
که در عالم عنصر عظیم تراثری و شریف تر گوهری از وجود گرامی پادشاهان والا شکوه که سر انجام
نظام ظاهر عالم وابسته بدستیاری همت قدسی اعتصام ایشانست نشان نداده اند و یقین که
کار جهانی به تنی سپردن و هم عالمی بشخصی گذاشتن جهان معنی در و نهادنست بلکه جان جهان
معنی ساختن خصوصاً گیتی آرائی که آهنگ دریافت شمائم نسایم بهارستان معنوی داشته
بر سریر کامروائی سربلند باشد سیما خدیو زمانی که با این دو حالت شکرف از سر چشمهٔ باطن سیراب
دل و شاداب خاطر شود خاصه آن قبله گاه خدا آگاهان که بتائید ایزدی ازین مراتب فراتر

شده رنگ آمیز نگارین خانهٔ معانی و بزم افروز شبستان حقایق شده محرم خلوتکدهٔ شهود
و انیس صفوت سرای وحدت گشته بجنت بیدار تخت اقبال نشیند و فرمانروائی صورت و
معنی و عقده کشائی ظاهر و باطن بدو تفویض یابد چنانچه طرازندهٔ اورنگ شاهی و فرازندهٔ
لوای ظل اللهی زمان مسعود ماست که مجموعهٔ نقشبندان فهم و خرد بل کارنامهٔ صنعتگران ازل
و ابدست با چنین اسباب فراوان حمد حقیقی که تو داری چگونه درین تکاپو سرگردان مانده از
شنیدن این پیام روح پرور صبح دولت دمید سرمایهٔ سعادت جاوید میسر شد دیدهٔ امیدو
گشت عالم صورت رواج گرفت ملک معنی ابتهاج یافت دامن مقصود بدست افتاده چهرهٔ مطلوب
در نظر آمد سبحان الله این چه سریست بدیع که در کتابهای روزگار سپاس دادار پاک برای
زیور کتاب می آرند و درینجا کتاب را برای ثنای ایزد جهان آفرین می آرایند در صحایف
جهانیان حمد را بطفیل مقصود بر زبان میرانند و درین شگرف نامه مقصود را بطفیل ستایش مینگارند
در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود و درین تازه بارگاه خرد شاه را ثناخوانی کردار
سوابق در محامد الهی سخن التجا می برند و درین دیباچه بدیع رقم بالسان کامل که پادشاه
حق پرست ست پناه می برند یعنی آن خدیو جهان که بدولت خداجوئی و خدایابی او
نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست و در فرقه ارباب تجرد و اصحاب تعلق محبت پدید آید
و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت غفلت که راه مخالفت هشیاری میرفت باز آمده
از بلاد زمان شعورست تقلید که از اقلیم تحقیق برآمده شور انگیزی میکرد امروز طیلسان تحقیق بر دوش
گرفته از مسترشدان درگاه ست خود پرستی کور باطن که خداپرستی گذاشته خلق پرستی کردی
چشم بینا یافته سر افگنده و شرمنده بعبادتگاه ایزد پرستی در آمد حسد ناتوان بینی که باد مالیخولیا در سر
و سودای جنون در دماغ داشته با دادار دانای توانا دم منازعت مسارعت میزد خرد رهنمائی حاصل کرده

از گروه مستغفران درگاه عظمت طبقه ساعدان جود و دولت در طلب که مصحت ابد
همان تواند بود از لنگی به یکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی بنماید و چه آنچنین نباشد که در
زمان و انش از فراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده برانداز اطراز یعنی چهره‌گشای
صوری عیبی ست چگونه این در نظر بشمار این دو بین ابعید باشد که عالم آداب شهنشاهی
قاسم ارزاق بندگان الهی باریک بین دقایق و شگافی صاحب عیار جواهر مرتبت ذاتی در عالم
وجود پیشوای ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتدای اصحاب تعلق که سلطنتش نامند
جدا جدا بود در میان نوع کشاکش اختلاف بودن اسرارینه اشتمام و چه کار از مبدای پیشینی
و فراخ حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب گرانمایه
که سررشته انتظام صورت و معنی ست باین گره‌کشای کمونه صورت و معنی کلید داری خزاین
خداوندی عنایت شده اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد سراینه اندکی از بسیار
از کمین بطون بهامن ظهور آمده باشد بیچ میدانی که این شعشعه عالمگیر بجنبش نورانی کیست
و قدوم میمنت سرای که این سعادت بخشید این بدولت نورانیت حقانیت بادشاه
عالم پناه زمان ماست یعنی آن شهنشاه معارف پناه مظهر قدرت الهی پیوند کرامت
ناشناهی یگانه درگاه صمدیت مقرب بساط احدیت دارای بدن شاهنشاهی فیض عام
ید الهی فروغ خاندان گورکانی چراغ دودمان صاحبقرانی صاحب ترجیبی نی معارف سیر
جهانبانی مبدع قوانین جهانبانی مخترع قواعد کشورستانی غره ناصیه صبح هدایت قره باصره
آفتاب ولایت گرامی ساز گوهر آدم ولیعهد نیر اعظم انتخاب مجموعه قضا و قدر
مقدمه جیوش فتح و ظفر لب لباب امتزاج لیالی و ایام زبده نتایج عناصر و اجرام چشم
جهان جود و افضال جمال رخسار سلطنت و اقبال قوة الظهر تخت خلافت مسند عدل و فرمان

فروزنده کوکب بختیاری + فرازنده پایه تخت تاجداری + قدردان جوهر خردمندان + قیمت شناس
گوهر همت بلندان + گره کشای کار فروبستگان + مرهم بند ناسور دل خستگان + صاحبدل روشن رای
جان بخش جهان پیرای + روح مصور و عقل مجسم + عالم جان و جان عالم + روشن ضمیر حق بین +
طریقت پسند حق گزین + هشیار خرام دوام آگاهی + بیدار نشین تخت صبحگاهی + یکتای
خلوتکده نور + نور افزای نهانخانه حضور + عارف اطوار سبل + کامیاب صلح کل + مورد غرائب
کرامات + صاحب اعالی مقامات + محرم اسرار سفیدی و سیاهی + مظهر حقائق کونی و الهی +
بینای روابط تقییدی و اطلاقی + دانای رموز نفسی و آفاقی + منهل متعطشان زلال
وصال + مقصد متحیران طریق کمال + مظهر نکات شگرف و معارف گرامی
مورد علوم لدنی و رموز الهامی + محفل آرای سفر در وطن + شمع افروز خلوت در انجمن +
زود رس دیر گیر + بسیار بخش اندک پذیر + دیدبان سفینه کن مکن + سفینه دریای بی سر و بن +
دقیقه شناس حفظ مراتب + موی شکاف تقسیم رواتب + فرخنده رای خجسته منظر + فرخ طالع
بلند اختر + بردبار گران سنگ + صاحب فر عالی فرهنگ + خرد آرای تجرد نواز + دوست پرور
دشمن گداز + ملک گیر عالم آرای + عدو بند کشور کشای + صاحب اورنگ عظمت و جلال
رافع وسادۀ حشمت و اقبال + پاسبان دولت و دین + نگاهدار تخت و نگین + طرازندۀ
هفت اقلیم + برازندۀ تخت و دیهیم + شهسوار صف شکن + شاهباز شیر فگن + مجاهد میدان
جهاد اکبر + مبارز جولان هفت کشور + مشید بنیان سلطنت و ریاست + مؤسس ارکان
تربیت و سیاست + معتصم عروۀ وثقی عقل کامل + مستوثق حبل متین عدل شامل +
در روی بزمگاه تمام نظر + در دل رزمگاه تمام جگر + در بزم عشرت ابر دریابار + در رزم نصرت
دریای خونخوار + در میدان جرأت سیف مسلول + در جولان جلادت رمح مصقول +

دریای موج انگیز عالم عطا + سحاب آتشبار نیسان وغا + انعکاسش مجمره گردان بزم روح

الطافش مروحه جنبان صبح فتوح + عدلش بر اعتدال فروردین از طبع خورده انگیز

خلقش نسیم اردی بهشت از خنده لب ریز + عنصر وجودش در فتح مغلقات مقامات متاعی و ممتحن

عقل سلیمش در کشف معضلات مستشار موتمن + ظاهر و جمشیدی شکوه فریدونی + باطنش

دانش سقراطی و بینش فلاطونی + ظاهر و باطنش مرتاض + چشم و دلش با مبدا و فیاض

دل را با زمان دمساز ساخته + وحدت را با کثرت انباز کرده + بیداریش در پاس نفس گذشته

همتش پای بر هوا و هوس مانده + صدق معامله اش در کانچه تلبیس و تدلیس بر انداخته

عیار دانشش قلب زر اندوده از زر و گوهر آمود جدا ساخته + جلباب تحیر بر مفارق غرائم در دیده

طیلسان عفو بر تارک جرائم کشیده + شعشعه جبروت از پیشانی عاطفتش لمعه ظهور بیرون داده

بارقه لطف از نوائر قهرش زبانه نور بر کشیده + صولتش جگر سنگین جانان گداخته + تیغش زهره

آهنین جگران آب ساخته + تنگی روزگار اثری از گره ابرویش + کشادگی زمانه پرتوی از

شگفتگی خویش + دعای بقایش بر زبان خرد و بزرگ مقام گرفته + مهر و وفایش در دل برنا

و پیر آرام یافته + بلندی نامش معراج الکمال پست کرده + تمکین دولتش سیران اقطاع را

از دست برده + [illegible] اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق باز کرده + [illegible] جلالش

[illegible] شوکت [illegible] صیت [illegible] گنبد گردون پیچیده + آوازه شکوهش کران

تا کران رسیده [illegible] گذشته + درگاه والایش [illegible] منتجبان

[illegible] روزگار [illegible] ادوار شده + طالع همایونش دیباچه

[illegible] آسمان [illegible] آسمان سایه

[illegible] بخت [illegible] قدرش بدولت ازلی

شخص بخشش گشاده پیشانی ❊ حضرتش قبله‌گاه حق‌طلبان ❊ رافتش چشمه‌سار تشنه‌لبان ❊

زیر پا کرده از یک اندیشی ❊ تخت شاهی و نطع درویشی ❊ نه فلک بر مراد او دوار ❊ هفت اختر

ای بتسلیم وحدت وجود سر فرود آورده ۱۲

بکار او سیار ❊ بزم‌ساز جهان بهشیاری ❊ پاسبان جهان به بیداری ❊ مهر و کینش بزم

رزم درون ❊ جام لبریز بادهٔ خون ❊ بیم خاقان ز گرمی خویش ❊ و بیم قیصر ز چین ابروایش

آسمان جلوهٔ زمین تمکین ❊ صاحب عقل کل جلال الدین ❊ نور خورشید ذات ظل اله ❊ گوهر تاج

و تخت اکبر شاه ❊ این جهان کهن از و نو باد ❊ کوکبش آفتاب پرتو باد ❊ این تمهید شست که

از بی سرمایگی ستودن نه جای نشستن و نه پای ایستادن داشت همین این نیت درست عزم خرم

یکبارگی گنجور خزاین آفرین آفرینده شد بوالعجب خزینه‌داری که از خرج نقد جمع افزاید از جمع

نقصان پذیرد بدولت اخلاص کیمیاگر شدم و خاطر مفلس را توانگر ساختم دست نوال گشودم

و در خزینه گشادم نیکبخت بودم دولتمند شدم حرف سرا بودم ثناخوان گشتم بر آستانه مجاز در حقیقت

گشودم ساده لوح بودم نکته‌نگار شدم در مراد که بر روی من فراز بود از گشایش ایزدی باز شد

سرافگندی بسرفرازی بدل گشت ناکردهٔ من بکرده مجری شد و ناگفتهٔ من بگفته موزون گشت

از بار عام بدولتسرای خاص آورده من بی زبان را زبان سخن سرائی بخشیده رخصت سخن موزون

خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طایفه از طوایف عالم است که عنوان ساز

کتاب ابتدا از سپاس ایزدی بدعای والانژادان قدسی صاحب نفحات انس الهی که در شبستان

ذات بسلطنه نام رمز

عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بنهانخانهٔ عدم فرو رفته‌اند چه طریق عوام و چه بآئین

فیض دادن ۱۲

خصوص قرین گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران منظر پردازم و دعای گروهی

که در پیشگاه دریافت این کس ببزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم لیکن

چون این پی بردهٔ حقیقت از راه مجاز میداند که اگر آشفته رائی در بارگاه سلطنت بافته بغبار

مقصود حضرت ذات خود اشاره کرده یعنی سراغ یافته اصل مطلب ایم ۱۲

سپهسالاران معرکه نماید و بوسیله خود خواهد که بگلربیگی آن دولت را رحمت پذیر فرمان روای
زمان گرداند هر آینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند شعر چه یارا سها را که رخشنده مه را *
سفارش بخورشید انور نویسد * همین رفعت قدر او بس که خود را * دران حضرت از ذره کمتر نویسد
در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواهش نه بخشیده اند و قدرت سفارش
مورچه نداده از چون منی بر در مانده بل راه نیافته کجا سزد که برای برگزیدهای آن درگاه استدعای
رحمت و تحیت نماید و التماس مغفرت و اگر از نافهمیدگی زبان جرات دراز سازد در عدالتگاه
تمیز بچه نام نامزد شود و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد بنابرین خاطر را ازین اندیشه
باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت
منوال بادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیی را نگاشته کلک بیان گردانم و صفات
جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف
عادات این برگزیده الهی را بی شائبه تکلفات نثرپردازان نظم گستر فراهم آورم تا حق عبودیت
و ارادت و نعمت گزارده باشم و هم حقی بر نورسان عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت
گردانیده هر چند یکی ازین چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما از انجا که مقصد
بلند و همت کوتاه بود این دولت میسر نمیشد و این امنیت بحصول نمی پیوست تا آنکه بر پیشگاه
خاطر اخلاص مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغل شگرف همچنانکه حق مخلوق میگزاری حق خالق
نیز بجای می آری اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی او مسکینی در معنی بحمد خدای
جهان آفرین قیام می نمای روز بروز این عزم مصمم می شد و اسباب نیکبختی آماده می گشت
تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص تربیت این نظر کرده و عموم مهربانی مستعدان سعادت برین
قدم سالکان شاهراه ارادت نظر باخلاص و واپسترین قوافل ارباب سعادت نظر بعز مراد

ایه ابوالفضل بن مبارک که کلاه چهار ترکی ارادتش بر تارک دل ماند و آستین همت طراز عقیدت بر هژده هزار عالم افشانده پرتو اشارت تافت که سوانح احوال اقبال قرین و وقایع فتوحات دولت افزای ما را سخنامهٔ صدق نگارش نماید چگویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن همت نگاشتن را اجازت فرمود یا دل را سعادت بخشید و واقعه نویس جلائل آثار ساخت یا زبان اعجمی را فصاحت گفتار کرامت کرد و نی سخن را بال و قلم را قدم بخشید سروش غیب بود که از عالم بالا مژده جان بخش رسانید یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت تنزیل وحی نمود لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جست و جوی در جمع کردن جرائد احوال و صفائح واقعات حضرت شاهنشاهی بجا می آوردن گرفتم و مدتی از ملازمان درگاه و قدیمان این دودمان دولت از پیران هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار می پرسیدم و بقید کتابت می در آوردم و با طراف ممالک مجمعی که با خدمت قدیم درستی و راستی متیقن بعضی و مظنون برخی بود مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات و یادداشتهای خود را بپایگاه حضور فرستادند هر چند این داعیهٔ سعادت افزا بتمام انجاح نیافته بود و این آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکم معجز را از پیشگاه مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آورده هائی که بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند و آنچه بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمهٔ این کتاب گرامی سازد و آنچنان تفصیل که از دقائق حقائق احوال و جزئیات امور هیچ فرو گذاشت نشود آنرا بهنگام فرصت حواله کند بنا بر حکم بادشاهی که ترجمان فرمان الهیست از اندیشه که مکنون ضمیر بود باز مانده مسودات را ساده آرایش نقش و نگار عبارت در قید تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم و از آن صحائف دولت بتحقیق تواریخ

بسی از سوانح نموده‌ام گرامی و نیز جدی فراوان رفت تا اکثری از مناشیر معلی که از ابتدای زنگ شستن
تا حال که آغاز صبح اقبال ست بحدود و اقطاع شرف نفاذ یافته بود چه بجنس و چه بنقل بدست آمد
و بسا مضامین مقدسه او سرمایهٔ این شگرف نامه گشت و کوشش بلیغ بجا آوردم تا بسیاری
از بحر النفس که اعیان دولت و منتسبان عتبهٔ سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل مواد
اکناف ولایت معروض داشته بودند ضمیمهٔ گنجینهٔ معانی شد و از اسباب تشخیص و تحقیق
خاطر مشکل پسند گشت و همت گماشتم که مسودات و بیاضهای هوشمندان حقیقت گزین
روزگار فراهم آمد و آن نیز ذخیره برای شادابی و سیرابی این گلشن دولت برگرفتم و با همه
اسباب و گنجورئ خزاین مطالب چون از دیرگاه خانهٔ نقل خراب ست و اختلاف و تناقض اشیاء
در اخبار و آثار شایع تا بآن بسنده نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظهٔ کاملهٔ جزئیات
و کلیات وقایع و سوانح را که از یک سالگی که عقل هیولانی در اهتزاز بود تا امروز که بالائی
خرد قبالهٔ بالغ نظران حقیقت بین اند بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح و تنقیح دوباره
خویش نموده در مجالس متعدد بصحت رسانیدم و شبهات و شکوک را بکرایک تحقیق و ایقان
محو کردم و چون باطن را اطمینانی پدید آمد خاطر اخلاص منش را بدل مجهود بکار فرمای این جانب
عالی گردانیدم امید که بتائید اخلاص این خدمت بانجام رسانم و آنچه از عجایب این نوبادهٔ
چمن کائنات و فهرست کارنامهٔ مکنونات درخور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریک
دلان را شمع بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید و روشن ضمیران را سرمایهٔ مزید آگاهی شود سبحان الله
چه دولتست که عبادت الهی را در پردهٔ خدمت پادشاهی بجای می آورم و دستور العمل صوری
و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را برای کافهٔ خلایق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایهٔ
دولت ابدی خود میگردانم و چون درین کتاب که محمدت نامهٔ ایزد پرست هنر بان نام والا شکوه

این بادشاه آفاق بصریح بزبان از ادب دور میدانم لاجرم بحضرت شاهنشاهی عبارت را
گرامی میسازم واز بادشاه غفران مآب والد بزرگوار آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی
اکتفا نموده سخن دراز می کنم وحضرت والدهٔ ماجدهٔ آن قدسی نژاد را بحضرت مریم مکانی
که حضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب در ضمیر [illegible] گذشته اشارت می نمایم واز جد
گرامی این چند اورنگ جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم

ذکر بعضی بشارات غیبی واشارات قدسی که پیش از سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافت

بر ضمائر مرآت لطائر دیده وران دوربین و رازداران مکامن یقین که غیب نمایان استار ابهام
و پرده کشایان اسرار عناصر واجرام اند مختفی و مستتر نیست که بدائع حکمت نما مفتنه وغرائب قدرت
کامله آفریدگار جل جلاله اقتضای آن میکند که بواسطهٔ ازدواج ابای علوی وامهات سفلی
ابعد از چندین ادوار امتزاج واتصال واجتماع واستقلال وقرانات علوی وسفلی وطلوع
وغروب وظهور وخفای کواکب وخسوفات وکسوفات وخواص شرف وهبوط وتاثیرات اوج
وحضیض وامثال آن که طراحان کارگاه ایجاد وابداع ونقشبندان نگارخانه تکوین واختراع اند
یگانه از خلوتیان پرده سرای بطون بپایگاه ظهور روی نماید ویکتائی از برگزیدگان نهانخانهٔ
عدم بر بالای اعلی وجود جلوه فرماید که سبب نظام سلسلهٔ کون وفساد وباعث تمیز دیار بازار
ستم وداد گردد وچه سامان عالمی وسرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد
هر فردی مبتنی بر جمع اضداد وانانیت عظمی در هر سر وانصاف نایاب ومعیت [illegible]
در هر هوا وشهوت در روز افزونی خردمند دوربین داند که هر چند حق ازو دیده فرمان نپذیرد
بتائیدات ایزدی مؤید وبسعادات سرمدی مستعد باشد گزیر نیست و هوشمند خبیر شناسا شده

که این دولت به نیروی بازوی معنویت و مرد معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال
تربیت یابد که لعل در مشیمهٔ معادن ببلوغ رسد که لایق افسر شاهی تواند شد چنین گوهر بی‌بها
و جوهر یکتا که هیچ چیز بدان نماند چندین امتداد قرون و دهور باید که پرورده تربیت خاص شود
تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فائز گردد و دقیقه‌شناسان معامله‌دانی دریابند که مقدار مدت تا
باندازهٔ کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و ظلمت یونان
زمان ظاهرتر که بار عالم و عالمیان را بدستیاری تائید الهی بر فرق همت گرفته فرق عالمیان را
از فساد نگاه دارد و کار جهان و جهانیان را بیاوری آگاهی سامان و سرانجام دهد
و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن
در دست فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این بزرگ حوصله بلند دریافت در اندیشهٔ بشری
و دایرهٔ امکانی کجا گنجایش پذیرد چنانچه روشن دلان کارآگاه زمان ما این جبلهٔ کبری از سواد
پیشانی نورانی این خدیو جهان می یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب او بعجز معترف اند
و این طائفه را همین دولت بس که بمساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند که ادراک
رتبهٔ چنین خدیوی اندازهٔ طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ بالاقدر تعظیم قدرت الهی
دانسته پرستش خدای خود می نمایند و همگی همت در تحصیل رضای او که هر آینه مشتمل بر گرد آوری
رضای ایزد بیچون است مصروف دارند کدام سعادت ازین نعمت بزرگتر است و کدام دولت ازین
موهبت گزیده‌تر روشن‌ضمیر دوربین که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد بر هم‌سنی
ستارهٔ سعادت داند که چندین هزار سال بطناً بعد بطن در مهد تربیت در آورده حضرت
آلنقوا را طراز هستی بخشیده تا شایان آن نور عالم افروز که شرح آن شمسهٔ پیشطاق داستانهای
باستان و کتابهٔ مبانی تواریخ راستانست گردیده شناسد که همان نور که بی وسیلهٔ بشری در رابطهٔ تعلقی

در شیمه باطن قدسی مواطن حضرت آن النفوذ اظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که بلا

قدسی مظاهر برای استکمال دیگران سیر سفر نموده امر فرد بعنصر پاک این یگانه یزدان شناس او را پرتو

ظهور میکند شعر چندین زمان بگردد چندین قران برآید تا کاین اختر سعادت از آسمان برآید

ترسمیست قدیم و عادتیست بوده که مبشران دار الملک قدم و منهیان فتح الباب کرم در زمان

پیش از ظهور چنین برگزیده که پس از هزاران سال یکی بوجود آید دولتمندان بخت بیدار را نوید

قدوم هدایت اقدام او مسرور سازند چه هر امری در تحقق وقتی مرهون و عقده زمانی مخصوص محتجب

مکتوبست لاجرم پیش از تحقیق این امر دریچه از عالم غیب مقابل مشاعر افهام میکشایند و نوا

رزنهای شبکه ادراکات میدانند گاه در عالم شهود می نمایند و گاه در عالم مثال که تمثالیست

(عالم ظاهر) از عالم ناسوت جلوه میدهند تا بر شاهراه شوق امیدوار بوده منتظر ظهور نیر مقصود و مترصد طلوع

نجم مسعود باشند چه انتظار شوق افزایست و شوق دولت آرای و هر آنچه بعد از کشش و خواهش

مطالب وجود گیرد و بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد آنرا لذتهاست که در غیر آن چنین صورت نه بندد

و مصداق این معنی آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک

خاکساری تارک انکسار غبار آلود میداشتند و فرق نیاز بر آستان کعبه حاجات نهاده و روی امید

بسمت قبله مناجات آورده بصفت تضرع و خشوع استدعای این دولت تازه که فی الحقیقت

(انکساری و عاجزی) طالع همایون و عمر پیوند افزون عبارت آرائیست میفرمودند که مثنوی خدایا بنما شمع ذاتت

بگوهرهای دریای صفاتت
که تاج دولتم را گوهری بخش
که ظلمتهای عالم را کند دور
بقائی ده بجان غم پذیرم

بآن پاکان که چون گل پاک رستند
(انبیا و اولیا) سپهر هفتمم را اختری بخش
ز خورشیدی برافروزان چراغم
که گر صد ره اجل آید نمیرم

درون از چشمه خورشید شستند
زماهی ده شبستان مرا نور
ز افشاندن سپهر اندر پر نور
ز آتش خانه جانم ...

بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشین مسند شرفست که میوهٔ
حدیقهٔ زندگانی و مصباح زجاجهٔ آسمانی ست که از زیب عنایت ایزدی مستغنی گشته چراغ خاندان
آبا و اجداد طبقاً عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق
عالمیان ممدود و مبسوط گرداند خصوصاً چنین نادرهٔ ذاتی کامل و حق شناسی مکمل که اگر سر دفتر اقطاب
اولیا گویند لائقست و اگر عقد سلسلهٔ عظمی را اب الآبا و جد اعلی نامند بنفس امر موافق و همراه
چنین بادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و
مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوارتر است و در طلب این مطلب عالی از همه سزاوارتر تا آنکه چهارم
ربیع الاول سال نهصد و چهل و نهم الهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه بمبدا فیاض
زمانی سر بر بالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت در داده بودند ناگهان در پردهٔ خواب
سعادت انتجاب که خلوتخانهٔ غیب عبارت از انست مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلفی نامدار
کرامت میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از جبههٔ احوال او فروغ دهد
از نور هدایتش ظلمت کدهٔ عقول و اوهام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحهٔ لیالی و ایام اضائت
یابد و بعد از آنکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند
نام جلالت انتظام آن کارنامهٔ ایزدی را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن سربلند است و وجوه
دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت
عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان
آستان اخلاص در میان آوردند بیت این خواب که از دیدهٔ جان پرده کسل بود * خوابش
نتوان گفت که بیداری دل بود * از شریف خان برادر شمس الدین محمد خان آنکه شنیده شد
که شمس الدین محمد خان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان در آمده

صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی که کدخدای درویش منش بود گفته اند پدر گرامی

از سنوح این واقعه سعادت افزا خوش وقت شده چنین تعبیر نموده اند که ایزد تعالی دولتی

عظیم بتو روزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات

انوار این بدر آسمان قدر پایه عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک ارتفاع نمود

دیگر از راست کیشان درست اندیش معلوم شده که در زمانی که حضرت مریم مکانی خادمت ظلال

اجلالها العنصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود

نسبا اوقات بر ناظران این منظره ربانی مشتبه بآئینه میشد چنانچه جلی پوشان سرادق عفت

که نزدیک پیشانی آئینه می بندند و کوکب اقبال بزبان حال این ترانه می سراید بیت

براه بخت نهادم جبین ظلمانی × هزار آینه آویختم به پیشانی × و همچنین در نزدیکی ایام ولادت

باسعادت حضرت مریم مکانی بر هودجی میرفتند در اثنای راه نظر ایشان بباغ ابنه افتاده است

از انجا که طبیعت درین حال بشیء های سیخوش و میوه های شیرین و ترش راغب می باشد

بخواجه معظم که برادر مادری ایشان بود فرموده اند که ازان باغ ابنه چند بیارد خواجه ابنه چند آورده

بدست مبارک ایشان میداد که در نظرش پرتو ناصیه فروغ بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته

پرسیده است که شما بر پیشانی خود آئینه بسته اید فرمودند که من آئینه نه بسته ام از کجا میگویند

خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می یابد تعجب نموده

حیران آن نور ازلی میگردد و بعضی از محرمان درگاه الهی این را نقل میکنند و این استفسار خواجه

بجهت آن بود که شعشعه انوار الهی که از جبهه انور می تافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن

نبود و دیگر از والده ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف انگکی آن حضرت مشرف است

شنیده شد که پیشتر ازان که باین دولت کبری سعادتمند شوم سحری بود که ناگاه نوری عظیم من

روی آورده ودرمیان کنار من درانداختند آفتاب عالمتاب در کنار من افتاد غریب حالتی
روی نمود و عظیم حیرتی دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و
اهتزاز آمد چاشنی آن لذت هنوز مجموعم را فرو گرفته است و از آن وقت تا ثیر آن صبح جلال
وجمال وگل این شگوفه دولت و اقبال را چشم براه بودم که یارب نتیجه این شگرف حالت چه تواند بود
تا آنکه باین خدمت والا که سرمایه دولت دین و دنیاست سرفراز گشتم و سجده شکر این نعمت جاودانی
سربلندی یافتم مصرع دولت آنست که بی خون دل آید بکنار سبحان الله چه سعادت بود
که در کنار من آمد و چه اقبال که در بر گرفتم اگرچه در ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی نژاد
پشت قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیله من می پرورد هرگاه
آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید چنانچه ببرکت این خدمت که
سرنوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاد و با قبیله خود روشناس
هفت اقلیم شدم دیگر از مولانا نور الدین ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت انتظام
بوده شنیده شد که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانه مسقف که دریچهای مشبک
داشت عشرت پیرای بودند و حرف ولادت اشرف درمیان بود ناگاه از شبکهای آن
دولتخانه اشعه نور الهی تابیدن گرفت چنانکه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از
خرد و بزرگ برین نیر جهانتاب آگاه شدند و جمعی که را سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت
جهانبانی کردند فرمودند همانا که درین زودی از گلبن خلافت تازه گلی خواهد شگفت و از نهانخانه
جاه و جلال نگارین سرای عزت و اقبال نور پروری بخت روشن سازی قدم در دائره وجود
خواهد نهاد که از کوکبه عظمتش دلهای اعدای دولت در بوته اضمحلال بگدازد و این خاندان والا
دودمان عالی از سرفرازی و رونقی پدید آید و شبستان عالم را از پرتو جهان افروزش ضیائی

وبهامی تازه روی نماید دیگر میر عبدالحی صدر که از پاک نژادان عالی قدر بود نقل میکرد

که سحری حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان برده میشد که چشم مبارک

ایشان گرم شده باشد بعد از زمانی سر برداشته بودند که الحمد لله والمنة که چراغ خانوادهٔ

سلطنت بتازگی روشن شد من سر این شکرانه پرسیدم فرمودند که درین اثنا خواب

و بیداری خیال نمودند که ستاده نورانی از فلان جانب و اشارت معموره که مولد اشرف

بود فرمودند طلوع کرد و ساعت بساعت بلند میشد و در بلند شدن هم نور او زیاده میشد

و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت من از روشن ضمیری می پرسیدم

که این جرم نورانی چیست او جواب داد که این نور مجسم خلف صدق تست و بر قدر که از سطح

غبرا این نور جهان افروز پر تو بر ساحت آن انداخته در تحت و تصرف و تسخیر او در آید و آن

ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد و دور و نزدیک از این بشارت عینی گذشته بود

که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید رسید چون از روی ملاحظه بوقت آن معاینهٔ روحانی و رویای صالح

مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت شهود بشارت کرامت یک وقت بود و بزرگی اگه چنین

فرخنده مولود نصیب باد نموده آگاهی چرا کرامت نکنند و آنجا که چنین موهبتی از دنبال آن بود مثال این

مراقبه و نکشاف چگونه نروند و بر ظاهر بینان نقد پرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید

در منیت ایالت سیرتان و دوربین را بطن قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول مستحق میشد

که این پرتو آن نجم عالم افروز است و آن مژده این نیر ظلمت سوز و بر دریافتهای دولت

دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلائل شمایلش واقف باشند ظهور امثال این امور

جای استبعاد نیست و بر نکته دانایان باریک بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف الدین

علی یزدی در ظفرنامه رویای قاچولی بهادر و تعبیر تومنه خان را از روی ظاهر بر وجود حضرت

صاحب قرانی فرود آورد از هشتم کوکب نورانی که جهان از پرتو آن روشن شد و از جیب قابلی
ای امیر تیمور ۱۲
سها در بدر آمد اشارت بر وجود حضرت صاحب قرانی کرده که جد هشتم آنحضرت ست اما بر باطن
نور مواطن دوربینان علم تعبیر و رمزدانان عالم مثال ظاهر ست که از هفت کوکب هفت تن
تعبیر نمودن که باکلیل فرمانروائی سربلندی یافته باشند و بمتکامی دولت آرائی ارجمندی بدیده
از روی تعبیر و اشارت مثالی دور ست بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرای والا قدرند
و مقصود از آن لمعهٔ جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیت وجود ازرفع
عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن نور ساطع این سعد اکبر ست که از جیب آن برجیس سعادت
سر زده بود اگرچه او جد شانزدهم آن حضرت ست از روی شماره اما درین میان هفت کوکب
برج عظمت اند که نور این شهنشاه گیتی افروز در جبههٔ حال آنها کمال ظهور کرده و این هفت تن
درمیان این هر ده کس ببزرگی و گیتی آرائی امتیاز تمام داشته اند و هشتم این گروه والا شکوه
ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست که نور معدلت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسلهٔ علیه
این هژده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی را خلعت گرانمایهٔ سلطنت صوری و معنوی
ارزانی داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقائق آثار صدق این معنی
مختفی نیست چنانچه مجملی از کمالات این گروه والا درین شکرفنامه گزارش خواهد یافت و
بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و هر که امروز گرامی احوال این
آگاهی ۱۲
بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و خبرت مطالعه نموده عهد خلیفهٔ زمان را دریابد و بر مراتب
عبور ۱۲
درجات عالی خدیو جهان مطلع گردد آفرین برین دریافت کند هیهات هیهات سخن فروش
نیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم جائزهٔ عظمی ازین گزیده تر چه باشد که دل اخلاص گزین
من مصدر نکات حقانی شده است و خرد نکته دان من مهبط این دقائق ربانی گشته ازین

ذکر طلوع نور اعظم و سطوع سعد اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی

ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت
شاهنشاهی از صدف معلی و تتق مقدس حضرت عصمت قباب + عفت نقاب + تقدس احتجاب + بحر دانش
ولیهٔ عصر + رابعهٔ دهر + صاحبهٔ روزگار + کامله آموزگار + قدوهٔ ظاهرات + اسوهٔ زاهرات + صفیهٔ صافی
نیت + وفیهٔ وافی طویت + ملکهٔ قدسی ملکات + مالکهٔ سماوی برکات + صفوت زمین و زمان +
برکت کون و مکان + موجهٔ دریای قدم + صدف محیط کرم + چراغ خاندان ولایت + فروغ
دودمان هدایت + سراج حطیم عبادت + مشکوهٔ حریم سعادت + ناصیهٔ طاعت ایزدی + باصرهٔ
سلطنت سرمدی + قائمهٔ سریر سمو + قاعدهٔ کرسی علو + خاتون منصهٔ رفعت + بانوی حجلهٔ دولت
نقاب گزین هودج عزت + رفعت بخش طیلسان عصمت + عطیهٔ والای عالم بالا + خزینهٔ رحمت
ایزد تعالی + نعمت کبرای مائدهٔ ربانی + دولت عظمی موهبت آسمانی + نقطهٔ دایرهٔ فضل و افضال
درهٔ فاخرهٔ دولت و اقبال + شکوفهٔ بهارستان عدالت + لوحهٔ نگارستان جلالت + بارقهٔ
انوار ولایت و ولا + نائرهٔ نیر عظمت و اعتلا + زبدهٔ میامن کسبی و وهبی + نخبهٔ مکامن سری
و قلبی + واسطهٔ عقد دانش و آگاهی + رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کونی و الهی + شجرهٔ طیبهٔ صفوت
و صفا + ثمرهٔ مکرمهٔ کرامت و اصطفا + مرات حقیقت نمای وجه یقین + مرقات اعتلای
مصاعد دولت دین + اصل وصول دوحهٔ برومندی + نخلهٔ شریفهٔ روضهٔ ارجمندی + مستورهٔ
معجر حلم و حیا + مخدرهٔ مقنعهٔ عزت و کبریا + ذریعهٔ انجلای نور غیب و شهادت + وسیلهٔ انکشاف
صبح دولت و سعادت + پرده نشین سرادقات آسمانی + حضرت مریم مکانی + عصمة الدنیا
والدین + حمیده بانو بیگم ادام الله ظلال جلالها نقد پاک قدوهٔ اولیای کرام + قطب اقطاب

بعظام سیاح بیدای ناسوت + سیاح دریای لاهوت + مصباح مکامن روح مفتاح

خزاین فتوح - گلچین بساتین تجلی + نخلبند ریاحین معنی + امام صومعه ریاضت ساقی میکده

افاضت + دریا دل مرحله تجرید + دریا نوش مصطبه توحید + مستغرق بحار مجاهده مستهلک

بوارق مشاهده + مشعله دار شبستان طریقت قافله سالار شاهراه حقیقت + اکمل مظاهر

تجلیات ذاتی + اجلای مجالی انوار صفاتی + صراف سرایر اصحاب کشف وشهود + نقاد ضمایر

ارباب وجد ووجود + هشیار مشاهده قلوب ارواح + نظار بواطن قوالب اشباح + واسطه

انجلای غمام ظلام وسیله امحای ارقام آثام + عارف روابط استخراج ظهور وبطون + کاشف

لوایح اسرار بروز وکمون قطعه قطبی که بقطبین فلک داشت پیام

شیران هوس را بادب کرده لجام در بیشه دل هزبر سرمست خرام

دریا کش عشق زنده پیل احمد جام قدس سره اتفاق افتاده بحسب ارتفاع

شعری شامیه که سی وشش درجه بود بعد از گذشتن هشت ساعت وبیست دقیقه از اول

شب هشتم آبان ماه جلالی سال چهارصد وشصت وچهارم موافق نوزدهم اسفندارمذ

ماه قدیمی سال نهصد ویازدهم مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد وچهل ونهم هلالی

ششم ماه کاتک سال هزار وپانصد ونود ونهم هندی شانزدهم تشرین الاول رومی

سال هزار وهشتصد وپنجاه وچهارم چهار ساعت وبیست ودو دقیقه از شب مذکور مانده بود

در شهر کرامت بهر حصار سعادت انحصار امرکوت که از اقلیم دوم ست وعرض از خط استوا

بیست وپنج درجه وطول آن از جزایر خالدات صد وپنج درجه است در هنگامی که موکب عالی

روی توجه بتسخیر ولایت تته داشت وهودج اقبال دران حصن دولت وحصار سعادت

بحت قرب نزول اشراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود واز غرائب امور که قریب

بزبان ظهور نیر اقبال سانح شد آنست که پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت شد
مولانا چاند منجم که بجهت تشخیص و تعین طالع سعادت مطالع بموجب حکم بادشاهی بر عتبهٔ عفت
بود در اضطراب درآمد که الحال وقت نحوست دارد بعد از زمانی ساعتی فرخنده که بهزاران سال
پدید آید میرسد چه شود که تولد در توقف افتد حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب
چه گنجایش دارد امثال این امور اختیاری نیست مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد
و خاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقدری فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود
که دران هنگام دایه از ان دیار آوردند که متکفل این خدمت شود چون کریه منظر بود خاطر مقدس
حضرت مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود و مزاج اعتدال سرشت منزجر شد و آن اقتضا
در طبیعت نماند و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود محرمان
حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار
لایق نیست آنچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست درهمین حرف
و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت و دران ساعت مسعود آن
گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد و در سراپردهٔ عصمت سرادق عزت بساط بگسترد ند
و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند پردگیان خرگاهی و عصمتیان حریم بادشاهی دیدهٔ امید
بسرمهٔ شوق مکحل کردند ابروی هوس را وسمهٔ طرب دادند گوش بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند
چهره آرزو را گلگونهٔ عیش زدند ساعد تمنا را یارهٔ مقصود بستند پای رقص بخلخال خجلت جلوه درآوردند
بجولانگاه عشرت و شادی درآمدند و زمزمهٔ مبارکی و مبارکبادی برکشیدند مروحه جنبانان
صندلی ساعد بعطر آمیزی هوا تیز گشتند لخلخه سایان عنبرین موی زمین را تازه روی کردند
پرستاران گلچهره بگلاب افشانی شوق را آبروی تازه دادند ارغوانی لباسان نوش خند

بزعفران پاشی سیمبران را درزر گرفتند گلبویان سیمن عارض بصندل کافور آمیز گرم رفتاران

جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرین در حواشی بساط بخور انگیز کردند از عود سازهای

عنبرآگین سرپوش برداشتند مغنیاگران پرده ساز جادوی بیخودی بنیاد کردند و ترانه زنان

نغمه پرداز افسون بیهوشی در دمیدند شعر هم از هندی زبانان نازک آواز * چو طاوسان هندی

جلوه پرداز * هم از مینی نوازان سبکدست * ز ساغرهای بی می گشته سرمست * هم از قانون

نوازان خراسان * دل مشکل پسندان مرده آسان * هم از دستان سرایان عراقی * نواساز

بنوید عمر باقی * الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد در غایت قرار و آرام و محفلی

چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از باده و جام تماشائیان ملاء اعلی بی واسطه

حس بصر تفرج کنان گذشتند و نظارگیان عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانه تر زبان گشتند

بیت این چه مستی ست که بی باده و جام ست اینجا * باده گر جام منوشند حرام ست اینجا

خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند و مائدهای نعمت گوناگون فرو چیدند تشریفهای رنگارنگ

بخشش فرمودند و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند ازین خنگفتگی و خوشحالی چگویم که حاجت

شرح و ابلاغ نیست اگر توانم از برای مقصود قدسیان عالم بالا شمهٔ بازگویم که پس از

چندین تگاپوی و جستجوی نظام بخش ملک معنی و انتظام افزای کن عالم صورت را

خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از مهد بطون صنائع و خلوات قدسی بمنصهٔ ظهور بدائع

و جلوات بینی آوردند اما شرح ابتهاج ملاء اعلی و کامروائی روحانیان تجرد نژاد از اندازه

گویائی بیرون ست همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام

و سواران چابک خرام بجانب مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسخ درمیان داشت

برسانیدن این مژده جانفزا و نوید دلکشا شتافتند و فردای آن شب که حامل نور سعادت

الهی ولادت این خلف فرزند ۱۲

وقت صبح صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود و قریب نیم روز نزدیک بمنزل ای دو پهر ۱۲
در سرزمینی که بغایت دلکشا و خوش هوا بود و آبهای بغش و درختان دلکش داشت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند و معدودی از مقربان سریر اعلی
بخدمت حضور قیام داشتند مثنوی تازه درختان بفلک چتر سای
سایه فگن بر سر ظل همای + غلغل مرغوله مرغان باغ ریخته بر بزم نوای فراغ
ناگاه از عقب سواری گرم رفتار سیاهی کرد مهتر سنبل که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود
از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب صفدرخانی بلند نامی داشت ازین سیاهی
که روسفیدی کونین در ضمیر پیدا گشته بعرض اقدس رسانید حضرت فرمودند که اگر
این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا امیر هزار سازیم بیت پادشاهان
جهان را سزاوار هفت اقلیم + مژدگانی چنین مژده اقبال دهند + ازین جانب تیز
چابک روان با درفتار از غایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند و آن سوار
رخش سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق بآوازهای بلند شهریار جهان و
جهانیان را بشادمانی جاوید مژده دادند و بطلوع نیر جلال از افق امید نوید رسانیدند که
سپیده دم صبح مراد بر جیب آرزو دمید و سروبن بهار اقبال بر طبق امید بسر بر دهمان لحظه
آنحضرت سر سجده شکر بدرگاه خداوندگاری مالیدند و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند
بیت تاج رفعت بر سپهر و روی طاعت بر زمین پای دولت بر سریر و فرق منت در سجود
بعد ادای وظائف شکر بمعسکر والا شتافته ببارگاه سپهر کارگاه در آمدند جهان را
جشن عشرت و آئین دولت تازه شد و نقاره عیش و شادی بآئین نشاط کیقبادی
بلند آوازه گشت بارگاهی ترتیب یافته بآئین همایونی دلکش تر از جشن کیومرثی و بزم فریدونی

رباعی

ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر — وین نزهت از درون و بیرون بنگر
گر ذوق تماشای دو عالم داری — آرایش این جشن همایون بنگر

جهان پیر برگ و نوای جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر عشرت فراموش کرده را بیاد آورد

رباعی

ساقیان دست بجام می عیش کردند — خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند
این چه می بود که ساقی بقدح ریخت فرو — که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند

مطربان دستان سرا و مغنیان جادو نوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پردهای رنگارنگ ساختن آغاز نمودند چنگیان دست بر رشتهٔ مقصود در زدند و گوشمال غمهای جهان را گوشمال دادند قانونیان از زلف مراد تار بر بستند نائیان گرم نفس نفسهای راست آهنگ بر کشیدند غجکیان دلها را بزلف مطلوب در آویختند دائره بندان آینهٔ اقبال در پیش و نهادند ظریفان شگرف از زنگ آمیزی ظرافت نکته سنجان سحر پرداز زبان سخن آفرین بستند ندیمان نادره حرف در بند گوئی لبهای مجلسیان را در قهقههٔ شوق در آوردند سپهسالاران جهانگشای و سرداران صف آرای فوج فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند و طوایف اعاظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجا آوردند و دانش نشان اسکندر پسند و اصطرلاب دانان رصد بند که علی الدوام از همنشینان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند آنچه طالع مولود ولادت مسعود را مرآت ضمیر اشراق پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتصالات کلی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی از آن حد اول بر صفحهٔ اجمال کشیده می آید معروض داشتند و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند و فکری فلک پیوند داشتند و

هفت بهفت حرف بهر عنصری از عناصر اربعه منسوب [illegible] اند حروف [illegible] امتزاج

این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه میسازد چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکی است و هرگاه اسمی بطریق تسویت در عنصریت از حروف فراهم آید که عنصری دران ناقص نبود و عنصری مکرر نیاید هرآینه آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد و عدم اعتدال نشاه ایست که او را در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مدخل تمام ست و در ضمن این نکته دیگر بر دریچه ادراک جلوه گر شده که این سعد اکبر را هرچند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و با ست کاف آبی ست دشمن بالای خود را که آتش ست بر میدارد و با که بادیست دشمن پایان که خاکست پراگنده میکند عارفان نقاب از رخسار این رمز برداشته باید که از رموز نکات عالی شارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات مسمی بهره مند گردند

(marginal note: همین مولود ۱۲)

ذکر صورت زایچه مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

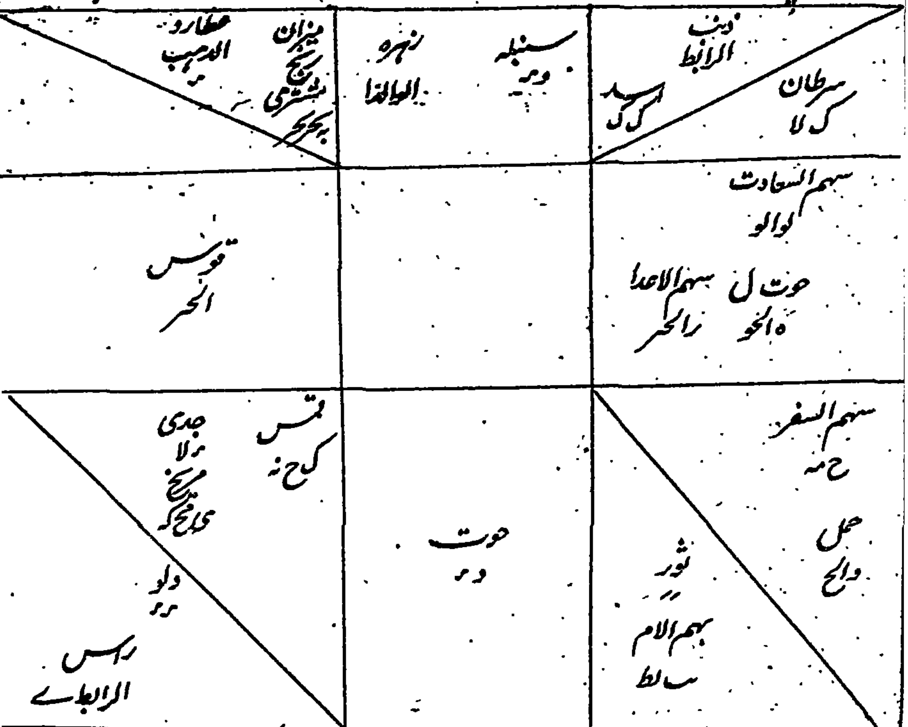
بیا ای آسمان سنج رصد بند نگاهی کن بعقل چرخ پیوند
بجشن طالع صاحبقران بین سعادت نامه هردو جهان بین
تماشا کن درین فرخنده منشور سعادت بر سعادت نور بر نور

(marginal note: فرمان ۱۲)

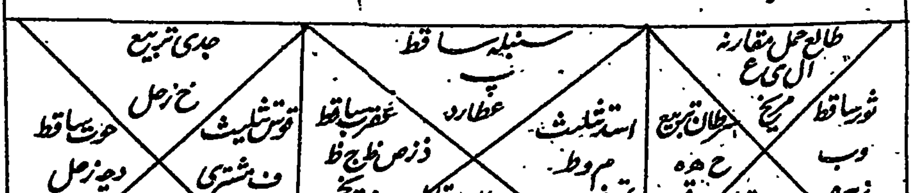
در وقت نهضت رایات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را که در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و ممارستی تمام داشت بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت قباب ساخته بودند و او خیال بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی

(catchword/note: ای سحر بزایچه کرده ۱۲)

بحساب زیج گورکانی طالع سعادت مطالع سنبله استخراج نموده شد و تقویمات آنچه اقدس اینست



نقشه برای استخراج آنچه بشکل دیگر تحریر رسید بر متتبع فن منتهی آن بسانی تمام سهلترین وجهی بوقت نظر و تدبر کوشش فکر واضح شود



اگرچه سنبله برج ذوجسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباچه اقبال ثبات
طالع با معان نظر و لمعان تامل بدو وجه محقق شده یکی آنکه جزو طالع درجه هفتم است
از ثلث اول برج و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد دوم آنکه برج ارضی است و ثبات
در عناصر بارض منسوب و این دو دلیل است بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت
و صاحب طالع عطارد درین زایچه اشرف بمنزله سعد اکبر است چه مشتری که سعد اکبر است

با اوست و عطارد کوکبی ست که با سعد سعد تر گردد و زهره که سعد اصغر ست در خانهٔ اوست
چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد و منسوب ست بعقل و دانش و فراست و کیاست
و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب برجیت در خانهٔ دوم ست که تعلق باسباب معاش و قوام
زندگانی دارد افاضهٔ کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را
بنور عقل بیاراید و عقدهای دین و دولت البسر انگشت خود بکشاید و زهره که بسعادت و میمنت
مشهور و بعیش و طرب منسوب ست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و مواد
ذوق و حضور آماده میدارد و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته و صاحب خانه
معاش در طالع و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام زندگانی را با عیش و کامرانی
انتظام می بخشند و مشتری که سعد اکبر ست و منسوب بعدل و دیانت و علو همت و استقامت
طبع و تعمیر عالم نیز در خانهٔ دوم ست ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسباب عشرت و
کامرانی و بر وجه اتم تا عاقبة العاقبة مقارن حال فرخنده مآل آن حضرت میدارد و عطارد
ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده
و دلالت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت بر همه فائق باشد و ارباب
عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید و دانشوران روزگار و دانایان
هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده
احرام طواف آستان رفیع او بندند و آنچه در ضمیر الهام ورود او پرتو حضور اندازد موافق
عقل و مطابق نفس الامر باشد و ابواب نصفت و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع
امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید و در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته
را اکثر دست داده باشد همت بگمارد و دران عمارات دلپسند بانواع خوشحالی و خرمی

واصناف آزادگی و بیغمی بگذراند و از جمله غرائب آنکه زهره در خانهٔ عطارد ست و

عطارد در خانهٔ زهره و سه سعادت جمع شد یکی سعادت مشتری دوم سعادت زهره

سوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده واین لغایت نادر افتد و نیر اعظم علی

عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیانست علی الخصوص کرامت فرمای جلالت و

اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سوم در برج ثابت واقع رفعت و جلالت و عظمت

و شوکت موهبت نموده و چون از هبوط برآمده رو بشرف دارد شرافتش فرا افزون

ساخته و چون ناظر حضرت بخانهٔ نهم که خانهٔ سفر ست همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند

بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست روشنی بخش جهان باشد

خانهٔ سوم که با قربا نسبت یافته عقرب ست از اقارب عقارب خبر داده و زحل در آنجا

آن نزدیکان دور را نحوست و نکابت بهاویهٔ ضلالت و هلاکت رسانیده و قوس

وتد رابع ست و آن خانهٔ عواقب کارها و مشتری که صاحب اوست نظر تسدیس وارد

و متصل ست بعطارد مسعود و در حد خود و مثلثهٔ خود است در هر کاری که توجه فرماید

بآسانترین روشی انصرام یابد و عاقبت کارش بکامروائی باشد و خانهٔ پنجم که خانهٔ

فرزندانست جدی است و آن برجیست بسیار فرزند و مریخ که کواکب سپاه ست

در آنجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بروست و از جلائل امور آنکه

این کوکب الجیش در بیت الشرف ست در وجه و مثلثه و دریجان و او درجات اثنی عشر

خود از عمر دراز برومند گرداند و از بسیاری اولاد و احفاد بهره مند سازد و از فرزندان

برخوردار کامگار اعتضاد بخشد و سپاه گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد

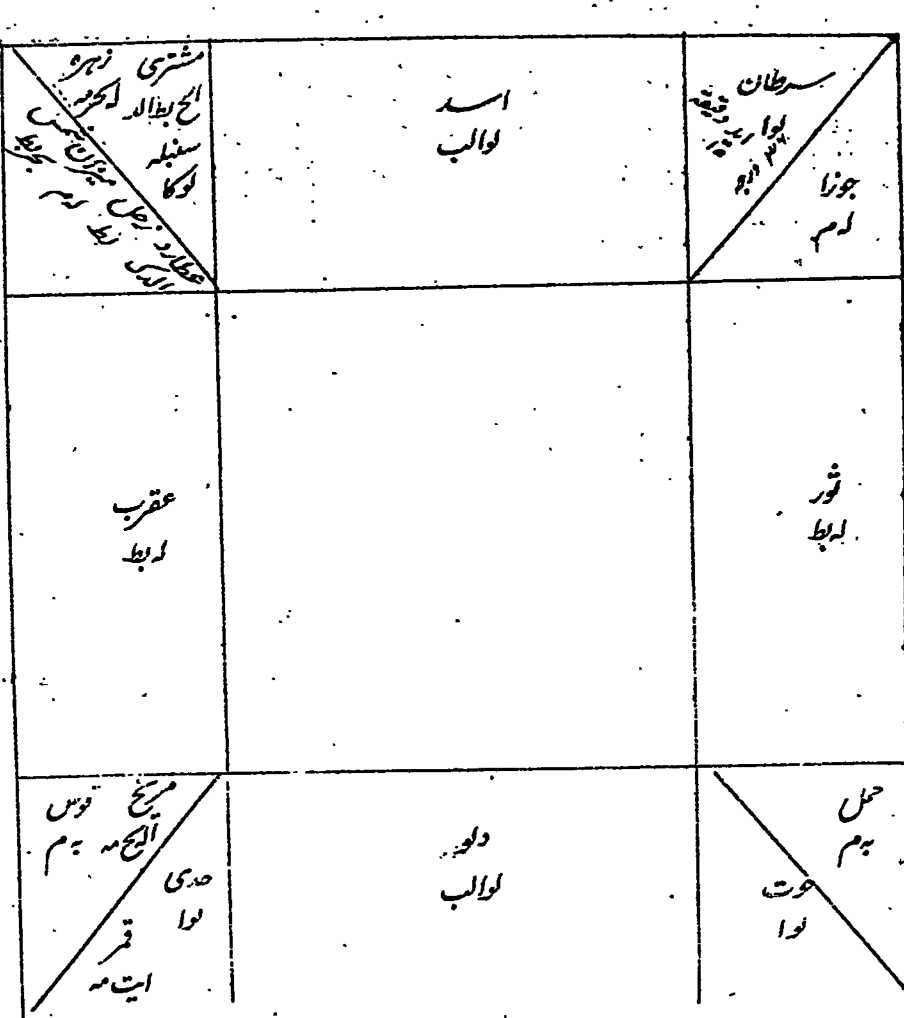
و از جمله اتفاقات حسنه آنکه در زائچه طالع حضرت صاحب قرانی نیز مریخ در پنجم بود

چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته و حکمت پروران تجربه کار در طوالع سلاطین قوت مریخ اعتبار
کرده اند و درین زائچه قوی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحبقرانست کاین کوکب
والا در بیت الشرف ست با قوتهای گه گنه از شش یافت چنانچه این معنی از جلالت مقدار
و بزرگی شان و بلندی رتبت در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه می سازد و امیا
عینا پیدا ازین که صاحب طالع هر چند دراز عمر شود جاه او بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد
و ماه که واسطه تاثیر علویات و سفلیات ست زائد النور آمده بدولت روز افزون رهنمونی
می نماید و هیلاج هم اوست که بمثابه روحست و مربی بدن در خانه پنجم ست منصرف
از مریخ بتثلیث زهره واسطه دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته و خانه ششم
دلو ست منسوب بلشکر و صاحبش که زحل ست در سوم واقع شده که خانه اعوان و انصار و بهمت
و راس در دوست لشکریان را از خیل مخلصان و فدائیان داشته و تدسایع خوشت
بدرجه هفتم که حد زهره است و از مثلثه و او رجان اوست مخدرات حریم عصمت را
در لوازم رضاجوئی و آداب خدمتگاری ثابت قدمی عطیه نموده و از نیکوخدمتی کامیاب
دولت و سعادت ساخته و خانه هشتم حمل ست صاحبش مریخ که سعادات مذکوره دارد و ناظر
بطالع بنظر تثلیث ست اشارت بر حمایت الهی نموده در مواقف خوف و مکامن خطره
خانه نهم خانه سفر ست صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور و جمعیت در سفرهای دور
آماده میدارد و موجب ازدیاد ملک میگردد و سهم السعادة در وتد عاشر ست که خانه
دولت و اقبال ست و صاحبش مسعود ناظر تثلیث و همچنین سعد اکبر ناظر بنظر تثلیث
بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده و خزاین روزگار را در حیطه تصرف
و قبضه اقتدار او در آورده و خانه یازدهم که خانه امیدست صاحبش قمر زائد النور در پنجم

طالع بواسطهٔ نظر تثلیث طالع سبب حصول امانی و آمال شده و در خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمنان است
و نسبت جای گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابد پیوند اهتمام دارد و جمعی
بیدولتی را که از قبلهٔ اطاعت و گردن شده بباديهٔ فنا سرگردان ساخته صاحبش که
نیر اعظم است در خانهٔ سوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیاری از مخالفان را
پشیمان ساخته در سلک بندگی و جانسپاری در آورده و از غرائب این طالع آنکه
عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت است جوزا است که خداوندش صاحب طالعست مقرر که
هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند رساند لیکن بواسطهٔ موانع از قوت بفعل
نمی آید و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست هرگاه
که دولت در خانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد

تصویر زائچهٔ طالع آسمان بربری حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام نظر اختر شناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته
که برج ثابت است و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد و نیر اعظم
که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده
و این نشانی است روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر
غالب و مستولی باشد و روز بروز قوائم سلطنت اعلیش استحکام و استقامت پذیرد
و قوائم رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد چنانچه قهرش دست گردنکشان بدسگال
تابد و آوازهٔ کوس نبردش زهرهٔ صفدران شیر مرد را آب سازد و صورت زائچهٔ قدسی بموجب
تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتک رای که از ملازمان عتبهٔ شاهی بوده رقم زدهٔ کلک تصریح میشود



با وجود کمال بی تعینی و بی تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت
که از پیشانی سطوتش میتابد دلالت میکند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف
اسد میگویند نزدیک بواقع باشد در کتب احکام این طبقه مقررست که صاحب این طالع
بسیار مال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گناهکاران باشد و بآئین عدل و انصاف گراید
و کارهای بعقل قوی و رای متین نمود سرانجام و بسفر مائل بوده از سفر بهره مند باشد و
صاحب فرزندان ارجمند رضاجوی شود و مشتری و زهره در خانهٔ دوم فراهم آمده صاحب
طالع را بفنون هنرمندی و انواع دانشوری رهنمون گشته و چون سعد اکبر در خانهٔ عطارد ست

بعطیهٔ حسن صورت و تناسب ترکیب عنصری و سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خرد عالی
و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری و انتظام هر کاری از روی شایستگی
ممتاز ساخته و زهره در سنبله بآرایش مخدرات سرادقات اقبال و افزایش پیرایهٔ حسن و جمال
اهتمام نموده و وزیر اعظم در سوم است هر چه خواهد از کارهای بزرگ بی ملاحظهٔ کسی بجا آورد
و توانا باشد و برادران بپایه او رسند بلکه نجم طالع اخوان محترق گردد و جهانیان
بر هواداری او متحد و متفق باشند و چون عطارد در سوم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری
خویش نداشته باشد مشقت کش و دشمن کش گردد و در الهیات و دیگر فنون حکمت فکرهای
دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد و چون در میزان است مشهور آفاق گردد و کارهای
پسندیده فراوان میدانسته باشد و در ازمنهٔ ممتده جهانستانی و جهانبانی کند و تدبیرات صائبه
و افکار دقیقه نماید و زحل چون در سوم است آسایش و آسودگی فراوان ببیند و خدمتگاران
رضامند بحساب داشته باشد و با شجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند و چون در میزان
و در شرف است صاحب خزائن عالم شود و چون در سایهٔ گرانمایهٔ آفتاب جهانتاب است خزائن
بیکرانش مدتهای مدید و عهدهای دراز برقرار بماند و سفرهای دلخواه بکامرانی و کامرانی
کند و از و نیز بزرگتری در روی زمین نباشد و جانوران سیاه رنگ عظیم جثه بر درگاه او باشند
هر چند بسن و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه
بی مشقت و تردد او حاصل آید و بدولت و اقبال دیرگاه بماند چه ازین بطی تر کوکبی نیست
بسط سعادت و استدامت سلطنت و امتداد زمان از عطیه‌های اوست و وزیر اعظم
و زحل و عطارد در یک برج‌اند دوست پرور و دشمن کاه باشد و آئین دوستی و دشمنی نیکو
داند و مریخ در قوس است جهانیان او را ستایش کنند چه در مثلثه طالع در بیت دوست و وجود

دوستی قوی حال که آن سعد اکبر ست اندیشها و غمهای طوائف عالم دور کند و خوشدل و
کامروا باشد و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان
شود و پرتو شهرتش عالمگیر گردد و صیت عظمتش از کران تا کران برسد بسیاری از سلاطین و حکام
در تحت حکم او باشند و از و اندیشه ناک بوده مطیع و منقاد گردند و چون در خانهٔ مشتری ست
و نیر اعظم نظر بر وی دارد سروران جهان سر بخط فرمان او باشند و خاک آستانش سجده گاه
اطاعت خود سازند و قمر در ششم ست دشمنان او بزرگان باشند اما با و نرسند و تاب بارقهٔ
قهر و عظمت او نیارند و همیشه دوستی او را ترتیب دهند تا با قتباس انوار وفاق او از آفات
سلامت بمانند و چون در جدی ست و بال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و خداوند
طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق امر کند و تحقیقات
مختلف و مشارب متفاوت بوده هر طائفه را به نیکوکاری راهبری نماید و خواهد که عالمیان
از نشیب با د تقلید برآمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند و چون مشتری به نظر میکند قدرت
و قوت پادشاهی او زیاده از اندازهٔ قیاس باشد و صاحب فرزندان شایسته گردد
و چون زهره ناظر ست عفائف بزرگ منش خجسته کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشند
و از رضاجوئی فرزندان نیک نهاد کامران شود و ضابطه چند از کتب حکمای هندوستان
که دلالت بر جلالت قدر این زائچه قدسی میکنند نیز ایراد می باید چون دوازدهم قمر
یکی از کواکب سیاره واقع میشود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد و غبار عارضه بدامن
عافیت او کمتر رسد چون در عین قوت بوده شهادت بتراز و سعادت شرف داشته باشد
پادشاهی بزرگ یابد و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی اساس و اماکن
والا بنیان مسرت آرای گردد و چون درین زائچه دوازدهم قمر مریخ ست حصول آنچنین

بروجه کمال رو دهد و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن فکن
باشد و بر هر کس نظر خشم اندازد گداخته سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم نیر اعظم
کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی بادشاه سلیم طبع سخن گزار دانش پذیر قوی حال صاحب اقبال
بود و در جائیکه دلیران نبرد و مردان مرد متوهم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل
نگردد و پای وقار در دامن تمکن و پردلی کشیده دارد و زانچه توهم و شائبه تغیر لساحت
احتیاط او را راه نیابد و درین زایچه مقدس ورود سعدین در دوازدهم اتفاق افتاده و ضم
سعادت می نماید چون صاحب طالع نیر اعظم باشد در سوم واقع مولود اشرف را بمرتبه
سلطنت عظمی رساند چنانچه درین دیباچه سعادت پرتو ظهور دارد و چون مشتری و عطارد
و زهره هر سه ناظر باشند بر کشورکشائی و فرمانروائی مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین
لوحه نگارین چراغ دولت می افروزند و اگر جز طالع یا قمر در نه برج باشد و چهار کوکب یا زیاده
بقمر ناظر نیست و سلطنت بصاحب طالع متعلق شود و ممالک فراوان در حیطه تصرف
و قبضه اقتدارش استقرار پذیرد و درین طالع با وجود بودن جز طالع و بودن قمر در نه بهر خود
قمر را پنج کوکب ناظرند نیر اعظم سعد اکبر سعد اصغر زحل عطارد و درین زایچه قدسی صاحب طالع
در خانه سوم ست مولود اقدس را اگر برادری باشد دیر ماند و دوستان جانسپار بهم رسند
و نیکوکار و بخشنده و قوی حال باشد و بسلطنت لی گزند و سعادت بی منتها بهره مند شود
و صاحب دوم در سوم واقعست کارهای عظیم کند و شغلهای شگرف بوجود آورد و اختراع
قوانین دولت و حکمت کند و بداندیشان را تنبیه فرماید و ازین اندیشه پیرامون ضمیر او
نگردد و صاحب سوم در دوم ست بیچارهای از پا افتاده را دستگیری کند و با خویشاوند
سعادت پیوند مهربانی پیش آید و سائر نیک اندیشان از فیض انعام و احسان او بهره مند گردد

و از حدائق افضال و اکرام او ثمرات بر چینند و مقرر است که اگر صاحب سوم سعد باشد
مولود گرامی بسلطنت علیا رسد چنانچه در زائچه مقدس صاحب سوم سعد اکبر است هر آینه
دلالت دارد بر خلافت کبری و ایالت عظمی و صاحب چهارم که مریخ است در پنجم جا گرفته
پدر والا قدر از وجود اشرف او مؤید بتائیدات غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او دراز عمر
باشند و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم که مشتری است در دوم است خزاینش
فراوان شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد و چون زهره نیز در دوم است بنکات
موسیقی و دقائق ادوار و موز نغمات باریک بین و موی شگاف باشد و صاحب ششم زحل
در سوم است بعضی از ملازمان درگاه هش اندیشهای ناشایسته پیش گیرند و پامال قهرمان
اقبال شوند و صاحب هفتم زحل در سوم است امور شوکت و ابهت بتدبیر صائب خود
انتظام دهد و در خاطر او این آرزو جای کند که مرا برادری نشد که در خدمت من بلند
شدی و صاحب هشتم مشتری در دوم است بتدبیر والای خود اموال فراوان و خزاین
بی اندازه در تصرف باشد و تواند بود که میراث نیز بدست او فتد و صاحب نهم مریخ در پنجم
در خانه مشتری است دلالت بر قوت حافظه کند و یادداشت قوی داشته باشد و هر چه
با خلق کند شایسته کند و پرستش خالق پسندیده نماید و بآئین نیکو در رعیت پروری و
معدلت گستری بسر برد و او را فرزندان دولتمند حق پرست شوند و متادب بآداب
اطاعت و رضا جوی باشند صاحب دهم زهره در دوم است بوالدین و بزرگ سالان خویش
باادب و رضا طلب باشد و صاحب یازدهم عطارد در سوم است خدمتگاران و ملازمان درگاه
را دوست دارد و پناه جهانیان باشد و دشمنان او بی محنت و مشقت او نیست و نابود
گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم مخالفان و منافقان او فراوان باشند و از صدمه

صدای کوس دولت و غلغلهٔ سنجهای عظمت او سراسیمه پراگنده گردند و خائب و خاسر روی بفرار شتابانه فنا نهند و اگر مشتری با زحل در دو م واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد و بر دشمنان چیره دست شود و نیز هرگاه قمر در حدی که خانهٔ زحل است وقوع یابد و درنه بهر زحل جای گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود محمود باشد و اطراف ممالک او بدریای شمشیر منتهی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام او امتداد یابد و نیز مقرر است که چون در زائچه ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بپادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و دلائل درین زائچه مسعود در تمام ظهور دارد

ذکر زائچهٔ سعادت ارقام که علامة الزمان عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سالی که قدوهٔ علمای روزگار و نقادهٔ دانش اندوزان آموزگار قسطاس علوم و فائق اقاليد مغالق فنون مرتقی مدارج علیا مبین حقائق اشیا نقاد جواهر معانی حلال عقد مطالب یونانی پرده شگاف روابط نور و ظلام نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام عنقای اوج بلند پروازی علامة الدهر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی برهنمونی بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلی مشرف شده بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزی راقم این شگرف نامهٔ مذکور ساخت که زائچهٔ طالع مسعود مختلف بنظر میرسد مامول آنست که ایشان نیز نمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند چون باعتماد محرر معتمدترین زائچهاست همت آنرا با انموذجی از احکام ایراد مینماید

مرکز طالع اشرف دربن زائچه اتریس کانا ... اد وار ثوابت ... سیار ست
بیست و هشت درجه سی و شش دقیقه ... [illegible]
و چون مرکز طالع سعادت ... طالع ... [illegible]

هیلاج اول جزو اجتماع مقدم پس سهم السعادت پس جبهه
طالع کدخدا یا از مهر هیلاج اول زحل ست
پس مشتری و از مهر سهم السعادت عطارد پس
مشتری پس زحل و از مهر درجه طالع اول شمس پس مشتری
پس مریخ پس زحل

م الوالد علی قول — طالع — م المال
الدائخیر — العاشر نسخه — من الحرام
سنبله — زهره — الاکلیل
موت الاب — عدد الاخوه — اخوه
الدالخیم — بیلیت — مر

م درجه والمحبه والانعقاد الساعت
اکح

دلو
الح لد

خوف شتم — مالزالطالجرم
سرطان — حیوه
تزویج
کمه — حوت
الزما — عواقب

م سعادت — مثلث عقل — م نور
م املاک — الکا
م مرض
الرید والورع

م ولد المذکر علی قول — الجره
حمل
م الام
حوت
م شرف
ح کح

قمر — مریخ — قوس
م الملک — السلطنة
طالع — الدهر
م الموت — الموت
اب — مدلر

مشتری — عطارد
سنبله — جبا
جزو اجتماع
سعد والد

نیست و نه مرحیث و رب مثلثه اش سعد اکبرست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل
و وجه و دریجان مریخ و نه بهر مشتری و دوریجان و هفت بهر مریخ و اثنا عشریه قمر و وبال
زحلست و این درجه مذکرست و نیره و از نحوست خالی و مستولی برین طالع نیر اعظمست
جنوبی از شرکت زحل و زهره در برج سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه
و سی و هفت ثانیه و سهم الولد بقول در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم المال
در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و نه دقیقه
و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه و دوازده
سنبله است مرکز خانه دهم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه سنبله است
خانه و شرف عطارد است و حد زحل و رب مثلثه اش قمرست بشرکت زهره و خدمت مریخ
و وجه عطارد و دریجان زهره و نه بهر عطارد و دوازدهان قمر و اثنا عشریه نیر اعظمست و هبوط
زهره و وبال مشتریست و مستولی برین خانه قمرست و این درجه مذکرست خالی از ظلمت و
نور و نحوست و سعادت و مشتری در پانزده درجه و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه و عطارد
در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزانست و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه
و سهم الغیرة و الظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزانست و جزو اجتماع در بیست و بیست و چهار دقیقه
میزانست مرکز خانه سوم بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزانست خانه زهراست

در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعادت بر قول بطلیموس و محی الدین مغربی در سیزده

درجه و نه دقیقه و سهم الاصدقا و البخر و سهم العبید بقول دو بیست و سه درجه و دوازده دقیقه

و سهم الامراض بقول در هفده درجه و بیست و یک دقیقه و نیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج

دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقرب ست و کر خانه چهارم بیست و هفت درجه و بیست

یک دقیقه عقرب ست و این وتد قائم ست و خانه مریخ و حد زحل و وجه و اثنا عشریه و وبال

زهره و رب مثلثه مریخ ست بشرکت زهره و خدمت قمر و در سجان عطارد و نهبهر و هفت بهر

مشتری مستولی برین خانه مریخ ست و این درجه مذکر و قیمه و خالی از نحوست و

سعادت ست و سهم سفر البر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقه قوس ست و سهم الخیرات

در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه عقرب ست هر کز خانه پنجم بیست و هفت درجه

و یازده دقیقه قوس ست خانه و نه بهر مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل

و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل ست و در سجان شمس و وا درجان

زهره و اثنا عشریه مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر زحل و هبوط راس و وبال عطارد و ست

مستولی برین خانه مشتری ست بی شرکتی از زحل و این درجه مذکر ست و قیمه و از نحوست

و سعادت خالی سهم السلطنة و الملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس ست

منقار الدجاجه و نسر الطائر در بیست و پنج درجه و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه

و بیست و سه ثانیه و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی ست

هر کز خانه ششم بیست و شش درجه و چهل و هشت دقیقه جدی ست خانه زحل

و شرف و حد مریخ و وجه شمس و رب مثلثه اش قمر ست بشرکت زهره و خدمت مریخ و در سجان

زهره و نه بهر عطارد و وا درجان و اثنا عشریه و هبوط مشتری و هفت بهر ... و بال قمر ست مستولی

برین خانه مریخ ست بشرکت زحل و قمر و این درجه مذکر و نیره و نحس ست و در اسا
در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلو ست و سهم الحبس و الاسار
در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه جدی ست و سهم موت الاخوة در دو درجه و یک
دقیقه دلو ست مرکز خانه هفتم بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو ست
خانه و حد اثنا عشریه زحل و رب مثلثه آتش عطارد ست بشرکت زحل و خدمت مشتری و
درجه قمر و دریجان زهره و ادرجان و نه بهر عطارد و هفت بهر مشتری و وبال شمس ست
مستولی برین خانه زحل ست بشرکت عطارد و نحوشرکتی از مشتری و این درجه مذکر و مظلمه
و خالی از نحوست و سعادت ست سهم الالفه و البقاء و الثبات و المحبة در بیست درجه
و هشت دقیقه حوت ست مرکز خانه هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه
حوت ست خانه و نه بهر مشتری و شرف زهره و حد و وجه و دریجان و ادرجان و رب مثلثه آبی
مریخ ست بشرکت زهره و خدمت قمر و حد و هفت بهر اثنا عشریه زحل و هبوط عطارد ست
مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ و نحوشرکتی از قمر و این درجه مذکر و قتمه
خالی از نحوست و سعادت ست و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل ست
و سهم الشجاعة در دو درجه و پنجاه و سه دقیقه حمل ست مرکز خانه نهم بیست و هشت و
درجه و یک دقیقه حمل ست خانه مریخ و شرف نیر اعظم و حد زحل و هبوط و ادرجان و
وجه و وبال زهره است و رب مثلثه آتش مشتری ست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل
و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر مشتری ست مستولی برین خانه مریخ است
بشرکت مشتری و نحوشرکتی از زحل و این درجه مذکر و تیره و از درجات آبار ست
سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه ثور ست و سهم سفر البحر

در دو درجه و سی و شش دقیقه و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه ثور ست گر خانهٔ دهم
بیست و هفت درجه و بست و یک دقیقه ثور است خانه و اودجان زهره و شرف
ورب مثلثه اش قمر ست بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان زحل و نه بهر و هفت بهر
عطارد و اثنا عشریه و حد و وبال مریخ نحیست مستولی برین خانه زهره است بشرکت نام و
قمر و شرکتی از مریخ و این درجه مذکر و تیره و خالی از نحوست و سعادت ست سهم السعادة
بر قول غیر بطلیموس و محی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا ست و
سهم العقل و النطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا ست و سهم المرض در بیست و پنج
درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا ست و سهم الولد المذکر بقولی در بیست و نه درجه
و چهل دقیقه ثور ست و سهم الورع در چهار درجه و صفر دقیقه و سهم الاملاک در نوزده درجه
و سی و شش دقیقه و سهم الاعدا بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا ست
مر گر خانهٔ یازدهم بست و هفت درجه و یازده دقیقه جوزا ست خانه و نه بهر عطارد و رب مثلثه اش او ست بشرکت
زحل و خدمت مشتری و شرف راس و حد و دریجان زحل و وجه شمس و اودجان مشتری و اثنا عشریه و هفت بهر زهره است
و این درجه مونث و قیمه و خالی از سعادت و نحوست ست سهم عواقب الامور و سهم التزویج
در چهارده درجه سرطانست مستولی برین خانه عطارد ست بشرکت زحل مر گر خانهٔ دوازدهم
بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه سرطانست خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر
و دوریجان مشتری و حد و وبال زحل ست و رب مثلثه اش مریخ نحیست بشرکت زهره
و خدمت قمر و اودجان و اثنا عشریه و هفت بهر و هبوط مریخ است مستولی برین خانه
قمر ست بشرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل و این درجه مونث و تیره و خالی از
سعادت و نحوست است و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده

ثانیه اسد است وسهم العلم والحلم والغلبه والنصرة در هیجده درجه و بیست و دو دقیقه وسهم الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه وسهم الخوف والشدة در بیست و دو درجه و پانزده دقیقه وسهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه وسهم الاب در هژده درجه و بیست و دو دقیقه اسد ست و درین زایچه هیلاج اول جزو اجتماع مقدم ست پس سهم السعادة پس درجه طالع و کدخدا و از ممر هیلاج اول زحل ست پس مشتری و از ممر سهم السعادة اول مشتری ست پس زحل و از ممر درجه طالع اول شمس ست پس مریخ

شرح احکام این زایچه بدیعه هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار

چون اساس این زایچه قدسیه استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدایع انتظام این زایچه مقدسه ناگزیر ست **احکام خانه اول** چون مرکز طالع از اسد ست که خانه نیر اعظم ست دلالت میکند بر علو فطرت و بها و بودن هیکل مقدس قوی و توانا و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و تسلط و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد ست که در خانه زهره در دوم طالع ست و متصل بمشتری و در حد و مثلثه خود ست باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود باز رسد و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید و چون مستولی برین طالع شریف نیر اعظم ست بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل ست بادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که عطارد ست متصل بصاحب طالع شده دلالت کند برانکه مال و ملک باسانی دست دهد و بودن طالع

و سهم السعادت و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بود بر درازی عمر
و امتداد سلطنت باشد **احکام خانه دوم** چون مرکز خانه دوم از سنبله است
که خانه عطارد است متصل شمس اکثرش از میزان که خانه زهره است و اول در طالع اینست
که خانه و شرف عطارد است دلالت کند بر آنکه مال و ملک از علم و حسن تدبیر و عقل کامل
حاصل شود و یا بنده منصب بزرگ پادشاهی باشد و بودن مشتری درین خانه بر حده
با اتصال عطارد با او مقوی این معنی است و بر آنکه وزرا بقوت عقل و آفرین صاحب طالع
در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو ما
ننماید و چون صاحب دوم در طالع است خزاین بی حساب و را جمع شود و چون مشتری
درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند و در مرضیات خدای

و او در پنجم طالع است که خانهٔ فرح و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری و او در جانان
صاحب طالع ست اندیشهای نادرست این طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت
صاحب طالع گردد و چون اوائل سوم که تعلق ببرادران دارد مورد سطوت نیّر اعظم ست
دلیل ست برانکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس او در حساب نباشند و از پیمانهٔ عضبه
شربت واپسین درکشند و اوسط و اواخر سوم که تعلق باخوان و انصار دارد محل سهم السعادة
بقول بطلمیوس نیز وجه نیّر اعظم ست و او شریک کدخداه است دلیل ست برانکه دوستان
و مخلصان بر بساط یکرنگی و جان سپاری بوده در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشند
و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند و چون این محل از خانهٔ سوم تعلق
بمریخ دارد که در شرف خود است و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخداه مقدم ست و آن
نیز در شرف خود ست دوستان همه باشکوه و شوکت باشند و بودن زحل مستولی
برین خانه که کدخداه است و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد و بودن صاحب
سوم در پنجم دلیل ست بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکه نقل و حرکت نزدیک بسیار
روی نماید که موجب انبساط خاطر گردد و از غرائب آنکه سهم الغیب باتفاق و سهم السعادة
بر قول بطلمیوس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده که درجهٔ هیجدهم عقرب ست که
داخل خانهٔ سوم ست و این در طوالع کمتر افتد دلالت قوی میکند برانکه پیوسته از
عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد و هر آینه دلیلی مبین ست بر اطلاع بر خفایای
امور و آنکه ضمیر منیرش مورد مغیبات باشد **احکام خانهٔ چهارم** چون صاحب مرکز
این خانه مریخ ست و در شرف و وجه و مثلثه خود و حد مشتریست و او مستولی ست برین خانه
دلیل ست برانکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف در آید و چون این خانه

برج ثابت ست وصاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیای
دولت باشد و هرچه در تصرف او در اید پایدار بود و چون هشتم چهارم باعتبار این
درجات که از اول عقرب ست جز است که صاحبش در تحت شعاع نیر اعظم مختفی ست
دلالت کند بر انکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عقلش ظهور کند و والد ماجد
مولود مسعود در چین هنگام روبکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید
و چون اکثر این خانه از برج قوس ست و صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار و حق گزار
پدر باشد و از ملک پدر روزی مند گردد **احکام خانهٔ پنجم** چون صاحب اکثر خانهٔ
سوم که تعلق بجان و مخلصان و معاونان دارد یعنی مریخ در پنجم و در شرف ست و دلیل مثلثیت
بر جلائل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان و چون مستولی برین خانه
زحل ست که در شرف و مثلثه خود کدخداه است و مشتری که در وجه و مثلثه خود ست
و شریک با کدخداه و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر انکه فرزندان مولود
سعادت پذیر و معین دولت گردند و تارک ادب از زمین رضامندی بر نگیرند و نسر طائر
که بر مزاج مریخ و مشتری و منقار الدجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه است
دلیل قوی بر فراوانی صید مسرت و سعادت ست **احکام خانهٔ ششم** چون
صاحب این خانه که زحل ست در شرف خود ست و رست درین خانه دلالت کند
بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال
مزاج و اگر احیانا اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی گردد بی شائبه امتداد بصحت کامل
انجامد و چون مستولی برین خانه مریخ ست بشرکت زحل و هر دو در شرف اند خدمتگاران
و ملازمان سعادتمند فراهم آیند **احکام خانهٔ هفتم** چون صاحب مرکز خانهٔ هفتم

ودر وهم که بیت المالست دلالت کند بر انکه امیدهای او وتدبیراتی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد ونیز دلیلست بر انکه او را دوستان یکدل باشند وارباب علم ودانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند رسند وچون سهم عواقب امور درین خانه است دلیلست بر انکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر وسعادت گراید

احکام خانهٔ دوازدهم

چون مرکز این خانه از سرطانست وصاحبش قمر در وبال وفرح دلیلست بر انکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بر وجهیکه صاحب طالع ازان ضامند شود وبودن ذنب درین خانه در درجهٔ اول مقوی آن معنی ست و چون سهم العلم والحلم درین خانه است دلیلست بر انکه صاحب طالع بوجود علم بر احوال کوته اندیشان تیره رای در مقام حلم وعفو باشد وبردباری و فراخ حوصلگی وعموم مهربانی از صفات لازمه او باشد ایزد تعالی آن خدیو اقبال را القرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم که اصل خلاصهٔ امور جهانداری وملک آرائی وسبب صید خاطر دوست ودشمن ورابطه جذب قلوب وانتظام ضمائر خواص و عوام ست بحمدالله والمنه در مجموعهٔ اخلاق مهذب این مودب دبستان کبریای احدیت بروجه اتم و نهج کمال مشاهد ومعاینست وانا اصل فطرت مبدء طینت باین عطیهٔ والا وموهبت خاص اختصاص یافته وازروی تحقیق آن همه شمایل وسجایای پسندیده بی تکلف وتصلف ملکه آن ذات سماوی برکات گشته ازین سرچشمهٔ معدلت بجداول دبستان مستعدادات ارباب استفاضه جاری وساریست

شعر

همیشه تا که برافلاک انجمند پدید ... همیشه تا که بازواح قائمند اجسام

مباد جز بهوای تو گردش گردون ... مباد جز برضای جنبش اجرام

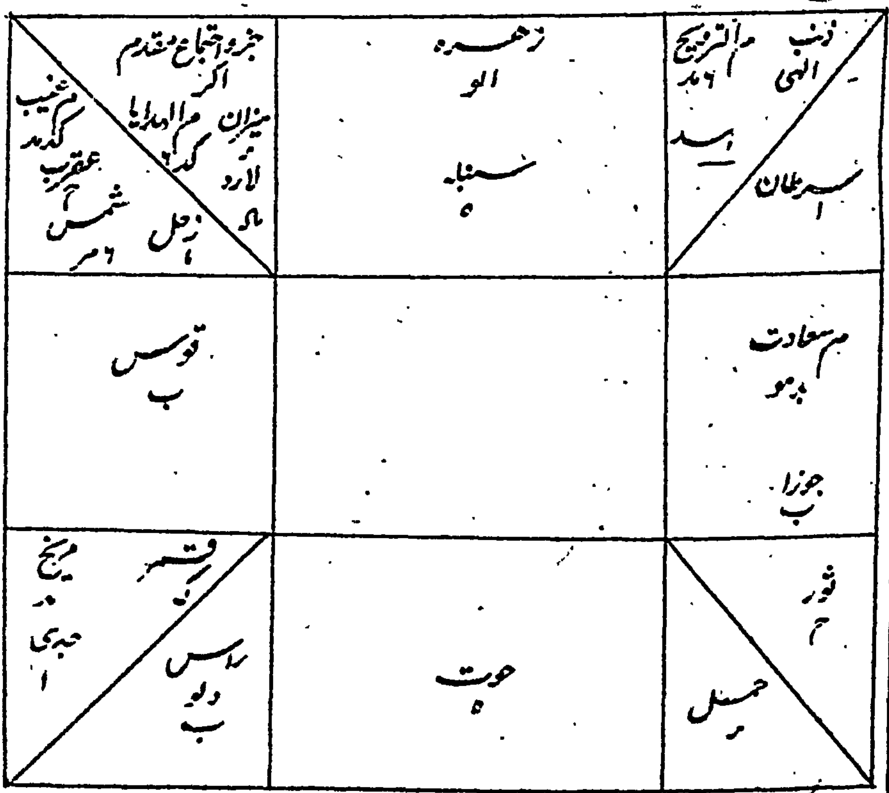
اینست انموذجی از احکام زایچهای طالع اقبال مطالع واگر عطیات کواکب و سعادات نظرات وخواص هویت وغیر آن بتمام وکمال ایراد کرده شود دهر اینه دفاتر بهم رسد و

وضمائم آن مباحثه گردد بشعر نمیرسد بشمار دقائق شرفش ÷ مهندسان رصد بند را بتخمین

صورت زائچه اقدس منقولی از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت قرین زائچه بخط افادت و افاضت پناه تحریر عمدهٔ مولانا الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و از صدر نشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر درآمد آن زائچه نیز بجنس منقول گشت مجرد از بیان آثار بیت الاحکام چه بجهت اعتبار تخریج و چه باعتبار آنکه این زائچه برخلاف زائچهای دیگر مبتنی بر زیج ایلخانی است

۵۳



بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان

در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی گروهی از دانش نشان روزگار را

گمان میشد که این اختلاف که میان اختر شناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست
که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید و دیگری سنبله قرار میدهد بنا بر آنست که حکما را در حرکت
فلک البروج اختلافست جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر انند که فلک هشتم را حرکت نیست
و ابرخس حکیم قائل شده بحرکت اما تعیین مقدار نکرده و بطلیموس گفته که حرکت او در صد سال
یک درجه است و در سی و شش هزار سال یک دوره تمام کند و اکثر حکما بر انند که در هفتاد
سال یک درجه قطع کند و در بیست و پنج هزار و دویست سال دوره تمام سازد و طائفه از حکما
میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار و ششصد
و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف اسباب آلات رصدی و تفاوت
غموض و دقت انظار ست و تحقیق انست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت
کمال بطوء مستشعر نشده اند و بسبب آنکه مدت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را
احساس توان نمود نیافته اند پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب
ثابت متوهم میشود محاذی و مقابل جزئی از فلک الافلاک بود که الان بحرکت فلک البروج
از ان جزء انتقال نموده بموضعی که صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته
و همچنین سنبله بموضع میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق
رصد حکمای متقدمین ست که مبتنی ست بر عدم حرکت ثوابت و حساب رصد جدید
بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسد ست بموضع سنبله و مقدار
مابه التفاوت درمیان این دو حساب هفده درجه که هر برجی هفده درجه از مکان خود انتقال
نموده و از انجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته اند تا رصد جدید یکهزار و یکصد
و نود سال گذشته بقولی که در هفتاد سال یک درجه قطع کند چنانچه اکثر حکما بر انند بضرب هفتاد

در هفده و بقول بطلیموس که در صد سال قطع یکدرجه باشد فاصله درمیان رصدین یکهزار و هفتصد سال بود و باریک بینان حقائق معانی و دقائق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می افتند و اکنون که قدوهٔ حکمای روزگار عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار داده اند چنانچه نموده اند بوضوح می پیوندد که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود افلاک قائل نباشند چنانچه در آخرین دفتر شرح رفت بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرموده که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشه بالغ نظران خرده دان باریک بین مخفی مانده هم از چشم بد اندیشان کور باطن مستور و محتجب باشد و ازین سببست که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد تخت نشینان نکته دانی ثانی اسکندر یونانی بودند با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصحیح نفرموده اند و همچنین سائر رموز شناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سری ازین امر شگرف بر نیاورده اند و با وجود اتقان قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند بمقتضای غیرت الهی حقیقت این نسخهٔ مقدسه در نقاب احتجاب مانده و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته و بالجمله هر یکی از زایچهای طالع را که اموزجی در هر کدام گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادادانی و ایزدشناسی و در حالات قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی در اثنا متوافق بود اگرچه نسخهای با هم اختلافی دارند اما در دولت آرای ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتضای صورت و معنی تهنیت مینمایند و از نزدیکان حضرت جهانبانی

جنت آشیانی که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت
جهانبانی جنت آشیانی چون زائچه طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تامل میفرمودند
بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص در ها بسته از کمال شوق برقص می درآمدند و
از غایت شوق جنبش دوری می نمودند آری صدر نشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی گیران
خوان معرفت سرمدی که از حلاوت وجدان و عرفان الهی لذت پذیر باشند چرا بشکر دریافت
این لذات بیخودی نکنند و از فرط طرب و انشراح زمزمه وجد و حال نکشند چه صعود بر مدارج
علیای این کمالات عین معرفت الهی است و حضرت جهانبانی جنت آشیانی را از کمال
دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آتیه و کمالات و سعادات مستقبله ذات اقدس
شاهنشاهی بهر مشاعر ادراک میتافت و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیه
از مرآت زائچه بدیعه معاینه میشد و بارها بمستعدان خطاب بیان میفرمودند که طالع این
نیر اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضی امور عالیه بچند درجه زیاده است چنانچه
بر تیز بینان جداول احکام بوضوح می پیوندد و چون این دو سعادت نامهٔ گرامی مقابله
نموده عطیات کواکب و سعادات علویات را بمیزان تامل بر سنجند دریابند که زائچه صاحبقرانی
چه خبر میدهد و این زائچه های قدسیه از چه آگاه میسازند سبحان الله با وجود تباعد مستخرجین
از روی زمان و مکان و حال تخالف ضوابط هر یکی از صحائف طالع فرخنده مطالع که
صورت گزارش یافته توافق دارند که این مولود بپایهٔ اعلی مراتب کونی و الهی رسد و ذات
مقدس او مجموعهٔ مکارم صوری و معنوی گردد از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کامروائی
صورت و معنی و سلطنت ظاهر و باطن و انواع حالات جهانبانی و درجات فرمانروائی
و مدارج علیای حق پرستی و خداشناسی و درویش پرستی و غریب نوازی و درازی عمر و

دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت منش عصمت سرشت آنکه امروز جیجی
آنکه بلند خطاب است بسعادت خدمت دایگی آن نوباوهٔ بهارستان خلافت و اقبال
و دولت حضانت آن گلدستهٔ سرابستان عظمت و جلال مفتخر افتخار و طیلسان امتیاز پوشید
بنابر آن حضرت مریم مکانی قدسی ارکانی آن مایده ساز آسمانی را طلب داشته آن مولود
فیض ورود را در ساعت مسعود بکنار امید او در آوردند و چون هنوز وضع حمل این دایهٔ قدسی
پایه نشده بود بعفت مآب دایه بهاول که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت
امتیاز داشت فرمودند که اول او شیر داد و تحقیق آنست که اول شیر والدهٔ ماجدهٔ قدسیه
میل فرمودند پس ازان فخر النسا آنکه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد پس آن بهاول
آنکه دریافت این سعادت نمود بعد ازان کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت یافت
ازان پس حکیمه باین عطیهٔ کبری مخصوص گشت ازان پس عصمت مآب جیجی آنکه بآرزوی خود
دولتمند صورت و معنی شد و از پس او کوکی آنکه کوچ توخته بیگی و از کشت او بی بی روپا گرداوی
این خدمت شایسته نمود و آنگاه خالدار آنکه مادر سعادت یار کوکه باین موهبت کبری
اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب پیچه جان آنکه والدهٔ شریفه زین خان کوکه باین
دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایهٔ بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت قبابان
بخت ور بشرافت این خدمت سربلند شدند و همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات
و ودیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدارج متنوعه رسیده شناسای
اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد یا برای آنست که بر متبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال
اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست نه ازان باب که تربیت صوری بر مدارج معنوی
ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه بر همگنان پیدا که در چه پایه است و بلندی رتبهٔ
قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه و از غرائب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال

و اول چشم گشودن در مالک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بحکمت تبسم دامن غنچه لبها
گل گل شگفته ساختند متفرسان زیرک طبع تبسم را فاتحه آغاز اقبال و ابتسام بهار دولت
شناختند و مقدمه انفتاح غنچهٔ امانی و آمال دانستند. بعد از آن گهوارهٔ جبکتر از پیکر خیال
که نجاران سر سلطنت از صندل وعود ساخته بودند و چون شاخ و برگ گل بپایه گرینه
کرده و لآلی والا قیمت گرانمایه از گوشه و کنار آن گوهر یکتای از صدف دانش بهترین
آرام داده بملایمت و رفق نرم نرم جنبش در آوردند و بحجت انس آرام تا بام تخت آنجا
شایسته زجام خالق ذو الجلال و الاکرام موافق تالیفات موسیقی سرائیدند تا گفتار
جوامع قدس ساکنان مجامع انس که منتظمان سلسلهٔ زمین و زمان فراهم آرندگان
کون و مکان اند کام روا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند و بآن جا گوشهٔ آسمانی
باین تهنیت بلند آوازه گشتند. **شعر** کای شرف عقل مسلم ترا * وی شهنشاهی عالم ترا

روی زمین همچو تو یاری نداشت | طاق فلک چو تو چراغی نیفراشت
قلزم ابداع بسی تیغ داد | گوهری چو تو بساحل نداد
خامهٔ تقدیر بسی نقش بست | تا ز تو نقشی به نقشی نشست
نسخهٔ کون آیت تاریخ تست | جلد فلک دفتر تشریح تست

ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی بموکب گیتی نورد حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دیار امرکوت

که دیرراه ملازم موکب سعادت باشند لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت
حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوٹ سراپردهٔ اجلال
بیرون زدند و بسعادت و اقبال بر تخت روان سوار شدند شعر عهد گهواره ناگذشته هنوز
بخت والاش کرده تخت نشین * چشم نگشوده و بدیدهٔ دل * دیده در نظام دینی و دین
دست نگشاده و دولتش خواهان * که جهان زانگشت زیر نگین * ناشگفته گلش بهار آرا
عالم از باغ دولتش گلچین * چون تخت روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الهی
بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهان مطاع شد که اعیان سلطنت و ارکان دولت
و سایر اکابر و اهالی متوجه قبلهٔ اقبال و مستقبل کعبهٔ آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت
میرسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند بیت میرسد موکب شاه جهانبانیش
میرود قافلهٔ شوق باستقبالش * و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود یک منزل از معسکر اقبال
که هما نا فرزند سعادت پیوند صاحب طالع قویست و سعادت دارین در ذات او مطوی که هر چند
نزدیکتر میشود در شهرستان وجود جمعیتی دیگر معاینه میگردد و مسرتی تازه مشاهده می افتد
از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنت آشیانی ادراک دقائق رموز الهی و دریافت
حقائق کنوز آسمانی چه عجب و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل الهی که نسخهٔ دیباچهٔ
بدائع عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی آدم ست انجلای انوار راجه غرابت و در ساعتی
که سعادت قران سعدین و میمنت اقتران نیرین داشت بدولت و اقبال بسرادقات عظمت و اجلال
نزول فرمودند و بحضور موفور السرور مستسعد گشتند و در سایهٔ همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند
و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بمساس پای سریر فرسای حضرت جهانبانی به نیت مزید فرازی
و وصول بکمال برتری سعادت پذیر شد و آنحضرت از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته

باشد و انجام دوم اوت سرپنی یعنی برعکس اول و هر کدام ازین دو قسم را شش حصه جدا

ساخته اند و هر حصه آره می نامند و هر یک ازین آرها را نامی مخصوص نهاده اند بمناسبت

احوال آن زمانه چنانچه آره قسم اول را سکهمان سکهمان بتکرار این لفظ می گویند یعنی زمانیست که

مسرت بر مسرت و فرح بر فرح می آرد و امتداد این زمان فرحت بخش چهار کوراکور ساگر است

و نام آره دوم سکهمانست یعنی زمان خوشحالی و فارغبالی و مدت او سه کوراکور ساگر است

و آره سوم به سکهم دکهمان اشتهار دارد یعنی در موسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری می شود

و امتداد این آره دو کوراکور ساگر است و آره چهارم به دکهمان سکهمان مشهور است یعنی

در اوقات اندوه و غم خرمی بیعنی روی دهد و درازی این آره یک کوراکور ساگر چهل و دو هزار سال

کم است و آره پنجم دکهمان ست برخلاف آره دوم که سکهمان بوده طول مدت این آره بیست

و یکهزار سال ست و آره ششم دکهمان دکهمان ست برخلاف آره اول و مدت او نیز

بیست و یکهزار سالست و اسامی آرهای قسم دوم بعینه همین اسامیست لیکن آره اول قسم دوم

در نام و مدت متحد ست با آره ششم قسم اول و آره دوم قسم دوم نیز متحد ست با آره پنجم

قسم اول و سوم دوم بچهارم اول مطابق ست و چهارم دوم بسوم اول و همچنین ست

و پنجم دوم عین دوم اولست و ششم دوم عین اول اولست و الحال بزعم ایشان

از آره پنجم قسم اولی دو هزار و کسری سپری شده است پوشیده نماند که محاسبان هندوستان

صد هزار را ایک لکه خوانند و ده لکه را پرابیت گویند و ده پرابیت را ایک کرور نامند و ده کرور

یک ارب خوانند و ده ارب ایک کهرب و ده کهرب ایک نکهرب گویند و ده نکهرب ده مهاپدم

و ده پدم خوانند و ده پدم سنکهه باشد و ده سنکهه را سمدر گویند و کوراکور نامند پوشیده نماند که هندوستانیان

آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از هر شش گانی ... یک ... است

چنانچه در میان عوام باهم اشتهار دارد و گمان این گروه آنست که از موی سر انها که به جنگلی
موسوم اند چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای خردان یار دهلی سلبرست و می گویند
که موی طفل جنگلی هفت وزره که بغایت باریک ست تجربه مشابه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد
و از جنس اجزای موی مذکور چاهی را که طول و عرض و عمق آن چاه کروه باشد پر ساخته
بعد از گذشتن صد هزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را از آن چاه برآورد تا زمانی که آن چاه
خالی شود این مقدار زمان را که آن چاه بروش مذکور خالی شود پلوپم گویند و هرگاه ده سمدر که شرح
آن گفته شد از پلوپم گذرد یک ساگر شود و کمیت ادوار مذکوره باعتقاد این مردم از حیطه بیان
احاطه تبیان افزونست و گمان این جماعت آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی
در هر شش آره بیست و چهار آدم گرامی از دار الملک کون بعالم ظهور می آیند و سری بشوند که
نام اول آدنات ست و رکهوناتهه هم میگویند و روایتی دستور العمل این برگزیده ایزدی پنجاه کرور لک
ساگرست و نام آخرین مهاویرست و مدت رواج احکام او بیست هزار سال ست که امروز دو هزار
سال از و گذشته است و اعتقاد این جماعه آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتم عدم
بوجود آمده اند و چندین بار خواهند آمد و براهمه هندوستان که جمهور اهل هند تابع اقوال و
اعمال ایشانند برآنند که مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دورست دور اول را که مدت او
هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارفست ست جگ گویند درین دور اوضاع جهانیان
فرداً فرداً بر صلاح است و وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود ساخته
در مرضیات الهی سلوک مینمایند و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سال ست دور دوم که مسمی
تریتا ست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفیست درین زمانه سه حصه از
چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی ست و عمر طبیعی مردمان درین دور ده هزار

سالست و دور سوم که بنام دواپر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سال ست و درین هنگام دو حصه از چهار حصه روش جهانیان راست گفتاری و درست کرداری و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سال ست و دور چهارم که به کل جگ شهرت دارد مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سالست ازین دور سه حصه از چهار حصه اطوار جهانیان بر ناراستی و نادرستی ست و عمر طبیعی مردم این روزگار صد سال ست و این گروه جزم دارند که هر یکی چندی حضرت هستی بخش جهانیان و پدید آرنده عالمیان تجرد نهادی و دانش نژادی را از مکمن ستر و خفا بموطن بروز و جلا میدارد و از ساحت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود می آرد و اورا وسیله آفرینش عالم میسازد و این بزرگ را برهما نام باشد و اعتقاد ایشان آنست که این صد سال عمر دارد که هر سالی از آن سیصد و شصت روز ست و هر روزی مشتمل بر چهار دور که مذکور شد و هر شبی بدستور روز متضمن هزار ادوار مسطور ست و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده اند علم بشری احاطه آن نمیکند و میگویند که آنچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده است برهمای حال هزار و یکم ست و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است و راقم این کارنامه ایزدی این دو روایت اخوذ ترجمانی مردم دانشور راست گوی نکوکار هند از روی کتب معتبر ایشان نوشته و آنچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعد الدین حمویه که از کبار اولیاء اعاظم اهل کشف و وجد اند در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی منقولست ازین عالمست چه هر روز ربانی متضمن هزار سالست و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال و مولف نفائس الفنون آورده که در تاریخ خطائی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابو البشر تا این زمان که هفتصد و پنج هجریست هشت صد و شصت و سه هزار و نه هزار و هشتصد سالست و هر دانشی یا ایشان ده هزار سالست و امثال این روایات و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست

که صورت تحقق داشته باشد و آدم بسیار بظهور آمده باشد چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ ابن عربی میفرماید که
دور نیست که بعد هفتهٔ ربانی که هفت هزار سال باشد و مدت دور سلطنت سیارات سبعه است
نسل یکی منقطع شود و آدم دیگر ظاهر و پیدا شود و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام انموذج
از احوال برکت اشتمال این پنجاه و دو تن که از آدم تا حضرت شاهنشاهی ست اکتفا بکتب
تواریخ نسبت نکرده درین شکرنامه درآرم تا باعث مزید آگاهی شود و این فروغ شناسائی را
از تتمات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمالی که شیوهٔ راقم ست گزارش کنم

ذکر احوال آدم علیه السلام مشهور چنانست که پیش ازین هفت هزار سال و
کسری بمحض قدرت کاملهٔ ربانی بی رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل
پدید آمد و بقدر استعداد و قابلیت جسم روح از مبداء فیاض فائض گشت و بلقب انسان موسوم
شد در زمانی که اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود و زحل در آنجا و مشتری در حوت و مریخ
در حمل و قمر در اسد و شمس و عطارد در سنبله و زهره در میزان و بعضی گفته اند که دران هنگام جمیع
کواکب در درجات شرف بوده اند و بظاهر این کلام بضابطهٔ اهل هیات و نجوم درست نباشد
چراکه در عطارد مشکل میشود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل و شرف عطارد در سنبله است و عطارد
از نیر اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد پس در عین شرف نیر اعظم شرف او چگونه
صورت بندد و همچنین در هنگام شرف عطارد شرف نیر اعظم واقع نشود و همانا که نظر این
گوینده بران منظر منجمین افتاده باشد که عطارد با هرکه پیوند حال او گیرد پس میتواند بود که
عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بوده نسبت اتصال داشته باشد و او دراز بالای
گندم گون جعد موی زیبا روی بود و در درازی قامت این ابو الابا اختلاف کرده اند

بیشتری براندکه شصت گز بوده وایزد تعالی از ضلع[ع] یسر او حوا را بوجود آورد و با او ازدواج داد
وازو فرزندان پدید آمد و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ غرائب و عجائب فراوان آورده اند
که اگرچه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستعد نیست امامرد معامله فهم مزاج روزگار دانسته کار آموز
نظر بر عادات جهان از روی حساب در قبول آن بقدری ایستد منقولست[ع] که در زمان انتقال
او چهل هزار فرزند و فرزندها بهم رسیده بود و فرزندان بیواسطه او چهل و یک تن بودند بیست[۲۰]
و یک پسر و بیست[۲۰] دختر وبقولی نوزده[۱۹] دختر و شیث از همه بزرگتر بود بعضی گفته اند او را در
تعفینات و غیر آن از علوم غریبه تصانیف ست چنانچه علامه شهرزوری در تاریخ الحکما
نقل میکند گویند وفات او در هندوستان افتاده بر سر کوه سراندیپ که بر سمت قطب جنوبی
واقع شده مدفون گشت واکنون بقدمگاه آدم مشهورست بیست[۲۱] و یک فرسنگ بسیار بود و
حوا بعد از و بیک سال وبقولی هفت سال و بروایتی پس از سه روز وفات کرد و شیث که خلیفه و وصی
بود او را در جوار آدم دفن کرد و نقلست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشانرا بکشتی در آورد
و بعد از ان در کوه ابوقبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولی در نجف کوفه دفن کردند
شیث[ع] اشرف فرزندان بیواسطه آدم ست بعد از سانحه هابیل سعادت ولادت
یافت آورده اند که هرگاه حوا حامله گشتی پسری و دختری آوردی مگر شیث که او را تنها زاد
و اقلیمیا خواهر قابیل در عقد ازدواج او در آمد چون عمر آدم بهزار سال رسید او را ولیعهد خود
ساخت و همگنانرا بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی
برای رزین او استقرار گرفت همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف میداشت
در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند و او را اوریا[ع] و اوریای اول گویند و اوریا بزبان سریانی معلم باشد
همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال میفرمود و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت

و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشهٔ عزلت بریاضت مشغول شدند و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهان را پدرود کرد و بعضی برانند که او نبیرهٔ او است پدر او صلبا بود و همانا که این قول از فروغ صحت ضیای ندارد **انوش** در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بجلوه گاه وجود آمده بود گروهی از گزارندگان سخن برانند که مادر او قدسی نژادی بود که مثل آدم بی پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود او بعد از پدر بموجب وصیت مسند آرای خلافت شد و اول کسیکه درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود گویند ششصد سال کامروائی سر اقبال داشت و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال و بطور قاضی بیضاوی[1] ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد **قینان** از جمیع فرزند انوش روشنضمیر و بیداربخت و فراخ حوصله تر بود این بزرگ نهاد بعد از رحلت پدر بنا بر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت و بر شاهراه متابعت و اقتفای[2] آبای کرام سلوک نمود عمارت بابل و شهر سوس بنای او ست ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند و در عهد او آدمی زاد بسیار شد بکاردانی خود همه را متفرق ساخت و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی برانند که ششصد و چهل سال آب زندگانی میخورد و طائفه برانند که قریب صد سال فراهم آورد پریشانیهای روزگار بود **مهلائیل** بهترین فرزندان قینان[3] بود چون عمرش هشتصد سال رسید او را بجای خود مسند نشین ساخت و او سیصد سال فرمانروائی گیتی یافت عمر او نهصد و بیست و شش سال بود یا هشتصد و چهل یا هشتصد و نود و پنج سال **یرد** رشیدترین [illegible] مهلائیل بود بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت رود ها و جوی ها او پدید آورد و نهصد و [illegible] و بقولی نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت و این گرامی نژادان خانوادهٔ اقبال

همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند اخنوخ که بادریس مشهورست

فرزند گرامی بردشت که بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچه کوچک ترین اولادست اما بفرهنگ

ورای از همه بزرگ و بهجت و دانش از همه بیش بود و بعد از شیث کسیکه تجدید نوامیس نمود اوست

و بعضی گفته اند که ادریس در وقت آدم صد ساله بود و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند

در مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود اگرچه بعضی جا جمیع علوم و صنائع را با آدم منسبت میدهند

اما بقول اشهر علم اختر شناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد و او

از غاریمون مصری که او را اوریای ثانی میگویند دانش آموخت و از القاب گرامی او هرمس الهرامسست

و اوریای سوم نیز میگویند و او را پایه بلند در خداشناسی میسر شد و هفتاد و دو نوع زبان خلق را

بیزدان پرستی دعوت فرمود و صد شهر آبادان ساخت و کوچکترین آن شهرها مدینه رهاست

که از شهرهای جزائرست بعضی آنرا داخل حجاز میدانند و این شهر تا زمان هلاکوخان آبادان بود

و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت و هر گروهی از مردم و

هر طبقه از آدمیان بروشنی خاص باندازه حوصله دریافت آنها هدایت نمود آورده اند که در

تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم که بیشتری از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بوده آداب

شکرگزاری آن نور الانوار بجای نمی آوردند رهنمونی کرد و آنرا سرمایه دولت صوری و معنوی

میدانست و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی که هنگام ظهور فیض خاص است

علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد و چون کواکب سیاره که فیض پذیران خوان

انوار اویند هرگاه در خانه خود یا شرفگاه خود میرسند آنرا گرامی شمرده شکر بدائع آفرینش ایزدی

بجای می آوردند و آن ازمنه را مواقیت و مظاهر نعم و آلای حق میدانست و همگی روزگار او

بخدمت ارواح علویه و اجرام مقدسه میگذشت و گنبدهای اجرام مصری که بگنبد هرمان

مشهورست بنا کرده اوست ودران بنای عالی جمیع صنایع وآلات آنرا نقش پرکرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود مرقوم ست که یکی از عظمای دولت ایران وداشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد و سیر تمام عالم فرمود مراجعت بمصر نمود وابومعشر بلخی آورده که هرامسه بسیارست اما افضل ایشان سه تن اند اول هرمس هرامسه که آنرا ادریس ست اهل فرس برانند که نبیره کیومرث ست دوم هرمس بابلی ست که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست و فیثاغورس از شاگردان اوست و بسعی این هرمس بابلی انچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر نو رونق گرفت طلوع او مدینه کلدانیین بود که اورا مدینه فلاسفه مشرق گفتندی سوم هرمس مصری استاد اسقلیبوس او و نیز در جمیع علوم خصوصاً در طب و کیمیا ید طولی داشت اکثر اوقات بسفر گذرانیدی و مولد هرمس الهرامسه مدینه منیف که الحال بمناف اشتهار دارد از دیار مصر بود و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینة الحکما گفتندی و بعد ازان که اسکندر این ابنا کرد جمیع حکمای منیف غیر آنرا باسکندریه آورد از سخنان اوست که بهترین نکوئیها سه چیز است راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو در هنگام قدرت و در رفتن او ازین سرای غم پیرایی در تواریخ حکایتی بدیع آورده اند که خردمندان در قبول آن می ایستند بروایتی دران وقت هشتصد و شصت و پنج ساله و بقولی چهارصد و پنج ساله و نزد گروهی سیصد و شصت و پنج ساله بود متوشلخ بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد و خلایق را بیزدان پرستی دعوت کرد چون عمر او بهفتصد رسید او را پسری آمد لمک نام کرد و بعد ازان دویست و نود سال دیگر بزیست لمک در علوم مرتبت و سمو منقبت یگانه عهد بود بعد از پدر بمسند سروری بد و ثبات یافت و مدت زندگانی او هفتصد و هشتاد و سال بود و گروهی اورا لمکان و لامک و لانخ نیز گویند نوح بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش

سال بطالع اسد متولد شد و او مجدد رسوم عبادت و مشید اساس مدار پرستی گشت و قضیه
دعوت خلائق بر خدا پرستی و نافرمانبرداری قوم او و صنوح طوفان و غیر آن مشهورست ارباب
تواریخ سه طوفان نشان داده اند اول طوفان که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود چنانچه
علامهٔ شهرزوری میگوید که آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم
در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند
و هم ازین سبب بعد از برآمدن جائیکه اینها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد و سوم
طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود اگرچه نقل پرستان روزگار که در نقل طوفانی میکنند آن
دو طوفان را هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهر آنچنان باشد چه هندوستان که کتب چندین هزار
ساله موجودست از آن دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست القصه در اندک فرصتی آن هشتاد تن
کشتی نشین همه ودیعت حیات سپردند الا هفت کس نوح و سه پسرش یافث و سام و حام
و زنان ایشان نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هند و سند
و اراضی سودان را بحام عطا فرمود و چین و سقلاب و ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون بزعم
مورخان سکان اصلی این مواضع از اولاد ایشانند و انتساب بنی آدم بعد از طوفان باین سه
تن ست عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید یا بهزار و سه صد سال درگذشت و در
عمر او اقوال دیگر هم داستان طرازان ایراد نموده اند و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال
یا سیصد و پنجاه سال بزیست و بالجمله بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال یا در اواخر عهد
آدم متولد شد و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه ساله یا صد و پنجاه ساله یا دویست و پنجاه ساله
یا سیصد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلائق نشست و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری
جهانیان بود اما حام را نه پسر بود هند و سند و زنج و نوبه و کنعان و کوش و قبط و بربر و حبش و بعضی

حام را شش پسر نوشته اند سند و کنعان که اوکرمیکنند و نوبه را پسر حبش میگویند و سام را نیز
نه پسر شد ارفخشد و کیومرث که پدر ملوک عجم ست و اسود که مداین وغیره از بناهای اوست
و اهواز و پهلو پسران اویند و فارس پسر پهلوست و لفین که شام و روم پسران اویند
و بورج که درمیان مورخان از وخبر نامی نمانده و لاوز که فراعنه مصر از نسل اویند و عیلم که عمارت
خورستان کرد خراسان و تنبال پسران اویند و عراق پسر خراسانست کرمان و مکران پسران
تنبال اند و ارم که قوم عاد از جمله احفاد اویند و بوزر که آذربیجان و اران و ارمن و فرغان
پسران اویند بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بورج و لاوز را ذکر نکرده اند و با لجمله
در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست یافث ارشد اولاد نوح ست سلسله علیه حضرت
شاهنشاهی باومی پیوندد و نسبت تمامی خانان بلاد شرق و ترکستان باو میرسد و او را ابوالترک
گویند و بعضی مورخان او را النجه خان می گفته اند در هنگامی که یافث از سوق الثمانین
با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده یافت از پدر التماس نمود که او را
دعائی آموزد که هر گاه خواهد باران بارد نوح سنگی را که خاصیت آوردن باران بود باو داد
و چنان نمود که اسم اعظم بر و خوانده ام بجهت این مصلحت که ساده لوحان پی بآن نبرده از صلوبدید
او بیرون نروند یا واقع اسم اعظم بر و خواند و اکنون آن سنگ درمیان ترکان بسیارست
آنرا جده تاش گویند فارسیان سنگ یده خوانند و عرب حجر المطر گویند و او بآن حدود رفته
صحرانشینی اختیار کرد و هر گاه میخواست بوسیله آن سنگ از عنایت ایزدی در باریدن می آمد
و او را ابمر ورایام فرزندان پدید آمدند و آئینهای شایسته که هم تسلی بخش کوته اندیشان توانند شد
و هم مسرت افزای خاطر بلند همتان والا فطرت توانند گشت درمیان آورد و از و یازده پسر ماند
ترک و چین و صقلاب و منسج که او را منسک گویند و کماری که او را کیمال نیز خوانند و خلج و خزر

و روس و سدسان و غز و یارج و در بعضی کتب هشت پسر مذکور ست خلج و سدسان
و غز را یاد نکرده اند ترک بزرگترین فرزندان یافث بود ترکان او را یافث اوغلان
گویند و بهوشیاردلی و کارگزاری و رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از
رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست و داد مردمی و مردانگی و مظلوم پرسی داد و در جائیکه
ترکان او را ایسیغول یا ایسیکول می گفتند و چشمهای آب روان سرخوشگوار و کرم عافیت بخش
و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد و خرگاه
پدید آورد و از پوست بهائم و سباع لباس پوشیدنی دوخت و نمک در زمان او ظاهر شد
و در آئین او آن بود که پسر را جز شمشیری میراث ندهند و تمام خواسته دختر را باشد و گویند
که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم ست او اول سلاطین ترکستان است
و عمر او دویست و چهل سال بود النجه خان بهترین فرزندان ترک بود چون پیمانه زندگی
ترک پر شدن گرفت او را بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاندند و او خرد دوربین را پیشوای
خود ساخته در عدالت گستری روزگار گذرانید و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود دیب یاقوی
بعد از عزلت پدر و باشارت عالیش فرمانروا شد کیوک خان فرزند رشید او ست
پدرش در هنگام بدرود کردن جهان سرسبز خانی باو عنایت فرمود او قدر سلطنت را دانسته
در لوازم آن اهتمام بجای آورد النجه خان پسر او ست در آخر عمر پدر ولیعهد شد و او
داد و دهش را از اندازه بیرون برد ترکان در زمان دولت او مست دنیا شده از راه
خردمندی عدول نمودند و چون مدتی بران بگذشت او را دو پسر بیک شکم آمد یکی را مغل نام
کرد و دیگری را تاتار و چون بحد کاردانی رسیدند ملک خود را بدو حصه بخش کرد و یک نصف را
بمغل داد و نصف دیگر را بتاتار و چون پدر بزرگوار ایشان ودیعت حیات سپرد فرزندان

باایلدنگیر موافقت نموده هر کدام در ولایت خود دارائی میکردند و چون این سلسله علیه را تا تا وشعب هشتگانه او نسبت نیست ذکر او در سلوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی وی میپردازد
مغل خان فرمانروای دانا بود در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا در سلک بندگی و رضاجوئی او درآمد و همه در نیکو خدمتیها کوشش میکردند و شعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغل خان و آخر آنها ایل خان است و مغولان تقوز را ازین گرفته اند این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند و اوراجهان آفرین چهار پسر داد قراخان آذرخان کرخان اذرخان
قراخان هم در سال بزرگترین فرزندان مغل بود و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروائی نشست و در قراقرم بحدود دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهت یورت ییلاق و قشلاق معین ساخت **اغورخان** فرزند گرامی قراخانست که در هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافت و در نام نهاد و در راه خداپرستی گام زدن افسانه گزاران سخن چند با و نسبت میکنند که خرد انصاف گزین بقبول این چندانی اقبال نمی نماید و او باتفاق فرمانروائی خرددوست و خداپرستی معدلت گستر بود بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم بفرهنگ درست و همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتهارا در حیطه تصرف درآورد و اکثر اهل عالم در سایه عاطفت او درآمدند و ترکانرا بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبان زد مردم است مثل ایغور و قنقلی و قبچاق و قارلغ و خلج و غیر آن و او را شش پسر شد کن آی یولدوز کوک طاق تنکر سه بزرگ را بوزوق میگویند و سه دیگر را اچوق و فرزندزادهای او به بست و چهار

وبنظر عنایت یزدان وستایش ایزد شناسان امتیاز یافت **تنگز خان** بعد از رحلت پدر
گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت
ایلخان پدر در هنگام پیری و ناتوانی سرانجام مهام جهانبانی با و ارزانی داشت خود بعد از چندی
ایام کثرت بگوشهٔ وحدت نشست **قیان** فرزند دلنشین ایلخان است که بمقتضای غوامض حکمت
ایزدی مورد شدائد احوال شد چون ایزد دانا جوهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مرادی چند
در ضمن نامرادی جلوه گر آرد و چندین بزرگان پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور
دهد مصداق این حال قصهٔ ایلخانست که چون نوبت سرآرائی باو رسید بآیینی که عالم صوری
ازان نظام گیرد و ملک معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد و دلهای پراگنده را فراهم می آورد
تا آنکه طورین فریدون بترکستان و ماوراء النهر استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار و ایغور
با ایلخان نبرد عظیم کرد و زمرهٔ مغل از حسن معاشرت ایلخان فدائیانه جنگ کردند و بسیارے
از ترکان و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند و در اثنای جنگ طور و تاتار مقاومت نکرده
فرار اختیار نمودند و بمکر و حیلت دست زده از راه روباه بازی روی بگریز نهادند و پارهٔ از راه
رفته در نشیبی فرود آمدند و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبخون آوردند و چندان کشش شد
که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او تکوز و دو حرم ایشان که خود را در میان کشتگان نهان
ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد و چون شب هنگام آن چهار کس خود را
بکوه کشیدند و بزحمت و مشقت بسیار چون از کریوه و تنگیهای کوه گذشتند مرغزاری که درو
چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر در آمد ناچار آن مواضع نزهه را بمقتضای وقت
غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند و ترکان این جای را ارکنه قون نامند و گویند این واقعه
تا یله بعد از هزار سال بود از گذشتن اغوز خان و انا داند که درین قضیهٔ بدیع تدبیر ابداع گوهر جامع

حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیت بجای آید و هم مراتب غربت و عزلت و شفقت
باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی که مقصود اصلی از آفرینش این طبقه
گرامی اوست و هم سرمایه این محمدت نامه ایزدی است جامع مدارج اطوار کونیه شده و قدردانان
طبقات انام که باین حالت باشند گشته کامروای صورت و معنی گردد و باین طرز گردی نامرادی
پیرامون حال مقدس او نگردد و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر بردند از ایشان
اولاد شد و قبائل پدید آمد و جماعه را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند و طائفه که از تکوز
بظهور رسیدند به درلکین ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان تا زمانی که در ارکنه قون بودند که
دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن خواندن نبوده باشد
و بعد از سپری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان انوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه
زمین ارکنه قون را گنجایش این مردم نمانده بود اراده برآمدن کردند و سر راه ایشان را کوهی که
معدن آهن بود مسدود داشت دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم گوزن دمها اختراع نمودند
و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند و ملک خود را بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و
غیر او برآوردند و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند و تخمین کیشان درست اندیش از چهار هزار
سال پیش از آنکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد از آن که آبای کرام
بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند
پوشیده نماند که زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی دور و دور و بر آن هفت هشت ماهه
راه است سر حد شرقیش تا سرحد ختای و غربی آن تا زمین ایغور و شمالی او پیوسته با قرغز و سلنگا
و جنوبی آن متصل با تبت خورش ایشان گوشت شکار و پوشش ایشان پوست بهائم و سباع است
تیمورتاش از نسل سعادت اصل قیان است بسروری و فرماندهی سربلند بود

منگلی خواجه گرامی فرزند تیمورتاش تشت سرِ از تاج دولت و سعادت بود و مسند ایالت و عدالت داشت بلدوز خان

خلف بزرگ منش منگلی خواجه است که درین آمدن قیات و در الکین با امارت و سرداری سرفراز

بود و بعد از قیان فرزندان ایشان بطنا بعد بطن در ارکنه قون سروری قبائل داشتند

بلدوز خان بمددگاری بخت کوکب دولتش رفته رفته از افق سعادت طلوع نمود و اولوس مغل را

آباد ساخت و فرمانروای والا شکوه شد و نزد قوم مغل نکس درست نسب و شایسته خانی باشد

که نسب خود را ببلدوز خان رساند جوبینه بهادر پسر رشید بلدوز خانست بعد از پر شدن

پیمانهٔ عمر پدر بر تخت جهانبانی کامیاب گشت حضرت عصمت قباب قدسی نقاب آلنقوا

داور بدائع آفرین هرچه از کمن خفا بمجلای ظهور آرد بسیاری از عجائب امور مشتمل باشد

لیکن آدمی زاد بموجب غفلتی که در نشاء کثرت لباس تعلق ستون این بنای عالی اساس است از دریافت

آن باز میماند چه اگر اینطور نشدی او را از نظارگی بودن فرصت نبودی و بهیچ کاری نپرداختی

مبدع جهان آرا اکثری از عجائب قدرت خود را از نظر جهانیان می پوشد و بقدر احتیاج که یکبارگی

از تماشای غرایب مقدرات الهی محروم نماند پرده چند از روی مقدسات مکامن غیب

برمیدارد و باز از دید بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان ودیعت نهاده تقدیرست همان پرده را

پرده شناسای میگرداند و پس از آن رافت عامهٔ الهی برای هزار گونه حکمت که یکی از آن آگاهی

غفلت زدهای این جهانست آفرینش دیگر بظهور می آرد و نقاب احتجاب را اندکی برداشته زنگ آمیز

تعجب میگرداند از آن جمله احوال بدائع طراز حضرت آلنقوا است و او دختر قدسی اختر جوبینه بهادر

از قوم قیات از نسل برلاس از زمان خردی تا سن بزرگی حسن صوری و معنوی او در افزایش بود

تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانهٔ روزگار گشت و باتفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه

بزرگ منش خرد پرور خداپرست بود انوار خداشناسی از چهرهٔ اش پیدا اسرار الهی بر پیشانی او هویدا

پرده نشین سرادقات عفت خلوت گزین مراقبات احدیت مظهر تجلیات تقدسی مهد انس جناب

قدوسی تخو بود چون بحد کمال رسید او را چنانچه آئین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین است

بدوبون بیان که فرمانفرمای مغلستان پسر عم او بود پیوند کردند و آن گوهر یکتای قدسی آفرین

فرمانروای انسی ساختند از آنجا که او همسر مؤید بملک نیستی شتافت حضرت آلنقوا که آسایش عالم معنی

بود آرایش ملک دینی نیز گشت و بصورت بظاهر امور پرداخته بسروری و سرآرائی الوس خود

متوجه شد شبی آن نور پرورد الهی بر بستر استراحت پهلو نهاده و بر چار بالش استراحت تکیه زده بود

که ناگاه نوری شگرف در خرگاه پرتو انداخت و آن نور در کام و دهان آن سرچشمه عرفان و حشمت

درآمد و آن عفت قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران ازان نور آبستن شد سبحان الله نفوس

قدسیه انسانی را از آدم تا این نورپرورد در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و

غضب و سائر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند

و پیشتر از آنکه این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اقبال نماید قیان از تغلق آباد شهر و اقلیم

برآورده در صحرای تجرد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد او را بطن بعد بطن در مدت دو هزار سال

دران کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدس میساختند و هم مرتبه انسانی را جامع مراتب

کونی و الهی میگردانیدند چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالغه بلید و زخارا

از کوه بشهر آورده سرآرائی گردانیدند تا نوبت این سلسله مقدسه بحضرت آلنقوا رسید آن نور الهی

بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بی واسطه بشری در عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور حضرت

شاهنشاهی آن نور بود که بعد از سیر و مدارج مختلفه از خدر مقدس حضرت مریم مکانی برای سرانجام

نشأه صورت و معنی بعالم بروز شتافت افلاطون تجردی باید که این سخنان بگوش هوش شنود

که خدیو زمان در پرده آرائی و زبانیان با در چشم و در چشم باطن پرده درست و بالجمله بر سر سخن رفته

باز گوییم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات خجسته سرای مقدس آن عفت قباب افروغ آن
نور روشن شید و زمان زمان ظاهر و باطن آن قدسی نژاد اضاءت مییافت اما آنکه از بان همت
بلند پروازی فرموده از اسباب پرستی گذشته مسبب بین اند امثال این امور در وسعت آباد قدرت
الهی بدیع و بعید نمیدانند و مستبعد عادت پرستان ظاهر بین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و انانکه
در سلسله مانده پیشتر قدم ننهاده اند لیکن بقلاوزی بخت بیدار از محاسبه ظاهری گریز ندارند آنها
نیز در مبادی حال توقفی نمیکنند خصوصاً فرزند بی مادر و پدر که آدم اول باشد قبول کرده اند
و فرزند بی مادر که حوا اند پذیرفته اند و فرزند بی پدر تنها را چگونه قبول نکنند و کیفیت که مثل این واقعه
در قصه عیسی مریم متیقن آنها باشد بیت حکایات مریم اگر بشنوی * بالنقوا همچنان بگروی
لیکن مبدع جهان آرا که از عنوان ابداع کارخانه ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضاد و تباین
اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیان اندیشه الا و تدبیر درست فطرت عالی و تصرف
عظیم و اندیشه صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها می کوشد همان طور گروهی را
آنکه صدور تاثرا لکم مبنی و کوته‌یابی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی و بی تصرفی اختصاص داده
سرگرم کار میدارد و اگرچه در هر دو طور بیانه استعداد پرمیشود اما بسا حکمتها که درین کار شگرف
اندراج دارد بنا بر آن پیوسته ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همقران می باشد
و همواره بیدولتان تیره رای سنگ تفرقه در پیش می اندازند و بزودی شرمسار صوری و معنوی
گشته بکوی عدم می شتابند و مصداق آن حال این سانحه نورانی ست که چون چنین امر بدیع
بظهور آمد جمعی از کوته نظران ناقص خرد ظاهر پرست که از دولت حقیقی بی نصیب اند و از نعمت
معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند و آن مسند نشین عفت از کمال مهربانی نخواست
که این نابینایان بی سعادت در وبال این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه

ساخت و فرمود که اگر ساده لوحی ناقص عقلی که از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در بلیه سوء ظن افتد و آئینه دل را بزنگ خیالات ناسده تیره رنگ سازد هر آینه از عقوبت آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند بهتر آنست که ساحت اندیشه ایشانرا ازین دغدغه واپردازم و نظر برین مقدمه ضرورت که بیداردلان حقیقت شناس و معتمدان اخلاص پیوند در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند تا تاریکی شک و ریب از سویدای دل ایشان بنور دوار رقت الهی و مشاهده انوار غیبی بروشنی گراید و مظنه اوهام از درون این تیره جانان بیرون رود بنابران چندگاه پاسبانان بیداردل و خردپروران دوربین حوالی خرگاه بوده چون اختران شب زنده دار دیده برهم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الهی ست نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوری که بانوی سراپرده عفت فرموده بود از فراز بنشیب روی کرده بخرگاه درآمد عرصه از حاضران آگاه برخاست لختی در مقام حیرت بوده اندیشهای باطل از دلهای وسوسه خیز فرونشست و چون ایام آبستنی سپری شد سه فرزند گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قتقی و تمامت قوم قتقین از نسل او پدید آمد دوم بوسقی سالجی که قبیله سالجیوت از وی منشعب گشت سوم بوزنجر قاآن ست و اولاد این گرامی نژادان را نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور و ایشانرا بزرگترین اقوام دانند بوزنجر قاآن جد نهم چنگیزخان و قراجار نویان و جد چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهیست چون نسبت بن تمنر رسید سریر سلطنت ایران ایل را زینت داد و سرداران قبائل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوائف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند و او بنیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد و زبانی دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید و او با ابومسلم مروزی معاصر بود و چون رخت هستی بربست از وی دو پسر ماند بوقا و توقبا بوقاخان پسر مهین قاآن است

که جد هشتم چنگیز خان و مقراجار نویان است بموجب وصیت بجای پدر مسند پادشاهی
را بعدل و داد آراسته کرد و قاعده های تازه در جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل
خواقین روزگار ساخت و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از وی خوشنود گشتند
و دو تومن جلایر پرستار اوست پدر چون بآگاهی زمان گذشتن دریافت سلطنت را بعهده جانشینی
خود کرد او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود او را نه پسر بود بعد از گذشتن او منولون
والده فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشه رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت در زمان جلایر
که از قوم جلایر اند کین گرفته منولون و هشت فرزند او را بقتل رسانیدند قائدو خان که پسر
نهم بود بخواستگاری یکی از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت و بدستیاری و
مددگاری ماچین جلایر بنادانی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخون
منولون و پسرانش کشتند و عیال و اطفال ایشان را بسته پیش قائدو خان فرستادند خان داغ
بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت فرزندان ایشان زمانی دراز در قید بندگی بودند قائدو خان
بعد از چندین وقائع بسعی ماچین بر سریر سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نمود و قصبها آبادان
ساخت و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست ملک رانی و جهانبانی
باستقلال کرد و چون از عالم درگذشت از وسه پسر ماند باسینغر خان بزرگترین فرزندان
او بود بکاردانی و سرابهی رعیت و سپاهی یگانه روزگار بود بوصیت پدر تخت آرای فرماندهی
گشت تومنه خان پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت
باو سپرد و مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت بمردانگی و خردمندی زینت بخش حال او
بود و با بزرگ منشی بردباری رونق فزای روزگار او بسیاری از مملکت مغلستان و ترکستان را
بزور بازوی تدبیر و نیروی سرپنجه اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت و تمام ترکستان از هیبت

و عظمت شمائل او نداشت او را دو خاتون بود از یکی هفت پسر آمد و از دیگری دو پسر بیک شکم
متولد شد ازین توامان یکی را قبل نام بود که جد سوم چنگیز خانست و دیگری قاچولی نام داشت

قاچولی بهادر جد هشتم حضرت صاحبقرانی ست مظهر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود
فر بزرگی از چهره او میتافت و شکوه بختیاری از پیشانی او میدرخشید شبی بخواب دید که از جیب
قبلخان ستاره رخشان برآمده باوج فلک رسیده تاریک گشت و همچنین پی در پی سه بار واقع شد
و در نوبت چهارم ستاره بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را نور او فرو گرفت
و پرتو نور او بچند ستاره دیگر رسید که بهر یک از آنها ناحیتی روشنائی پذیرفت و چون آن کوکب
نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی
طائر اندیشه را پرواز میداد ناگهان باز خوابش در ربود و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار
ستاره روشن پدید آمده غروب کرد و نوبت هشتم ستاره بزرگ طلوع نمود و تمام جهان را ضیا و
رونق بخشیده از وی چند ستاره دیگر خرد منشعب شد که هر یک گوشه از عالم را روشن ساختند و چون
آن ستاره بزرگ ناپدید شد عالم همان طور روشن ماند و ستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند
صبحدم صورت واقعه را قاچولی بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد پدر تعبیر فرمود
که از قبلخان شاهزاده بر تخت خانی نشینند و در مملکت حاکم شوند اما مرتبه چهارم آن باشد
که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرف خود درآورد و او را فرزندان
پدید آیند و هر یکی حکومت ناحیتی داشته باشد و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که افسر پیشوائی
و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند و نوبت هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید
و بر عالمیان سری و سروری کند و از وی فرزندان بوجود آیند که هر یکی حاکم جانبی باشد و والی
مملکتی شود و چون تومنه خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرموده پدر با یکدیگر عهد و پیمان بستند

که سرخانی بقبل خان مسلم باشد و قاچولی سپهسالار و صف آرای و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد که فرزندان یکدیگر بطن بعد بطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند و عهدنامه بخط ایغوری درین باب قلمی فرمودند و هر دو برادر بران خط مهر نهادند و بآل تمغای تومنه خان رسانیدند از آدم تا تومنه خان آبای کبار حضرت شاهنشاهی که مقصود از جنس این سلسله اند بریاست مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر معدلت بودند و طایفه ازین گروه والا شکوه مقتدای ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند چنانچه باستانی نامها ازان آگاهی می بخشد و حکمت الهی که در ظهور نشاء جامعیه مراتب کونی و الهی بچندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی که نقاوه کاینات بودن طراز خلعت فاخره اوست بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام میدهد و برای جامعیت شناسای قدر خدمت و لذت سرراهی شایسته قاچولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشاند تا مراتب این حالت نیز برای العین این سلسله علیه درآید و سرمایه جمعیت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد و با وجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ منشی قاچولی بهادر قبلخان ولیعهد شد اگرچه بظاهر مراعات کلانی سن شد که منظور دانشوران نیست اما در معنی کارفرمای قدرت الهی نشاء جامعیت را سرانجام داد چون تومنه خان را ستاره حیات در مغرب ذات متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائی متمکن گشت و قاچولی بهادر بموجب وفا بعهد که سرمایه دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت درآمده بآئین دوستداری و شاه نشانی متصدی انتظام مهام سلطنت گشت و چون قبلخان از دار الغفلت هستی بدار الامان نیستی شد امید قوبیله خان که درمیان شش پسر او شایسته تاج و تخت بود بسلطنت نشست و قاچولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت و بدستیاری فرزانگی مردانگی

سراسیمه گشته ... و دولت خود و قوتوله خان به پشت گرمی آن چنین مهربانی ...

خداوندی داشته و به تیغ کشورستانی اهتمام ... و خود از التان خان حاکم خطای کشید و جنگهای

بزرگ که کارنامه مردان کارآزموده بود کرده بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت و مجملی از این

سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته از این طبقه در اندیشه بوده ... همواره ...

سلسله دوستی بوده روزگار میگذرانیدند چون دارائی خطا با التان خان استقرار یافت ...

شجاعت و تدبیر قبل خان بیشتر هراسان گشت بوسیله فرستادهای کاردان اساس دوستی

محکم ساخت به مرتبه که قبل خان را استدعای آمدن خطا نمود و خان به مقتضای راستی و دوستی که بنیاد

این دودمان والانژاد است دار و گیر ملک را به قاچولی بهادر سپرده به خطا رفت و نقش صحبت

دلپذیر نشست و از آنجا که کامیاب عیش و عشرت به یورت خود متوجه شد بعضی از اعیان

دولت التان خان که تنگ حوصله و فرومایه بودند سخنان ناشایسته گفته التان خان را تغیر گردانیده

التان خان از دوراه پشیمان شد و کس فرستاده طلب داشت قبل خان از راه پشیمانی ...

نقش ناراستی التان خان خوانده جواب فرستاد که ... فرزنده ... برگشته

... التان خان خطا جوشیده لشکری نامزد او کرد که بهر وجه که ممکن باشد خان را گرفته

قبل خان بخانه دوستی ساجیوتی نام که در سرراه ماوای داشت سرداران لشکر خطا او را فرود آورده ...

که ... ساجیوتی پنهانی گفت که ...

پسر کلان او قبلی برتان که بحسن صورت بی همتای روزگار بود در حوالی دشت هم نگی
غزالان داشت ناگاه بقوم تاتار دوچار شده دستگیرش کردند او را گرفته پیش التاخان بردند
و خان بانتقام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد برین غزال شیر نژاد براند و قوبله خان که
پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمیع لشکر با همت گماشته
متوجه التاخان شده نبرد عظیم در پیوست و شکست غریب خطائیان را داده اسباب و اموال
ایشانرا بتاراج برد و چون نوبت تاخت سپاه اجل در رسید برتان بهادر برادر گرامی او
بمشاورت اعیان مملکت بر سر خانی تمکن گشت و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید
و چون در عهد او هیچکس را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپه کشی کند لاجرم لقب خانی
او در افواه بلفظ بهادری زبان زد شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام قهابت فرا ساوک
ساختند و درین زمان قاچولی بهادر که هم برادر جان سپار و هم بهادر سپهسالار متوجه عالم بقا شد
ایرومجی برلاس پسر ارشد قاچولی بهادر ست که در مسالک فرهنگ و معارک جنگ مغز
هوش بلند و بخت بیدار داشت بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سر بلندی گرفت و او
بآئینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مے نمود
و اول کسیکه بلقب برلاس اختصاص یافت او بود و معنی این لفظ مغلی شجاع با نسب ست نسب
تمام الوس برلاس باو میرسد و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سوئین
یسوکائی بهادر که پدر چنگیز خان ست به جوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی
بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی گشت و درین هنگام ایرومجی برلاس بشهرستان بقا
اساس اقامت نهاده از و بیست [29] و نه پسر یادگار ماند سوغوچیجن در میان فرزندان گرامی
ایرومجی برلاس بدل و لا و رای جهاندار و خرد کارساز و عطوفت نظام بخش سر بلندی داشت

و ازروی سال نیز بزرگترین اولاد بود جای پدر عالی قدر گرفت یعنی شهریار و بصورت سپهسالار
بود و یسوکای بهادر برای جهان آرای سوغوچیچن لشکر بر سر تاتار کشیده خان ایشان را
بی سپر غارت ساخته و بیاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال
متوجه دیلون بلداق شدند و چون بدان موضع سعادت افزا رسیدند در بیستم ذیقعده تنکوز ییل سال
پانصد و چهل و نه هلالی خاتون وی اولون آنگه که آبستن بود فرزند گرامی بزاد و یسوکای بهادر گفت
که از رموز حساب دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستاره
دولتست که در نوبت چهارم از جیب قبلخان برآمده بود اگرچه در سلسله علیه حضرت شاهنشاهی
که درین محمدت نامه ایزدی سخن از آن میرود احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجره
قدسیه است لیکن چون پرتوی از نور مقدس النقوائی بود و تجلی از ذکر آن ناگزیر افتاد طالع مسعود
تموچین میزان بود و هفت ستاره در طالع بودند و راس در سوم و ذنب در نهم و بعضی برآنند که
در سال پانصد و هشتاد و یک که بسرداری الوس قوم نیرون رسید سبعه سیاره در میزان فراهم
آمده بودند **قراجار نویان** فرزند گرامی سوغوچیچن ست پادشاه منش شهریار نشان بود چون در
سال تنکوز ییل پانصد و شصت و دو یسوکای بهادر درگذشت و درین سال تموجین سیزده ساله بود
و سوغوچیچن که مدار ملک سلطنت و گیر و دار لشکر و سپاه بر وی بود دهمدران چند روز با بروی فنا کوچ نمود
قراجار نویان ایام صغر داشت قوم نیرون از تموجین روی گردان شده بمردم تایجوت پیوستند
و تموجین محنتها کشیده و در بند و بلا افتاد و عاقبت بتائید آسمانی از آن ورطه های و مخاطرهای
سهمناک نجات یافت و با قوم جاموقه و تایجوت و قنقرات و جلایر و غیر آن کارزارها کرد وقتیکه
سال عمرش از سی درگذشته بود سردار ایل و الوس خود شد بنا بر مخالفت بعضی از فرمانروایان
ترکستان در چهل سالگی برهنمونی قراجار نویان پیش آونک خان حاکم قوم کرایت که با یسوکای بهادر

سابقهٔ محبت داشت رفت و کارهای پسندیده برای او بجا آورد و دستگیر و نیکو نمود و در رتبهٔ قرب
منزلت و علو مرتبت او بسر حدی رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ اتحاد معطر گشت بنوعی
که امرای عظام و خویشان بر وحسد بردند جاموقه که مهتر جاجرات بود سنکوسپر اونک خان را با خود
متفق کرده درباب او سخنان ناشایسته و تفتیشهای ناپسندیده بهم بسته خاطر اونک خان را از راه
راستی برده در خیال فاسد انداختند و تموچین اندیشه مند گشته باستصواب قراچار نویان و
تدبیرات درست او از آن مهلکه برآمد و دو مرتبه در میدان ایشان محاربات عظیم در پیوست
و تموچین ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضان پانصد و نود و پنجم
بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمانروائی و جهانبانی او
گذشت بت تنگری که از مبشران عالم غیب مژده رسانان درگاه کبریا بود باعلام ربانی تموچین را
بخطاب چنگیز خان مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان روز بروز نجم سعادتش فروزان تر میشد
و سال بسال برق دولتش سوزان تر میگشت بر تمام ختای و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق
و سقسین و بلغار و رس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت او را چهار فرزند بود جوجی
چغتائی اوکدای تولی ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت و بر غور رسیدن و سیاسات
بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک آرائی بآن منوط است برای رزین چغتائی مفوض بود و تدبیرات
جهانبانی و ترتیب امور ملکی باوکدای اختصاص داشت و سرانجام مهام سپاه و محافظت اردو
بتولی متعلق بود در شهور ششصد و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزمشاه بجانب ما وراء النهر
توجه نمود و اهل آن دیار بسطوت قهر بیاسا رسیدند و چون از کار ما وراء النهر پرداخت از آب آمویه
عبور نموده عنان کشورکشائی بجانب بلخ معطوف داشت و تولی خان را با لشکری گران
بولایت خراسان روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد و از انجا

متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شد و در ماه رمضان ششصد و بیست و چهارم سال هلالی
سلطان جلال الدین تا کنار آب سند هزیمت داد و از آنجا بما وراء النهر شتافته بجانب یورت
اصلی استقرار گرفت و در تنکوزئیل مطابق چهارم صفر ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت
و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنکقوت ودیعت حیات سپرد و پیشتر از آن وصیت
کرده بود که چون قضیه ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارند تا کار اهل تنکقوت بانجام رسد
و در ممالک دور دست فتوری نرود و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای
این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنکقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از آن
صندوق نعش او را برداشته روی براه آوردند و هر آفریده را که در راه میدیدند از بیم میگذرانیدند
تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد و چهاردهم رمضان همین سال نعش او را باردوی بزرگ
آورده اظهار واقعه ناگزیر نمودند و در پای درختیکه بروزی در شکارگاه جهت تربت خویش
خوش کرده بودند مدفون ساختند و در اندک روزگار از اشجار گوناگون چندان انبوهی
روی داد که مرقد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین نتوانست برد و همانا
درین معنی سرّیست بدیع که خردمندان هوشمند دوربین پی بآن نتواند برد یعنی چنانچه در زندگانی
حراست ایزدی بود بعد از آن هم در کنف نگاهداشت الهی در آمد تا کوته اندیشی بآن مقام دست
بی ادبی دراز نتواند کرد اگر چه بتربت چنین اندیشه کردن خود را مسخره جهانیان ساختن است
لیکن چون فرمانروایان را بیشتر معامله با ظاهر بینان باشد چنین صیانتی از مواهب عظمی است
و چرا حراست ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی نکند که عالمی در سایه پاس او بود اگر چه این بزرگ
پیش عوام و در نظر اول خواص از مظاهر عظیمه قهر الهی بود اما در نظر دوربین هوشمندان اخص
خواص از مجالی الطاف ایزدیست چه در محکمه عدالت الهی که فرمانروائی خلایق بودیعت ارزانی

بیداوی نزدوستی بظهور نماید و هر امری که در عالم کون و فساد متکون شود مبنی بر چندین
مصالح معنویست که دیدهٔ ظاهربینان را بکنه حقیقتش راه نیست و جز خداوند بیدار دلان و بینا
بحقیقت آن آگاه نی عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود و از سال هفتاد و سیوم اکثری
سپری گشته از انجمله بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورکشائی منقضی گشت و بملاحظه
تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکورست مدت عمرش هفتاد و چهار سال و شش ماه بوده باشد
و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجهی دیگر از وجوه مشهوره و درین مدت
همواره انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رای جهان آرای قراچار نویان رونق داشت و
را الا شکوهی اگر چنین برادری بجان و جهان برابری رهنمون دولت و اقبال باشد چگونه بآن همه
کشورستانی و سلطنت رایت تارک عظمت باوج علیین نساید شعر قراچار و چنگیز این همسند *
بکشورکشائی قرین همند * و هنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را بابا و کدای مسلم داشته و
مجمل این قصهٔ دلشکن آنکه در یورش ختای شبی بر پیشگاه خیال او بصورت مثالی چنان جلوه داد
که بدرود کردن این جهان سراب نما نزدیکست فرزندان گرامی و قراچار نویان سپهسالار و دیگر
اعیان دولت و ارکان را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نتایج او باشد در میان آورد و
خانی را بابا و کدای مقرر ساخت و عهدنامهٔ قاچولی و قبلخان که بآل تمغای تومنه خان رسیده بود
و اسلاف بزرگ نهاد بترتیب نامهای گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر جماعت
مجمع عالی خواند فرمود که بقراچار نویان بدین وثیقت نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین یوسون
بسر برید و وثیقت نامهٔ دیگر میان او کدای و فرزندان و خویشان نوشته باو کدای بیشتر و دیار ماوراء النهر
و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد الیغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتای خان
مقرر ساخت و پیمان نامهٔ قبلخان و قاچولی بهادر بچغتائی حواله کرد و گفت از استصواب قراچار نویان

تجاوز جایز نداری و در ملک و مال شریک خود دانی و میان ایشان عقد پدر فرزندی بست
بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیهٔ قدسیه را چغتائی گفتند و الا چغتائی را با آبای کرام او نسبت بحضرت
شاهنشاهی باعث افتخار و مباهاتست نه نسبت قرابت و مصاهرات خانزادهای و نوئینان
بموجب وصیت عمل نمودند سبحان الله از مثل چنگیز خان بزرگی دانای چنین نقض عهد شود
بایستی که آن پیمان نامه که بآل تمغای تومنه خان مزین بود باوکتای قاآن میداد و تربیت
و معاونت او را برای رزین قراچار نویان می سپرد تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد یا آن وثیقه نامه را
حاضر میساختند تا بر نسیان که همزاد انسانست محمول میگشت و بدنامی در دفتر دانش او ثبت نشد و بخط سهو
میشد و عجب از سخن گزینان باستانی که درین باب با نشره حرفسرائی و حرص نکته گیری و دوربانی
بسر وقت این نرسیده اند و همانا که چون ایزد جهان آرا میخواست که این لباس مستعار سپهسالاری
که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاه جامعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام
داده بودند از قامت این سلسلهٔ علیه بر مادر داره چنین سهوی و خطائی رفت که بر هزاران قصد صواب
شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره نگاهبان این گروه والاشکوه بود فتوری در عهد و پیمان
از جانب فرزندان گرامی قاچولی بهادر رسد و بدولت روزافزون مسند آرای خلافت گردد و مطعون
خردمندان نباشد و همانا که این از مقدمات طلوع نیر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود
مقدسش طلیعهٔ دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهیست و چغتائی خان بعد از شنقار شدن
پدر پیش بالیغ را دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان باز
گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قاآن بسر می برد با آنکه اوکدای بسال از وی
خرد بود در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقهٔ فرو گذاشت نمی نمود و با بخت بیدار وصیت خان را
پاس میداشت چون چغتائی خان را مدت حیات بی ثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت

امیر قراچار نویان را وصی خود ساخت و فرزندان را بدو سپرد و بهشت با پیش از اوکدائی خان

او در اوئیل ذیقعده ششصد و سی و هشتم ازین سرای گذران درگذشت و قراچار نویان

به قرار خود در ضبط و نسق امور مملکت قیام می نمود و بعد از چندگاه قرا هلاکو خان بن مواتکانی

بن چغتائی خان به حکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید و پس از چند سال چون کیوک خان

بن اوکدائی خان بر مسند خانی نشست دست قدرت قرا هلاکو خان را از تصرفات حکومت

و اختیار بازداشته عزل نمود و بیسومنکا بن چغتائی را بجای او نظام بخش آن ملک گردانید

پوشیده نماند که اوکدائی قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچو ولیعهد خود

گردانیده بود و او در ایام حیات پدر وفات یافت ولیعهدی به پسر وی شیرامون که از همگنان

دوست تر میداشت ارزانی فرمود و هنگام حادثه ناگزیر قاآن کیوک خان که در بلاد روس چرکس

و بلغار بود بعد از سه چهار سال باردوی والا رسید و مسندآرای سلطنت گشت و در عدل

و رعیت پروری اساس عالی نهاد و چون بیسومنکا بحجاب فنا مختفی شد قراچار نویان باز قرا هلاکو

را بفرمانروائی آن دیار نصب فرموده در ایام دولت او بتاریخ ششصد و پنجاه و دوم آن

نوئین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بربست و ایجل نویان بن بردوای نشان

ذریت خداشناسی از میان دو فرزند رشید کاردان نشان اختصاص یافت در عهد خانی

قرا هلاکو از فرط دانائی و کمال توانائی رخت بخش مقام پدر شد و در ششصد و شصت و دوم

از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت و الوس چغتائی در ایام دولت او خوشوقت شدند

و چون درمیان فرزندان چغتائی خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت

گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان

برادر خود هلاکو خان را بجانب ایران فرستاد و از هر چهار الوس جوجی و چغتائی و اکتائی و تولی

امرا و مردم همراه ساخته از الوس جغتای خان ایجل نویان را با ستدعای تمام برسم سالبوری
تعیین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد و خان مذکور مراغه تبریز را بوداد و با داب زرگی سلوک نمود
امیر ایلنکر خان ارشد اولاد و الانژاد ایجل نویان بود چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران
با یران نقل کرد او در الوس جغتای خان قائم مقام پدر گرامی شد و چون در ایران ایجل نویان
ایلخان نظر فریب ایدرو کرد دوا خان بن براق خان بن موتوابن موآتکان بن جغتای خان
بن چنگیز خان با ورسیده بود او را امیر الامرا ساخته زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر
او داد و مرتبه پدران او را با او مسلم داشت و او چنانچه مقتضای دانش و بینش ست در رواج کار
مملکت کوشید و او بسمت زهرای احمدی در آمد امیر برکل عظیم قدر قوی حال بود چون پدر
بزرگوارش امیر ایلنکر نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بی مواسات
درگذشت از و همین یک فرزند ارجمند ماند و او همواره بمعالجه نفس خود پرداخته فرصت بغیر
پرداختن نیافته و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران به بنی اعمام گذاشته و فارغ البال
در حدود کش می بود و در گرد آوری رضای ایزد تکاپوی داشت و در تحصیل مکارم اخلاق
حسبت و جوی مینمود و دران نواحی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت
و کفاف میکرد تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوسته امیر طراغای فرزند گرامی نژاد بزرگمنش
امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانی ست از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت
و اقبال از ساحت احوال او میتافته و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او می درخشید و آن
میدان ۱۲
بزرگ منش برادری بود خرد و هیبت نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل اما قرعه بزرگی صوری
و معنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود چون والد بزرگوار همواره روی نیاز بر آستانه ارباب ریاضت
امیر طراغای ۱۲
میداشت و منظور مقربان عتبه صمدیت بود خصوصاً قدوه اصحاب حد و حال شیخ شمس الدین کلال

که امیر را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میدید و خدمت شیخ آن بزرگ دوران را
از صفای باطن بظهور کوکبهٔ صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان

ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی بهزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراسته لهذا
درین پنجاه و دو پشت که سلسلهٔ علیهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد عبرت بخش هوشمندان است
ایزد متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت و چندین جلائل
نعوت و شرائف صفات را امانت سپرده سرانجام گوهر یکتای خلافت شاهنشاهی معوذ
نگر از عاجز بهادر هشت شخص بزرگ را ازین سلسلهٔ قدسیه از نظام سلطنت صوری
فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاهنشاهی واد تا این مرتبهٔ تابعیت را در لباس متبوعیت
دریافته سامان کارخانهٔ جامعیت بر وجه دلخواه صورت دهد و آن بزرگان والاشکوه که در ازمنهٔ قرون
بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند اگرچه اسم سلطنت
نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت و آنهم بحجب حرمت عزت بیرون از سکنهٔ عالم بظهور
آورد و اکنون که مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداد قریب بفعل مهیا شد که گوهر یکتای
حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار تابعیت که برای تومنه خان بظاهر درین سلسله
درآمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت ابر گرفته بزرگی را بظهور آورد که قابل و لائق
سلطنت عظمی تواند بود و مصداق این معنی ظهور حضرت صاحبقران طرازندهٔ هفت اقلیم
و فرازندهٔ تخت و دیهیم قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکانست و آن والانژاد عالی قدر
در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال هفتصد و سی و ششم سیچقان ییل بطالع جدی
در ظاهر خطهٔ کش که بشهر سبز مشهورست از بلاد ایران از خدر مطهر و ستر مصفای حضرت

پردهٔ

عفت و برکت مرتبت صفوت و طهارت منقبت عصمة الدنیا والدین نگینه خاتون در انجمن
وجود قدم سعادت توام نهاده جهان افروز گشت و این قطب دایره خلافت عظمی و مرکز محیط
سلطنت کبری کوکب اقبالیست که از بطن هشتم قاچولی بهادر در مطلع سعادت و اجلال طلوع نموده
و بقول یکی از مورخین رویای صادقه قاچولی بهادر بظهور پیوست و بدریافت و الای آنحضرت مند
دور بین امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن ستاره نخستین است چنانچه سابقاً پرتو شعار
بر همین تافت درین زمان مسعود که حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافتند در ماوراء النهر
ترمشیرین خان بن دواخان بن براق خان بن یسون توا بن مسوکان بن جغتای خان
فرمانروائی داشت و در مملکت ایران زمین چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته و
درین واسطه هرج و مرج تمام دران سرزمین بظهور آمده بود و امیر صاحب قران از صغر سن
تا عنفوان شباب همواره بآداب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال میفرمود و در سیچقان ئیل
هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت فرمود و ازو چهار پسر و دو دختر بود
صاحبقران و عالم شیخ و سیورغتمش و چوکی قتلغ ترکان آغا و شیرین بیکی آغا و چون عمر
گرامی صاحب قرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل
خداداد که مورد الهام ربانی ست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یکم
سال ایت ئیل در بلخ افسر فرماندهی و اکلیل کشورکشائی و کامگاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت
و جهانبانی را پایه بلند بخشید و مدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرائی او بود ولایت
ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان
و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت کشورکشائی و دانش فراخ حوصله
در حیطه تصرف و قبضه اقتدار در آورد و رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون

علم ۱۲ کلیه ۱۳ بکار خود ماندن ۱۴

و عرصهٔ هفت اقلیم سربلندی داد هر که سلامت حال رفیق روزگار دولتش بود بقدم اطاعت
پیشوا آمد گل سعادت از فرق بخت او شگفت و هر که شامت کردار و وخامت عاقبت دامنگیر او
شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد موی کشان بسیاستگاه قهرمان عدالت رسیده
خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید و روز دوشنبه ذیقعده هفتصد و هشتاد و پنجم بواسطه
فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و از آنجا عنان
عزیمت بجانب دار الملک فارس منعطف ساخت و آل مظفر بجد تمام پیش آمدند و چون خبر مخالفت
توقتمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و از تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر
بر سر او برد و لوای فتح برافراخته مراجعت نمود و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ عرضش
ششصد فرسنگ ست بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر
بایران نهضت فرموده در هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردنکشی کج می نهاد در شیراز
بقتل آورد و آل مظفر را برانداخت و همت و الاکارهای عظیم که ناسخ کارنامهای رستم و افراسیاب
باشد در آن مرز و بوم بوقوع آورد و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره
گلزار بیخار ساخت و بعد از آن به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد و چند نوبت بگرجستان در آمد
و همعنان فتح و نصرت بر آمد و دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای سند را جسر عالی بسته عبور فرمود
و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال
بدرخشید و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم آرای تافت آنگاه شهر حلب مفتوح شد
و از آنجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در ذل قید اسیر بودند خون آنها هدر فرموده در سال
دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانتاب نهضت داد و در جمعه نوزدهم ذیحجه هشتصد و چهارم در حدود
انگوریه معرکهٔ مصاف آراسته و لوای نبرد را بمهچه فتح حلی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود

و از تائیدات غیبی که همواره همعنان آن شاهسوار میدان شکوه بود جنود مجنّده فتح و فیروزی
ملازم رکاب معلی گشته طغرای فتحنامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد و ایلدرم بایزید
بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و چون او را بپایه اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال لطف و مرحمت
و اعزاز در زیر دست شاهزادها رخصت نشستن یافت و از انجا باذربایجان مراجعت فرمود
و یکسال و شش ماه دران حدود بعدل پیرائی مشغول بود و سلاطین و سلاطین نژادان از اطراف
سجده دست پیوستند حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه
ارسال داشت و سایر فرمانروایان آنحدود اعلام هواخواهی در میدان طاعت برافراشتند
و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبه فرمانروائی بنام آن حضرت
خوانده شد و در ذیقعده هشتصد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزه کوه نهضت داد و بی توقف
و اهمال در بیابان وز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت و در غره شهر محرم
هشتصد و هفتم از راه نیشاپور بماوراء النهر ظلال اقبال گستر و دران موطن مألوف طرح جشنی عظیم
نموده طوی بزرگ که حیرت افزای ارباب همت و سماح باشد ترتیب داد جهان بصلای انعام
و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجه شد و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان
هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است بفرمان قهرمان
ایزد بیچون روی بجانب دار الملک بقا آورده رخش حیات بصوب سرای جهان باقی تاخت
و نعش عرش پایه آنحضرت بخطه سمرقند بشکوهی که شایسته آن بزرگوار باشد رسانیدند و در تاریخ
ضبط سنین احوال آن جهانگیر گفته اند شعر سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود
در هفتصد و سی و شش در آمد بوجود — در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس
در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود — آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر

والا قدر بود اول غیاث الدین جهانگیر میرزا او در اوائل سلطنت پدر بزرگوار خود در هفتصد و
هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود از دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر صاحبقران او را ولیعهد خود
کرده بود بعد از فتح روم در هفدهم شعبان هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد
دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او سربلندی یافت و حضرت
صاحبقرانی در آخر عمر با طاعت و سلطنت او وصیت فرموده دران زمان او حاکم غزنه و حدود
هند بود چهاردهم رمضان هشتصد و نه بر دست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود درجه شهادت یافت
و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام نمک گذاشت فرزند دوم حضرت صاحبقرانی
میرزا عمر شیخ ست که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحب قرانی در
ربیع الاول هفتصد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرماتو درگذشت فرزند سوم جلال الدین میرانشاه
میرزاست که مجملاً احوال سعادت اشتمال او که درین سلسلهٔ علیه مقصود بالذات است مذکور خواهد شد
فرزند چهارم میرزا شاهرخ ست که ایالت خراسان داشت و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالی مقدار
بود بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانی فرمانروایی بالاستقلال شد و ایران و توران و آنچه
در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطهٔ تصرف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی
نمود ولادت او در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر هفتصد و هفتاد و نهم ست و در صبح یکشنبه
نوروز سلطانی بیست و پنجم ذیحجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت جلال الدین میرانشاه
جد ششم حضرت شاهنشاهی ست ولادت گرامی او در هفتصد و شصت و نهم بود در زمان
حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت و چون
حضرت صاحبقرانی بهند متوجه شدند این ممالک با کل بعهدهٔ اهتمام همت عالی او بود
چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت روزی در شکار سر فوج صحرا را

در هشتصد و سی بوده و در بیست و پنج سالگی سریر آرای سلطنت شده و مدت هژده سال بفرمانروائی
و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار
و حدود هندوستان بتصرف در آورده و در آخرها عراق نیز در حیطه تسخیر در آمده با چنین الکاء بزرگ
و ممالک عظیم که سرمایه هزار گونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان گوشه نشینان
همت می طلبیدند و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که
بدفع اوزون حسن آق قویلو رفته بود و از غایت بی پروائی و کمال بی تدبیری بدست کشته شد جهان شاه
سلطان لشکر بسر او کشید اوزون حسن هر چند در صلح زد فائده نکرد ناگزیر راهها را آمده شده
نگاهبانی نمود تا در آن قحط عظیم پیدا آمد بمرتبه که چاروا و اسپان خانه حیوانات بتقریب
آن سپاهی پراگنده شد و اوزون حسن در میان جنگ غالب آمد و بتاریخ بیست و دوم رجب هشتصد
و هفتاد و سوم سلطان ابوسعید میرزا بدست مردم اوزون حسن در آمده اند و بعد از سه روز بدست
یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا که میرزا اوزون حسن اورا
داده است آن بی حقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ قدر را بخون گوهرشاد بیگم که از بانی
دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت رسانید قتل سلطان ابوسعید تاریخ این است
عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزاست از سلطان احمد میرزا و سلطان
محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خوردتر و از سلطان مراد میرزا و سلطان بادمیرزا و الغ بیگ میرزا
و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر ولادت آن والا نژاد در سمرقند بتاریخ
هشتصد و شصت بوده سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ
کرده رخصت فرموده بودند بعد از آن بجهت طوی از دره گز گردانیده بردند پس از انجام جشن
شادی ۱۲
ولایت اندجان و تخت آذجند بایشان داده اند و امرا و نواب مقرر ساخته تیمور تاش بیگ را

آتالیغ گردانید بولایت مذکور فرستادند و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان
بودند عنایت شد فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی این
ولایت را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکاردانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی
نیز این ملک را بمناسبت همنامی باین والاخرد عنایت کردند آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر میفرمودند
که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کرده ایم که او در اندجان نشسته در میان ولایتها و دشت قبچاق سد مدید شده بود و باهتمام او
در حفظ ثغور و ضبط حدود ایلها قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بر دارند و دست فتنه و فساد بگشایند
و با فراغ خاطر کمر همت در جهانگشائی بستیم و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود
مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان هر چند
تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت و جمعیت آن ولایت خدشه آسیبی و تفرقه آشوبی
نرسید آن فرخنده بخت بلند اختر نکته سنج و سخن گستر بود و توجه تمام بارباب شعر داشت و
طبعش در نظم موافق بود اما پروای گفتن نداشت و غالب اوقات بکتب نظم و تواریخ توجه
میفرمود و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند و بغایت خوش صحبت و شگفته پیشانی و
نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرای پیشین بر زبان گرامی او جاری میشد
همت بلند از توجه حال او بیتافت و جمال اقبال از جبههٔ جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد
ملکداری و رعیت پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل
و همتا هم نداشت سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته و همت را با قدرت همنشین گردانیده
مسند آرای سلطنت بود چنانکه یکبار کاروان ختائی در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود
آمده بود برفی عظیم بارید تمام کاروان را زیر کرد غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون این
حادثه معلوم آن والاهمت عدالت منش گشت و از وفور جمعیت آن قافله آگاهی یافت با وجود

احتیاج وقت مطلقاً التفات بدان اموال ننموده ارباب دیانت لتعین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرده باصحاب امانت صیانت سپرده تا جمیع وارثان را از مواطن آملی گرد آورده هر یک را بحق خود واصل گردانید و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت همواره آن بادشاه درویش منش بصحبت درویشان خداشناس متوجه بوده در یوزه همت از درو اهالی خدا آگاه میکرد و علی الخصوص بولایت پناه هدایت انتباه ناصرالدین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهورند و بعد از پدر عالیمقدار در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است بمیمنت بخت بسر سلطنت گشت و تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن والاشکوه بود چند نوبت بر سمرقند لشکر کشید و چند بار یونس خان را که در یورت جغتائی خان والی مغل خان بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نموده آورد و در هر بار که می آورد ولایتی عطا می فرمود و بازش بتر سیات بمغلستان میرفت و در نوبت آخر تاشکند را باو داد و تا ایام تاریخ هشتصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف فرمانروایان جغتائی بود و خانی الوس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور باهم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قضیهٔ ناگزیر میرزا از مکمن تقدیر بوقوع پیوست تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهور ست یکی از بلاد هفتگانه ولایت فرغانه است میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند و این شهر بر جری عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر است بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد

میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر درآوردن نشد
که آن حجره از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد و میرزا بحسب صورت قدم در حضیض سفلی
نهادند و بنظر معنی ارتقا باوج علوی فرمودند سن گرامی آنحضرت سی و نه بود و ولادت مسعود
در سال هشتصد و شصت در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم ست در کنارهٔ معمورهٔ
عالم واقع شرقی آن کاشغر و غربی آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و شمالی
آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالغ و الماتو و یانگی که باترار مشهورست ما الحال اثری از
رسوم و اطلال آنها هم نمانده غربی او که سمرقند و خجندست کوه ندارد و غیر ازینجانب گذار بیگانه
صورت پذیر نیست و دریای سیحون که باب خجند مشهورست از میان شرق و شمال این آمده
بسمت غرب میرود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد میگذرد
و ازانجا بطرف شمال میل کرده جانب ترکستان میرود و بهیچ دریائی همراه نمیشود و پایان ترکستان
در ریگستان فرو رفته غایب میگردد و درین ولایت هفت قصبه واقع است پنج بجانب
جنوب دریای سیحون و دو بطرف شمال و از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان
و اسفره و خجندست و از قصبات شمال اخسی و کاسان و آن گوهر یکتای سلطنت را سه پسر و پنج
دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه
بودند بعد ازان بدو سال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان مغل قوم
و سوم ناصر میرزا بدو سال خردتر جهانگیر میرزا مادر عصمت سرشتش از اندجان بود غنچه جی امید
نام و از همه دختران عفت قباب کلانتر خانزاده بیگم همشیرهٔ عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
پنجسال از ایشان کلان بودند دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر کرد آن
پرده نشین محفهٔ عفت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نمود و باعزاز بسیار در قندز پیش حضرت

گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی می فرمودند
که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش و بزور فتیم بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند
هرچند تصریح کردیم بعد از مدتی بجا آوردند دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا هشت سال
از حضرت فردوس مکانی خرد بود دیگر کار سلطان بیگم مادرش آغا سلطان غنچه چی بود دیگر
رضیه سلطان بیگم مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگویند و این هر دو دختر بعد از
فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند و از الوس آغا دختر خواجه حسین فرختری شده بود در خردی رحلت نمود

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه

بادشاه چار بالش هفت منظر + شهریار سماوی سریر علوی افسر + بلندی بخش همت بلند
سعادت افزای طالع ارجمند + آسمان حوصله زمین وقار + شیر دل اقلیم شکار + عالی فر
والا شکوه + بیدار مغز دانش پژوه + صفدر هنر پر صولت + رفیع قدر قوی دولت + دریا دل
گوهر نژاد + بادشاه درویش نهاد + مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین محمد بابر
بادشاه غازی + گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و همم عالیه بود بلی تعیّنی و آزادگی با تقیید
علو شان و سطوت عظمت از لایحه اطوار او پرتو ظهور میداد فقر و فنای جنیدی و بایزیدی
باشکوه و همت سکندری و فریدونی از ناصیه احوال او می تافت ولادت مقدس آنحضرت
در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس و خدر مطهر افتخار عفائف گرامی نژاد
قتلق نگار خانم شرف وقوع گرفت و این گوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق
سعادت طلوع نمود و آن عصمت معجر عفت طیلسان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان
محمود خان بود و نسب عالی عصمت پیرایه برین نمط است قتلق نگار خانم بنت یونس خان
بن ویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان

بن ایسن بوقا خان بن دوا خان بن براق خان بن ییسون توا بن مواتکان بن چغتای خان
بن چنگیز خان و مولانا حجازی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته شعر چون در شش محرم
زاد آن شه مکرم تاریخ مولدش هم آمد شش محرم + هرچند این تاریخ از غرایب افکار
و فکر زادان گنجایش نیست اما غریب‌تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عبارت
خیریست فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز در تاریخ ظهور این عنصر قدس
از مکامن غیب میگردد و یکی از غرایب جوهر حروفش آنکه احاد و عشرات و مئات آن در
یک مرتبه واقع شده و بر تسویت سلوک اطوار اشارت نموده بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی در
ودیعت نهاده اند امثال این بدایع در باب وی دور نمی نماید. قدوه اولیای کبار ناصرالدین
خواجه احرار بزبان فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع ظهیرالدین محمد تسمیه نموده
و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی باسانی
جاری نمیشد بابر نیز نامی آنحضرت مقرر شد و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا
در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلگشای اندجان بر سریر
سلطنت و تخت خلافت نشسته اند و آن [illegible] و ترددی که در تمام تسخیر ممالک آنحضرت را
پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و آن مقدار [illegible] و دلاوری [illegible]
بنفس نفیس در معارک و مخاطر خود بجا آورده اند و بیشتر [illegible] در وقتی که واقعه ناگزیر
حضرت عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در چهار باغ اندجان
کامیاب عیش بوده اند روز دوم این واقعه سه شنبه ششم رمضان خبر بایشان رسید آن
ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شدند و نزدیک [illegible] شیر [illegible]
عنان آنحضرت را گرفته جانب نمازگاه [illegible] شد که [illegible]
[illegible]

بخیال آنکه سلطان احمد میرزا با قتدار و شوکت تمام می آید مبادا امرا غدری نسبت بآنحضرت
اندیشیده ولایت با و تسلیم دارند اگر از حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس
آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب مغولستان خود الیجه خان یا سلطان محمد خان مقدم گرامی
ارزانی دارند امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان حضرت عمر شیخ
میرزا بود پیش آنحضرت فرستادند که دغدغهٔ توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود بر آورده موکب
عالی بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمد بر کاب بوس والا مشرف شده بتقریرات معقوله
آنحضرت را مطمئن باطن ساخته عنان عزیمت منعطف ساخت چون بارک اندجان نزول
سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شدند و بنوید انواع
تربیت کامیاب گشتند سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان
اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا می آیند در نیولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیهٔ ناگزیر
واقع شد و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ که بر یکرنگی و یکجهتی اتفاق
نموده بزنگاهبانی قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا
اوراتیپه و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد
هر چند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد چون تائید غیبی همواره قرین حال این دودمان
ابد پیوند است در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت
و بسیج وبا در اردوی میرزا و سقط شدن اسپان از شکستن پل تنگ آمده و از دواعیهای
... بت مأیوس شده و صلح گونه در میان آورده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای
... سیحون سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخسی را قبل کرد جهانگیر میرزا برادر آنحضرت
... امرای اخلاص اندیش آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرای ... حسنی

نفائس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون
ارغون کابل را از عبد الرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا که عم زاده
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میشد گرفته بود و طنطنهٔ نهضت رایات اقبال شنوده
متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود
شاه بیگ رخصت یافت کابل در اواخر ماه ربیع الاول سنه نهصد و ده بدست اولیای
دولت ابد پیوند در آمد بعد از ان آنحضرت در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات
که از مضافات قندهار است مفتوح گشت و از انجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار
نموده جانب جنوب آن توجه نمودند و قبایل افغانان سواشنک والاتاغ تاخته بکابل
مراجعت فرمودند مبادی این سال زلزلهٔ عظیم در حدود کابل واقع شد فصیلهای قلعه
واکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد و خانهای موضع پمغان تمام از هم ریخت و
سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود و
اساس عمر بسیاری از مردم فرو ریخت در میان پمغان و بیک توت پارچه زمین که عرض او
یک کته باش انداز باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت و از جای بریده چشمها پیدا شد
و از استرغچ تا میدان که قریب شش فرسنگ باشد زمین آنچنان شگافت که بعضی از
اطراف او برابر فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد باد ها برخاست و در همین سال
در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد و از سوانح آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده
ارادهٔ توجه خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه
دفع او شد و سید افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعای قدوم گرامی حضرت

فردوس مکانی فرستاده و آنحضرت در محرم نهصد و دوازده بکمک او متوجه شده عزیمت خراسان
نموده بودند و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید حضرت فردوس مکانی
رفتن حال را بهتر از سابق دانسته برخلاف کنگاش اهل روزگار متوجه خراسان شدند و پیشتر از آنکه
موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان نامعامله فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا را باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند و دوشنبه هشتم ماه
جمادی الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد و باستدعای
ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده
نفرموده و معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجه
دار الملک کابل شدند و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد حسین دوغلت و سلطان سنجر برلاس
جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را ببزرگی برداشته
کابل را قبل دارند و در میان مردم عوام این خبر را شائع کرده اند که پسران سلطان
حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشیده اند ملا بابای بشاغری
و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل
باشیان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد استماع این واقعه پریال اسباب
بجهانگیر میرزا که قدری بیماری داشت سپرده با معدودی از عقبه هندوکوه که پر برف بود
نیم شب تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند مخالفان هر یکی از صولت صیت قدوم
موکب عالی بگوشه اختفا خزیده اند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم
مادرکلان نسبی خود که باعث برداشتن خان میرزا بودند آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده
ملاقات فرموده اند و از روی تمکن و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان در آمده بحسن ادا

و بلطف سخن عرض نموده که اگر مادری بفرزندی شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را
چه گنجایش رنجیدن و چه حد سر از حکم پیچیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام وراه بسیار
آمده سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند و برای تسلی بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع
مهربانیها بظهور آورده اند و هنوز خواب نربوده بود که مهرنگار خانم که خاله زاده آنحضرت
باشد آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشان را دریافتند محمد حسین میرزا را گرفته آوردند
و آنحضرت از آنجا که معدن مروت بودند جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند و بعد از آن
خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند و گفتند ای جان ما در برادر گناهکار
آورده ام اشارت چیست آنحضرت خان میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش
و پرسش نمودند و بعد از آن بودن و رفتن مخیر ساختند خان میرزا از نهایت شرمندگی
بودن خود قرار نتوانست داد رخصت قندهار گرفت و این قضیه نیز در همان سال واقع شد
و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند و بحاکم آنجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم
برادر خرد او محاربهٔ عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت و آنحضرت
قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال
فرمودند و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت داده اند و او بعد از سرگذشت بسیار
زبیر راعی برگشت و حکومت بدخشان باستقلال بحوزهٔ تصرف در آمد و همواره تارک سعادت
بر زمین فرمانبرداری می سود تا آنکه در سال نهصد و شانزده مسرعی فرستاده معروض داشت
که شاهی بیگ کشته آمد مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایند بنابر آن در شوال
این سال به نیروی توکل نهضت عالی فرمودند و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست
و همواره فتح و نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سوم منتصف شهر رجب نهصد و هفده

بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه گستر بوده اند
و در صفر نهصد و هفده هم در کول ملک بعبید الله خان جنگ عظیم در پیوسته با آنکه فتح شده بود
ناگاه شعبدهٔ آسمانی چشم زخم رسید و عنان جنیبت جهان نورد بحصار معطوف ساختند
بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعهٔ غجدوان با وزبک نبرد قوی دست داد و نجم بیگ کشته شد
و آنحضرت متوجه کابل شدند دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراء النهر را برطرف کرده تسخیر ممالک
هندوستان را پیش نهاد همت والا ساختند و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده اند
و بجهت سنوح دواعی مراجعت فرموده اند بار اول در شعبان نهصد و ده از راه بادام چشمه
و جگدلیک از خیبر گذشته به جم نزول اجلال نموده اند در واقعات بابری که کتابیست ترکی نگاشته
خامهٔ صدق نگار آنحضرت نوشته اند که چون از کابل شش منزل در راه کرده بادینه بود
رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر
در نظر آمد گیاه و درخت بروش دیگر و وحوش و طیور آن بطرز دیگر راه و رسم ایل و الوس
بوضع دیگر حیرتی روی داد و فی الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غزنین درین منزل
بعز بساط بوسی استسعاد یافت در منزل جم مجلس کنکش منعقد شد موکب عالی از دریای سند
که مشهور به نیلاب است بکدام گذر رسیده باید گذشت بشومی باقی چغانیان گذشتن سند در توقف
افتاد بجانب کهت توجه فرمودند و بعد از تاختن کهت بنگش و بنو را تاختند و از آنجا
عیسی خیل رفته بچند منزل در ظاهر تربیله که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان
رایات اقبال نزول فرمود و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد و از آنجا بسه روزه بکی
نزول اجلال روی نمود و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت و در ماه ذی الحجه
ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت بار دوم موکب علی در ماه جمادی الاولی سنه

ازراه خود بکابل متوجه فتح هندوستان شد از نواحی مندراول بعزم شیوه رفته از نا موافقی همراهان مراجعت دست داده و از عقربکنه و نورکل نیز عبور واقع شد و از کز جاله گذشته باردوی ظفر قرین رسیده براه بادیج ظلال اقبال بر ساحت کابل انداخته و بر سنگی که بربالای بادیج واقع شده تاریخ این عبور بفرموده آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم عینی هست تا آن زمان اولاد عالی نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا می گفتند درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند و در سه شنبه چهارم ماه ذیقعده این سال همایون فال بربالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق افتاد چنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبه سوم روز دوشنبه غره محرم سال نهصد و بیست و پنج که جانب بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیم شد امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید و سلطان علاؤالدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شده باندک زمانی قلعهٔ بجور مفتوح شد درآورده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجه مذکور نسبت غریبی بآنحضرت بوده است شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود چون آنحضرت ایورش ولایت سواد و تسخیر یوسف زئی پیش دید ضمیر انور بود و طاوس خان برادر خرد شاه منصور که کلانتر خیل یوسف زئی بود دختر او را آورده زبان عجز و انکسار گشوده و عسرت غله نیز دران مساکن روی نموده بود و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای مصمم داشت عنان عزیمت از سواد باز گردانیدند هر چند استعداد و سرانجام هندوستان نبود اهراهم بر یورش اراضی نمودند مشعل همت افروخته بظلمت زدای

سواد هندوستان متوجه شدند صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسپ و شتر و بر تال از آب
عبور کرده اردوی بازاری را بجاله گذارده نزدیک کچه کوت نزول اجلال فرمودند از بهره
هفت کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه وغیره کوه جود نوشته اند آن موضع مخیم
عساکر اقبال گشت آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه
ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را
جود میگفتند و دیگر را جنجوهه و بجهت دلاسای عبدالرحیم سقاول را بهره فرستادند که کسی
دست تطاول دراز نکند و آخرهای روز خود بدولت و اقبال در شرقی بهره بر کنار آب بهت
نزول فرمودند و چهار صد هزار شهرخی مال آن از بهره گرفته هندو بیگ عنایت فرمودند
سربراهی این برای رزین او قرار گرفت و خوشاب لشاه حسن سپرده بکمک هندو بیگ مقرر
ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه
شده بود که بجای پدر فرمانده هندوستان گشته بود فرستادند که نصائح ارجمند نماید
و دولتخان حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاه داشته از کمال نادانی بی نیل مقصود باز فرستاد
جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد چون متوجه تسخیر هندوستان بودند
تفائل گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام نهادند یکشنبه یازدهم ربیع الاول بجهت مصالح
ملکی هندو بیگ را بسرانجام بهره وداع کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبه
سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندو بیگ
از بی پروائی بهره را گذاشته بکابل آمد و تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که درآن
یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند و از تاریخ فتح دیبالپور که بتقریبی در قید سطور
خواهد آمد معلوم میشود که در نهصد و سی بوده است چون هر کاری در گرو وقت خود بسته

جمال این مطلب در جلباب توقف میبود و سستی انی امراء و مهپانی برادران سبب تظاهر میگشت تا آنکه مرتبه پنجم بمیمونی توفیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر نهصد و سی و دو که نیر اعظم در برج قوس آیات انوار افراخته بود و بطالعی که ظلمت شبگاه سواد عالمی تواند شد پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران را در قندهار سلم داشته خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره بود و هفدهم صفر که باغ و فاخیم سرلوقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بعز بساط بوس مشرف شدند و خواجه کلان بیگ هم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت و غره ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده شان وجیب دیدند دوازده هزار سوار ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن اقلم عرض در آمد و از بالای جیلم از آب بهت مرور واقع شد و نزدیک بهول پور از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهلولپور آبادان سازند و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسد و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سائر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابهای غازی خان که درین قلعه بود آوردند بعضی را آنحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند و برخی را القندهار

ازمغانی کامران میرزا ساختند چون بسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجا
بتقدم جرات دو سه منزل پیشتر آمده یکشنبه بیستم جمادی الاولی که موکب والا از انباله
کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون را بر سر او رخصت
فرمودند و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز
و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندو بیگ
و عبد العزیز و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر انتساب
فرمودند بیبن که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس مفتخر شد و حضرت
جهانبانی بهمعنانی بخت عالی بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند
روز دوشنبه بیست یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند آنحضرت حصار فیروزه را با نواح
و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه فتوحات بی اندازه
بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند و بطالعه سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند و پیوسته
خبر میرسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل پیش می آید و نزدیک سرساوه مخیم اقبال
شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بزبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید
که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند
بنابرآن روز یکشنبه هیژدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه
و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میر حسین و قتلق قدم بودند
از غول هم یونس علی و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعین فرمودند که بامردی
و دستبردی بانجماعت خون گرفته نمایند و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوی
تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش بیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند و جمعی کثیر را اسیر

گرفتند و گروهی عظیم را ببرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده
زنده بدرگاه عالی فرستادند و در اردوی معلی بیاسا رسیدند و حکم جهانگشاهی شرف نفاذ یافت
که گردونها سامان نمایند و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها را بزنجیر و خام گاو که
بصورت ارغمچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند و در میان هر دو ارابه شش و هفت توره
تعبیه سازند تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج شش روز این معنی
سامان یافت تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری بشهر پانی پت همای دولت با جنحه اقبال
سایه گستر گشت و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمده برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد
و ارابها و توره ها که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت و جرانغار بخندق و درختان استحکام
پذیرفت سلطان ابراهیم با لشکری گران در شش گروهی شهر عرصه نبرد آراسته بود چون هفته
در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف
رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان
ابراهیم با لشکر گران و فیلان پرشکوه متوجه معسکر معلی شد و حضرت گیتی ستانی
نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف آنچنان بیاراستند

محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد

چون همین کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید و بکامروائی تلافی مشاق گذشته
فرماید مقدمات آنرا ترتیب دهد و اسباب آنرا سرانجام نماید از آنجمله آمدن سلطان ابراهیم
بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی ست که با وجود کثرت مخالف و قلت موافق
چون تائید ایزدی همراه و اقبال روزافزون در پیش بود با خاطر مطمئن و دل آرمیده توسل
بفتاح بی منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند غول را بوجود ذات مقدس زینت

سنجیدند بر دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند چنین تعیین سلطان سلیمان میرزا
و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر نیمس علی و امیر درویش محمد ساربان
و امیر عبدالله کتابدار قرار یافتند و بر دست چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه
و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه
و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند برانغار بحسن تدبیر و بفر شکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی
شایستگی پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و
ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای و شمشیر گشتند
جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و
خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر خان بیگ و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی
قرار یافتند و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ بود و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح
مقرر شد و در اوج برانغار ولی شرمل و ملک قاسم بابا قشقه با مغلاش بولتمه متعین گشتند
و در اوج جوانغار قراقوزی و ابوالمحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و تنگری قلی مغول تولغمه
قرار یافت و چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغزن بود پای استقلال در عرصه
نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بسهام جان ستان و صمصام خون آشام داد [illegible]
و شهامت دادند شعر دلیران ایستادند پا کرده سخت * ستادن در آموخت زایشان درخت *
تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوی تائیدات آسمانی مهمان قلب خجسته موکب عالی شد و
توفیقات ازلی باعث فتوحات سترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب
اولیای دولت ابدی اعتصام روی نمود و سلطان ابراهیم را هزیمت داده بیک گوشه تعجیل برسید
و جمعی کثیر از افغانان علف تیغ قهرمان اقبال پادشاهی شدند و این فتح از افضل فتوحات نامدار

بدرقهٔ سپاه منصور و مشعلهٔ تیغ جهانگشای بمنزلگاه فنا پیوستند و قریب بقالب سلطان ابراهیم در گوشه
پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند آفتاب عالمتاب یک نیزه وار سمت ارتفاع گرفته بود
که شعشعهٔ رایات اقبال شعله افروز نبرد شده آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد و هم روز
نسیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزی وزیدن گرفت شرح این فتح بزرگ که کارنامهٔ اقبالست
چگونه در حوصلهٔ بیان گنجد و خردمند قادر سخن سنجیده آئین از عهدهٔ تقریر براید که از وسعت آباد
اندیشه بیرونست در زمانی که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت
ملوک ممالک سمرقند و دار المرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند و سپاه گران از یک لک
بیش بود و هندوستان یک فرمانروائی باستقلال نداشت رایان و راجها جابجا پای ثبات
بافشرده بایکدیگر اتفاق نداشتند و سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار
جوشن پوش برگستوان دار به تسخیر هند آمده درانوقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروائی
که مستقل توان گفت نبود و خراسان را اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت از
گفتهٔ او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصه سمانه بعرض
سپاه فرمان داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول سیال آن حضرت
که جای ایستادن نوکرانست شش فرسخ بود و تخمین بعضی سپاهیان صاحب تجربه بتشخیص یافته
که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند پس نوکر نوکر هفتاد و دو هزار بوده باشد و
عرضش که محل ایستادن نوکر نوکرست دو گروه بوده و مخالف ایشان ملوخان دو هزار سوار
و صد و بیست فیل داشته است و با این حالت از اردوی ظفر قرین حضرت صاحبقرانی
جمعی کثیر اندیشه ناک بوده اند و آنحضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده از بعضی
کوته اندیشان کم همت حرفهای نامناسب شنیده اند و به نیروی همت خسروانه بجهت اطمینان

خاطر شریف احتیاط مرعی داشته فرمان داده که از شاخهای درخت قراولی [illegible] لشکر [illegible]

حصار ساختند و پیش آن خندق کندند و بیرون آن از تخم گاو و میش بسیار مقابل [illegible]

داشتند گردنهای ایشان به چرم گاو بر هم بستند و خار خسک بسیار از آهن ساخته [illegible]

مقرر شد که پیاده روان آن را نگاه دارند تا هنگام حمله و در آمدن فیلان مست [illegible] اندازند و [illegible]

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که جهانگیر گیتی نوازان هندوستان است [illegible]

از مبادی فتوحات والای ایزدی است از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار زیاده نبود [illegible]

ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود و بازاران ولایت [illegible]

که مدد خرج لشکر تواند بود با که سپاه از سرحد بجهت دفع افغانان [illegible]

ملکی خرج از دخل زیاده میشد و با مثل سلطان ابراهیم که نزدیک یک لک سوار [illegible]

جنگی داشت و از بهر تا سوار در تحت تصرف او بود [illegible]

بی مخالفی و منازعی بر سبیل استقلال [illegible] توفیق [illegible]

پیش برده اند کار شناسان فراخ حوصله [illegible] آفرین [illegible]

آری ذات مقدس که مائل به جهان [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible]

گردیده بود باشد و با آنکه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی [illegible]

[illegible] بخشیده [illegible] تمام [illegible]

و اطراف و اکناف ممالک هندوستان [illegible]

کشورگشایی [illegible] هندوستان [illegible]

جهانبانی [illegible]

[illegible]

از مثل سلطان سکندر سوار که از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص هندوستان نموده اند
وازین بدیع تر کارنامهٔ اقبال جهان آرای حضرت ظل الهی ست که بتائید ایزدی هندوستان را
با اندک مردمی از دست چندین سران گردن کش چنان برآورده اند که زبان روزگار در چگونگی
بیان آن لال است چنانچه مجملی از آن در جای خود رقم پذیر خواهد شد **شعر**

گر هم بخت امیدواری دهد   فلک فرصت وقت یاری دهد
بگرمی هنگامهٔ داستان   طرازم همه داستان داستان
درین جدول دیرپایندگان   کشم نقشی از بهر آیندگان

در همان روز فتح بموجب فرمان بادشاهی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و امیر خواجه
کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله
کتابدار و امیر علی خازن بایلغار بصوب دار الملک آگره که پای تخت سلطان ابراهیم بود
نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند و اهل شهر را که از ودائع ایزدی اند باشاعت انوار
معدلت اطمینان بخشند و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس
و امیر قتلق قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و
سکنهٔ آن نواحی را بنوید عاطفت بادشاهی استمالت نمایند و همدران روز فتحنامها نوشته
مصحوب سرمایان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند و خود بدولت و سعادت
روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور در دار الملک دهلی نزول اجلال فرمودند و آدینه بیست و یکم
ازینماه بر در السلطنة آگره چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا
شدند و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند
و از شمول عاطفت والا والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته
اموال و خزاین خاصهٔ ایشان را بایشان مرحمت فرمودند و اضافهٔ آن هفت لک تنگهٔ سفید غالی

از کمال اشفاق بوالده او مقرر شد و همچنین اقربای او بروایت و ظائف و ادرارات بادشاهانه

کامیاب شدند و عالم پراگنده را جمعیتی تازه و آرامشی شایسته روی داد و حضرت جهانبانی

جنت آشیانی که پیشتر بدار السلطنه آگره نزول اجلال فرموده بودند الماسی که هشت مثقال وزن آن است

و همچنین مبصران جوهرشناس بهای آن نصف خرج روزمره ربع مسکون بوده میگفتند که این

الماس از خزانه سلطان علاء الدین بود که از اولاد بکرماجیت است که گوالیار بدست او درآمده

پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عنایت

فرمودند روز شنبه بیست و ششم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفائن که گرد آورده

چندین سلاطین بوده نمودند مبلغ [illegible] لک تنگه سکندری بحضرت جهانبانی مکرمت شد و یک خانه

خزینه بی آنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافه انعام فرمودند و با امرا بتفاوت مراتب و درجات

مناصب از ده و یک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند و تمامی اکه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت

و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای

گرامی کامیاب گشتند و هیچکس از اردوی معلی تا اردوبازاری ازین ضیافه وافر بهره نماند

و جهت وجهات ریاض کامگاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند ترتیب تحفهای

نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساخته اند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنگه و محمد زمان میرزا

پانزده لک تنگه و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و زنان

آسمان منافت و دیگر امرا ملازمان غائب بر ساحت حضور بعقد لیاقت از جواهر نفیسه و [illegible]

و زر سرخ و سفید مقرر گردانیده اند و برای تمامی منتسبان و دودمان عالی [illegible]

که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند و بشادی [illegible]

مزارات متبرکه خراسان و سمرقند و [illegible]

متوطنان کابل و صده و ورشک و نوست بخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی
رسانند چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره مند شدند شعر
ز افشاندن دست گوهر نثار ✽ نشاطی نو انگیخت روزگار ✽ چو شست ایلغانی کآید دلیر
که مه بر زمین بیزد از چرخ تیر ✽ و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی
از برگزیده های خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت
مرد آزمائی به ثبات پائی مردی و یکجهتی در خواطر کمانان جلوه گر آید از آنجمله این سانحه غرابت انتماست
که با وجود فتح چنان و بخشایش چنین قلت مجانست تمامت عدم موانست اهل هند گشته پیشانی
در عیت از اختلاط اجتناب مینمود اگرچه دهلی و آگره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف و جوانب را
مخالفان داشتند و قلعه های نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند چنانچه سنبل را قاسم سنبلی داشت
و در قلعه بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخالفت
می افراخت و دهولپور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد و حصار گوالیار را تاتار خان
سارنگ خانی استحکام داده بود و راپری را حسین خان لوحانی و اتاوه را قطب خان و کالپی را
عالم خان محافظت مینمود و مهاون را که متصل آگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم
مضبوط میداشت و قنوج و سائر بلاد که آنطرف دریای گنگ واقع شده اند در دست
افغانان بود به سرکردگی نصیر خان لوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت
و منازعت داشتند و بعد از واقعه سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده
یکدو کوچ پیش آمده و بهار خان پسر دریا خان را که بادشاه سلطان محمد لقب کرده بودند
درین سال که عرصهٔ آگره مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و با ضمیمه
کوته حوصلهای اردوی معلی گشت و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند و از ظهور ارباب

خلاف وناسازگاری هوا وناروائی راهها و دیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان
اجناس پدید آمد لوکا بر خلایق دشوار شد اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و
آنحدود داده بودند و بکه چه از آن بسیاری ترک این ممالک گفته بی رخصت رفتند اگرچه اکثر امرای
قدیم وکهنه سپاهیان سخنان غیر ملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدمات
که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدور بینی و بردباری یگانه
بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند تا از مخصوصان و تربیت کردهای
آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بی مزه کهنه عملدر روزگار بظهور آمدن گرفت
علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن و عجبتر آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک شرف
حضور داشت در این یورش هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه میگفت ای او برگشت طرز او
دیگرگون شد از همه بیشتر چه بتصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت
اعیان دولت و ارکان مملکت را طلب داشته انواع نصایح خردپسند که طغرای منشور سعادت
تواند بود فرموده و مخطورات ایشان که متضمن چندین ممنوعات بود از پرده خفا بیرون آورده
و مکرر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم بآنکه
بتعبی و کلفتی که رو داده از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آیین سایر هوش پذیران
دولتمند است شادی و غم و فراخی و تنگی با هم میباشد چون اینهمه محنت و صعوبت بنهایت
انجامیده یقین که راحت و سهولت بمقدار آن روی خواهد نمود باید که اعتصام بحبل متین توکل
نموده دیگر از این قسم سخنان شورانگیز و اهمه افزا نگویند و هر که میل رفتن ولایت داشته باشد
و خواهد که جوهر بی حقیقتی خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود و ما تکیه بر همت والا که وجه
بتائید ایزد و بست کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم آخر کار بهمه ارکان دولت

[۵۱]

بعد از تأمل و تدبر قبول و اذعان نمودند که حق سخن اینست که حضرت بادشاه فرمودند سخن بادشاه
بادشاه سخنهاست و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت
قرار دادند و خواجه کلان را که برفتن ولایت از دیگران گرمتر بود رخصت آنجا دادند و فرمودند و
ارمغانی و سوغات که بجهت شاهزادهای کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند
همراه او گردانیده اند و غزنین و گردیز و هزاره سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شد
و در هندوستان هم پرگنه کهرام عنایت فرمودند و میر میران نیز رخصت کابل یافت و روز
پنجشنبه بیستم ذی الحجه خواجه مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد و از صحایف بینات
پیداست هر که نیکو اندیشه اقبالمند که کار را بمشورت خرد خرده دان نماید هر آینه بخوبترین وجهی
بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود و مرآت آنمعنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی ست که در چنین تذبذب خواطر سپاهی و فزونی مخالف توسل بهمت کشور کشا
جسته و توکل بعنایت خداوندی کرده روی توجه برگشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را
که مرکز ولایت هندوستان ست مستقر سریر خلافت فرمودند و به نیروی تدبیر و شجاعت
فروغ داد و دهش انتظام اشتات [۵۲] این ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای
هندوستان و سران و سروران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند از انجمله شیخ گورن
دولت ملازمت دریافت و تا سه هزار کس نامی را وسیله شده بعتبهٔ علیه آورد و هر کدام زیاده
از حالت خود رعایتها یافت دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیا
که از سرداران نامور بودند شرف خدمت دریافته بمقصد فائز گشتند بفیروز خان از جونپور
یک کرور تنگه و چیزی جاگیر مقرر شد و بشیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت و
بمحمود خان از غازی پور نود لک تنگه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنگه تنخواه شد

در اندک فرصتی بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمده اسباب کامرانی
چنانچه شایستهٔ دولت ابدپیوند باشد آماده گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود که
در دار الخلافهٔ آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی عظیم داشتند و داد بخشش داده گنجینهٔ
انعام در دامن عالم خلائق ریخته و ولایت سنبل در وجه جاگیر حضرت جهانبانی مقرر داشته
اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقا بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود ساختند و بوکالت
آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آنجا نامزد شد و چون این آمده حاکم قلعه سنبل
منوده بود امیر هندو بیگ و کته بیگ و ملک قاسم بابا قشقه با برادران و ملا اپاق و شیخ گورن را
با سپاه میان دوآب بایلغار فرستادند جمعی که پیش لشکر اغرق ترین میرفتند بدین
سنبل پیش آمده شکست خورده و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت
ملازمت دریافته از بدبختی پشت داده بود بگریخت [illegible] بودند

لشکر کشیدن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرقیه [illegible]

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دار الخلافهٔ آگره کامیاب و کامگار بودند
خاطر جهانگشا را از انتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران که [illegible] هندوستان
و زمان طراوت و نضارت و انبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان است گذشت [illegible]
جاوه کشورکشایان و جولان بادپایان درآمد با خردمندان آگاه دل و دانایان [illegible]
منش که در بساط حضور بودند حرف یورش شرقی جهت دفع اوباشان افغان [illegible]
از فتح پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا غرب رویه بجانب رانا سانگا [illegible]
که بس قوی شده بود و سپاه [illegible] جمع آورده [illegible]
می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت در میان آوردند [illegible]

وامنای کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه عرایض بکابل
میفرستاد و لاف اطاعت راست آویز خود ساخته دم نکوخدمتی میزد و از نکه چندگاه
عرضه داشت او نیامد با قلعه کندار را از حسن ولد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس مشرف
نشده گرفته تا دولتخواهی او مشخص نمیشود بالفعل بجانب او نباید شتافت و مردم کاردان
فرستاده بر چگونگی احوال و پیش ازین مطلع باید شد و تا ظهور حقیقت کار را دفع اوجانیان را
مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس
نفیس متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض
آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنانست
که باقتضاء اقبال روزافزون بادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس توقع اند بود بتقدیم
آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد و بشگفتگی روی و کشادگی پیشانی درجهٔ قبول یافت
لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی باین لائق نطاق همت باقدام خدمت بستند
و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس
و امیر قتلق قدم و امیر عبدالله و امیر ولی و امیر جان بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین که بتسخیر
دهولپور و آنحدود تعین شده اند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس
سپرده برسر بیانه روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند و کابلی احمد قاسم بقدغن
مامور شد که امرا را در قصبهٔ چندوار بمعسکر والای آنحضرت رساند و سید مهدی خواجه جاگیردار
اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعلی میرآخور
و سایر عساکر که بدفع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند
نیز بملازمت آنحضرت مقرر شدند روز پنجشنبه سیزدهم ذی‌القعده بساعت مسعود قرین از دارالخلافه

آگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند و از آنجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند و نفحات
بهار فتح و فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت نصیر خان که در جاجمو
لشکری فراهم آورده نشسته بود از پانزده کروهی رایات نصرت قرآن فرار نموده از آب گنگ گذشته
بولایت خریند آمد و موکب عالی نیز روی توجه بخریند آورده آن دیار را بلطف و قهر سر انجام نموده
عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت و جونپور و آنجه و در آباد و دهش معمور و مرفه گردانیده
در لوازم ملک ستانی و ملکداری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت
نزدیک دلمو فتح خان سروانی که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم
خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست او را برفاقت سید مهدی خواجه
و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند و او تبارک سعادت شتافته بعنایات خسروانی
خلعت افتخار در بر گرفت و مواجب پدرش بدو مقرر شد و یک کرور و شش لک تنکه زیاده از آن
تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب
خان جهانی ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند و محمود خان پسرش بدوام ملازمت سرفراز
یافت و حضرت گیتی ستانی در دار الخلافه آگره بصورت و معنی کامگار و کام بخش بودند تا آنکه
در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از ستر عظمی و مهد علیا ماهم بیگم الده ماجده
حضرت جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق
نام نهادند ولادتش در بیست و سوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع شده بود و در نهصد
و سی و چهار پیش از آنکه بنظر عطوفت پیوند پادشاهی منظور گردد این جهان را بدرود کرد

ذکر بعضی سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت جهانبانی

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را

ببعضی امرا سپرده خود بزودترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانگا با لشکری
گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جرات پیش نهاده است و باین خدمت محمد علی ولد
مهتر حیدر رکابدار تعین شد و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیله خدمت منبع البرکات امیر
رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعه بیانه را با ولیای دولت قاهره سپرد و تاتار خان
نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان بوسی دریافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبه
جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و هر کدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف بادشاهی
شده از صدمات[1] حوادث بیغم گشتند و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیله
باورچیان[2] قصدی کرده بود بخیر گذشت و بد اندیشان را این خیال خام ناگوار افتاد و بسزا رسیدند
چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت
جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاضدت این دو امیر
گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را باوده تعین فرمودند و بنا بر آنکه عالم خان
کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور عساکر منصور بصوبه
کالپی انداختند و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان در آورده در رکاب نصرت اعتصام
خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه سوم شهر ربیع الثانی در هشت باغ
دار الخلافه آگره که بهشت بهشت موسوم و بتازگی تربیت یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت
ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و درهمین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتلقی[3] اکرام معزز گشت
و درین ایام پیتوپی از مهدی خواجه که در بیانه بود عرایض آمد. از شورش رانا سانگا و پای جرات بیرون نهادن او و بهر بیکار خبر میرسید

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برانا سانگا و رایات فتح افراختن

دولتمند حقی که خرد والا را که ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ داشته

در امتثال اوامر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هر آینه نقد آرزوی او در کنار نهند. و کار او
از اندیشه محصر حادثیان روزگار برتر ساخته کامیاب دینی و دنیوی گردانند و نمونهٔ این امر بدیع
حال نصرت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که هر چند دولت افزود هوشمندی
زیاده شد و هر چند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هشیاری بیشتر تافت پیوسته بجناب کبریای
احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک گیری و ملکداری سر موی از شاهراه عقل
تجاوز نفرمودند و در مینولا که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ
او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دائرهٔ اعتدال بیرون نهاده و بقدم دلیری و دلاوری
نزدیک آمد آنحضرت همعنان عنایت خاص ایزد را حصار ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه
نداده متوجه دفع آن عنود بخت پریشان روزگار شدند و روز دوشنبه نهم جمادی الاولی
بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر سرادقات عظمت منصوب
ساختند و اخبار متواتر رسید که این سیه روزگار با لشکری گران حوالی بیانه را تاخته است و جمعی
از قلعه بیانه بیرون آمده بودند تاب مقاومت نیاورده برگشته اند و سنگر خان جنجوهه بشهادت رسید
و امیر کته پیک زخمی است درین منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم نهضت فرمودند در عرض
مندهاکر که درمیان آگره و سکری ست نزول جلال اتفاق افتاد در خاطر خطیر گذشت که
درین نزدیکی آبی بزرگ که سپاه اقبال را وفا کند در غیر قصبه سکری که ابتدا انداهای شکر این
فتح حضرت گیتی ستانی آنرا معمور ساخته شکری بشین منقوطه نام فرموده اند و امحال بیمن دولت
روزافزون شاهنشاهی باسم فتحپور که فتح بخش دلهاست مشهور است آبی دیگر نشان نمیدهند
و دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرف شود بنا برین اندیشه صائب روز دیگر
با آئین عظمت متوجه فتحپور شدند و امر درویش محمد ساربان را بجهت تعیین جای نزول لشکر

پیشتر فرستادند امیر مذکور در نواحی کول فتحپور که غدیریست پهناور و بانگیر نیست دریا صفت
تالاب[12]
جای شایسته قرار داد و آن عرصه دلکشا مخیم سرادقات فتح و نصرت شد و از انجا کسان
بطلب مهدی خواجه و سائر امرا که در بیانه بودند شتافتند و بیک میرک ملازم حضرت جهانبانی
و جمعی از نوکران خاصه خود را جهت بانگیری فرستادند صبحگاه فرستادها رسیده بموقف عرض
رسانیدند که لشکر مخالف از بساور یک کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت مابین شانزده کروه
باشد و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سایر امرا که در بیانه بودند آمده بدولت
آستان بوس سربلند شدند درین ایام هر روز میانه قراولان چپقلشها میشد و بهادران کارطلب
داد و ستبرد داده مورد آفرین بادشاهی میشدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری نهصد و
سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه حوالی کوهی که در دو کروهی مخالفان مخیم سرادقات
اجلال بود رانا سانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان
فرموده اند که بقاعده هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار و کروری ده هزار سوار اعتبار
میکنند ولایت رانا سانکا بده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری از سران
و سروران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیت و امداد او نکرده فرمانبرداری او نموده
ضمیمه لشکر او شده بودند چنانچه سلهدی حاکم رایسین و سارنگپور و غیر آن سی هزار سوار را
ولایت داشت دراول اودی سنگه باگری دوازده هزار سوار و حسن خان میواتی حاکم میوات
دوازده هزار سوار و بهادر هل ایدری چهار هزار سوار و ترپت یا قوا هفت هزار سوار
و ستروی کهچی شش هزار سوار حاکم جربل و پرم دیو حاکم میرٹهه چهار هزار سوار و نرسنگ دیو
چوهان چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سرداری
اسلاف ده هزار سوار را با خود همراه ساخته بود مجموع جمعیت کرده مخالف بصد و یک هزار سوار

کشیده چون آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال نمودند
موکب خاص پادشاهی در غول متمکن شد و دست راست آن حضرت تیمور سلطان و میرزا
سلیمان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و
عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند و بر دست چپ
علاء الدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین
خلیفه و تردی بیگ برادر قوچ بیگ و شیر افگن ولد قوچ بیگ و آرایش خان و خواجه حسین و
جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند و برانغار بوجود دولت پیرای خسرو
جهانبانی آراسته شد و پیش حضرت مکین حضرت جهانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلان
و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراتوزی
و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تعین شدند
و بر یسار ظفر قرین حضرت جهانبانی میر همه و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار [illegible]
و در برانغار از امرای هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ [illegible]
آداب خدمت قیام نمودند و جوانغار یمنت آثار [illegible] خواجه محمد سلطان میرزا
و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میر آخور و محمد علی جنگ جنگ و [illegible]
قراول و شاه حسین یارکی و جان بیگ اتکه و از امرای هند جلال خان [illegible] خان
اولاد سلطان علاء الدین علی خان شیخ بایزید فرملی و نظام [illegible]
شجاعت پیشه و بهادران عبادت پیشه کمر یکرنگی با خلاص کامل بستند [illegible]
ملک قاسم برادر بابا قشقه [illegible] غول در جانب برانغار تعیین [illegible]
ترکمان با جمعی از خاصان پادشاهی [illegible]

قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه دولت بودند
ارابه را بترتیب نموده بار زنجیر اتصال دادند و بجهت ترتیب و انتظام این صف نظام الدین
علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی اعیان و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرر
داشته باستماع احکام پادشاهی بالهام ربانی پیوند داشت در حضور اقدس استاده بود
و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد و احکام و اوامر مطاعه را در صف جا
ربط عساکر اقبال بسرداران میرسانید و چون ارکان لشکر بآیین شایسته قائم گشته هر کس
بجای خود استقرار گرفت فرمان معلی شد که هیچکس بی حکم از محل خود حرکت نماید و بی جهت
قدم در میدان محاربه ننهد از روز یکپاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت شعر

شب و روز در هم در آمیختند | سپاه از دو سو جنبش انگیختند
دهاده برآمد ز هر دو طرف | دو دریای کین بر لب آورده کف
سم بادپایان فولاد نعل | بخون دلیران زمین کرده لعل
جهاندار در موکب خاص خویش | خرامنده بر کنگ قاص خویش

در برانغار و جوانغار چنان
قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاده جوانغار مخالف بجانب برانغار
جنبش نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه حمله آورده چین تیمور سلطان بحکم
عالی بکمک ایشان رفت و مردانه دستبردی نموده مخالفان را برداشته قریب بعقب غول
ایشان رسانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبانی
ارابهارا پیش آورده به تفنگ و ضرب زن آنچنان صفوف مخالف را درهم شکست که
زنگ آتش ز آینه دلهای بهادران بزدود و جود بسیاری از مخالفان با خاک هلاک برابر کرده
سر بباد فنا داد و چون زبان زبان افواج اعدا از پی هم میرسید حضرت گیتی ستانی نیز مردم را
چیده چیده از پی هم بکمک سپاه منصور میفرستادند دفعه قاسم حسین سلطان و احمد یوسف

و قوام بیک را فرمان شد و دفعه هندو بیگ توچین مامور شد و دفعه محمد کوکلتاش و
خواجگی اسد را حکم رسید و بعد از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار
و از پس ایشان دوست ایشک آقا و محمد خلیل اخته بیگی بکمک مامور شدند و بر انغار مخالف
بکرات و مرات حمله بر جوانغار لشکر فیروزی اثر آورده هر نوبت غازیان اخلاص نهاد
بعضی را به تیر باران بلا از زمین دوز میکردند و برخی را ببرق خنجر و شمشیر خاکستر میساختند و مومن
آتکه و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاه ظلمت آئین شتافتند و ملا محمود و علی آتکه
باشلیق ملازمان خواجه خلیفه بکمک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان
و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین بارگی
مغول غانچی دست بکار به کشاده پای ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعت دیوانیان
بکمک ایشان رفتند و همه بهادران لشکر فیروز جنگ که عزیمت جانفشانی کرده همت
بجانستانی بسته بودند لوای گیرایی کام خود از انتقام دشمن بلند کردند و چشمه امید
مخالفان را بخاک ناکامی انباشتند شعر گره برگره دست پیکان زنان زره برزره پشت رویین تنان
ز بس سو سنانهای خارا گذار فرو بسته راه سلامت بخار درخشنده شمشیرهای بنفش
ز دیده بصر میربود از درفش غبار زمین گله بر ماه بست نفس را درون گلو راه بست
و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت بملازمان خاص بادشاهی
که در پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از راست و چپ غول بیرون آمده
و جای تفنگچیان را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشاره والا جوانان
شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آئین چون شیران زنجیر گسل خود را باختیار خود یافته
داد دلیری و دلاوری دادند و چکاچاک تیغ و شباشاب تیر بافلاک رسانیدند نادر آن بسیم

علی قلی با توابع خود در پیش غول استاده بود و در انداختن سنگ و ضرب زن و تفنگ
کارنامها بتقدیم میرسانید و مقارن این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ وارد شد که امرای
غول پیشتر روانه شوند و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست
و همت بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالیه یمینی را مشاهده نموده
بتموج دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبالمند حمله بر صفوف مخالفان آوردند و در
آن آخر روز نائرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه نصرت قرین میمنه و میسره
لشکر خذلان نورد را ربوده و رانده با قلب تیرهٔ مخالفان در یک محل فراهم آوردند و بهجوم
صولت صدمات دلاوری بران گروه پریشان روزگار تاختند که همه آن تیره بختان دست
از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته بر جانب راست و چپ غول پادشاهی حمله آوردند
و خود را بغایت نزدیک رسانیدند و غزات عالی درجات بهمت والای ثبات قدم استقامت
استوار داشته ظلمات نبرد و صدمات مردان مرد بکار بردند و بتائید آسمانی مخالف اجل
تحمل ضبط نماند تا آن تیره بختان سینه روزگار بی اختیار عنان ثبات از کف تدبیر گذاشته
از این مصاف مردآزمائی نیم جانی بسلامت بردن غنیمت خود دانستند نسائم
اشجار اعلام دولت انتما وزیدن گرفت و غنچهای نصرت و تائید از اغصان توکل
لشکر مخالف بسیاری طعمهٔ تیغ خون آشام و تیر شاهین پرواز گشته خون گرفته
رخسار همت غبار الوادبار ساخته خس و خاشاک وجود خود را بجاروب
پاک رفتند و سراسیمه چون ریگ روان گم گشتهٔ صحرای آوارگی شدند
تفنگ در گرو نمار رفت در اول آدینگ و ماناک چوهان و رای
گرم سنگه شدند و کسی بسیاری از سرداران کلان ایشان

غبار راه عدم گشتند و چندین هزار از زخمی در زیر دست و پای بادپایان لشکر اقبال نیست و
نابود شدند محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علیخان و بعضی دیگر را بتعاقب آن ناکسان
تعیین فرمودند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کامیاب اقبال شده بدین نصرت عظمی و عطیهٔ علیا
سجدات شکرگزاری حضرت باری عز اسمه گشاده و بست صوری و معنوی باز بسته سلسله
تقدیر را دست بجای آورده بنفس نفیس یک کروه از جنگگاه مخالفان ابره پیشتر رفتند
تا آنکه شب آمد و آن روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان عشرت بر دوستان همت ارجمند
از کار اعدا را جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند و بعد از گذشتن
ساعتی چند از شب بمنزلگاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی نرفته بود که آن مخذول دستگیر شود
از آن مردم که در پی گریختها نامزد شده بودند اهتمام شایسته بظهور نیامد آنحضرت میفرمودند که وقت
نازک بود بامید کس نداشته ما را خود بایستی رفت شیخ زین الله صدر که از افاضل گرامی قدر بود
تاریخ این فتح بادشاه اسلام یافت و میر گیسو از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود
و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این توارد در فتح دیبالپور شده بود
که در وسط شهر ربیع الاول دو کس تاریخ یافته بودند چون فتحی چنین همت کشورکشائی روی نموده
تعاقب سانگا نمودن و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا
و محمدعلی جنگ جنگ و شیخ گهورن و عبدالملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند
که در میان دو آب سر فتنه بر افراشته قصبهٔ کول را گرفته بود و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده
چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برکران شد و چون موکب عالی
بدار الخلافه آگره رسید آن شوربخت روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلی آوردند و بیاسا
رسید و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب بشرف نهضت اتفاق افتاد

چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات ست نزول اجلال شد و خزاین
الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک
محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب جهانگشای حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیه لازم بود
و وقت مقتضی و از سال نهصد و هفده که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بر بست
حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان در آنجا بمهمات
اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی گوهر تیغ اقبال فروغ ناصیه اجلال
عنوان مفاخر و معالی طغرای منشور مثال همایون قرة عیون السلطنة والخلافة ابوالنصر نصیر الدین
محمد همایون را در سه کروهی الور بخم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند
و در همین نزدیکی توجه والا بر استیصال بیبن افغان که در زمان آشوب بنا لکهنو را محاصره نموده
گرفته بود مصروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمد نیزه باز
و حسین خان و از امرای هندوستان علیخان فرملی و ملک داد کررانی و تاتار خان خانجهان
را محمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بخت برگشته باستماع نهضت مواکب عالی
اسباب و اشیاء خود را گذاشته نقد جان در کف گرفته بگریخت و آنحضرت در اواخر این سال
سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی دار الخلافه آگره را پایه آسمانی بخشیدند و در نهصد
و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده از آنجا بشکار سنبل توجه گماشتند و آن کوهستان دلگشا را
تماشا کرده بدار الخلافه نزول اقبال فرمودند و در بیست و هشتم صفر فخر جهان بیگم و
خدیجه سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند و آنحضرت بر کشتی سوار شده

پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و روز جمعه
که عاشور بود گوالیار مخیم سرادقات جلال شد و صبح آن تماشای عمارات راجه بکرماجیت
و مانسنگه فرموده متوجه دار الخلافه شدند پنجشنبه بیست و پنجم محرم دار الخلافه بفر مقدم گرامی
معمور و سعادات شد دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند
عرائض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند مرقوم بود که از صبیهٔ قارسیه یادگار طغائی در خانه
حضرت جهانبانی فرزندی شد و نام آنرا الامان نهاده اند چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتی
ناسنجیده میشد خوش نیامد و نیز چون بی استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد در فرمانچهٔ
پدر و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه متمم سعادات صوری و معنویست و نارضامندی باعث
صد گونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی و لهذا اگر در عالم اسباب شتاب فلق آن نوباوهٔ سلطنت را
از این جهان گذران از همین نارضامندی دانند در پیش فراجدایان روزگار چه دور باشد و بالجمله
چون دار الخلافه مستقر رایات عالیات شد با سلاطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک
و هند با آئین شگرف جشنی بزرگ ساخته در تصفیه ملک شرق و اطفای نائرهٔ تمرد ارباب عصیان
کنکاش فرمودند و بعد از گفتگوی بسیار قرار بر آن یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات
میرزا عسکری با لشکری گران متوجه شرق شود و امرای آن طرف آب گنگ با لشکرهای
[فرزند سوم بابر پادشاه ۱۲]
خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم
ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند
در سوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سر شورش دارد از شکار مراجعت
نموده بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش
ممالک شرقیه فرمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف

جمع نموده و سلطان ویسین را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم در میانست در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از مصلحت نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح گونه نمایند و در فرمان عطوفت نشان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود و نوشته بودند که انشاء الله سبحانه چون کار هندوستان را که قریب الاختتام ست بانجام رسد مخلصان هواخواه کار دان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد باید که استعداد این یورش را جمع بنا بر آن کرده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند درین روز ایلچیان نصرت شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند و نوزدهم دوشنبه جمادی الاخری در کنار دریای لنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می آمده باشند و در نزدیکی کره خبر ویران شدن محمود خان پسر سلطان سکندر رسید و تا حد و غازی پور شتافته به بهوجپور و بهیه نزول اجلال اقبال فرمودند و در انجا ولایت بهار به میرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده بجهت دفع شر بیبن و بایزید بجانب سروار نهضت اتفاق افتاد مخالفان با فواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت خرید و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بالغار متوجه دار الخلافه آگره شدند و اندک زمانی عرصه آن مضرب اقبال را از فر قدوم والا غیرت نزهت سرای مقدس گردانیدند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت مظاهر بودند ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر شده بی اختیار

عنان تماسک از دست داده و بدخشان را بمیرزا سلطان ویس که میرزا سلیمان بدانادی انتساب داشت سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند چنانچه در یکی از زبان [illegible]
رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عیدگاه بملاقات آنحضرت سرور [illegible] اعاده
یافت و حیران شده سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان میبرد بادشاه حضرت پسر دوم
هرچند بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه اقامی جمع نفزای
آن قبلهٔ اقبال را مشاهده می نمودم اما رتبهٔ عیان را حالتی ست که بیان کنه آن نتواند رسید
و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند و از انجا قادم عزیمت در
رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی
بدار الخلافه آگره که از فر پایهٔ اورنگ پادشاهی سجده گاه سعادتمندان روی زمین گشته بود
رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرائب حالات آنکه حضرت گیتی ستانی
با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب
درخشان از مطلع بدخشان سر بر زده بر منوال نجم سعادت فروزان شد و آن گلشن دیده بار روشن
گشت مقرر ست که هر روز شهریاران عید ست اما آن روز از قدوم مسرت بخش حضرت
جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرت
توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال نهصد و سی و پنج حضرت
جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند
و نقیر علی را در بدخشان گذاشتند و دران ایام قرة العین سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی
پیوسته بود و آن حضرت از این واقعه بغایت عظیم بوده مقدم گرامی حضرت جهانبانی تسلی بخش خاطر اشرف ساختند
جهانبانی از ملازمت آنحضرت بهره مند دین و دولت بودند و آن حضرت با ایشان مصاحبات

سلوک میکردند و بارها بزبان مقدس ایشان میرفت که همایون صاحب بی بدلیست
والحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود و چون اندر بدخشان متوجه هندوستان
شدند سلطان سعید خان که از خواقین کاشغر است و نسبت خویشی دارد و با اینهمه بملازمت
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته بطلب سلطان ویس و دیگر امرای
بدخشان بخیال خام رشید خان را در یارکند گذاشته متوجه بدخشان شد و پیشتر از آنکه او ببدخشان
آید میرزا هندال ببدخشان رسیده قلعهٔ ظفر را عشرتگاه حضور ساخته بود سعید خان سه ماه
محاصرهٔ قلعه نموده بی بهره بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی
چنان رسیده که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان
خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواجه از معامله نافهمی تقاعد نمود آنحضرت حضرت جهانبانی
که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند که در رفتن خود چه
صلاح می بینید ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده ام نذر کرده ام که
دیگر باختیار خود حرمان بر خود نه پسندم و امتثال حکم حضرت را چاره نیست بنابر آن میرزا سلیمان
را رخصت بدخشان فرمودند و بسلطان سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق صدور این امر
بغایت عجب نمود اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق
منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا که نسبت فرزندی دارد بدهند موقع خواهد بود و الا
ما از ذمت خود ساقط کرده میراث را بوارث سپرده ایم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان
پیش از آنکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان
شده بود چنانچه گزارش یافت و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجب
حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شد و آنحضرت جهانبانی

بعد از چندگاه که در ملازمت بودند به سنبل که بجاگیر ایشان مقرر بود رخصت فرمودند آن نامدار

در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضهٔ تب بمزاج اعتدال ایشان طاری شده

و رفته رفته باشتداد کشید حضرت گیتی ستانی ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند

که بدهلی آرند و از آنجا بکشتی روانه سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر از اطبای

دانا که زیر پای تخت حاضر بودند باستصواب افکار در علاج همت گمارند در اندک فرصتی براه دریا

قدوم گرامی ارزانی داشتند هر چند تدبیر در معالجات بکار بردند تدبیرات صحیح ننمود مزاج از

انحراف بصحت مائل بهیچ رجوع نکرد و چون مرض مزمن گشت فرمودند در آن طرف آب جون سنجیت

باتفاق دانایان عصر اندیشه معالجه میفرمودند میر ابوالبقا که از اعظم افاضل آن روزگار بود

بعرض رسانید که از حکمای پیشین چنان رسیده که در امثال این امور که اطبای حضوری

از معالجه آن عاجز باشند چاره کار چنین دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه

الهی مسئلت نمایند حضرت گیتی ستان کشورگشای فرمودند که بهترین چیزها نزد یک همایون منم

و بهترین و شریفتر از من همایون چیزی ندارد من خود را فدای او میسازم ایزد جهان آفرین

قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط الاعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت

الهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست این نحو

چرا بر زبان اقدس میگذرانند مقصود از آنچه از بزرگان پیشین نقل افتاده دانست که بهترین

مال دنیا تصدق نمایند پس همان الماس بی بها که از موهبات غیبی در جنگ ابراهیم بدست

افتاده بود و آنرا بایشان عنایت فرموده اند تصدق باید کرد فرمودند مال دنیا چه نفع دارد

و عوض همایون چون تواند شد خود را فدای او میکنیم که کار برو سخت شده و طاقت از ان

گذشته که بیطاقتی او را توانم دید و این همه رنج او را توانم تاب آورد آنگاه بخلوت مناجات

درآمده شغل خاصی که این طبقهٔ قدسیه را عیا شد بجای آورده سه بار بر گرد حضرت جهانبانی
جنت آشیانی گشتند چون دعوت ایشان بعز اجابت پیوسته اثر گرانی در خود یافته فرمودند
برداشتیم برداشتیم فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شد و در عوض حضرت جهانبانی
خفتی طاری گشت چنانچه در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و ذات معلی صفات حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدی رسید که اختلال در مزاج راه
و تضاعف گرفت و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت تا آنکه با دل مبدا
و باطن حقیقت بین ارکان دولت و اعیان سلطنت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را
بر دست همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس
داده خود در پایه سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند خواجه خلیفه و قنبر علی بیک و تردی
بیک و هندو بیک و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند نصایح بلند و وصایای گرامی که سرمایه
دولت ابدی و پیرایه سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بداد و دهش و معدلت
احسان و تحصیل رضای الهی و رعایت رعایا و نگهبانی خلائق و عذر پذیرفتن مقصران
و گذرانیدن جرائم گنهگاران و رعایت حزم کارآگهان و از پا انداختن سرکشان و ستمگاران
رهنمونی فرمودند و بر زبان اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصد برادران نکنید
هرچند سزاوار آن گردند و الحق پاس انفاس صحیت آنحضرت بود که حضرت جهانبانی
جنت آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند چنانچه از سوانح احوال
روشن خواهد شد و در اشتداد مرض حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میر خلیفه را که بحسب
عالم بشریت ست بواسطهٔ توهمی که از حضرت جهانبانی بخاطر او راه یافته بود کوتاه اندیشی
گشته میخواست که مهدی خواجه را بسلطنت بردارد و خواجه نیز از رتبه رائی و بدمستی نامعاملگی

بجنود خیال باطل راه داده هر روز بدربار آمده هنگامه هجوم گرم میساخت آخر الامر بوسیله
درست گویان دوربین میر خلیفه براه راست آمده ازین اندیشها باز آمد و خواجه گویند حکم شد
که بدربار حاضر نشود و منادی کردند که کسی بخانه او نرود و بتائید الهی کار بجای خویش و حق
بمرکز خود قرار گرفت و بتاریخ ششم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در چهار باغی که
بر لب آب جون در دار الخلافه سرسبز گروه آن بحار اقبال بود این عالم بیوفا را پدرود کردند
فضلای عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصائد و تراکیب گفتند از انجمله مولانا شهاب
معمایی این مصراع تاریخ یافته مصراع همایون بود وارث ملک وی ★ محالست که کمالات
تخلص با وجود علم معما و یار در شعر ثانی فاعلی
ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بدفترها گفته آید مجملش آنکه اصول شهنشاهی و جهانبانی را
که اول بخت بلند باشد دوم همت ارجمند سوم قدرت کشائی چهارم ملکداری پنجم
کوشش در معموری بلاد ششم صرف همت بر رفاهیت عباد هفتم خوشدل ساختن سپاهی
هشتم ضبط ایشان از تباهی تمام و کمال بر وجه شفوفی داشتند و در فضائل مکتسبه متعارفه
رسمیه روزگار نیز سرآمد بودند و آنحضرت را در نظم و نثر پایه عالی بود خصوصاً در نظم ترکی
و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه
دران مندرجست و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیفی ست مشهور و نزد زبان دانان
این لغت بمرتبه تحسین مذکور رساله والدیه خواجه احرار را که دردانه ایست از بحر معرفت
در سلک نظم کشیده اند و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود
تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته اند که دستور العملیست بجهت
فرمانروایان عالم و قانونیست در آموختن اندیشهای درست و فکرهای صحیح برای
تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار و آن دستور العمل دولت و اقبال را بموجب

حکم جهانمطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتیکه رایات عالیات از گلگشت بهارستان
کشمیر و کابل مراجعت فرموده بود میرزا خان خانان ابن بیرام خان بفارسی ترجمه نموده تا فیض
خاص الخاص آن بعموم تشنه لبان رشحات سعادت فائز شود و گنج پنهان او در نظر تهیدستان
دانش آشکارا گردد و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند و همچنین بزبان فارسی نیز
اشعار دلپذیر دارند از آنجمله این رباعی از واردات طبع فیاض آن حضرت ست رباعی

درویشان را اگرچه نه از خویشانیم — لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دورست مگوی شاهی از درویشی — شاهیم ولی بنده درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات طبع نورانی ایشان است شعر
هلاک میکند فرقت تو دانستم — وگرنه رفتن ازین شهر میتوانستم
تا بزلف سیهش دل بستم — از پریشانی عالم رستم

و آن حضرت را در عروض رسائل شریف ست و از آنجمله کتابیست مفصل که شرح عن تواند بود
و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر ماندند اول حضرت جهانبانی
نصیر الدین محمد همایون پادشاه دوم کامران میرزا سوم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا
مخدرات قدسیات گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم این هر سه از یک والده اند و از جمله
اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس مکانی کامیاب
سعادت بودند یکی میر ابوالبقاست که در علم و حکمت پایه بلند داشت دیگر شیخ زین صدر
نیز شیخ زین الدین خوافی بود و بسطه علوم متعارفه ورزیده بود و حدت طبع داشت و از نظم
و نثر آگاه بود و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی امارت هم یافته بود و دیگر شیخ ابوالوجد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت
و خوش طبع بود و شعر نیز میگفت دیگر سلطان محمد کوسه لطیف طبع و شعر شناس بود و

از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت معز میرسید دیگر مولانا شهاب معمائی حقیری تخلص
از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب او را از خراسان طلب فرموده بودند
در مکارم اخلاق و میمنت و سعت مشرب و توجه ممتاز بود دیگر میرخرد و داعی کهنه شاعر فی تعین بود
بفارسی و ترکی شعر میگفت و دیگر ملا بقائی بود در شعر سلیقه درست داشت در زمین مخزن بنام نامی
آنحضرت مثنوی گفته است دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت رزانت
عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت از فضائل و کمالات خصوصاً طب
بهره مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور ناصر الدین خواجه احرار و بخوش صحبتی
و فضیلت امتیاز داشت و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر خواند میر مورخ و او
فاضل و خوش صحبت بود و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا
وغیره دارد دیگر خواجه کلان بیگ از امرای بزرگ و اهل نشست بود و بسنجیدگی اطوار و شایستگی
فضائل ممتاز بود برادرش کیچک خواجه مهردار و معتمد خاص اهل نشست بود دیگر سلطان محمد
دولدی از امرای بزرگ بود اخلاق پسندیده داشت چون مقصود ازین شگرفنامه احوال سلسله
علیهٔ حضرت شاهنشاهی است لاجرم احوال دیگران بازمانده شروع در قدسی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی
میکند و بختصار نام سرگذشت این بزرگان خود آماده احوال نویسی بزرگ دین نهی خد بود مشهور و معنی میسازد

حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی

مظهر کرامات عالی • مظهر العنایات متعالی • رافع سریر خلافت عظمی • ناصب لوای پاسبانی کبری
ملک بخش ممالک ستان • مسندنشین سعادت نشان • مؤسس قوانین نصفت و معدلت
مرتب براهین عظمت و جلالت • منبع عیون رافت و احسان • مورد انهار علم و عرفان
ابر بدار مروت و صفا • بحر مواج فتوت و وفا • حق گزین حقیقت شناس • کثرت آئین وحدت اساس

هم پادشاه درویش نصاب + هم درویش پادشاه خطاب + چمن پیرای نظام دین و دنیا
نخلبند بهار صورت و معنی + گره‌کشای کره اسرار ابدی و ازلی + عضادهٔ اصطرلاب حکمت علمی و عملی +
در صعاب[1] ریاضت و منازل قاصمت افلاطون یونانی + در فنون حکمت و مسالک همت
اسکندر ثانی + گوهر هفت[2] دریا و فروغ چهار گوهر + مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر + همای آسمان
بال اوج بلند پروازی + نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی + انار الله[3] برهانه سبحان الله
گویا روح قدسی[4] و نور قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته بودند میدان عبارت
در تگاپوی این بحث شکسته جولان اشارت از شهرستان مناقبش فرسنگ فرسنگ لله الحمد که
نزدیک شد که بی اختیار دست از سلسلهٔ علیه بازداشته در دامن مقصود حقیقی آویزم اکنون
شروع[5] مجملی از وقایع بدائع حضرت جهانبانی جنت آشیانی می نمایم که هم مقدمه نزدیک مقصد
دوربین هست و هم شرح احوال پیر[6] و پادشاه مرا متضمن هم خدای مجازی این خدیو الهی پرده‌کشای
گروه تشنه لبان دانائی را بزلال معرفت سیراب میسازم و هم خود را تشنه جگر بساحل دریای
شرح شمائل قدسیهٔ این کامل آن[7] لذات نزدیک میگردانم حاشا حاشا بیان کمالات این جوهر فرد
کجا از مثل منی آید ثناگوی او مثل او ئی می باید[8] های های آن گوهر یکتای دریای معرفت را
مثل کجاست سخن خود را آبی میدهم و برای خود کاری میکنم و دل را آشنای معرفت میسازم
و زبان را جلای معنی می بخشم ای جویای[9] دریافت سوانح آگاه باش و پذیرای سخن شو که ولادت
با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه چهارم ماه ذیقعده نهصد و سیزده
در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات عفاف[10] ماهم بیگم
واقع شد و آن عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسان اند و بسلطان حسین میرزا
نسبت خویشی دارند و از بعضی ثقات شنیده شد که نسب عالیهٔ ایشان چنانچه نسب والده ماجده

[10] مادر حضرت همایون

حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام میرسد آن قدسی قباب نیز بهمان سلسله مقدسه منتهی میشود
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی وقتیکه بپرسش فرزندان سلطان حسین میرزا نزول اقبال
ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حباله عقد درآورده بودند مولانا مسندی تاریخ ولادت
آنحضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن و کلمه خوش باد
نیز تاریخ این زمان سعادت قران میشود که افاضل عصر یافته اند و خواجه کلان سامانی گفته شعر
سال مولود همایونش هست   زادک الله تعالی قدرا   برده ام یک الف از تاریخش
تا کشم میل دو چشم بدرا   جلوس آنحضرت بر سریر فرماندهی بنهم جمادی الاولی نهصد و سی
و هفت در دار الخلافه آگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده و بعد از چند روز
سیر دریا فرمودند و سفاین طرب در بحر شوق درآورده یک کشتی پر از زر در آن روز انعام فرمودند
و باین زربخشی بنای دولت را اساس زرین نهاده آری کسی را که فرمانروای جهان گردانند
اول او و دودمانش را با کرامت فرمایند شعر   نه هر مردمی سرفرازی کند   سر آن شد که مردم نوازی کند
دو دو دام را شیر از آن گشت شاه   که مهمان نوازست در صیدگاه   و یکی از فضلا تاریخ این منهج
بخشش را کشتی زر یافته و از بدایت حال تا هنگام سریرآرائی که سن اشرف به بیست و چهار
رسیده بود آثار بختیاری و کامگاری از ناصیه اقبالش پیدا و انوار سروری و سروری
از ناصیه مجد و جلالش هویدا بود و چگونه شعشعه بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا نباشد
که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بودند و همین نور بود که در فتوحات حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری حضرت
صاحبقرانی جلوه گر شد و همین نور بود که از صدف عفت آلنقوا در نقاب موالید از جهداد
و لالی شاهوار نمودار گشت و همین نور بود که بروشنائی آن اغرخان دولت آرای شد

وهمین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نورافزای بود امر ارسواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دائره حصر و احصار بیرونست هر کس را قوت شناخت کنه این معنی نیست و قدرت دریافت این دقائق نی و مجملا حضرت جهانبانی به نیروی این نور ایزدی که در چندین دهور و اعصار بروشنی خاص لباس مخصوص پوشیده جان افروز بود و نزدیکست که ظهور اعلی رسد چنانچه فر بزرگیهای صوری و معنوی از پیش طاق پیشانی نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده همگی همت عالی مصروف رضاجوئی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال و وقار پیوند داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی آگاهی بخود نمیداختند و خود را در میان ندیدند و لهذا همین نیت درست و همت بلند بهر کاری که متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت و دولت را با شفقت جمع ساخته جهان آرا بودند در اقسام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات عالی سمات فراهم بود و چون در متابعت مراسم وصیت بتقسیم مملکت صوری پرداختند غایت عدالت بکار فرمودند و کمال انصاف بلکه و فور تفضل و احسان بجای آوردند و فوز بکمالات معنوی که سلطنت حقیقی همان تواند بود و آن خود عطیه الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک از اخوان را از نعیم آن موائد میراث بهره نرسیده و هر یکی از منسوبان درگاه را امیواجب و مناصب عنایت فرمودند محال جایگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل میرزا عسکری اختصاص یافت و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند و بتدبیر درست دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عساکر منصور در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفت میزد مثل محمد زمان میرزا

این بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی
بوده اند بدامادی آنحضرت مشرف بود و از کوته نظری و ناقص بینی آستین منازعت می افشاند
کمر خدمتگاری بر میان موافقت بست و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیر
قلعه کالنجر متوجه شدند و قریب یکماه آن قلعه را محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد
حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح
و زاری او داشته او را بخشیدند و از انجا علم مراجعت برافراشته متوجه قلعه چنار شدند و افواج
گیتی ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت پوشیده نماند که این قلعه در اساس تصرف سلطان ابراهیم
بود و از جانب او جمال خان خاصه خیل سارنگ خانی بحراست و اشتغال داشت بعد از قضیه
سلطان ابراهیم چون پیمانه عمر جمال خان از بداندیشی پسر نابرخوردار او پر شد شیر خان بفسون
فسانه کوچ او را که لاڈ ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بود بزنی خواست و باین حیله
اینچنین قلعه عالی را بدست آورد شیر خان چون از آمدن افواج جهانکشای آگاهی یافت
جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود بر آمد و ایلچیان کاردان را
فرستاده در کربت سخن سر اشد آنحضرت زمانه سازی فرموده سخن او را قبول داشتند او عبد الرشید
پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاده تا از صدمات مواکب بادشاهی محفوظ مانده
اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد این پسر همیشه در ملازمت بوده دایم خدمت کردی
و درهنگامیکه رایات جهانکشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بجانب گجرات رسید آن بی سعادت
از موکب همایون گریخت و درسنه نهصد و سی و نه که بین و بایزید از گروه افغانان فتنه برداشته
بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند بایزید در مصادرت بهادران اخلاص گزین نشیب آباد
عدم فرو شد و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را

چه بنوبر رها آنجا رود و مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند چون طنطنه ملک گیری فیروزمندی
آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر
تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرک سلسله اخلاص شد و آنحضرت فرستادهای
او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند و بهار آن
سال قریب دارالملک دهلی برکنار دریای جون شهری اساس فرمودند نام آنرا دین پناه نهادند
یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا
با پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند و آنحضرت عنان عزیمت بجانب
این گروه منعطف ساخته برکنار گنگ نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا
را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند و بتائید ایزدی جنگ کرده مظفر
گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند محمد زمان را مقید
ساخته به بیانه فرستادند و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایه اعتبار انداختند و محمد زمان میرزا
قدر عافیت ندانسته فرمان لباسی ظاهر ساخته از بند برآمد و گریخته بطرف گجرات پیش سلطان
بهادر رفت و اکثر معموره دلکشای هندوستان که در زمان سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی
گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت مجال مفتوح نشده بود بدستیاری دولت نیروی اقبال خود تسخیر نمودند

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر انتقال شدن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از روی
بیحوصلگی بمیرزا عسکری قندهار سپرده متوجه هندوستان شد که شاید کاری تواند پیش برد
هرگاه تاج دولت تارک دولتمندی سربلندی یافته حمایت ایزدی و صیانت الهی نگاهبانی
او کند اندیشه تباه را جز تباهی شدن چه گریز و چنین روایت کنند که دران ایام میر یونس علی

بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران این اراده بخاطر آورده
با قراچه بیگ از راه مکر و تلبیس شبی اعراض کرد و سخنان درشت با او گفت و قراچه بیگ شب دیگر
با سپاهیان خود ازاردوی میرزا گریخته بلاهور آمد و میر یونس علی مقدم او را گرامی داشته
کمال مردمی بجا آورد و اکثر اوقات او را بمنزل خود می طلبید و باهم صحبت دوستانه میداشتند
و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکه شبی در مجلس شراب در هنگامی که سپاهیان عمل او
بجایگیر رفته بودند گرفته در بند کرد و کسان خود را در دروازهای قلعهٔ لاهور تعیین کرد و بتعجیل
بطلب میرزا کامران کس فرستاد میرزا که منتظر اینمعنی بود الغار کرده زود خود را بلاهور رسانید
و شهر را متصرف گشت و میر یونس علی را از بند برآورده عذرخواهی کرد و گفت اگر اینجا می باشید
حکومت لاهور تعلق بشما دارد میر یونس علی قبول او نکرد و ازو رخصت گرفته متوجه ملازمت
حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب
تعیین نمود تا کنار آب ستلج که بآب لودیانه اشتهار دارد بتصرف در آورد و از راه کثرت ایلچیان نزد او
فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعای مقرر داشتن این محال کرد حضرت جهانبانی
نیز از آنجا که دریای جود ایشان موج خیز بود این محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهری
و پاس نصایح دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برو مقرر داشتند و فرمان معلی
در مسلم داشتن کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت غیر مترقب
شکر آنها بجای آورد و پیشکش بدرگاه والا فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب رسل و
رسائل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانبانی گفته فرستادی از آنجمله دفعه این غزل گفته
بملازمت آنحضرت فرستاد

غزل

حسن تو دمبدم افزون بادا ‏ ‏ طالعت فرخ و میمون بادا
هر غباری که ز راهت خیزد ‏ ‏ جای او دیدهٔ مجنون بادا
گرد کان از ره لیلی خیزد

نور چشم من محزون بادا — هر که گرد تو چو پرگار نگشت — او ازین دائره بیرون[51] بادا

کامران تا که جهان راست بقا — خسرو دهر همایون بادا — و همانا که دعای او باجابت

رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی از دائرهٔ اعتبار بلکه از دائرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گزارش یابد و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافت فراتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند و بمحض التفات جایزهٔ[52] غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمانبرداری می ایستاد و مشمول عواطف و مخصوص عنایات میشد و در نهصد و سی و سه هلالی ایالت[53] قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیگ داد و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل آمد در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران ازین ناخوش آمد و قندهار را از وی تغییر کرد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی[54] بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت

چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محروسه فارغ شد در نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار شرقی معطوف داشتند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود رایات اقبال بقصبهٔ کنار که در حدود کالپی است رسیده بود بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصرهٔ قلعهٔ چیتور نموده جمعی کثیر همراه تاتارخان کرده است و او باندیشهٔ تباه خیالات محال در سر دارد آنحضرت باستشارهٔ[55] بخت بیدار در جمادی الاولی نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته کوس مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کارآگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشهٔ بلند پروازی می بود و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته میداشت[56] اما چون پیش از عهد ایالت گجرات که مجردانه میگشت و بچشم عبرت کارنامهٔ جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی را که بسلطان ابراهیم واقع شد دیده بود بهیچ وجه مقابله

سپاه نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار میداد و همین معنی را مکرر بمحرمان مخاص خود
اظهار میکرد و چون تاتارخان آمده او را دید همواره مقدمات باطل خاطرنشان میکرد و پیش آمدن
از حریم ادب آستان معلی امی‌مود و سلطان بهادر چندانی مقید نمیشد تا آنکه روزی پوست کنده
با تاتارخان گفت که من تماشاگر دستبرد این سپاه شگرف بوده‌ام لشکر گجرات حریف ایشان
نیست من بتدبیر و حیل لشکر ایشانرا بخود رام خواهم ساخت و بهمین نیت ابواب خزائن کشاده
زربخشی کردی و ازین جنس لشکر که حکم موذبی بود داشت تا ده هزار کس بملازمت خود ساخته بود
درین اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی که نگاهبانان او بودند از بند خانه
برآمده بگجرات رفت و والی آنجا بمقتضای سودای خامی که می‌پخت آمدن میرزا را غنیمت
داشته در مراعات احوال و پرداخت حضرت جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که مقتضای
مواثیق و عهود آنست که جماعه که حقوق خدمت بعقوق مبدل گردانیده باین صوب گریخته اند
گرفته بدرگاه معلی فرستند یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند تا آثار یکجهتی بر عالمیان ظاهر
گردد و سلطان بهادر از معامله نافهمی ناراستی و نیا در جواب نوشت که اگر بزرگ زاده بما پناه
آورده و بقدر رعایتی یابد بقاعده محبت اخلاص منافاتی ندارد و بعهود و مواثیق مضرتی
نمیرساند چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر
کمال موافقت بود و سلطان علاءالدین برادر او و چندین سلاطین نژادان بتقریبات
از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آثار مردمی دیدند و همین معنی اصلا باعث فتور در مواد مودت
نگشت حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ
و ثبات بر جاده عهد و پیمان غیر ازین نیست که امری که موجب تزلزل ارکان صداقت
بوده باشد بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد و این دو بیت آن جریده اقبال

دریغ بود ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقم طوبی لک ار زبان تو با دل موافق است

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد

زنهار صدهزار زنهار پند ما را بگوش هوش شنیده آن مخذول را بپایهٔ سریر اعلی فرستند

یا دست حمایت از تربیت او باز داشته در ان ولایت نگذارند و الا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت [موافقت]

توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیهٔ علاء الدین و امثال او کرده اند این قبیل [قیاس]

مع الفارق را چه پایه [قبول] آن خبر دیگر بود و این طرز دیگر است و شاید از تواریخ

معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود غلامانی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود

بالطبع بیورش روم مائل نبودند چه مشار الیه بجنگ فرنگ اشتغال داشت اما چون قرا یوسف

ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصائح ارجمند

از رعایت آنها منع فرمودند چون او از قبول این امر سر باز زد و آنچه مقدور همت بود بظهور

رسید سلطان بهادر از ننگ شرافت و بدمستی جواب هوشمندانه ننوشته بهمیان تاتار خان

سخنان دور از کار که فریبندهٔ کوته اندیشان بود بسلطان بهادر میگفتند و در دیوان [illegible] خدمت

خود نسبت ممالک محروسه مبالغه داشته اظهار میکرد که لشکر بادشاهی بعشرت [illegible] کرده

فراغت دوست شده است و آنچنانکه سلطان دیده بودند نمانده بنابر تسویلات فتنه انگیزان

سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتار خان آماده ساخته بیست کرور تنکهٔ قدیم گجرات

که چهل کرور معمول دهلی است بقلعهٔ رنتهنبور فرستاد که بصلاح تاتار خان در مواجب سپاه

خرج کرده شود و سلطان علاء الدین پدر تاتار خان را با فوجی عظیم بجانب کالنجر فرستاد

که در آن ناحیت فتنه شورش افزایند و برهان الملک بنیانی و ملازمه از گجراتیان [illegible] نامزد

ساخت که بجود ناگور شتافته عزیمت پنجاب نمایند بخیال آنکه در لشکر [illegible]

پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت هر چند تیز هوشان کاردان گفتند که یکجا رفتن لشکر
مناسب می نماید سودمند نیامد و نیز بی همتی پیمان شکنی را بر فرو تصریح بر لوحهٔ ظهور نگاشتند
فائده نکرد و بجز و اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعوی ریاست هندوستان
دارند تلاش ایشان در میان سلطان صورتی ندارد و نتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهد شد
تاتارخان را بعزیمت بی اصل روانه سمت دهلی ساخت خود را خارج و داخل ساخته بعزیمت
محاصرهٔ قلعهٔ چیتور پیش گرفت تا هم این قلعه را بگشاید و هم در وقت حاجت میان بامداد
لودیان بند و پوشیده نماند که سلطان علاء الدین عالم خان نام داشت و برادر سکندر لودی
و عم سلطان ابراهیم بود بعد از قضیهٔ سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود و در حدود
سرهند دعوی سلطنت کرده سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت و باتفاق جمیع
افغانان دور و نزدیک متوجه آگره شد و سلطان ابراهیم بقصد پیکار آمده در نزدیک جودال
هر دو فریق بهم رسیدند سلطان علاء الدین مقاومت جنگ صف نتوانست کرد شبیخون آورد
و کاری نساخت و خسران زده بازگشت از راه سامانه و بد روزی بکابل رفت و در جنگ
ابراهیم سپاهی از لشکر منصور بود و تاتارخان بگجرات شتافت و سلطان بهادر او را عتاب
کرده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان بر مکامن خاطر او آگاهی یافته
به بدخشان فرستادند بدستگیری افغانان سوء اگر از قلعهٔ ظفر گریخته با فغانستان آمده از آنجا
بلوچستان پیوست از آن دیار بگجرات شد القصه چون این جماعه روانه شدند تاتارخان
دست بخزانه نهاده بجمع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغان و غیره گرد آمد
تا آنکه بیانه را گرفت و چون بحضرت جنت آشیانی که بعزم تسخیر ممالک شرقیه نهضت نموده بودند
این خبر رسید عنان توجه معطوف ساخته ... بدار الخلافه آگره نزول اجلال

فرمودند و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر نقر علی
و زاهد بیگ و دوست بیگ را با شهر ده هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند و فرمودند که دفع
این فوج بزرگ که بجبال تباه دهلی رویه می آید در معنی استیصال فوجهای دیگر است پس همان
بهتر که همت بدفع این همین فوج گماشته شود و چون افواج قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید
بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا میشدند چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی
بسه هزار سوار کشید چون بابر تمام این لشکر اختیار کرده بود و مبلغ کثیر خرج شده نه رای فتن با
داشت نه رای جنگ کردن آخر دست از جان شسته در مندرایل بمعرکه در آمد و چندانکه توانائی
داشت دست و پا زده آخر کار بدست جماعه شده هدف تیر هلاک و علف تیغ مبارزان سفاک
گشت و از پراگندگی این لشکر جهان ظفر که بر خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمد و
آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر منصور خود بخود پراگنده شدند

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هر چند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر ولایت گجرات فارغ بود که والی آنجا پیوسته راه وفاق
و اخلاص می پیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفر قدوم دادگری آرایش بخشد
ناگزیر اسباب آنرا آماده سازد و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از غرور ذاتی و هجوم
خوشامدگویان و فزونی مستی و مستان و کمی هشیاری و هشیاران بی جهتی نقض عهود و نقض روابط
صوری نمود و مصدر چندین امور نا ملائم شد لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی
متوجه گجرات گردد و بنابرآن در نهصد و چهل و یکم در اوائل جمادی الاولی بقاعده دولت و هدایت
اقبال بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف

داشتند چون نزدیک قلعه رائسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرایض با پیشکشهای
گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بنده پادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود
این قلعه چه خواهد بود الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود بآن مقید نا شده متوجه ولایت مالوه
شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد طنطنهٔ یورش جهانگشای و کوچ بکوچ نهضت
اعلام منصور بسلطان بهادر که قلعه چیتور را محاصره داشت رسید از خواب غفلت بیدار شده
بملازمان خود مشورت نمود بعضی برآن شدند که تسخیر قلعه همه وقت میسر است از اهل قلعه بالفعل
ضرری نمیرسد مناسب وقت آنست که تسخیر قلعه را موقوف داشته روی بلشکر پادشاهی آریم
صدر خان که سرآمد طبقه علم و فضل بود و در جرگه سپاهیان صاحب منصب والا گشته باصابت رای
و تدبیر منزلت گفت مناسب آنست که کار قلعه را که نزدیک رسانیده ایم باخر رسانیم و ما که بر سر کفار
آمده باشیم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم این رای
پسندیده خاطر سلطان بهادر آمد و از روی استقلال ثبات قدم ورزید تا آنکه در سوم شهر رمضان
نهصد و چهل و یک سلطان قلعه چیتور را مفتوح ساخت و بصوب موکب عالی روان شد
مخیم سرادقات اقبال عرصهٔ اجین بود چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیه رسید آنحضرت
نیز تیز تر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات مالوه است در کنار کول آب که در کلانی
و پهناوری دریائی بود از دو جانب این لشکر فرود آمد در میان هراول حضرت جهانبانی
بیکه بهادر و جمعی و میان هراول سلطان بهادر سید علیخان و میرزا مقیم که خراسان خان خطاب
داشت کارزار پیوست و مخالفان را شکست افتاد و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد تاج خان
و صدر خان با او گفتند لشکر ما بتازگی فتح چیتور کرده و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی
ندیده و بدل قوی بکار جنگ خواهد پرداخت توقف نا کرده متوجه جنگ باید شد رومی خان

که توپخانه حوالهٔ او بود وجمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانهٔ عظیم همراه داریم با وجود چنین استعداد
آتشبازی خود را بتیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور آن خندق
زده اول این سلاح در دست اکار فرمائیم تا لشکر مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم
پاشند و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر برهمین قرار ایستادند همواره هنگامه جنگ گرم
میشد و پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران
دیگر جوانان بزم باده پیمائی گرم کرده بودند و هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی میراند یکی را
که هوش معامله دانی کمتر مانده بود بحکایت در آمد که از گذشته تا کی حرف سرای شود امروز غنیم
در برابر است متوجه او باید شد و عیار کار خود را ظاهر ساخت و بی آنکه بهوشیاران لشکر منصور
آگاهی افتد این بزم آرایان می گسار که قریب دویست کس بودند مسلح شده بر سر اردوی
غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان گجرات تا قریب چهار هزار کس بیرون
اردو آمده پاس میداشت پیش آمد و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت و نیاید گجراتیان را
دل از دست رفت و انهزام یافته باردو در آمدند و این بزم دوستان کارنامها کرده معاودت
نمودند صیت این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد از آن قلعه ارابه
خویش کم کسی بر آمدی و پیوسته سپاه نصرت قرین اطراف رفته راه آمد و شد غله میزدند
تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس
قدم جرات پیش نهاده برآمد و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند دو سه مرتبه مردم گجرات
تیر انداخته گریختند و بحیله و روباه بازی عساکر فیروزی مآثر بادشاهی را برمجرای توپخانه رسانیدند
و یکبار توپها را آتش دادند آن روز بعضی مردم پادشاهی را چشم زخم رسید بعد از هفده روز
که ساعت مختار بود حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند

در ینمیان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس بیشتر می کشید و بیدولتی را اسباب آماده تر میگشت
تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه بیست و یکم شوال مذکور سلطان بهادر مذبوح و پریشان شده
بفرمود تا تمام ضرب زنها و دیگهای کلان را پر داروی کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند چون
شام در آمد سلطان بهادر با میران محمد شجاع و پنج شش از نزدیکان خود از قفای سراپرده برآمده
رو بجانب آگره کرده بجهت پی غلط کردن بجانب مندو روانه شد و صدر خان و عماد الملک
خاصه خیل هر دو باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه دیگر متوجه مندو شدند و محمد زمان میرزا
با جمعی بجهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت آن روز غریب غوغا و آشوب از لشکر
گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوی معلی ظاهر نبود و حضرت جهانبانی با همگی
سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور تباشیر صبح علمی داشتند تا آنکه بعد از
روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو فرار نموده است بهادران لشکر فیروزی اثر
باردوی سلطان بهادر آمده دست بغارت کشودند و اسباب و اموال و فیل و اسپ فراوان
بدست در آمد و صدر خان که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاده آنحضرت
او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا
و قاسم سلطان و میر هندو بیگ را با لشکر گران بتعاقب لشکر گریخته فرستادند آری هر کس که
به تیره رایان نشیند تیره رای شود خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چنین خدیو جهان که اقبالش
صدق و صداد باشد شعبده بازانه پیش آمده نرد مخادعت بازد هر اینه او را چنین روز در پیش آید
مجمل آنکه چون صدر خان و عماد الملک از انجا روان شدند راست با قلعه مندو بر آمدند و
حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصوره آمده در نعلچه نزول اجلال فرمودند و در قلعه
مخیم اقبال گشت و رومی خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت پیوست و بخلعت سرفرازی

یافت و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازهٔ جوگی بالیسیر
بر قلعهٔ مندو برآمد و سخن صلح در میان آورد که گجرات و چیتور که الحال بدست آمده بسلطان
باشد و مندو و آنچه در آن ولایت از آن حضرت جهانبانی متعلق شود مولانا محمد پیرعلی از طرف
حضرت جهانبانی و صدرخان از طرف سلطان بهادر در تیلی بیل باهم نشسته قرار دادند
در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه
نصرت قرین مقدار دویست نفر میخهای تیز را بنهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه
برآمدند و از دیوار حصار خود را بپایان انداخته دروازهٔ قلعه را که در آن سمت بود کشودند و سپاهیان
در آورده سوار شدند و سپاهیان دیگر از راه دروازه در آمدند خبر بصاحب موچیل که ماده خان
مندو والی بود و لقب قادرشاهی داشت رسید خود را بر اسپ گرفته تاخته پیش سلطان آمد
سلطان خورد در خواب بود از آواز قادرشاه بیدار شده در میان خواب بیداری و بگریز نهاد
و با سه چهار کس بیرون شتافت در اثنای راه بهوپت رای ولد سلهدی که از جملهٔ مجلسیان او بود
با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد و چون بدروازهٔ سر میدان رسیدند از سپاهیان
نصرت قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند سلطان خود اول برایشان تاخت و چندی
دیگر متعاقب وی تاختند آخر فوج شگافته با ملوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعهٔ سونگیر آمد
و اسپان اطنابها بسته بپایان فرستاد و خود نیز بهزار تعب فرود آمده راه گجرات گرفت در نواح
قلعهٔ قاسم حسین خان ایستاده بود بوری نام ازبکی که از نوکری سلطان گریخته با او رفیق قاسم حسین خان
شده بود سلطان را شناخت و بخان گفت خان از کمینه همگی شنیده را ناشنیده انگاشت
تا آنکه سلطان نیم جانی بسلامت برد و تا رسیدن بقلعهٔ چانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان
پیوستند چون بقلعه رسیدند از خزاین نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیب فرستاد

سخن چون باینجا رسید اندکی از آغاز این فتح سعادت انجام گفتن چاره نیست چون بهادران

نصرت پیشه اینچنین تیزدستی نموده بالای قلعه مندو رفتند و چنین کارنامه نمایان نموده در آن

خبر مشخص بیرون نیامد چون دو ساعت از روز گذشت خبر در آمدن جنود اقبال [illegible]

و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید آنحضرت [illegible] وارد دولت شده [illegible]

[illegible] دروازه دهلی در آمدند صدر خان [illegible] با تمام مردم خود [illegible] ایستاده جنگ [illegible]

زخمی شده بود و پای ثبات محکم داشت آخر در میان [illegible]

بسیار همراهی او شتافته آنجا متحصن شد و سلطان عالم [illegible] آنجا رفت سپاه ظفر [illegible]

تاراج منازل مخالفان کرد بعد از آن حکم [illegible]

و سلطان عالم فرستادند این کاروانان [illegible]

[illegible] چون سلطان عالم

چند مرتبه فتنه و فساد سرزده بود [illegible] در باره صدر خان [illegible]

[illegible] از این فتح [illegible] آمده [illegible] طلب الطریق الفرار [illegible] گجرات [illegible]

[illegible] منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد چون عساکر فیروزی [illegible]

[illegible] عماد الملک [illegible] ایستاده [illegible]

[illegible] رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر که بجانب شکرتالاب است بیرون آمد

[illegible] شهر باشارت و آتش در گرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال

[illegible] آب رحمت فرو نشاندند میر هندو بیگ و جمعی دیگر را [illegible]

[illegible] بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکنبایت رسید

[illegible] کشتیهای فرنگ ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر [illegible]

سوار شده تعاقب نمایند و آخر بهار روز که او بدیب رفت حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند
و ساحل دریای شور مخیم اقبال شد و از انجا جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند
سلطان چون بدیب درامد بهادران نصرت قرین از نزدیکی دیب بغنایم فراوان بازگشته بکمبایت
آمدند و بتائیدات آسمانی درسال نهصد و چهل و دو فتح مندو و گجرات روی نمود و آنرا که با خدای
بازگشت ست و معیار آن نیت درست هر آینه مقصود او در کنار او نهند و در غره شعبان این سال
میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت و بسام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود
و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمده قندهار را خواجه کلان بیگ
استحکام داده بود تا هشت ماه نگاهداشت درین اثنا میرزا کامران با ستعداد تمام از لاهور نهضت
نمود و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغرلوار خان را که از امرای کلان
قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید و بسیاری از لشکر قزلباش
سر بصحرای عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بجدود لاهور رسید و شورش
میرزا محمد زمان برطرف شد و شرح این داستان اقبال بر سم اجمال آنکه پیشتر گزارش یافته بود که محمد زمان
میرزا بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون مشار الیه
بجدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند در پیش خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد
که میرزا کامران متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالیست آنجا باید شتافت میرزای بخت برگشته
عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمده محاصره نمود درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس
سطوت زد میرزا محمد زمان سراسیمه وار چاره کار خود غیر از انکه باز بگجرات رود ندید محروم مخذول
برگشته باز بآن دیار رفت و درین سال میرزا حیدر گورگان از کاشغر راه بدخشان سر کرده
میرزا کامران را در لاهور دریافت در بهار دیگر شاه طهماسب خود بجدود قندهار آمده خواجه کلان بیگ

جمیع کارخانها را از توشکخانه و غیرها را بآئین مناسب ترتیب داده متعالیه قلعه و کارخانها را
پیش شاه فرستاده گفت سامان قلعه داری ندارم و توانائی برنشست و آمده دیدن در آئین نمک
شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روانی ناچار خانه آراستن و مهمان سپردن
خود را کناره داشتن مناسب میداند و خود براه تته و آنجا بلاهور آمده میرزا کامران بیکباره گوش نداد
که چرا قندهار را نتوانستی نگاهداشت که من خود را میرسانیدم و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران
سرانجام نموده بار دوم بیورش قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را بجهت سرانجام مهمات
لاهور گذاشت شاه طهماسپ پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قاجار را که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار
گذاشته رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده رفت و میرزا قندهار را
متصرف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا بود بکجا کشید همان بهتر که از این دست
باز داشته بسر رشته مقصود پیوندم القصه چون حضرت جهانبانی بهرزم کم نجیده و کمبایت
نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاد و رکن داود که از اعیان سلطان بهادر بودند
نزد یکی کولی واره بسرحی بردند بکولیان و کوران آن سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت
جهانبانی در زم کم رسیده اند فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد و باین قرار مستعد شده اند
و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنی از معنی خبردار شده خود را بحوالی سراپرده بادشاهی رسانید
و با یکی از نزدیکان درگاه گفت که حرفی ضروریست میخواهم بی واسطه بموقف عرض رسانم چون
مبالغه از حد متجاوز می کند و آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت بار یافته قرار داد شبخون را
بعرض رسانید آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی از کجا ترا بخاطر رسید گفت پسر من بندگی از
ملازمان رکاب دولت است خواستم که بجایزه این دولتخواهی او را از بند استخلاص نمایم و اگر
دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند و بر هر دو موکل گذاشتند

ازروی احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند نزدیک سحر بیکبار

پنج شش هزار بهیل و گوار بر سراپرده های دولت ریختند و حضرت جهانبانی باسپاه دولت

قرین خود را بر سر تلی کشیده بودند گواران آمده بتاراج اردو پرداختند و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان

معنوی بودند و پیوسته باخود داشتندی تلف شد ازآنجمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر استاد

بهزاد و اکنون در کتابخانهٔ حضرت شاهنشاهی موجودست القصه در اندک فرصتی صبح سلامت

ازمطلع اقبال دمید و بهادران جلادت آئین روبرین بی اعتدالان آورده بتنبیه تیر آن

بید ولتان سیه بخت را منهزم و متفرق گردانیدند و آن پیرزن سفید روئی یافت و بکام خود رسید

و سطوت غضب بادشاهی و صولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن بکنبایت

نافذ گشت و بعد از آن قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر عزیمت موکب عالی شد

و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند و اختیار خان که از قاضی زاده های قصبهٔ نریاد بود که از

قصبات آن ولایت است و بر شد و کاردانی از معتمدان سلطان شده بود در لوازم نگاهداشت قلعه

سعی بلیغ بجا آورد و با اینهمه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه که از کثرت درخت و

انبوهی خارزار گذر پیاده بصعوبت میسر بود چه جای سوار بعضی از هیزم کشان کوه بوزد و مصلحت

منافع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بقصد گران فروختن در پای قلعه می بردند و

مردم قلعه طنابها فرو هشته زر پایان میفرستادند و متاع بالا می کشیدند چون مدت محاصره

بدور دراز کشید روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند و محلی که

جای درآمد عساکر ممکن باشد می جستند یکمرتبه از طرف هالول که باغستان بود دستان بنستیر رفتند

جمعی که غله و روغن فروخته از میان جنگل بر آمده بودند بنظر اشرف در آمدند حکم شد که تحقیق کنند

که اینجماعه چکاره اند گفتند هیزم کشیم چون از اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند

سخن ایشان مقرون بصدق گشت حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند بناچار اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش باشند و آن جایگاه را بنمایند چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلند است در نهایت همواری که برآمدن بران در کمال دشوار است بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند و بفاصله یک گز جیب و وجب در دیوار کوه فرو کوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی برآیند سی و نفر برآمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند بیرام خان بموقف عرض رسانید که اینقدر توقف شود که مردم از میان راه بالا روند آنگاه خود متوجه شوند این گفت و خود پیش شد و از عقب بیرام خان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند و آنحضرت چهل و یکم بودند خود ایستاده قریب سیصد جوانان را ازین سلّم فولادی بسلامت بالا گرفتند و حکم شد که لشکر نصرت پیوند که بمورچلها تعین یافته بود بقلعه حمله کنند مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو میداشتند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده تشویه تیر اهل قلعه را بی پا ساختند و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر بدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته اند مخالفان تیره رای هر یک بسوراخی فرو رفتند و نقاره فتح بلند آوازه شد و اختیار خان از جائی که بود بالاتر بر سر کوهچه که آنرا موليه گویند برآمده متحصن شد همان قاضی زاده که مهتمم قلعه بود روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند او با وجود دانش و سرابی جهات سلطنت از علوم حکمت خصوصا هندسه و هیات نصیبهٔ تمام داشت و از شعر و معما نیز بهره مند بود و در مجلس عالی برخصت نشستن در جمیع مجلسیان دانشور سرفراز شد و بعواطف خسروانه امتیاز یافت و داخل مقربان عتبهٔ سلطنت شد و یکی از فضلا تاریخ این اول هفتهٔ صفر یافته است و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرف اولیای دولت درآمد و از ان طرف

در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضه داشت نوشتند که محصول ولایت
رسیده و عاملی که بمراسم تحصیل قیام نماید از وی چاره نیست اگر کسی تعین شود رعایا از عهده
ادای مال بیرون آیند سلطان بهر یک از ملازمان خود که ازین مقوله حرف میزد همه را خاموش
مییافت عماد الملک قدم جرات پیش نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که
بمقتضای برآمد کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرس آن نباشد عماد الملک
با دویست سوار متوجه احمد آباد شد در راه بمردمی که میدید مواجب چند نوشته میداد چون
باحمد آباد رسید ده هزار سوار برو گرد آمد هر که دو اسپ داشت یک لک گجراتی باو میداد در اندک
فرصتی سی هزار کس فراهم آورد مجاهد خان حاکم جونه کر با ده هزار سوار آمده باو پیوست و دران ایام
حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعه چاپانیر و بدست افتادن اسباب و اموال فراوان به بزم خسروانی
اشتغال میداشتند و پیوسته بر لب حوض در رویه جشنهای پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب
مییافت و از جلایل شرایط فرماندهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان قرب را ضابطه چند
قرار دهند و در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط اندیش تعین فرمایند تا همواره از نشست و برخاست
و ماند و بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد که پدر و مادر اندیشهای تباه است آگاهی
نماید علی الخصوص وقتیکه خدیو زمان با کثرت مشاغل پرده بجزئیات امور کشیده باشد و باید که اکتفا
نفرموده منهیان راست گفتار درست کردار تعین نمایند تا همواره از حقیقت احوال و مقاصد
این جماعه بمسامع اقبال میرسانیده باشد و اگر نه بسیاری از تنگ حوصلگان را بواسطه دوام
ملازمت سطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد و باده تقرب از هوش برده در پا لغز خسران ابدی
اندازد و فسادهای عظیم ازین بدمستی روی نماید چنانچه درینولا سانح شد شرح آنکه در خلال احوال
که شادمانی فتوحات غیبی بزم آرای دولت روزافزون بود چندی از کم حوصلگان ناقص نهاد

از نشن اختصاص وا وند و جماعه که دست از پا نشناخته بخیال فاسد دست زده بدست و پا گشتند
و فرقه که از خودبینی گوش بر اوامر پادشاهی نداده بودند گوش و بینی را جا بنیا فتند و طایفه که سر انگشت
عزیمت بر حرف خطا نهاده بودند نقش انگشت درشت بدیدند بعد از اختتام این قضایا
و احکام وقت نماز شام در رسید امام که خالی از ساده گی نبود در رکعت اول سوره الم ترکیف خواند بعد از
فراغ سلام حکم گردون انتقام بنفاذ پیوست که امام را ته فیل اندازند که او عمداً سوره فیل را
بکنایه خوانده و این عدالت بظلم فرود آورد فال بد زده است مولانا محمد پرغلی عرضه داشت نمود
که این امام معنی قرآن نمیداند اما چون شعله آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب عتاب در جواب
نشنید بعد از زمانی چون پرتو ساده لوحی امام بر حاشیهٔ ضمیر قدسی تافت و اشتعال نائره غضب
تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرموده تمام شب ابر رقت و بکا گذرانیدند و بعد از انصرام این امور
تردی بیگ خان را در چانپانیر گذاشته رایات نصرت آیات متوجه احمد آباد ساختند و بر لب آب
مهندری نزول اجلال فرمودند و عماد الملک نیز دلیری کرده پیش آمد هر یک کوچ موکب معلی
او نیز کوچ میکرد میان قصبه نریاد و محمود آباد با میرزا عسکری که هراول بود و چند منزل پیشتر
می آمد روبرو شده جنگ عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا
و قاسم حسین خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت افراشته طنطنه وصول
کوکبهٔ عظمت پادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی رسید این سخن گفتن و صدا بگوش اعدا
رسیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان معاً روی نمود یادگار ناصر میرزا چون از
همه پیش بود جنگ بر سر او آمد از جانب مخالفان عالم خان لودی و چندی دیگر تردد نمایان
کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت بدر برد درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان دران
جنگ بشهادت رسید درین اثنا شعشعه طلوع رایات پادشاهی و فتح بر فتح روی نمود دران هنگام

که موکب مقدس آنحضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند
از خداوندخان پرسیدند[1] که دیگر احتمال جنگ مانده است یا نی او جواب داد که اگر آن غلام
مبروص[2] یعنی عماد الملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد و اگر او خود نبوده است ظاهرا یک
حرکت مذبوح دیگر محتمل است بتحقیق آن بعضی مردم متعین شدند و کس زخمی که در میان کشتها نیم کشته
افتاده بودند از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عماد الملک بود روز دیگر موکب
والا شکوه کوچ کرده پیشتر نزول اجلال فرموده و میرزا عسکری با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت
و چون این طرف حوض کانکریه مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام اردو بشهر
در آید بعموم خلایق آزار خواهد رسید حکم شد که یساولان[3] بر سر هر دروازه شهر باشند بغیر از میرزا
عسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند و چون بسعادت کوچ فرموده در حوالی سرکیج
که معموره ایست دلکش نزول اجلال فرمودند روز سوم با مخصوصان بساط عزت بسیر شهر درآمدند
و بعد از آن در تنسیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند[4] و هندو بیگ را
با جمعی کثیر گذاشتند که هر جا احتیاج کمک شود خود را آنجا رساند و بعضی امیرزادها را پرگنات عنایت
فرمودند قاسم حسین سلطان را بروج نوساری و بندر سورت عنایت فرمودند و دوست بیگ
ایشک آقا کنبایت و برودہ یافت و محمود آباد بمیر بوچکه بهادر اختصاص گرفت و چون انتظام
مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیب شدند در وقتیکه موکب عالی
از دندوقه که در سی کروهی احمدآباد است گذشته بود عرایض[5] دولتخواهان از دار الخلافه آگره رسید
که چون رایات عالی از پایه سریر خلافت مصیر[6] بسیار دور شده متمردان حدود سرلعی و تمرد برداشته
دست فساد گشاده اند و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملوخان خروج کرده بر سر
مهتر زنبور جاگیردار سرکار هندیه آمدند و او اموال خود را گیرانده[7] با اوجین آمد و جمیع سپاهیان

که درین صوب جا بجا تعین بوده‌اند درا جین فراهم آمدند وارباب فتنه بجمعیتی وافر اوان شهر را محاصره نمودند و درویش علی کتابدار حاکم اوجین بزخم بندوق درگذشت و باقی متحصنان قلعه امان طلبیده دیدند رای گیتی نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چند گاه در مالوه بوده مستقر اورنگ اقبال کردند تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود و هم ولایت گجرات که بتجدید مفتوح گشت انضباط درآید و هم نائره فتنه و فساد که در حدود مستقر سلطنت اشتعال یافته منطفی شود بنابرآن گجرات را بمیرزا عسکری و گروهی از امرا سپرده عنان معاودت معطوف داشته بکمبایت نزول فرمودند و ازانجا بروده و بروچ و ازانجا بجانب سورت تشریف قبله اقبال فرموده ازان راه بسیر اسیر و برهان پور توجه فرمودند و هفت روز در برهان پور توقف نموده ازانجا کوچ فرمودند و از پهلوی قلعه اسیر گذشته مندو را مخیم فتح و اقبال ساختند و فتنه اندوزان بمجرد سمع معاودت رایات اقبال پریشان شده هریکی بگوشه خزیدند و آن حضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد و اکثر ملازمان رکاب دولت را جاگیر دران ولایت فرمودند و درهای کامرانی و کامبخشی بر روی روزگار کشودند

گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیال فاسد

بزرگی که قدر دولت و نعمت نشناخته راه ناسپاسی سپرد هرآئینه بدست خود تیشه بر پای خود زند و بزور خود در ورطه هلاک افتد و مصداق این مقال احوال میرزا عسکری و امرای گجرات است که از تنگ حوصلگی باندک کامیابی اندیشها بخود راه دادند و از بیست ناشایسته اول گرد خلاف دریکدیگر پدید آوردند و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند خان جهان شیرازی و رومی خان که صفر نام داشت و قلعه سورت بنا کرده اوست باید یگر اتفاق نموده

ولایت نوساری را که در تصرف عبد الله خان خویش قاسم حسین خان اوزبک بود
برآوردند و عبد الله خان آن نواحی را گذاشته بهروج آمد و متقارن این حال بندر سورت
نیز گرفتند خان جهان از راه خشکی روانه بهروج شد و رومی خان از راه دریا بر غرابهای جنگی
سوار شده با توپ و تفنگ بهروج آمد قاسم حسین خان دست و پا گم کرده بجانپانیر شتافت
و از آنجا باحمدآباد پیش میرزا عسکری و هندو بیگ آمد که کمک گیرد و سید اسحاق که از سلطان بهادر
خطاب شتاب خانی داشت کنبایت را بتصرف درآورد و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا
از پتن باحمدآباد رفت و دریا خان و محافظ خان از رسین برآمده پیش سلطان بهادر رفتند و
پتن را خالی یافته متصرف گشتند و از کمال بی اتفاقی و بی تدبیری حال بانجا رسید که
غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت
و محرک آمدن سلطان شد و نوشتهای دولتخواهان او پی در پی رفت تا آنکه سلطان بهادر
متوجه احمدآباد گشت و بزودی نزدیک سرکیج فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و
هندو بیگ و قاسم حسین خان نزدیک به بیست هزار سوار عقب اساول و بروی سلطان
رفته فرود آمدند تا سه شبانه روز مقابله داشتند و از آنجا که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درست
داشتند و نه سودای پاک از رتبه رائی و اندیشه نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان
شدند و انواع خسران روی داد نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر
عرصه تقصیر و ساحت کم خدمتی پیمودن ظاهر است که چنین روز نشاند سبحان الله گرفتم
که دل خلاص گزین که گوهریست بی بها و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد نداشتند نقد
معامله دانی و سوداگری که رایج این چار بازار است و چرا از دست داده بودند القصه
سلطان بهادر که هزار گونه اندیشه مندی داشت دلیر گشته متعاقب روان شد سید مبارک بخاری

هراول سلطان بود نزدیک بلشکر پادشاهی رسید جنداول یادگار ناصر میرزا بود برگشته جنگ
مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید و بدست میرزا زخمی رسید غنیم بجوی آب مهندری
ایستاد و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل بآبی داده بود از آب مهندری
که پیش راه بود بی محابا گذشت و خیلی از سپاه حرمت زندگانی بسیل فنا دادند سلطان نیز تا آب مهندری
آمد میرزا چون بجانپانیر رسید تردی بیگ خان لوازم مهمانداری بجای آورده بمحل خود باز گشت
روز دیگر میرزایان باندیشهٔ فاسد به تردی بیگ خان پیغام فرستادند که ما پریشان آمده ایم و لشکر
بدحالست از خزاین قلعه پاره برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم و اینجا نفس راست کرده
بدفع خصم مبادرت نمائیم و هندو که معسکر والاست قاصد شش روز میرسد عرایض میفرستیم
تردی بیگ بقول ایشان عمل نکرد و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین را متصرف شوند
و سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود اگر به بهادر دوستی نمائیم بهتر والا چون حضرت جهانبانی را
هوای مالوه خوش آمده است و حدود دار الخلافه آگره خالیست بآن صوب توجه کنیم تردی بیگ خان
از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر باو رسید برگشته اعتنا ننمایند
و کس پیش میرزایان فرستاد که بودن شمایان اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند که ما
میرویم تو بیا تا وداع کرده بعضی سخنان گفته روان شویم او بر مضمون ایشان اطلاع داشت جواب
آن چنانچه بایست ادا و صباح آن توپ انداخت میرزایان بخیال فاسد از اینجا کوچ کرده از
راه گهات کرچی بطرف دار الخلافه آگره روان شدند و تا لشکر فیروزی رسد در حدود جانپانیر
بود سلطان از آب مهندری که پانزده کروهی جانپانیرست نگذشت و چون گشتن میرزایان
و رفتن ایشان بصوب آگره شنید و بر خیالات واهیهٔ ایشان اطلاع شد از آب گذشته بر
جانپانیر آمد و تردی بیگ خان با وجود محکمی قلعه و سر انجام لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته

راه سلامت پیش گرفت در سند و بشرف بساط بوس مستسعد گشت و صورت راه های ناصواب
میرزایان بعرض اقدس رسانید[1] حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه میرزایان بی اعتدالی نموده
بدار الخلافه پیشتر نروند از راه چیتور بالغار نهضت فرموده و از اتفاقات حسنه آنکه در میان راه
در نواحی چیتور بهم رسیدند میرزایان بیچاره شده بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت
بمقتضای عطوفت ذاتی و عفو جبلی اعمال ناپسندیده ایشان را منظور نداشته و لطف عمیم را
عذرخواه گناه ایشان ساخته صلا بر رو نیاوردند[2] و بفیض احسان را ضمیمه عفو گردانیده بعنایات
خسروانه امتیاز بخشیدند و یکی از ناسازگاریهای زمانه که باعث توجه موکب عالی حضرت جهانبانی
ازین دیار بجانب آگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا ولد او که از شاه راه اطاعت
انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک داشته بودند چنانچه سابقا گزارش یافت در مولا بازار
بی سعادتی ذاتی از کنج خمول[3] برآمده سر بشورش برآوردند و همانا که جمعی برای نابینا ساختن او
تعیین شدند شرائط[4] احتیاط بتقدیم نرسانیده بودند و پرگنه بلگرام تاخته بقنوج رفتند و پسران
خسرو کوکلتاش که در انجا بودند امان طلبیده قنوج را بآنها دادند میرزا هندال که در آگره بود بدفع
این فتنه برآمد و در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند و جنگ در پیوست
چون مزاج کار فتنه سازان حق ناشناس شعله خس[5] مانند بود بنسیم[6] اقبال آن شعله فرو نشست و شمال فتح وزید لشکر اقبال
تعاقب نموده باردو آمد در انجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آماده پیکار شدند و درین اثنا
مژده وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافه آگره رسید مخالفان ادبار منش باز بجنگ اقدام
نموده شکست یافتند و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبه والا دریافت و
چون موکب والای حضرت جهانبانی بآگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگر قلعه مندو را خالی
یافته دلیرانه درآمد و قادر شاه نیز بمندو متعاقب رسید و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور آمد

وسلطان بهادر قریب دو هفته در جاپانیر بوده باز بدیپ رفت چون بانظار سطوت و جلال
حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی دولت ازو برگشته بود کاری که برای
سود خود می اندیشید سرمایه زیان او میگشت چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصور و مشاهده
صدمات جنود عظمت کسان را با تحف و هدایا پیش وزری فرنگ که از امرای بنادر بود فرستاده
استدعای آمدن خود کرد و درین اثنا میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت و سلطان بدیپ آمد
وزری با غرابهای و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ آمد و احوال معلوم او شد بخود اندیشید
که چون درین سلطان از مدد ما مستغنی ست مبادا بعد از دیدن بغدر پیش آید خود را مریض وا نمود
کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده ام چون صحتی روده بخدمت میرسم سلطان
از شاهراه احتیاط بیرون آمده درسوم رمضان نهصد و چهل و سه و آخر روز با معدودی بر
غراب سوار شده بپرسش وزری رفت بمجرد تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان شده
فی الحال باز گشت فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدی در قید ما آمده اگر بنادر
چند از و بگیریم بجای خود است وزری بر سر راه آمده اظهار نمود که اینقدر توقف نمایند
که بعضی تحف بنظر در آید سلطان گفت از دنبال فرستند و این سخن گفته بزودی متوجه غراب
خود شد قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکم در توقف نمود سلطان از روی بی تحملی
شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد و از غراب ایشان بغراب خود جست غرابهای فرنگ
که دور دور استاده بودند نزدیک شده سلطان را گرد گرفتند و جنگ در پیوست سلطان
و رومی خان خود را در آب انداختند رومی خان آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش
خود کشید و سلطان غرقه دریای فنا شد و همراهان سلطان نیز ضایع شدند و تاریخ این واقعه
فرنگیان بهادر کش یافته اند و بعضی میگفتند سری بر آورده بساحل نجات افتاد و بعد از ان

در گجرات و دکن هر چندگاه آوازه ظهور او در میان مردم می افتاد چنانچه یکبار در دکن
پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که اوست و با او چوگان باخت و ازدحام بر گرد او شد
ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده قصد او کرد همان شب از سراپرده او غائب شد مردم هم
کردند که نظام الملک او را ضائع ساخت و رعی میر ابو تراب که از اکابر گجرات ست نقل کرد
که ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان بهادر داشت دران ایام در دکن بود
بقسم میگفت که بیقین سلطان بهادر بود بعضی سخنان که درمیان من و او گذشته بود غیر او کس
نمیدانست مذکور ساختم و نشانها درست آمد در وسعت آباد قدرت ایزدی بتنوع امثال
این امور محال نتوان گفت آری چون سلطان آن روز بآب فرو رفت منتسبان او بجای که
نشسته بودند محمد زمان میرزا جامه کبود بمصیبت سلطان پوشیده در لباس زنان از خراسان بگجرات
بعضی را بدست تصرف خود در آورد و بعضی بدست فرنگ در آمد و جزوی بغارت رفت
و خود را با سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگان دعوی خون سلطان
در میان میساخت و گاهی زرهای خطیر نهان و پوشیده بدیشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام او
کنند تا آنکه روزی چند در مسجد دیو خطبه بنام او خواندند و مدتی بلوندی هم آنجاها بسر برد تا آنکه
عماد الملک بسر او لشکر آورده هزیمت داد و از آنجا بیچاره و خجالت زده روی امید
بآستان بوس حضرت جهانبانی آورد چنانچه مجملی در جای خود گزارش یابد و از تفصیل این
مقدمات که ذکر آن بتقریبات از تذییلات مقصود و محسنات کلام ست در نوردیده شروع
در اصل مقصود نماید چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند
از اطراف و نواحی آن بیباکان که سر تمرد برداشته گردن تنازع افراشته بودند در مقام
اطاعت و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند و باج و خراج را سرمایه

امن و امان خود ساختند اکناف ممالک محروسه برفاهیت و استقامت آرسته گشت

نهضت موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و انچه درین میان روی نمود

چون خاطر جهان آرا از مهمات ایجدود و پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تخلیه یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بالصوب معطوف دارند و برخلاف سابق ممالک را بمردمی که از اوضاع ایشان صفت استقامت مملکت داری هویدا باشد و تبدل احوال و توسط اختلال بمبانی احوال ایشان راه نیابد بسپارند و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرق بمسامع قدسی رسید عزم تسخیر بنگاله که بر پیشگاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره کشا بود و بجهت دواعی مذکور در پرده توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند

ذکر احوال شیرخان و این شیرخان از طبقه افغانان سور بود نام قدیمش فرید ست ابن حسن ابن ابراهیم شیرخیل و این ابراهیم پیوسته سوداگری اسپ میکرد و در زمره سوداگران تعینی نداشت و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود پسرش حسن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد مدتی در پیش رایمل جدرا ایسال درباری که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد نوکری میکرد و از انجا موضع جونه از اعمال سهسرام در پیش نصیرخان لوحانی که از امرای سکندر لودی بود رفته ملازم شد

وبخدمت وکاردانی خودرا از همسران گذرانید چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان
برادر او کمر خدمت بسته از انجا در سلک ملازمان بابن که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی
بودند منسلک شد وکار او قدری پیش آمد اکثر سرانجام مهام بتدبیر او صدورت می یافت
فرزند پسر او از زیاده سری بدنهادی پدر خودرا رنجانیده جدا شد و مدتی از نوکران تاجخان
لودی بود وچندگاه در اود ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتی نوکر سلطان جنید
برلاس گشت روزی سلطان جنید برلاس تقریبی اورا با دو افغان دیگر که از ملازمان او بودند
بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برده بود بمجرد آنکه نظر جهان بین حضرت بر ذات
بزبان مقدس گذشت که سلطان جنید چشمان این افغان و اشارت بغدر نبود
دلالت بر شور و فتنه انگیزی میکند او را مقید باید ساخت آن روز دیگر از نوازش فرار نمود
فردا آنگاه حضرت گیتی ستانی اندیشه نیکو راه داده پیش از آنکه سلطان بمردم خود سپارد فرار نمود
درین اثنا پدر او را اجل در رسید و اموال بدست او افتاد و در حدود سهسرام بنگالستان بود
که پرگنه ایست از رهتاس براهزنی و دزدی و مقدم کشی سر فتنه برافراشت و باندک زمانی
بروباه بازی و نادرستی خودرا از سرهنگان روزگار گذرانید چنانچه سلطان بهادر گجراتی
دست سوداگران امداد خرچ کرده او را پیش خود طلبیده او آنرا دستمایه فساد ساخته در زمین
[illegible] آمده دو دست اندازی و تاخت تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود و باندک زمانی جمعی
[illegible] از مردم رند و اوباش بر او گرد آمدند درین میان بهار که یکی از امرای لوحانی بود درخت
[illegible] بست و کسیکه سر رشته امارت انتظام دهد نبود شیرخان با اوباشان خود بایلغار
[illegible] مال فراوان بدست آورد و از انجا باز برگشته بجای خود آمد و بر سر الغ میرزا
[illegible] بحیله پردازی بر وغالب آمد و از انجا برگشته بنارس را تاخت

و چون جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به پتنه رفته آمد و در متصرف شد و در سوراج کند که سرحد
ملک حاکم بنگاله است با لشکر آنجا جنگ کرده نصرت یافت و آمد و در ابیتصرف درآمد و تا یکسال
با نصیب شاه والی بنگاله جنگ جدل مینمود و مدتی مدید محاصره کرده داشت از غرایب تر آنکه شیرخان
منجمی ممتاز شنید که راجه اودیسه دارد او را طلب نمود که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر
داشت از کار او آگاهی بخشد راجه او را رخصت نداد لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله
دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آن روز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهد شد
قضا را آنچه نوشته بود بهمان طور بظهور آمد شعر شنیدم ز دانا که دانش بسی است ولیکن پراگنده با هر کسی است
و درین ایام که رایات نصرت فتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرموده فرصت غنیمت دانسته زیاده سری
از اندازه گذرانده بود مجمل مبادی احوال شیرخان و خاتمهٔ کار و خامت عاقبت در خلال احوال گرامی
حضرت جهانبانی گزارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد الحاصل چون
یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فقرعلی که از امرای
کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود بضبط دار الملک دهلی قرار یافت و حکومت دار الخلافه
آگره را بعهدهٔ اهتمام میر محمد بخشی که از معتمدان دولت بود تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم
آنحضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام بخشد آنگونه شاه و نورالدین محمد
میرزا که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ نکاح او بود و ودیعت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم
از سرادق صلب او بوجود آمده بقنوج و آن نواحی بحراست آنها مقرر گشت و بالجمله آنحضرت سرانجام
مهمات ملک فرموده با مخدرات تتق عصمت براه کشتی شرق رویه نهضت فرمودند میرزا عسکری
و میرزا هندال همراه بودند و از امرا ابراهیم بیگ چابوق و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش
و تردی بیگ خان و قوچ بیگ و تردی بیگ اتاقه و بیرام خان و قاسم حسین خان ازبک

و بوجکه بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و پیک میرک و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ و
نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام
بودند و از راه بحر و بر لشکر فیروزی اثر مسیر رفت و آنحضرت گاهی بر کشتی نشسته و گاهی بر اسپ
سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب قلعه چنار
که شیرخان در آنجا بود معطوف داشتند و از آنجا که میرزا محمد زمان از سعادت بهره داشت چون
موکب عالی نزدیکی جنار رسید گرد خجالت بر جبین و عرق حیا بر روی از گجرات رسیده بشرف
عتبه بوسی دریافت و مجملی ازین واقعه آنکه پیش از آنکه میرزا از گجرات بیاید همشیره عزیزه
آنحضرت معصومه سلطان بیگم که کوچ میرزا باشد در آگره گناه میرزا درخواست کرده فرمان
استمالت گرفته بود و آنحضرت از روی عواطف ذاتی رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب
الطاف ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا نزدیکی موکب علی رسید جمعی از امرای معتبر را
باستقبال فرستادند و چون مسافت یک روزه درمیان ماند میرزا عسکری و میرزا هندال بموجب
اشارت عالی رفتند و میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم با سینه و میرزا هندال دست
تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند و میرزا را از روی احترام با دولتخانه عالی آوردند و آن روز
میرزا بموجب فرمان پادشاهی بخیمه خود فرود آمد و روز دیگر بدولتخانه عالی آمده استلام بساط
اقدس نمود و بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت و دو مرتبه در یک مجلس بخلعت خاص
و کمر شمشیر و اسپ سرفراز شد آری بدرگاه خداوند ایزدی سیات الحسنات خریداری کنند
و بد بهای را در عداد نیکوئی بشمار آرند در کارخانه کرم الهی چنین مشیت رفته که رحمت خاص او فراخ تر
عصیان میرسد هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند و این صفت بمناسبت سلاطین
که ظل اللّٰه اند مناسب تر و مطابق تر است که در گذشتن از گناهان منزلت بسعت رحمت

وصحت دولت ایشان میسر ساند و نامرادی که ثمره افعال ناشایسته است او را از وبال
عقوبت پروانه نجات می بخشد ملخص آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین عصیان
بزرگ که بخشش سزاوار نباشد باخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات بدی به نیکوی
پیش آمدند و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان از این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده
ملکه فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی ست و در اجرای سیاسات چندان بملاحظه و تانی اند
که هیچ پادشاه والاشکوه از دور آدم تا ایندم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه
درین شکرنامه اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی این نسبت را روزافزون گرداند و نتایج
این شیمه کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان از طلوع
رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعه چناده گذاشته قلعه را
استحکام داده بجانب بنگاله روان شده آن ملک را بجنگ گرفت و مال بسیار بدست آورد
چون موکب گیتی کشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحدود چناره نزول اجلال فرمود
رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت و رومی خان که در فتح حصون حصین و قلاع
سماوی ارتفاع یگانه روزگار بود و بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک
ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب میر آتشی سربلندی داشت برکشتیها ترتیب ساباط نمود
و از قطعهای پخته بر روی تخته آنچنان [illegible] مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف
هنرمندان حکمت اساس در [illegible] آن انگشت حیرت بدندان گرفتند تا کشتیها
بدیوار فرو برده آتش زدن آن [illegible] همین زمان در لرزه آمد قطب خان پسر شیرخان
از آنجا فرار نمود و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد
و امان یافتها که قریب دو هزار کس بودند اگرچه حضرت جهانبانی اول رومی خان را

معتبر داشته باو بخشیده بود اما مویدبیگ دولدی که از نزدیکان بساط عزت بتبدیل
دستهای ایشان فرمود که ببرند و آنچنان نمود که حکم پادشاهیست و آنچنین حکمی از دست او
بوجود آمد حضرت جهانبانی ملامت فرمودند رومی خان بعواطف شاهانه اختصاص یافت
و اعتبار و جاه او افزونی گرفت و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند و در چند روز
بسبب سرنوشت محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ
یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه
آمده از شیر خان استغاثه نمود و این معنی ضمیمه بواعث تسخیر بنگاله و علاوه دواعی توجه عالی
گشت آنحضرت او را بتفقدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز
بخشیدند و چون این یورش والا مصمم گشت جونپور و اینحدود را امیر هندو بیگ که از کبار
امرا بود مکرمت فرمودند و چنار دو به بیک میرک عنایت شد و سامان و سرانجام این یورش فرموده
از راه بره بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصه پتنه مضرب خیام گردون قباب شد
دولتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آنحضرت یورش بنگاله
تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک گیری بروش فیروزی یافتن بحصول مامول
هر آینه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوارست و باعث ویرانی
و تباهی سپاهی و والی بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خود را
هنوز راست نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث استیصال او بسهولت خواهد بود آنحضرت
بجهت نگاهداشت خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت گنگ شش آب و حکم بنهضت رایات
جهانگشایی فرمودند در بهاگلپور لشکر را دو جا ساختند میرزا هندال را با پنج شش هزار کس
از آب گذرانند که از آنطرف آب میرفته باشند چون ساحت مونگیر معسکر اقبال شد خبر آمد

که جلال خان پسر شیر خان که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده با خواص خان و برمزید
و سرمست خان و هیبت خان نیازی و سیار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبه گدهی که
بر مثابه دروازه بنگاله است مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد و حقیقت معامله آنکه
شیر خان باستماع توجه رایات عالیات جنگ را بهیچوجه بخود قرار نداده براه چهارکهند پیش
گرفت که چون موکب عالی به بنگاله درآید ازین راه به بهار و بصوب فتنه شورش افزاید و هم
اموال بنگاله را بامنی رسانند و جلال خان و جمعی را نزدیک گدهی گذاشته مقرر ساخت
که چون افواج گیتی کشای نزدیک رسد من بشیرپور برسم اینها با یلغار خود را بمن رسانند
و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند و حضرت جهانبانی از بهاگلپور ابراهیم بیگ چابوق
و جهانگیر قلی بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و کرک علی بیگ و بچکه بهادر
و جمعی کثیر نزدیک پنج شش هزار کس تعین فرمودند چون عساکر پادشاهی بنواحی گدهی رسید
جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته بر سر اردو آمد این مردم خود را راست نکرده
بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند و آداب ترتیب افواج تمام سازند لشکر مخالف بسیار
و این مردم بر سر استعداد و عزیمت جنگ نه بیرامخان چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت
و روی سپاه را از هم گسلانید و چپقلشهای دلیرانه کرد اما از کمک افواج قاهره بسبب بی ترتیبی
کوتاهی شد و کارها بر حسب دلخواه انتظام نیافت علی خان مهاونی و حیدر بخشی و هندی و دیگر
از اعیان دولت پایه والای شهادت یافتند چون این خبر بمسامع قدسیه رسید آن حضرت
خود بسرعت نهضت فرمودند درین توجه کشتی بحرآرا که بجهت سواری خاصه بود در کهلگام
غرق شد و چون موکب پادشاهی نزدیک افغانان تیره روزگار رسید این سیه بختان فرار
نمودند آنحضرت میرزا هندال را که بترهت و پورنیه نامزد شده بود بموجب التماس رخصت

فرمودند که بجاگیر تازه خود رفته بسامان لایق از آن طرف بنگاله درآید، حضرت جهانبانی از انجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند و بتائیدات الهی در سال نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد و شیرخان با سایر افغانان خلاصهٔ خزینهٔ بنگاله را گرفته از راه جهارکند بجدود رهتاس آمده بقلعهٔ رهتاس متصرف شد

گرفتن شیرخان قلعهٔ رهتاس را

و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس که قلعه ایست در نهایت محکمی و نهایت استحکام رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داد و طرح یکجهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کاری افتاده است میخواهم که مردمی بجا آری و اهل و عیال مرا با همراهان مرا در جای دهی و مرا رهین احسان خود سازی القصه زبان نیرنگسازی و پاپوسی براجه ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد این بیگانه ملک آشنائی شش صد دولی سرانجام داد و در هر دولی دو جوان مسلح را در آورد و باطراف دولی کنیزان را گماشت باین حیله سپاهی را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاهی را دران قلعه گذاشته دست منت دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را خوش کرده بعیش و عشرت نشستند و عساکر اقبال ملکی معمور و وسیع را دریافته اسباب بی پروائی را سرانجام دادند درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخود راه داده بی رخصت عالی در عین موسم باران متوجه دار الخلافه آگره شد هر چند مشاتیر نصیحت فرستادند سود مند نیامد پس از روزی چند در دار الخلافه آگره آمده اسباب شورش را ترتیب میداد و در خلوتخانه دماغ بی فرایزدی سودای سلطنت می پخت شیرخان وقت را غنیمت دانسته در فتنه و فساد گشود و آمده بنارس را محاصره کرد و باندک فرصتی بنارس را در تصرف خود آورد و میر فضلی حاکم آنجا را کشت و از آنجا روانه جونپور شد جونپور را بابا بیگ جلایر پدر شاهم خان داشت

که بعد از فوت هندو بیگ بابا بیگ را تربیت فرموده بودند در قید ضبط در آورده در مقام استحکام
آن شد یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ ازاوزده عزم بنگاله کرده میرفت آمده همراه شد پیوسته
اطراف و جوانب بقراولی میرفت و طلبگار نبرد و پیکار می بود جلال خان این خبر را شنوده
با دو سه هزار کس ایلغار کرده رسید و یوسف بیگ سیاهی لشکر را دیده مستعد جنگ شد و هر چند
از دور نمودار شدن لشکر غنیم ۱۲
همراهان کثرت مخالفان و قلت خود را گفتند فائده نداشت و در نواحی جونپور مردانه شربت اپسین
درکشید مخالفان روز دیگر آمده جونپور را قبل کردند و بابا بیگ جلایر در نگاهبانی داد مردانگی
و کاردانی داد و حقیقت احوال بمیرزایان و امرا نوشت و عرایض متواتر نیز بدرگاه معلی ارسال
داشت میر فقر علی از دهلی بدار الخلافه آگره آمد و نصایح ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد و بعد از
گفتگوی بسیار میرزا را از آگره برآورده آنطرف آب گذرانید و محمد بخشی را بران داشت که
آنچه در وقت گنجد امداد میرزا نماید که بزودی بجونپور خود را رساند و از انجا میر فقر علی رخصت گرفته
بحدود کالپی رفت که یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد و در حدود کره میرزایان با هم اتفاق
کرده پیشتر روانه شدند و مقارن اینحال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیگ
و میرزا نظر و جمعی دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نورالدین محمد
که او را در قنوج گذاشته بودند آمدند و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت و استدعای
استمالت ایشان نمود میرزا هندال نوشتهای التفات مصحوب محمد غازی توقعبائی که از معتمدان
میرزا بود فرستاد و شرح آمدن امرا را بیادگار ناصر میرزا و میر فقر علی نیز نوشته روان ساخت
و امرا خود پیش میرزا نورالدین محمد انتظار جواب نبرده بکول که در موجب زاهد بیگ بود آمدند
فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت کوته اندیشان نمک بحرام زبان بهذیان
گشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم اگر شما چنانچه خیال کرده اید بنام خود

خطبه میخوانید و در ملازمت شما بوده خدمات شایسته تقدیم میرسانیم و اگر نه پیش میرزا کامران میرویم و آنجا کامروائی و دوستکامی در کنار ماست محمد غازی توغبائی آمده پیغام امرا پنهانی رسانید و گفت که یکی از دو کار ناچار است یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا را طلب داشته نوازش یا بهانه امرا را گرفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش بسودای محال میخارید این معنی را از مغتنمات دانسته بوسیله مولانا عبید لعنت حرام نمکان عاقبت نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود و خیال تباه را بیشتر استحکام داد و چون بنارس و جونپور و اخبار در مسامع علیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت اراده طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول را که از اعیان مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف پادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدار الخلافه رساند و بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از خیالات فاسده باز آورده بزودی باتصال افغانان یکدل و یکزبان سازد و در چنین هنگام که امرا اندیشهای نادرست فکرهای ناسودمند پیش داشتند و نزدیک است که میرزا هندال را از جاده قدیم بلغزانند ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید میرزا هندال باستقبال برآمد و شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد و شیخ سخنان سنجیده و دلخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتی که براده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و شتر و اسپ و یراق جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهی داده شود اما اسباب و اجناس فراوانست همه را بدلخواه سرانجام میدهم چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نور الدین محمد از قنوج بایلغار آمد و همانا که امرا قرار داده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت اراده امرا شد و مرتبه دیگر محمد غازی توغبائی را پیش امرا فرستاد و امرا همان سخن را معاودت نموده گفته اند و قرار داده اند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را که فرستاده پادشاه است و صلاح کار با هم میزنند

علانیه تقبل رسانید تا بر همگنان بیقین شود که شما از پادشاه یکرو شده اید و باینجا جمع ملازمت
کنیم شیخ در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد و باتفاق میرزا
نور الدین محمد داعیهٔ ناخجسته مصمم شد و میرزا نور الدین محمد بفرموده میرزا هندال شیخ را از خانه
گرفته و از آب گذرانده در ریگستانی که نزدیک باغ بادشاهی بود فرمود که گردن زدند و امرای
مخذول العاقبه آمده میرزا را دیدند و در ساعت نحس و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال
خواندند و پیشتر کوچ کردند هر چند عصمت مآب دلدار آغا والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمان دیگر
نصیحت کردند سودمند نیامد و زبان حالش این مضمون میسرائید ؎ باد است نصیحت کسان
در گوشم ٭ اما بادی که آتشم تیز کند ٭ چون میرزا خطبه بنام خود خواند به پیش والدهٔ خود رفت آن
عصمت قباب جامه کبود در بر داشت میرزا گفته باشد که در چنین وقت شادکامی این چه طور
جامه ایست که پوشیده اید آن عصمت قباب از راه دوربینی فرمودند چه می بینی من ماتم ترا
میدارم تو خردسالی و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه صواب گم
کرده کمر بر هلاک خود بسته محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشته اید دربارهٔ من چرا توقف دارید
میرزا او را استمالت نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی این قضیهٔ ناگوار شنیده
از حدود کالپی براه گوالیار ایلغار کردند و خود را بدار الملک دهلی رسانیده در استحکام مبانی
شهر و لوازم قلعه داری اهتمام نمودند میرزا در حمید پور که نزدیک فیروز آباد است رسیده بود
که خبر ایلغار یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بجانب دهلی رسید میرزا و امرا کنگاش کرده بطرف
دهلی متوجه شدند اکثری از جاگیرداران خرد از اطراف و نواحی آمده میرزا را دیدند و کوچ بکوچ
رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی در قلعه داری کمر همت بستند و بمیرزا
کامران صورت واقع نوشته التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه شد چون

سجده و قصبه سنبت رسید میرزا هندال کار ناساخته سجده و دار الخلافه آگره شتافت میرزا کامران
چون قریب دهلی رسید میر فقر علی آمده میرزا کامران را دید و یادگار ناصر میرزا بهمان نهج در
استحکام قلعه کوشش داشت میر فقر علی بمقدمات هوش افزای میرزا کامران را باگره روانه
ساخت میرزا هندال در آگره بودن خود را قرار نداده بالور رفت میرزا کامران باگره آمده
از عصمت قباب دلدار آغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند
آن که بانوی سرادق دانش میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردن او انداخته میرزا کامران
ملاقات داد و میرزا بآئین لائق پیش آمد و روز دیگر امرای فتنه انگیز را گناه بخشیده کورنش داد
و میرزایان و امرا باتفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند اما چون
سعادت رهنمون این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت دولت پیرای نیافتند
الحاصل چون بیامن تائیدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد
و پای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جاگیرهای خود
یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند و ارکان
سلطنت بانتظام امور ملکی کمتر پرداختند و فتنه انگیزان ملک که همیشه نسخه آباد عالم از ان تخم
بیباکان خالی نباشد سر آشوب و شورش بر آوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده و فسردگان
فرو هشته را بالا کنند اختلال در مبانی احتیاط راه یافت چنانچه خبری که اعتماد را شاید بعسکر
اقبال نمیرسید و اگر اندکی از بسیار معلوم یکی از مقربان بساط عزت میشد یارای آن نداشت
که بموقف عرض اقدس رساند و نقش چنان نشسته بود که حرفی ملائم مذکور مجلس قدسی گشت
نشود رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان بوسیله دولتخواهان حقیقی که صلاح خود منظور
نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند معروض و متحقق ضمیر رشد حضرت جهانبانی بدولت

و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند هر چند
از کثرت باران تمام زمین در زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً
هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند تفویض
ملک بنگاله بزاهد بیگ میفرمودند آن بدولت روش کهنه عمله باطل اندیش درمیان آورده
ارادهای تباه پیش گرفت و از تیره رائی و سیه بختی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد آنحضرت
حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشته و در عین
باران مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیر خان چون آوازه مراجعت
موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دار الخلافه آگره شنود از جونپور دست باز داشته
متوجه رهتاس شد و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده
از راه چهارکند که آمده بود باز مراجعت نموده اراده بنگاله نماید و اگر نقش چنین نشیند و
متوجه دار الخلافه شوند و قابو باشد از عقب در آید و قصد شبخون کند چون موکب اعلی
حضرت جهانبانی بنزهن رسید شیر خان کمی لشکر و بی سرانجامی اردوی معلی معلوم کرده
شیر ک شد و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک نزدیک لشکر از هر طرف
قابو می طلبید و هیچکس اهمال آن نبود که از نیرنگسازی غنیم واقف شود ابن علی قراول بیگی
رفته خبر مشخص آورد و بوسیله میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید اگرچه موکب
عالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیر خان و
نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله افروز نایره غضب پادشاهی شد از کمال سطوت قهر
عنان توجه بجانب او منعطف ساختند هر چند معروض شد که در چنین وقتیکه بی سامانی
عساکر اقبال که بادپایان چندین مسافت بعید را پای در گل پیموده اند در اعلی مرتبه است

روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ اقبال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دوربین
لائق دولت آنکه درجائی طرح اقامت انداخته سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود
آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان
نهضت فرمودند باید دانست که رسمیست قدیم و قاعدهٔ مستمر که چون کارآگاهان ملک تقدیر
نقدی گرانمایه بکسی مقرر سازند پیشتر ازان ابواب ناکامی کشوده در کشاکش اندوه اندازند تا
خوشحالی آن گوهر یکتا از جا نبرد و بمقدار آن غم پرداخته کار باعتدال آرد بنابرآن چون ظهور
کوکب روشنی افزای جهانیان که از جیب قاجولی بهادر در عالم مثال آگاه دلان را بنوید دولت
انتظار سرفراز گردانیده بود نزدیک رسید هر اینه اگر پیشتر ازان نامرادی چند بظاهر روی نماید
چهرهٔ تامل خردپروران دوربین خراشیده نگردد و اهذا با لشکری چنین که عالمی بتسخیر توان کرد
از افغانی چند تیره رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد بنابرآن برخلاف مصلحت دید
اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی واقع شد و در موضع مهیه از مضافات بهوجپور
با شیرخان تقابل افتاد و در آنجا سیاه آبیست کرمناسا نام در میان دو لشکر واقع شد موکب
عالی آب اپل بسته عبور فرمودند هرچند لشکر بادشاهی اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته در
قراولان طرفین جنگی که دست میداد نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می بود و
افغانان از هر طرف بقتل میرسیدند تا آنکه مدت تقابل و تقاتل بامتداد کشید و برادران
گرامی که هر یکی کشایش اقلیمی را بس بود از کوتاه بینی اندیشهای دوراز کار سنگ راه دولت خود
ساخته بسعادت اتفاق فائض نگشتند و توفیق ادراک خدمت در چنین وقتی مساعد روزگار
دولت ایشان نشد هرچند مناشیر نصیحت می آمد نقش آن الواح الهی در ضمائر آهنین دلان
صورت نمی بست و شیرخان از روی روباه بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده

در صلح میزد و گاه اندیشه فاسد جنگ را در عرصه خیال جولان میداد تا آنکه بفریب فسون جمعی
از پیاده و مردم زبون را با اسباب آتشبازی روبرو گذاشته خود دو منزل عقب نشسته رفته
عساکر بادشاهی که پیوسته بحضرت ایشان نزدیک بود از مقدمات مکر افزائی آن حیله اندوز واقف
نشدند و پس رفته نشستند و بحسب تقدیر چون امری میخواهد که ظاهر شود بقدر بی پروائی
بارکان کارآگاهی ملحق میگردد و ازین سبب در شرائط نگاهبانی تهاونی عظیم راه می یابد
تا شبی که یاتیش محمد زمان میرزا بود از غفلتی تمام واقع شد آن روبه بازکه فرصت او در کمین
بود شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی معلی پیدا شد لشکر خود را سه توپ داشت یک توپ خود
و یک توپ جلال خان و یک توپ خواص خان لشکر بادشاهی را فرصت زین کردن اسب
و مجال جیبه پوشیدن نشد حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه
تقادیر شدند سر رشته تدبیر از دست رفته بود در وقت سواری بابای جلایر و تردی بیگ
قوچ بیگ بملازمت رسیدند حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا حاجی بیگم را برآرند آن دو
وفاکیش غیرت اندیش بر در سراپرده عزت شربت گوارای شهادت درکشیدند و میر پهلوان
بدخشی نیز با جمعی کثیر درگرد سراپرده عزت توفیق جان نثاری یافت وقت بغایت تنگ
شده بود حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد و ازانجا که حفظ و صیانت ایزدی کفیل حال
و ضامن مآل بود ساحت حریم حرم عفت را عرصه خیال بداندیشان نتوانست بود
و غبار اندیشه تیره رایان بر حواشی سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست
و انفس ناموس الهی از تقدیس خانه رفعت بدرباش حاجبان غیرت حراست پرده نشینان
خلوتخانه عفت بود و خیال فاسد در ضمیر آن تیره درونان راه نیافت بشیرخان آن عصمت قباب
در کمال صیانت و پرده پوشی با آبروی تمام روانه ساخت و بالجمله چون آنحضرت متوجه شده

پل را شکسته یافتند ناچار خود را سواره چون نهنگان دریا نورد به آب زدند قضا را ازآب جدا شدند
مقارن این حال چون نگهداشت ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود سقائی خضر راه ایشان گشت
و بدستیاری شناوری او ازین گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند آنحضرت درین اثنا از وی
پرسیدند که نام تو چیست و بعرض رسانید که نظام فرمودند که نظام اولیای و عنایت و مرحمت
بجای آورده با او وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینیم تا نیم روز ترا پادشاهی
میدهیم و این قصه پرغصه در نهم صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ بر گذر چوسه از کمین
تقدیر پرده کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد پرغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال
تتوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند و آنحضرت با میرزا عسکری و بعد دو سه روز
ایلغار کرده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران باستانبوس عالی سرفراز شد
و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران و والده ماجده او شرمنده و سرافگنده
از الور آمده ملازمت نمود و آنحضرت بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را بروی
او نیاوردند و تفقدات بی پایان که از اندازه بشری زیاده باشد پیش آمدند و چون ناگهان
از روی بی تدبیری امری سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر می بودند و در سر انجام
آلات و ادوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاهیان باستلام عتبه علیه
مشرف میشدند درین اثنا سقای پاک سرشت بامید وعده گرامی در پای تخت عظمت جا گرفت
حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مروت و احسان بودند چون سقای بینوا را
و در دیدند فی الحال حسب وعده خود را از سر برداشته تاج بوی دادند و تخت سلطنت بجهت آن خضر راه
خالی ساخته سقا را بموجب وعده او تا نیم روز بر تخت نشاندند و تخت نشین ملک نیم روز برابر ساختند
و بعضی از حکام و امرا و امر پادشاهی که خرج و خرش گنجایش آن نداشت مشتی ساخته بحکمرانی پایه امتیاز

او را بلندی بخت دیده و از بحر امواج بخشش گرد احتیاج از چهره احوال و قبایل او برداشتند
هر حکمی که دران جا چون برادر بر اورنگ شاهی ارتقا اعلی یافت با مضامین متعدد نگاشت میرزا کامران
از علو همت جای همت چنین شکایت برچنین حکایت ظاهر ساخت و خاطر انا چنین را ایماء
پیدا آمد بنا این قضیه روباه بازی شیرخان قصد بنگاله کرده تا حد و بهار آمده متصرف شد
و جلال خان را با جمعی پریشان بر سر بنگاله تعین کرده با اندک فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ
در پیوست و او داد جلادت داده عرصه نبرد را بقدم شجاعت پیموده تا از آنجا که مشیت الهی
و حکمت ازلی نقشبند صورتی دیگر بود تمامی امرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته ننموده
و فراغت دست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیگ بعد از کشش و
کشش در معرکه نتوانست قدم ثبات افشرد روی گردانیده بزمینداران بنیاد آورده بعد
پیمان نادرست بر آمده او و جمعی کثیر از همراهی بنیستی شتافتند شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده
سپه در جوش بر آمده شورافزا شد و آن ملک به تصرف و تغلب خود در آورده بدست تخت نشسته
بر افراخت و قطب خان که پسر خرد او بود با جمعی کثیر از اوباشان بر سر کالپی و اتاوه فرستاده
گشت چون این خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک
که در آنجا جایگیر ایشان مقرر بوده و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران با ... محال
محال کالپی قیام داشت بر سر او نامزد شدند این شیر مردان معرکه آرای ... روی با آن
روبه صفتان جنگ کرده آمده جنگ تلیم کردند ... فتح روی داده قطب خان
در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی ... از ... گروه ... سپاه ...
و ... پریشان ... ایشان ... مرتب ... ساختند
در ... میرزا ... ایشان ...

روی ننمود و چندانکه زنگار خلاف بصیقل مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینه روزگار او بهیچ
روی پدید نیامد و در چنین فهم عالی که با وجود خلاف بواطن اتفاق ظاهر از لوازم آیین دولتش
بود در چنین هنگامی که با چندین استعداد و قریب به بیست هزار کس جوق با او بود و از دولت
تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا داورزمین شمال رویه و تا حد سمانه جنوب رویه در حیطه
تصرف داشت با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود متعذر و مقصر ظاهر شد
تمارض نمود و بمقتضای افراط غفلت و تفریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید
ایزد تعالی درین کارگاه مکافات نتایج کردار بر وی عاید ساخت چنانچه در صدد حیات سزای
اعمال خود را بچشم خود دید و بعضی از آن بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود گزارش
یابد و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او نیز چنان شد مرضی که بخاطر میگذشت آن فال شد
راست + بیماری چند مزمن پیش او آمد و از بخت برگشتگی از تنبیهات غیبی متنبه نگشته بر مسلک
ناخشنودی منعم و بر رضای مفضل خود اصرار ورزید اولا خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور
فرستاد و روی از قبلهٔ آمال گردانیده از دنبال او خود روان شد و وبال دو جهان را که
جلب مضرت و دست جذب منفعت دشمن باشد باعث و بانی گشت هر چند حضرت جهانبانی
فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق همراهی نمیشود و اینچنین قابوی از دست میدهی مردم خود را همراه
کن میرزا بر عکس خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که مردم پادشاهی را بدراهی داده همراه خود
ببرد و میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان که خاله زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود همراه
میرزا کامران بدار الخلافه آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود و بنوازشهای
فراوان ممتاز گشته میرزا کامران بیماری خود را بهانه ساخته او را بهمراهی خود سعی کرد و میرزا حیدر
بجانب میرزا کامران میل نموده در مقام عذرخواهی شد و از بی فکری حرف رخصت در میان

آورد حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است و اگر ارادت
اخلاص است این نسبت بما بیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس مردانگی است خود باید همراه ما
شوی که ما بر سر غنیم میرویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری می نماید تو طبیب هستی و دارو شناس
که همراه روی و آنکه میرزا لاهور را مامن تصور کرده خیال فاسد است چه از بازپس ماندن این یورش
اگر امری سانح شود کنج سلامت در هندوستان نمیتوان یافت و نیز امر از دو بیرون نیست اگر
ما را فتح است شما را چه رو و کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوانند برداشت که مردن بر آن زیستن
شرف دارد و اگر عیاذاً بالله حال برخلاف باشد بودن شما در لاهور محال خواهد بود هر کس که
این انگاشته میرزا کامران داده دماغش خبط یافته یا خیانت ورزیده و حق را از وی پوشیده
و از راه خوشامد درآمده است الحاصل میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار طریق هدایت یافته
بدولت رفاقت موکب عالی معزز و ممتاز گشت و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار
کس را با سلیقی میرزا عبدالله مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت

توجه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنه شیرخان و مراجعت بعد از محاربات و سوانح عبرت افزا که بعد از آن وقوع یافته

چون کارآگهان بدائع طراز هنگامه نگارخانه تقدیر در نقش و نگار طرح دیگر زند اگر کنون کار به مراد نشود
جای شکر است نه مقام شکایت و لهذا ایزد جهان آرای اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت
و جمعیت را متفرق ساخت و آنحضرت با لشکری اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند و از قوت دل
و استقلال همت جبلی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند و چون موکب عالی بموج پوریا
شیرخان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست آنحضرت با سپاه معدود

از آب فرود آمدند و در اندک زمانی بر گذر جهوج پور پل بسته شد جمعی از یکه جوانان تیز جلو قریب
صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بی زین سوار شده به آب زدند و مانند شیران
دریائی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا درآمدند و چون نهنگان دریانورد دریکجا عنان از فکر زده
از آب گذشته جمعی کثیر را منهزم ساختند و داد مردانگی و پهلوانی داده بهوای مراجعت عزم
اردوی نمودند چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گرد باز نامی را که در جنگ چوسه بجانب
فوج عمده مانده بود بشکستن پل سر دادند آن فیل بی اعتدال خود را به سر پل رسانیده قواعد آن را
درهم شکست دریوقت از اردوی معلی توپی رها کردند که بر قوائم فیل گرد باز را خورده ساخت و لشکر
غنیم که زور آورده بود هزیمت یافت و جوانان فدوی داد شجاعت داده بسلامت آمدند
دوران دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند بملاحظه و تأنی کوچ بکوچ میرفتند و بآشنای راه
کشتیهای مخالفان نمودار شد توپی از توپخانه پادشاهی سر دادند کشتی کلان مخالفان درهم شکست
و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد و مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود در اواخر حال
محمد سلطان میرزا پسران الغ میرزا و شاه میرزا که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی میشود
نبیره دختری سلطان حسین میرزا اند بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلند بودند
و بعد از شنقار شدن آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفتها بظهور آوردند چنانچه
ایمائی بر جمعی گزارش یافت چون ستیزه باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه کار با ولی نعمت کام
روا نه کار ناساخته باز بعتبه علیه حضرت جهانبانی آمده سجده عبودیت بتقدیم رسانیدند و آنحضرت
از کمال مروت و فتوت گناهان کرده ایشان را ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز
بخشیدند و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بدنهادی افتاده بود باز از بیدولتی و کم فرصتی
در چنین وقتی اختیار فرار نموده پای از دائره قرار و اعتبار بیرون نهادند و در راههای گریختگان دیگر

ای وقت قرار و شرکت بود هنگام گریز و فرار ۱۲

شده راه گریز به بی دولتان نمودند[۵۱] و بسیار از مردم طریق حرام نمکی سپرده خود را بکنار کشیدند
رای مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنان مقتضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی
باید انداخت تا هر صورتی که از پردهٔ غیب چهره کشا باشد جلوهٔ ظهور نماید و اگر درین مقصد تاخیر رود
کار طور دیگر خواهد شد و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت[۵۲] بهمین عزیمت که سد راه رفتن مردم نماید
پل بسته عبور فرمودند پیش لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جا [illegible] و انتظام دادند و مورچلها
قسمت فرمودند شیرخان [illegible]
جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند در هنولا تحویل[۵۳] سرطان شد و موسم باران رسید و سحاب
چون فیلان مست بجوش و خروش درآمده چکیدن گرفت و آن سرزمین که مضرب خیام عالی
بود از آب باران لبالب شد ناچار فضای بلند که از آسیب گزند آب و گل محفوظ باشد
طلب کردند تا سراپردها و توپخانه و اردوی معلی را بآن ساحت کشند و قرار یافت که صباح
که روز عاشور[۵۴] است افواج را ترتیب داده بایستند اگر مخالف از خندق برآمده پیش آمد
بجنگ پردازند و اگر بجای خود ماند بجائیکه جهت نزول مقرر شده فرود آیند دهم محرم سنه نهصد و
چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند و صفها آراستند محمد خان رومی و پسران استاد علی قلی
و استاد احمد رومی و حسن خلفات که سرکاران توپخانه بودند هر کدام گردونها[۵۵] و دیگها را
نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند و قول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت و میرزا هندال
را پیش قول جای مقرر شد و میرزا عسکری برانغار سر کرد و یادگار ناصر میرزا جوانغار را انتظام
داد میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانب چپ [illegible]
یمین به بسیار آنحضرت اقتران و اتصال داشت جای داده بودند و از بنده تا حد جوانغار [illegible]
بیست و هفت امرای توقدار[۵۶] بودند شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمد و جوق[۵۷] که در میسره [illegible]

بیشتر بودند بیرون خندق ایستادند و سه جوق متوجه لشکر شدند جلال خان و سرمست خان
و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی
و جماعه کررانی مواجهه یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان در رسیدند و خواص خان و برخی
دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد
چپقلشهای غریب بظهور آمد و جلال خان از اسپ افتاد و افغانان بادشاهی غنیم خود را برداشته
بغول ایشان زد و چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد و خواص خان
و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند و بمجرد حمله افغانان اکثر امرا دست بکار نابرده
روی بازپس نهادند آنحضرت بنفس نفیس خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند چه جای
حسابی نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود اما درین وقت مردآزمائی غیرت و جلادت
و حدت شجاعت نمیگذارد که عمل بر قانون شود چنانچه دو نیزه درین کارزار بدست آنحضرت
شکسته شد و داد تردد و مردانگی دادند اما برادران برادری بجا نیاوردند و امرا قدم رسوخ در
دائره ثبات نگاه نداشته از وخامت تقصیرات خود غافل شدند و چشم زخمی چنین بولی نعمت
روا داشتند و آن بزرگوار صورت و معنی که بدیده حقیقت بینا و مشاهده اسرار قدر دانا بودند
با چنین لشکر بسیار کم بر نفاق تهی از اخلاص که متوجه این یورش شدند همانا که بخاطر خود
عبور کرده باشد که بیارگی مردانگی بشهرستان عدم شتافتن و سمند حیات را بسر منزل فنا
تاختن بمراتب بهترست از مدارا بدشمنان دوست نما و بایشان بنفاق در ساختن و نرد
رد و بدل بحریفان کجباز باختن از آنجا که باین بی آبرویان خورده شود و سراب اسپی
چنانچه از یورش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت آن معنی غایت ظهور داشت
بعضی از دولتخواهان یکجهت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور بر آوردند

این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میگوئیم والا در عالم تحقیق برازندهٔ ایزد جهان آراست
چون صعود کوکبهٔ ایجاد و علو طنطنهٔ ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص
نزدیک شده بود دادار بدایع آفرین اینچنین نیرنگ هویدا ساخت گروهی از خردمندان اقیاس آنکه
این واقعه برسم مزید آگاهی و تنبیه احتراز است نه از قسم بادافراه کردار چنانچه نزد حکمای سلف مقرر است
که حوادث روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل ست و نسبت بعوام بجای زنگار طایفه از روشن ضمیران
پاک سیرت برآنکه این سانحه نقش ترتیبی ست چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعدی را بپایهٔ
بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب کونیه از شادی و غم و صحت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض
میگردانند تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود و برخی از تیز روان عرصهٔ شهود برآنند که غرض ازین
ابتلا آنست که منت الهی بران نغته که هرگاه سعادتمندی را عطیهٔ عظمی کرامت میشود و زمان حصول
این دولت علیا نزدیک میرسد در پیشگاه آن وقت مورد محن و مصرف فتن میسازند و گرد تفصی
بر اذیال جاه و جلال او می نشانند تا چون بدرجهٔ کمال و ذروهٔ قصوی متصاعد شود خال این
نقطه سپند عین الکمال او گردد و روشن تر بیان کنم که چون اوان ظهور اقدس از مظاهر انسی
و مطالع بشری که طینت قدسی زینت حضرت آنحضرت حامل آن گشته بود و در مکامن بطون
و ظهور افراد متنوع جلوه گر شده قدم در عالم ملک شهادت می نهاد بنظرات خاص ایزدی در مراتب
رفعت شرف ترتیب مییافت و اکنون که زمان ظهور مقصود اعلی ازان انور که وجود اقدس حضرت
شاهنشاهیست قریب شد قضیهٔ نامرضیه را سپند این دولت ارجمند ساخته جمال آرای
کارگاه ابداع چنین کارفرمائی کرد اکنون از پرده کشائی باز آمده بسر سخن می آید و بالجمله چون شکستی
که درستی جهان را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ که تخمینا یک فرسخ بوده باشد امرای
بی جنگ روگردانیده شتافتند جزای کافرنعمتی و حق ناشناسی یافته غریق گرداب ناکامی شدند

وسفاین حیات خود را بمکافات نادرستی بموج خیز فنا دادند و حضرت جهانبانی بقدم ثبات و
تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه بر آمدن ملاحظه مینمودند
چون کناره بلند بود راه بر آمدن میسر نمیشد یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته در آنجا رسیده
دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد و در معنی بدستیاری سعادت جاودانی بجنت دولت
بخود کشید آنحضرت نام و مولد او پرسیدند او بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من
غزنی است از ملازمان میرزا کامرانم آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند و درین اثنا
مقیم بیگ از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت یافتگان نوید دولت
درج ساخت و باین نیت اسپ خود را پیش کشید و بمواعید الطاف پادشاهی نوید اختصاص یافت
حضرت جهانبانی از آنجا متوجه دار الخلافه آگره گشتند و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند
چون بجدود موضع بهنگا پور رسیدند اهل آن قصبه از خرید و فروخت مردم پادشاهی بسته در مقام
بی هنجاری در آمدند چنانچه هر کس بدست ایشان می افتاد قصد او می نمودند حقیقت این معامله
چون بعرض معلی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندال میرزا رفته
باین گروه شقاوت پیشه دستبردی نمایند و تادیب کنند قریب سی هزار کس از سوار و پیاده
ازین گروه شقاوتمند فراهم آمده بود چون حکم پادشاهی بایشان رسید میرزا عسکری از رفتن
تقاعد نمود یادگار ناصر میرزا قمچی چند انداخته می گوید که از بی اتفاقی شمایان کار باینجا رسید
هنوز متنبه نمیشوید و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال فرمانبرداری نموده متوجه آن جماعت شدند
جنگ عظیم در پیوست و جمعی کثیر از کوران بی سعادت بقتل رسیدند و میرزایان تنبیه نموده مراجعت
کردند و میرزا عسکری که شکایت ناک آمده بود معاتب شد و از آنجا حضرت جهانبانی الغار فرموده
باگره نزول اجلال فرمودند اطراف ممالک بر هم خورده بود و فتنه از هر طرف سر بر داشته

صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر ربیع که از سادات صفوی بکمال علم و عقل منفرد و باکرام و اجلال
سلاطین ممتاز وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر رای جهان آرای قرار بران
یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند اگر میرزا کامران بعد از وصول داورشی و سعادت یاوری کند
و در مقام تلافی و تدارک درآمده کمر نیکو خدمتی بربندد هر آینه رخنه فتنه بسته میگردد باین عزیمت
صایب از انجا متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل رفت و میرزا هندال بالور رفت و هیژدهم
محرم این سال قاسم حسین سلطان بموافقت پیک میرک در ساحت دهلی سعادت رکاب بوس
دریافت و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم شهر مذکور از انجا پیشتر نهضت فرمودند
و در بیست و دوم این ماه در قصبه رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولت اقدس دریافتند
و در بیست و سوم ماه حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اجلال فرمودند اهل قلعه
دروازه شهر را بر روی آنحضرت بستند و ابواب شقاوت بر خود گشودند و آنحضرت بدولت
و سعادت متوجه شده در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند در هفدهم صفر موکب والا بسهرند
رسید و در بیستم این ماه میر فقر علی در اثنای راه محمل حیات بربست چون موکب عالی در حوالی
لاهور قریب دای دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد و آنحضرت
درباغ خواجه دوست منشی که دلکشا ترین منازل لاهور بود بدولت فرود آمدند و میرزا
درباغ خواجه غازی که دران ایام دیوان میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن میرزا
عسکری از سنبل رسید و در خانه امیر ولی بیگ نشست و در بیولا دولتمند سعادت منش
شمس الدین محمد که برکناره دریا دست داده بود آمد و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت
و در غره ربیع الاول نهصد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و سایر ملازمان
جمع آمدند و با وجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمیشدند

و کمر صدق بر میان همت نمی بستند و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنگاش
میکردند و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین گواه میگرفتند
و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق و میر ابوالبقا و جمعی که در کنگاش شریک بودند
تا آنکه روزی جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتی تذکره
نوشتند و تمام اهالی و اعیان گواهی خود را بران آل سعادت ثبت نمودند و چون این تمهید
وثوق باختتام رسید شروع در کنگاش کردند آنحضرت در هر باب نصایح بلند و کلمات
ارجمند فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامت عاقبت طایفه که از جاده قویم
اتفاق عدول کرده اند بر همگنان روشن است علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان
حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زد هیجده پسر کامکار اقبالمند گذاشت با چنان دولتی
مستقل و سامانی موفور از بی اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال مابین دولت
معدلت مرکز امنیت بود در اندک فرصتی مورد چندین حوادث گشته بشاهی بیگ انتقال یافت
و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا که بروم رفت اثری نماند و همه فرزندان میرزا
بالسنه و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
هندوستانی بدین وسعت را بچه مشقت گرفته اند اگر از بی اتفاقی شمایان از حیطه تصرف
برآمده بدست چندین ناکسان درآید دانایان شمارا چه گویند اکنون شما را باید سر بجیب تفکر
نیک فرو باید برد و از گریبان غیرت بیرون باید آورد تا در میان خلائق سربلندی حاصل
آید و موجب خشنودی رضای ایزدی گردد هر یک از ارباب عهد و پیمان و اصحاب مواثیق
و ایمان چنین عهدهای قریب را فراموش کرده بمقتضای هوا و هوس حرف سرگشته
میرزا کامران گفتند آنکه بخاطر من میرسد آنست که پادشاه و همه میرزایان جبر

روزی چند در جبال بسر برند و اهل و عیال تمام مردم را من برداشته بکابل برده و همان
رسانیده باز آمده ملحق گردیم و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ با افغانان
صورت نمی بندد و مناسب آنست که بجدر و بکر رفته آن ولایت را بدست آریم و بقوت وی
گجرات را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلیص این ملک با حسن
وجوه میسر خواهد شد میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه سهرند تا کوه [illegible]
دامنها را مستحکم ساخته بنشینند و من متعهدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را تخلیص سازم
و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامنی محفوظ از آن نیست
چهار ماه باید که شیرخان برسد و با گروهها و ضرب زنها که اقتضا و محاربه اوست بکوهستان
نمیتواند رسید و در اندک فرصتی لشکر افغانان ویران خواهد شد و چون زبانها با دل موافق
نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد و هر چند گاه سخن در میان می آمد و آنحضرت نصایح ارجمند
میفرمودند که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود و از تیره رائی برگشته در مقام [illegible]
آید میرزا از سخن خود برنمیگشت و همگی همت او آنکه هر یکی بطرفی ویران شوند و خود بکابل
رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد و پیوسته در اندیشهای نادرست فرو رفته بود و بخشایش
اقبال بخش هوش افزا او را امیدوار میساخت و با هر دم از موافقت میزد و [illegible] ابتدا
مسعود می برایم و از یکدلی و یکرنگی به پیکار مخالف کمر همت می بندیم و از راه باطن اسباب
مخالفت را استوارتر میساخت تا آنکه از خیرگی و تیره رائی قاضی عبدالله صدر خود را [illegible]
پیش شیرخان فرستاد که رابطه وداد استحکام دهد و پیمان محبت با و بندد و کام خود را [illegible]
بیش جوید و در مضمون مکتوب چنان نوشته که اگرچه بحسب ظاهر با برادر سابق [illegible]
زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم شیرخان بعد از این واقعه ادبی آمد و [illegible]

رفته بمیرزا کامران همراه شد و سکندر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید و در رجب سنه نهصد و چهل و نه
که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان متوجه صدود سند شدند بعد از چند منزل هندال میرزا
و یادگار ناصر میرزا از بی تاملی باغوای بیگ میرک که از ملازمت جدا شده باشیان پیوسته بود
راه مخالفت پیش گرفته از آنحضرت جدا گشتند درین اثنا قاضی عبدالله با چندی از افغانان
رسید قراولان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند افغانان سیه روزگار بقتل
رسیدند و عبدالله تیره بخت که لختی چند از عمرش هنوز مانده بود بشفاعت بابا دوست
از سیاست نجات یافت و تابعیت و میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند هیچ نمیدانستند
که چه کار کنند و کجا روند از بخت و سعادت جدا گشته و همصحبتی دولت را گذاشته مقصد گم
کرده و راه مقصود درایی نبرده هایم و متحیر میگشتند و حضرت جهانبانی براه دشت متوجه بکر بودند
و بتخمین و قیاس راهی میرفتند آب نایاب و غله هیچ جائی ببدرقه تحمل و زاد توکل طی منازل
و قطع مراحل میشد تا آنکه روزی آوازه نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که در دو سه کروهی
میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا در وادی طلب میزنند حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را که از
همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود پیش
میرزایان فرستادند تا از مستقر این موکب اعلام دهد و بسخنان سعادت بخش خرد افزا گفته
میرزایان را باستلام عتبه عالیه هدایت بخشد میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پندپذیر
ساخته بدولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند
و خواص خان و فوجی عظیم افغانان از دنبال می آمد هر چند لشکر ظفر قرین بغایت اندک بود
بجنگ دلیری نمیکرد و در اواخر شعبان که اردوی والای باچه رسید امیر سید محمد باقر حسینی
که دیباچه سادات و علمای عهد بود رحلت نمود و همانجا مدفون شد و آنحضرت برعیت او

تا نسبت عظیم فرمودند و چون عالم کون و فساد نشاه ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضاء اله
شیوه بالغ نظران مقام تسلیم ست داده بحکم ایزدی رحمتی گشتند و چون نزدیک بوطن
بخشوی لنگاه که از زمین داران و اعیان آن سرزمین بود مخیم سرادقات جلال شد فرمان
عنایت و منشور التفات و خلعت فاخر مصحوب پیک بکاول و کچک بیگ فرستادند و او را
بخطاب خان جهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته درباب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن
غله باردوی معلی امر فرمودند بخشوی لنگاه استقبال فرستاده نموده تسلیمات بجا آورد و باحترام
پیش آمد اگرچه بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد اما دراینچه مامور شده بود
فرمانبرداری نموده بتقدیم رسانید هم پیشکش لایق فرستاد و هم سوداگران را سر راه کرد که از
اقسام اجناس بمعسکر والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه
بکر شدند و یادگار ناصر میرزا بسمت هراولی پیش پیش میرفت و در بیست و هشتم رمضان نهصد
و چهل و هفت رایات عالی که بحدود بکر رسید و پیش ازین بدو وزر قاضی غیاث الدین
جامی را که انتسابی باین دودمان عالی داشت و بفضایل و مکارم متحلی بود بمنصب صدارت
ممتاز فرمودند و چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبه
لوهری که درکنار دریای سند روبروی بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت آنحضرت
بنفس نفیس خود درباغی که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت نزول اجلال
فرمودند عمارات دلپذیر که در انجا تعمیر یافته بود بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت
و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته
فرود آمد و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از و بآنجانب
آب منزل گرفت سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسن بیگ ارغون بود ولایت

بکر را ویران ساخته استحکام قلعه داری نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر
کرد و این شاه حسن بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون ست که چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
قندهار را از و بزور گرفتند او بجد و جهد و بکر افتاد و تمامی این ناحیت را در تصرف خویش در آورد
چون موکب همایون بقصبهٔ لهری فر نزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز
سعادت آستان بوس نماید و قلعه را بملازمان درگاه سپارد او معروض داشت که من نوکر میرزا
شاه حسنم مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست بی رخصت
او قلعه سپردن هم سزاوار و امثال این ضعیف ثانی نمود و آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر
و میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسین بته فرستادند و مواعید عنایات شرف
امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسین فرستادها را آداب بجا آورد و شیخ میرک را که نقاوهٔ اولاد شیخ پوران بود
و جماعهٔ ارغون از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند برسم رسالت با پیشکش لائق مصحوب ایلچیان
بادشاهی بدرگاه معلی فرستاد و عرضه داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد و ولایت جاجکان
در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز ست مناسب دولت آنست که عنان
عزیمت با تصوب منعطف سازند و آنرا در تصرف در آرند که هم سپاه دولت را فراغت خواهد بود
و هم من بخدمت نزدیکی خواهم شد دولت بمن قرین و سعادت همنشین آمد که آنحضرت بآنحدود
نزول اجلال ارزانی داشته و بمرور و تدریج دغدغها از خاطر زایل کرده بسعادت رکاب بوس
سرافراز خواهم شد و معروض داشت که چون من بعز بساط بوس مستسعد گردم باندک توجه حضرت
ملک گجرات در حوزهٔ تصرف اولیای دولت خواهد در آمد و بعد از انتظام مهام آن سائر ممالک
هندوستان بدست خواهد افتاد آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدل ساخته از در مکر و تزویر
در آمده سخنان راست نما را جلوه میداد آنحضرت میرزا هندال را بجانب پاتره تجرد و تعین فرمودند

تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه لهری بسر بردند که شاید حاکم ته راه سعادت پیش گیرد درین اثنا
بجهت سرفرازی میرزا هندال بصورت سلام و سجده و پابوس تشریف ارزانی داشتند و بمقدم دولت افزا
پایه سعادت او را سربلند گردانیدند چون زمان ظهور نیر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال که
زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن افزای کمال دینی و عقبی است نزدیک رسید اسباب حصول
این دولت عظمی و آثار وجود این عطیهٔ کبری زمان زمان آماده تر میگشت که بفیض قدوم آن
نور پرور ایزدی دیدهٔ انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم بالا روشنی پذیرد و مشام ایام
زمانه از پرتو نور مقدم آن درهٔ اکلیل خلافت ضیای صبح سعادت گیرد آن بود که درین
یورش در خوبترین آنی و شریفترین زمانی و نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی
نشانی مریم مکانی را که فروغ عصمت و طهارت و نور سلطنت و لایت از جبین مبینش هویدا و خورشید
بآئین پادشاهی و روش بزرگی در حبالهٔ عقد در آوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینهٔ
انعام نقدها بر فرق روزگار ریختند و دلها را بنعیم دولت مسرور و معمور ساختند و خواجه یحیی
جامی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عبودیت بجا آورده از آنجا همعنان دولت
و اقبال متوجه اردوی معلی شدند و مدتی حدود بکر مخیم سعادت بود و رفته رفته از بیدولتی و
زمینداران گرانی غله و ویرانی ولایت روداد پیوسته در خاطر میرزایان که همرکاب و
همعنان بودند اندیشهای سست و فکرهای نادرست که در مشرب منافقان گوارا و مطبوع
تواند بود میگذشت تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگار ناصر میرزا که پیوسته در باطن
داعی مخالفت بود بتحریک قراچه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت
برخاسته بقندهار رفت و کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او
اعلام بخشید چون این خبر بمسامع قدسی آنحضرت رسید روز سه شنبه هیزدهم جمادی الاولی

نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابو البقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و با عزاز تمام خدمت میرزا پیش یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاه ضلال بمسلک مستقیم صواب آورد میر بسعادت رفته میرزا را بسخنان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز از راه مخالفت باز آورده بشاهراه موافقت رهنمونی کرد و بدین عقیدت و آئین حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت و مقرر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراک ملازمت نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمتگاری و جانسپاری ثابت قدم باشد مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه از و باشد و چون بکابل نزول اجلال واقع شود غزنی و چرخ و موضع لوهکر که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده بودند باو تعلق گیرد روز چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود مردم بکر از رفتن میر واقف شده جمعی را بر سر کشتی فرستادند و بر میر تیرباران کردند زخمی چند کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عالم فانی بملک بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز رقت تمام روی داد و تاسف عظیم فرمودند و بر زبان حقائق ترجمان گذشت که از مخالفتهای و سرکشیهای برادران و حق ناشناسی نمک پروردها و بدمددی یاران و دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت و چندین کلفتهای می نمود همه یکطرف و واقعه میر یکطرف بلکه آن حوادث طرف این نمیتواند شد و الحق بزرگی همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند لیکن چون در ذات مقدس حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل حق شناس ودیعت نهادهٔ دست قدرت بود در چنین مواقع که لغزشگاه بزرگان دین و دولت قرین عقل کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند و هر اینه در امثال این سوانح دانش ربانی که بسا مردم را پایهٔ صبر از جای میبرد و هوشمند خداپرست با عقل خداداد مشورت فرموده برضا گراید و اگر بواسطهٔ

بهجوم هموم و استیلای طبیعت باین نزهتگاه نتوانند رسید جزع و فزع که شیوهٔ دلبستگان عالم

صورتست گذاشته به تنگنای شکیبائی در ساختند و الحمد لله که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریت

در اول حال قدری مغلوب احزان و مهموم شدند لیکن بمقتضای عقل کامل و طبع که بالغ نظران

خداشناس در گلستان رضا و تسلیم گلدسته بند میوه چین باشند بسوانح کونی خورسند گشته بهبود را در

تقدیر ایزدی دانستند و بدیدهٔ حقایق بین تماشاگر شقایق این حدائق شدند بعد از پنج شش روز

ازین سانحه عبرت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی

دریافت آنحضرت را بروابط مهربانی پیوند روحانی دادند درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکم

تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند که آنچه التماس نموده بموقف قبول پیوست

بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند و والی تته مدتی حرف آمدن در میان داشت چون

سخن او از چراغ صدق بی فروغ بود پرتو وقوع نمی یافت تا آنکه حضرت جهانبانی بکره آمده و

را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غرهٔ جمادی الاخری سنه نهصد و چهل و هشت بصوب تته

نهضت فرمودند و چنین ولایت خراب که بیمامن عدالت پادشاهی رو بآبادانی نهاده

ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده بود بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند نزدیک

قلعهٔ سیوان فضیل بیگ برادر منعم خان و برش بیگ برادر شاهم خان و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتی سوار میرفتند که

جمعی از قلعه برآمده قصد این جماعه نمودند اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف تاختند

و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه در آمدند چندی ازین شیران بیشهٔ مردانگی نیز بقلعه در آمدند چون

از کمک ناامید بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند و در هفدهم رجب حضرت جهانبانی

بدولت و اقبال رسیده قلعهٔ سیوان را محاصره فرمودند پیشتر از آنکه موکب همایون بکنار قلعه

نزول فرماید محافظان حصار حدائق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند در ایام محاصره

حاکم تته پیش آمده سر راه گرفت و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد از امتداد محاصره
و کم رسیدن غله بعسکر اقبال فرومایهای بی حقیقت راه گریز پیش گرفتند تا آنکه مردم کلان را
که گمان حقیقت بآنها برده میشد پای صبر از جای لغزید چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین
جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوی حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا حسن ظفر علی
بیگ و خواجه محب علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند و درین اثنا بمسامع علیه رسید
که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواهند که خود را بر کناره کشند آن حضرت
از روی احتیاط منعم خان را که سر گروه آنها بود مقید ساختند سخن باین سر بند داشته شرح
شمه از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند لهری را
جای اقامت خود ساخت دو مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند و خواهی نخواهی
از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد محمد علی تغایچی و شیر دل که هر دو بمنعم خان
قرابتی داشتند مردانه شربت شهادت درکشیدند بار سوم دلیرانه از کشتی برآمده در یک زمین
جنگ صف کردند درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دستبردی نمودند که قریب سیصد چهار صد
کس مخالف بقتل رسیده آن ریگ تفتیده بخون فاسد این خون گرفتها سیراب شد و آنچنان
ترس فرو گرفت که دیگر اراده پیشدستی نکردند و میرزا شاه حسین بیشتر داعیه فریب بخود قرار
داده میرزا را از راه رست بیرون برد و بابر قلی صدار خود را پیش او فرستاد که من پیر شده ام
و غمخواری ندارم صبیه خود را بتو نسبت میکنم و خزاین بتو میگذارم و روزی چند که از حیات مستعار
من باقیست رایگان از دست میدهیم و باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد الغرض آن
ساده لوح را بمواعید کاذبه عرقوبی فریفته ساخت و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ
بیوفائی بر جبین حال خود نهاد اگر ذره از مروت و شمه از فراست و نجابت او تعبیه می بود

بر تقدیر صدق مواعید هم مرکز قدم ورزد ... بیوفائی می نهاد و بر سخنان غرض آمیز عذر انگیزها
گوش هوش نداشته بحقیقت ورزی خود را سربلند میداشت و چون حضرت جهانبانی عسرت
لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر حاکم تته که سر راه گرفته بزودی
رساند تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق[۵۱] بتوسعه گراید میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما پاس ظاهر
بقدر ظاهر نموده پیش خانه خود بیرون فرستاد و در روان شدن بر همان خیال خام تعلل و اهمال
می نمود درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبد الغفور را که از نسل مشایخ ترکستان بود و آنحضرت
او را یکی از پیر پالان[۵۲] خود ساخته بودند فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد این بیعاد
چنانچه گفته مصراع کین ره که تو میروی بترکستانست + کجروی کرده برعکس مدعا چندان
سخنان ناشایسته خاطرنشان میرزای کوتاه بین کرد که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام
راه یافت و پیشخانه را که بیرون فرستاده بودند برگردانید[۵۳] و عذرهای ناموجه گفته فرستاد چون
معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار همچنان بر سر ناسازگاریست و تنگی معسکر اقبال از اندازه
میگذرد توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعده بجانب بکر و لهری
توجه فرمودند و در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای
حاکم تته گندمهائیکه[۵۴] از زمینداران و تنخواه بودند و در کشتی بهم رسانیدن و غیر آن و تنخواهی ها
بموکب عالی نموده بودند گرفته پیش حاکم تته فرستاد[۵۵] تا آن حق ناشناس آنها را بجرم بی توفیقی این
خدمت بقتل رسانید[۵۶] و آنحضرت این عمل ناشایسته او و صد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام
مدارا بودند که شاید بر صفحه اعمال رقم پشیمانی کشیده در مقام تدارک درآید چون رایات عالی
بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بقصد[۵۷] اردوی معلی متوجه گشت آنحضرت
از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال سوار شدند هاشم بیگ که از معتمدان خیراندیش

میرزا بیگ محمد ازین حرکت شنیع آگاهی یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید و جلوی میرزا بعنف گرفته
تاب داد و انواع سرزنش و نکوهش کرده و تلخ و درشت گفت که بکدام راه و رسم مروت و شرم و آداب
ادب آزرم از عالم برافتاد و چنین سبکسری کردن و با ولی نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب
و ملت و کدام قانون عقل و حکمت روا است شعر نیکو مثلی زد آن سپهدار که اندازه کار خود نگهدار
بر پایه قدر خویش نه پای تا بر آسمان کنی جای هر مرد که شغل خویش بگذاشت
برخورد ز هر چه در جهان کاشت امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بهبود امری باز آورد
و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بی حقیقتی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند
و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون بمقتضای غوامض حکمت الهی و دقایق مصلحت ازلی
که در ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد سرانجام می یابد در دیار سند نقش مراد نشست و عیار
جوهر نامردمی مردم گرفته آمد و بی اخلاصی لشکر و بدعهدی برادران و بیخردی اقربا و نامساعدی
روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید و تفرید قدم شوق در بادیه رهروان راه خدا
زنند و حلقه کعبه مراد و سر رشته دامن مقصد بدست آرند تا آنکه کنج عزلتی گزینند و زاویه فراغی
از دیدن اخوان زمان اختیار کنند و ازین جهان پر آشوب و جهانیان پر فریب بر کران باشند
جمعی از همراهان خیر اندیش که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رحمت
بودند و الحاج و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت
در آنست که درینولا سایه همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نقشی راست کنند که بارها عرایض
عبودیت فرستاده لاف بندگی زده است و لشکر و سامان وافر دارد ظاهر آنست که ترقی غنیمت
شمارد و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد و بتدریج آنچه مکنون ضمیر ما و مأمول خاطر
دولتخواهان است صورت وقوع یابد حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاه داشته

بالصوب توجه فرمودند و منشور عنایت متضمن نصایح دولت افزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا
بیادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید بر افعال شنیعه خود واقف گشته مسلک هدایت پیموده باشد
و از آیین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید و در آن فرمان عطوفت نشان
این بیت که بکلک عنایت شده بود شعر ای برخسار چه مه چشم و چراغ دگران
سوختم چند شوی مرهم داغ دگران میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت
نصیحت در مزاج او کارگر نیامد سهبان خام طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود کهی
تقاعد نمود حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم نهصد و چهل و نه بجانب اچه نهضت فرمودند و از انجا
هیزدهم ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چهاردهم این ماه بقلعه
دیور اول نزول اجلال فرمودند و در بیستم ساحت وصل پور مضرب خیام رفعت اعتصام شد
و هفدهم ربیع الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد و در اثنای راه دوربینان
مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه مند بوده سخنانی که لایق آداب حزم باشد بموقف
عرض میرسانیدند و پیوسته بمضمون احتیاط که عنوان منشور دولت آگاهی میدادند تا آنکه
میر سمندر که از هوشمندان سرآمده بود بحکم عالی پیش مالدیو شتافت و بر مکنونات ضمیر خاطر او اطلاع
یافته معاودت نمود و بعرض اقدس رسانید که هر چند مقدمات اخلاص تمهیدی و هدایا ظاهر است
که به توصدق ندارشته باشد چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید سنکاهی ناگوری که از
معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معلی رسیده الماس گرانبها را در مقام جستجوی
خریداری درآمد چنانچه از اوضاع او بوی خیر استشمام نمیشد حضرت جهانبانی فرمودند که باین
مشتری خاطرنشان کنید که امثال این جواهر گران بها بخریدن بهم نمیرسد یا بجوهر شمشیر آبدار
بدست افتد که رای جهان آرای باو انضمام یافته باشد یا بعنایت پادشاهان مد الامیر میشود

و بالجمله از آمدن این فیروز اندیشه مسند شد و بر دریافت سمند تحسین نمودند باز از روی حزم
احتیاط که از کار فرمایان است علی الخصوص در رفعت و تنگدستی رائیل سوبی را فرستادند
که بسارعت خود را بانجا رسانده آنچه بفروغ فراست دریابد بعرضه داشت نماید اگر مجال شکوهی
نباشد باشارت معهود اعلام نماید اشارت وفا و وفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را
باهم گیرد و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد و موکب عالی از قصبه پهلودی
که در سی کروهی جودهپور که موطن مالدیو است دو سه منزل گذشته بکنار کول جوگی نزول اقبال
فرموده بود که قاصد رائیل سوبی رسیده انگشت خنصر را گرفت و ازین اشارت کشف حقیقت
شد و عاقبت بتصحیح نیز انجامید که اندیشه این سیه بخت تیره روزگار مکر و غدر است و جمعی کثیر را
بعنوان استقبال تعیین کرده خیالات باطل در سر دارد آنحضرت عنان عزیمت بصوب [illegible]
منعطف گردانیدند اگرچه بعضی مردم برین اند که مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و
خدمتگاری بود آخر بواسطه اطلاع بر بی‌سامانی سپاه و قلت لشکر از نیت اصلی برگشت یا بواسطه
مواعید خداع آمیز شیرخان و ملاحظه استیلای او یا بسبب تحذیر او از اعانت و خدمت
بهر تقدیر راه هدایت و سعادت از دست داده روز خلاص گردانید و جمعی اتفاق دارند که از مبدا
تا مختتم اظهار بندگی نمودن و عرایض عبودیت فرستادن بالکل مبنی بر نفاق و شقاق بود
القصه چون دران هنگام جهان آرایان نگارخانه تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هر کاری
که پیش گرفته میشد بنظام نمی انجامید و از هر جا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی
بظهور می آمد و چون از راه دوری این سیاه نامه بمحک تجربه رسید و غدر این نادرست پیشگاه
خاطر مقدس ظهور یافت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موکب مقدس
حکم شد که پیشتر رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگذارند که بدروی معلی پای جرأت نهاده

دست اضرار رسانیدند و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند و اگر قابو باشد دستبردی هم نمایند

و آنحضرت با معدودی از جان سپاران حقیقت کردار و مخدرات سرادق عصمت روان شدند

از سپاهیان ظفر پیکر شیخ علی بیگ جلایر و ترسون بیگ و لد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر

بودند که مجموع عدد ایشان تا به بیست نفر میکشید دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پیشهای

وفاکیش و از طبقه اهل سعادت ملا تاج الدین و ملا چاند منجم در رکاب نصرت قباب حاضر بودند

چون موکب عالی از پهلوی گذشته بپاتلمیر رسید فوجی از مردم مالدیو بموجب ارشاد و امر آن کج طبع

این مردم بتعین شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتادند و گروه مخالف را عبور در حوالی

رایات عالیات واقع شد آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن

تمکین و وقار در آورده با عقل خداداد و خرد مادرزاد در جوع فرمودند شیخ و اکثر از عقب الف را

پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بعنیم آوردند شیخ علی بیگ

با سه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنای تنگی در آمده بود

تاختند تاختن همان بود و برداشتن همان جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بتائید ایزدی

اولیای دولت ظفر یافتند و حضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شد

غره جمادی الاولی جیسلمیر مورد موکب عالی شد درین منزل امراء که راه گم کرده بودند از راه

مجروح خاطر شده سعادت ملازمت دریافته گرد موکب اقبال را توتیای چشم اقبال خود ساختند

رای جیسلمیر که رای لون کرن نام داشت از بیدولتی در مقام بدمردی شد و کول آب ها جای

کرد تا موکب پادشاهی که محنت چول کشیده و از بادیه سراب درین مرحله خراب سینه بود از بی آبی

در آزار باشند شیران بیشه حقیقت پیش آمده دستبردی نمودند و آن گروه بی شکوه را شکست دادند

و از آنجا شفقت فرموده متوجه جیسلمیر شدند و از کوت گذشتند و هم جمادی الاولی بعد از

عسرت معیشت و تشنگی آب بآن حصن حصین که مطلع نیر جلال و مخزن گوهر اقبالست شرف
نزول ارزانی داشتند حاکم قلعه برانا پرسا د نام داشت قدوم عالی را پیرایه افتخار و دولت خود
دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی که [۵]
حیرت افزای دیده وران زمانه گشت آنست که در هنگام سعادت بخش که حضرت مریم مکانی
بآن یگانه در کارخانه تکوین حامله بودند روزی که در چوکی در آمده گرم رفتن میل اقدس با تار شد [۲]
دران صحرای بی آب و دانه که نشان غله بدشواری بهم رسد متخصصان بارگاه مقدس حیران
ماندند که ناگاه شخصی انبان پر از جواری بقروختن آورد و چون او را در بارگاه مقدس حاضر ساختند
در مقام بر آوردن شدند ناگاه از میان آن ظرف انار کلان سیراب پدید آمد و موجب عشرت
و انبساط گشت و جهانی در حیرت فرو شده حمل بر کرامات نمودند روزی چند دران سرزمین دلکشا
توقف اتفاق افتاد و درینجا تردی بیگ خان و جمعی دیگر مال و منال و اسباب و اشیا را که همه
بدولت ابد قرین بهم رسانده بودند در چنین عسرت و شدت از آنحضرت با وجود اظهار طلب دریغ
میداشتند باتفاق رای امر کوت گیر اندند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت ذاتی غایت
مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مدد خرج ملازمان رکاب نصرت اعتصام بر داشته
قسمت فرمودند و اکثر آنرا بهمان پست فطرتان تنگ حوصله باز دادند سبحان الله ازین برکات
ذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی ظل اللهی گردن ابنای زمانه و رقبه اهل روزگار چگونه
در قید کمند ارادت و اخلاص آمده است که دران روزگار امرای عظام و امنای کبار با ولی
درجه اخلاص مشرف نبودند و از مال که از برکات عنایت صاحب بهم رسانیده بودند
در چنین وقت احتیاج خست نمودند و امروز محترزان و در ایستادگان بارگاه عبودیت را در
صفت جانسپاری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام عتاب و خطاب

باشند فلکیت خاصان درگاه و مقربان پایه اورنگ الا ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیده
ازلی را برای انتظام احوال جهانیان و جهان بر مسند رافت و سریر خلافت سربلند دارد چون حضرت
جهانبانی را داعیه پیش رفتن در ضمیر صائب تمکن داشت و وقت ظهور صاحب بین زمان نزدیک
رسیده بود بملاحظه اختیار ساعت سعادت آثار غرهٔ رجب نهصد و چهل و نه هودج عفت و محمل
عزت حضرت مریم مکانی را با بعضی از جانسپاران دران حصار سعادت اساس بجهاندار
جان آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند درین هنگام که چشم امید بیدار نشینان
شب انتظار بار بود و در ناامیدی بر روی روزگار فراز شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی
روی نمود در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آن نور پرورد الهی چنانچه سمت گزارش رفت
از بطن کمون بعالم ظهور آمد تا همه غمهای جهانیان بشادی جاوید انجامد و دل حضرت جهانبانی
که ابله زود کلفت بود مرهم آسایش یابد و آشوبخانه صورت نظام گیرد و تفرقه زار معنی بجمعیت گراید
نظارگیان قوت از تماشای گل کامروا شوند منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند.
خرد را صاحب پدید آید انصاف را پدر مهربان شود تمیز را دوست و آنا گردد عدالت را
پادشاه راستین باشد عطوفت را جوهر شناس خورده بین ظهور کند قدردانی را بازار رواج گیرد
صلح کل را میانجی دانش نواز پیدا شود ظاهر را آینده و باطن را نماینده گردد والمنة لله که بر حسب
امید شب دیجور تفرقه را سحر جمعیت ساطع شد و شام اندوه را صبح شادمانی طلوع نمود آرزوی
آسمانیان بر آمد و آبروی زمینیان پیدا گشت و چون این بارقه ظلمت سوز لامعه گیتی افروز
از آسمان قدس آن گل زمین پرده کشائی نمود مژده رسانان تیز رو برسانیدن این نوید سعادت
شتافتند و در اثنای راه که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این لائحه غیبی نگران بود ازین
مژده جانبخش تکفل هزار دل شد و سجدات شکر پروردگار که در خارستان نامرادی گل مراد

شگفتا نمود و در تهنیت ستی ناکامی همراه این کام در کنار نهاد و بهای آورده بود و دهن و بیرون جشن شادی ترتیب داده و بنشاط پرداختند و وضیع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشن اقبال بکامیابی الطاف بیکران شرف افتخار یافتند و شرح این جشن عالی که عید آسمان و نوروز روزگار بود و وصول عهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبانی و بعضی سوانح دیگر که لیاقت طغرای این منشور سعادت و عنوانی این مثال اقبال داشت در ابتدای این کتاب عالی خطاب اندراج یافته چه این ارژنگ معنوی در نگارش بدایع واردات و شرایف واقعات و جلایل فتوحات حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شروع ولادت اقدس و هر چه غیر این نگاشته قلم نیاز گردد تقریبی ست و سیر ایالی سخن و پیوند معنی بران باعث والمنة لله که احوال گرامی این سلسله ابدی اعتصام نیز از آدم تا اینزمان بطن بعد بطن بطریق اجمال گزارش میباید و تا میرود نقاب از چهره تفصیل میکشاید القصه از انجا که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهان مروت و فتوت بود برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت تجرد را موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را که وجود سلاطین مخصوص انمعنی ست در نظر دوربین آورده متوجه ولایت بالدیو دیپال دو سیرت قدر این دولت بیدار که بخواب نتوان دید نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد ناگزیر باز التماس جانسپاران بارگاه سلطنت متوجه سند شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند هر چند رای جهان آرای برین نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک بابجند و رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را که لباعن جد بجانسپاری و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحبقرانی علم امتیاز

می افراشت با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند
چون پشت شیخ علی بیگ بموکب منصور قوی بود روی بمعرکه نبرد شیر مردانه نهاد و بانگ کسی
داد جلادت داده در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعه متفرق و منهزم ساخت تا شیر صبح ظفر
از مشرق تیغ و افق کمان بردمید و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عبرت شد و ساحت قصبه
چون مخیم موکب عالی گشت و درین قصبه رفیع عتبه ورود موکب عزت حضرت مریم مکانی و مهد
عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوت که مولد اشرف بود بسعادت و اقبال اتفاق
افتاد چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد و چون این معموره بر کنار آب سند واقع شده
و در کثرت حدائق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر
نیز ضمیمهٔ آن شده بود چندگاه در ظاهر قصبه در میان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد
و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد و آن جماعه شکستهای درست میافتند
و شیخ تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بود درین ایام بدرجهٔ شهادت رسید
روزی شیخ علی جلایر و تردی بیگ خان و جمعی بتاخت ناحیتی نامزد شده بودند سلطان محمود
بکری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند و تردی بیگ خان در جنگ مساهله نمود و شیخ علی بیگ ثابت قدم
ورزیده دران عرصهٔ رزم که بساط بزم شیر مردان بود شگفته روی شربت شهادت آشامید
خاطر مقدس حضرت جهانبانی ازین واقعه چنین مخلصی بغایت مجروح شد و چون امید یاری میرزایان
آمد لاجرم دل از جهد و کد بسر دیگر ساخته اراده توجه بجانب قندهار تصمیم ساختند و خطاب الهی نام

وبزم ورزم ظاهر شود جون را آباده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه سپاه نصرت قرین تعبیر
مانند که همانا از جنود غیبی است و چون ظاهر شد که بیرام خانست غریو از ایستادگان مستعان
حضرت برخاست و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت و باین تقریب چند روزی
دران گلزمین توقف روی نمود و مجملی از احوال بیرام خان آنکه در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج جانب پناه
کرده سنبل بزاویه افتاد و براجه متر سین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبه لکهنور التجا برده
و مدتی در حمایت او بود و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت راجه بیچاره شده
خان را پیش او فرستاد و در راه مالوه باو رسید در اول مجلس شیرخان برخاسته دید و در جلب خاطر
سخنان فریبنده گفت و در میان سخنان اظهار نمود که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند بیرام خان
در جواب گفت چنین است هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و از نزدیک برهانپور بهر گونه بیقراری
باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار قرار نموده روانه سمت گجرات شد و در راه ایلچی شیرخان که از
گجرات می آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابوالقاسم را که بصورت و جثه نمودی داشت گرفت
بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم ابوالقاسم مردی بجای
آورده گفت این ملازم منست میخواهد که فدای من شود زنهار دست ازین باز دارید و همان معامله که
ع مرا بگذار و دست یار من گیر + در میان بود باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش
سلطان محمود رفت و ابوالقاسم را پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مروت را
بشهادت رسانید و بارها شیرخان میگفت که همان زبان که بیرام خان دران مجلس گفت که هر
که اخلاص دارد خطا نمیکند فهمیده بودیم که با ما نمیسازد و سلطان محمود گجراتی نیز هر چند تکلیف
[illegible] بیرام خان قبول ننمود و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از آنجا بولایت
[illegible] و از آنجا بزیر پای صاحب قرانی و ولی نعمت جهانیان در قصبه جون رسیده سربلند گشت

ظهور خوارق عادات از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچه مقامات تواند بود در ماه هشتم

شرف ولادت بر صحیفه علم ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابد است چنان ثبت افتاده که چون
جهان آرائی را از افراد کائنات در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهند
از مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطالع احوالش
پرتو ظهور یابد هر یکی از ان منهی غیب که ببانگ بلند بطنطنه علو مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان
رساند و باظهار آن مژده سعادت فزای جهانیان گردد و از بدایع مصداق این حال آنست که درین
زمان فرخنده که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال قدم
در ماه هشتم نهاده بودند امری بدیع از آنحضرت بوی ظهور نمود شامگاهی که پرتو تباشیر صبح دولت بود
عفت قباب جیجی انکه آن نوباوه باغ قدس را شیر میداد و از مخالفت عصمت نقاب ماهم انکه چیزی بر
آرزوی خاطر داشت و ازین که بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که جیجی میرزا
سحر میکند که حضرت شاهزاده عالمیان غیر از و بشیر دیگری میل نفرمایند بغایت دلتنگ بود
درین اثنا وقتی که کس آنجا حاضر نبود آنحضرت خلوت دیده متکلم شدند و زبان کرامت بیان گشوده
بتسلی خاطر محزون جیجی انکه مسیح وار گشودند و فرمودند که خاطر خویش وادار که شیر آسمان خلافت و کیان
قرار خواهد گرفت و شب اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید و زنهار این راز ما را آشکارا مکنی چون
اسرار قدرت الهی بوقت شهرت ندهی چه حکمتهای منبی و مصلحتهای کلی در ضمن این مندرج است
جیجی انکه میگفت مرا این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورده عقدها یکبار از دل من گشوده
و ازین رهگذر که کفایت چنان نوپروردی و حضانت چنان شمع گستری بی مشارکت منازع
دیگری از درگاه صمدیت مرا مسلم شد انشراح خاطر من [illegible]
فرح و نشاط بیش از بیش بر روی روزگار من گشوده میگشت بشکر این نعمت عظمی [illegible]

از دل و جان بخدمت متوجه شدم و نعمت و دولت دو جهانی بمن روی آورد و این راز سر بمهر را
پنهان میداشتم تا آنکه آن نونهال دولت سرآرای ملک کشورکشائی گشته بروزی از عرصه دهلی
بشکار حوالی قصبه پالم تشریف برده بودند در انجا ماری بغایت بزرگ و مهیب سر راه پیدا شد
که ارباب تهور را دل از جای رفته بود آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی علیه السلام ظاهر ساخته بی اندیشه که
بخاطر خاطر رسانند ید بیضا نموده متوجه مار شدند و به بشارت غیبی دلیرانه دُم مار بدست اقدس گرفته
زبون ساختند یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده
از روی تعجب بمن آمده نقل کرد دران وقت این راز سربسته و سرپوشیده که خود دیده و شنیده بود
بفرزند ارجمند خود درمیان آورد و گفت آنحضرت در صغر سن آن اعجوبه را نموده بود اگر در کبر سن این
کرامت نماید بدیع نیست چه هر شغلی را وقتی است و هر قوتی را محلی این از سربسته که تا غایت بزبان
نیاورده بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد بلکه بدعیان بسخافت عقل من نسبت میکردند
و چاشنی این سخن در کام مرام آنها تلخ می نمود و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود اکنون فرزند من
چون از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن راز گشودم که آن نشانه خردسالی بود و این نمونه کلان سالی
ای فرزند گرامی ازان مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شگرفنامه ابوالفضل
این دو قضیه را اگرچه از مردم ثقه شنیده بود اما ازان عفت مآب بی واسطه نیز استماع نمود و آنچه از اقسام
از کمالات قدسی و خوارق عالی ازین نور پرورد الهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشه خود سنجیده
از اندازه بشری و حوصله انسانی بیرون است الحق آنچه از والده ماجده میرزا عزیز کوکه منقول شد
حیرت بخش اصحاب ظاهر است و آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت افزای ارباب باطن صفا

توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از انجا بسفر حجاز گزیدن و هنگام

عراق کشیدن ارادت ازلی و مشیت لم یزلی برین رفته که بادشاهی که خلعت ظل الهی و لقب را

بطراز خلود و بقا مطرز سازند و قوائم عظمت سریر و سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استعلا مشید
و مغزز گردانند بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف انتما پیش راه او می آرند و فی الحقیقة
آن نمودیست ابی بوده و عقده ایست عاقبت محمود که کوته نظران آنرا از اسباب منقصت داشته
در حیز اعتبار می در آرند و بلند بنیان خال رخسار دولت دانسته نشان دفع عین الکمال میانگارند
دولتمند را آنچه ناملائم طبع پیش راه آید آنرا از متممات کمالات میشمارد و بند و بست حسن دین و
دنیای خود دانسته بگریبان اندوه فرو نمیرود و رجعت کواکب که سرآرایان هفت اقلیم افلاک اند
نموداریست ازین حال و تمثالیست ازین نقش هر چند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر نهان
گردد و در حقیقت آن پرده پیش نیست که بر چشم جهانیان فرو هشته میشود و منقصتی بآن بارگاه عالی
نمیرسد چون بظاهر سبب خفا میشود تند باد سطوات الهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه
می نشاند و نیز حدیث طلوع و غروب نیر اعظم را ابر بیست مشعله در دست چه همان نسبت و حالتی
که آن گنج انوار را در مشرق ست همان نسبت و حالت در تتق مغرب حاصل و همان حالتی که
در حین سمت الراس و زوال نصف النهار ست بی نقص کمال همان حال در وتد رابع نصف اللیل
متیقن و این تفاوت نسبت برائیان خاکی نژاد و ساکنان مشتی گل مخیل ست و الا ذروه جلال او
ازان مقدس ترست که اندیشهای ارباب نقص پیرامون آن تواند گشت بنابرین مقدمات هر گاه
بصاحب دولتان تاجدار و تاجداران صاحب اقبال بداندیش بود و سرانجام کار بچنگال اعمال
خویش گرفتار آید و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد و مرآت این حال واقعه غیرت افزای
حضرت جهانبانی جنت آشیانی ست که در اندک فرصتی دامن اقبال آنحضرت که غبار آلود
حوادث بود بسرچشمه افضال شست و شو یافت جمیع کافر نعمتان بسزای نیات و اعمال خود
رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان برق قهر الهی سوخته شد و نشان هستی این بیدولتان

از صفحهٔ روزگار سترده گشت چنانچه مصاعب متاعب عسر و موارد و مطالع یسر جا بجا بتوافق
ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گزارش می‌یابد و بالجمله چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی را
باطن قدسی مظاهر از طرز دنیاوی ناپایدار افسرده گشته بود و از ولایت سند توجه عالی
برخاسته بخاطر اقدس رسید که بحاکم تته صلح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند و چون موکب والا
انجا رسید حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه
تجرید و تفرید نهند و بارتقای مصاعد شوق و شغف بها و اراوج عشق راز پریده بال
همت گیرند و چنانچه بطواف قبلهٔ دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند محمل بکعبهٔ گل نیز
برده صورت را بمعنی متحد سازند و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورتکدهٔ ظاهر را
نیز آرایش دهند تا این معنی باعث تالیف قلوب شود و موجب هدایت حقیقی ساده لوحان
صورت پرست گردد درین اندیشه بودند که حاکم تته این معنی را دریافته سعادت خود دانست
و عرضه داشت صلح فرستاد چون آنحضرت را شاهباز بلند پرواز همت بصید عنقا بال کشاده بود
و نظر دوربین از صیدهای مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس و بمعرض
قبول افتاد ارغونیان که کار بر ایشان تنگ شده بود از مژده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند
و این معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیر مترقب شناخته پیشکش فراوان فرستادند
و انواع معذرتها خواستند و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع الآخر سال مذکور از
قصبهٔ جون بصوب قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری توجه موکب بادشاهی
شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعملی خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست
متوجه اردوی معلی شد که بپا مردی شقاوت رفته دستگیر کند درین اثنا امیر الله دوست
که از فضلای عصر بود و چندگاه وکالت میرزا کامران باو تفویض داشت و شیخ عبدالوهاب

ازاولاد شیخ پوران از جانب میرزا کامران بجهت خدمتگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون
میرفته اند خبر موکب عالی شنیده در قلعهٔ ماهی متحصن شدند حضرت جهانبانی میر الله دوست را
مثال عالی فرستاده طلب فرمودند او از بی سعادتی حرمان شرف ملازمت اختیار کرده
عذر آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند چون موکب عالی بحدود شال که از قندهار قریب سه فرسخ است
نزول فرمود جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود و جاگیری در آن حدود داشت
بزبان گیری کسان گماشته بود و دو کس از ملازمان بادشاهی را که پیشتر بسر چشمه رسیدند
دستگیری کرده بردند یکی از آن دو کس فرصت یافته از چنگ آن بدرم خلاص شده حقیقت آن
بداندیشان که از قراین احوال دریافته و از زبان آن جماعه شنیده بود آمده بعرض اقدس
رسانید حضرت جهانبانی کافر نعمتی این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت از رفتن قندهار
بر طرف ساختند و بجانب مستنگ عنان عزیمت منعطف فرمودند بابنده محمد و بیسی رخصت
گرفته بقندهار متوجه شد مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی منط خود بمیرزا عسکری مصدر یافت بدین
عبارت که برادر کم مهربی ارادت معلوم نماید نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند اما گوش
هوش چون گوهر دانا می درست فهم کجا آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام
اقدام شقاوت شد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان بیگی
میرزا از رفتن او منع کردند که مبادا در غیبت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه
فرمایند و خواهش عظیم روی دهد ابوالخیر و جمعی از اشرار بعضی از سخنان خوش آمد خانه برانداز
که بظاهر صورتی دارد و بباطن خبر خرابی و ویرانی نیفزاید گفته میرزا را بر داعیه خطا مصمم
ساختند صبح آن روز که شاهزاده بار آی نشست میرزا بخیال فاسد متوجه مستنگ شد بیگ ورا نشست
از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است جیبنی بهادر ازبک که نوکر قاسم حسین سلطان بود

و درین بر آمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه را من بواقعی میدانم و مکرر آمد شد
کرده ام میرزا جواب داد که راست میگوید جهانگیر وار اینجا دو بوده است و را فرمودند که پیشتر
میرفته باش و راه سر کن او اظهار کرد که یابوی من زبون است میرزا بجانب ترسون برلاس
که یکی از ملازمان او بود اشارت کرد که اسپ خود را باو بده او بعد از تعلل کار خود را بدرستی
رسانده اسپ داد حیبی بهادر که سابقا در هندوستان در سلک ملازمان پادشاهی منسلک
شده بود برهنمونی سعادت از اینجا پاره راه پیشتر آمده جلوریز خود را بجای در بیرامخان رسانید
پرده کشای حقیقت حال شد بیرامخان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمده از
عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت آنحضرت کمان پیش تردی بیگ خان
و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که اسپی چند فرستند آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک
این دولت متقاعد گشته ابا نمودند آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را
ادب کنند و سزای کردار در کنارشان نهند بیرامخان بموقف عرض رسانید که وقت
تنگ شده فرصت توقف برنمی تابد کافر نعمتان را بقهر ایزدی حواله فرموده خود بدولت
متوجه اراده خود شوند التماس او مسموع آمده آنحضرت با معدودی از مخلصان جانسپار
راه دشت پیش گرفتند و اراده قندهار و کابل از خاطر اقدس برآورده آهنگ حجاز
متوجه عراق شدند و بیابان نورد راه فراق گشتند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش میر غزنوی
و [illegible] ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الهی است

دولت خود میرسند و خود را آماده بلیات و نکبات آسمانی میگردانند چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم پرا ایشان را چول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه اند کابخانه میرزا بر بدین هم می آیم و شب در خیمه خود با یک دو نویسند و بعضی از اسباب که از سرکار بادشاهی آورده بودند میدید و می نوشت و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بتفرس صائب یافته معروض داشته بود فردای آنروز چاشتگاه بلند میرزا نقاره نواخته از منزل خود باردوی معلی آمده بر در دولتخانه حضرت جهانبانی نزول نمود جمیع مردم را یک بیک از خرد و بزرگ گیر آند تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرده هر کدام از مردم ملازمان بیوفا را بمردم خود حواله کرده بقید بار برد و جمعی کثیر از ایشان را بشکنجه هلاک ساخت و سلعی کلی از تردی بیگ خان گرفت و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا انچنان گناه را این پاداش چون تواند شد این طوفان بلا را اگر در دریای زنزل پایش نام نهند هنوز گنجایش ندارد شعر اگر بد کند مرد بد روزگار نکو گردد از پند آموزگار سرانجام راز آشکارا کند همان گوهر خویش پیدا کند بر بار یک جنبان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکی از برگزیدگان ازل را نگین سلطنت برارایند و تارک دولت او را بتاج خلافت ابدی بخشند لوامع آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرائب مبشرات غیبی و تفاولات آسمانی که در هنگام نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معلی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی با هم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند

میرزا هر چند روی توجه بجانب آنحضرت کرده در مقام شگفتگی و زهر خند آمد آنحضرت که در آن هنگام

مجموعه کمالات انسانی از جهان بودند باوجود خرد سالی اصلا شگفته نشدند و قبض خاطر از ناصیه حال آنحضرت پیدا بود میرزا طرفه

شده گفت که میدانیم فرزند کیست با چگونه شگفته شود و بعد از زمانی انگشترین میرزا را که در گردن و حمایل تعویذ علاقه گلگون

آن نمایان بطریق عادات اطفال فی نفی بلکه بدستیاری اقبال دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند

میرزا در ساعت از گردن بر آورده بحضرت شاهنشاهی داد و دقیقه شناسان محفل این معنی را تفال و

بر سعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود و از چشمه سار

افضال الهی آب رفته بجوی آید و از انجا حضرت شاهنشاهی موید بتائید الهی برفاقت میرزا عسکری

نشست خواب بیداری ۱۲

متوجه قندهار شدند در قیام و جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمانروائی از پیشگاه احوال

بغایت ۱۲

آنحضرت میدرخشید و انوار خدا شناسی از لایحه اطوار و آثار هویدا بود در اثنای راه کوکی بهادر

که یکی از معتبران میرزا عسکری بود نزدیک کجاوه حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را

بمن دهید بحضرت بادشاه میرسانم میر مذکور جواب گفت که چون حضرت بادشاه خود فرزند خود را

مصلحت در گذاشتن بود و بغیر حکم عالی این دلیری از من نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت

آنحضرت کردم که بر چنین ایام تنهائی لوازم خدمتگاری بجای آرم و میخواستم که این خدمت نیز

بتقدیم رسانم اکنون که مرا باین سعادت سرفراز نمیسازند نشانی از حضرت شاهنشاهی بدهند

که بحضرت گذرانم میر غزنوی طاقیه آنحضرت که اکلیل تاج سعادت بود به بهادر داده او را باین

دولت سربلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را هیژدهم رمضان نهصد پنجاه

بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت ماهم آغا جیجی انگه با کنیزان بنام

خدمت کامیاب سعادت ابدی بودند و استفاضه انوار قدسی میکردند و میرزا آن نهال اقبال را

که در ظل حمایت ایزدی نشو و نما یافت بسلطانم بیگم که حرم خود سپرده و آن عصمت نشان بنوعی تعهد

در لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می‌نمود بظاهر نگاهبانی میکرد و بباطن خود را در برابر نور
مطلق داشته روشنی پذیر بود و روز بروز فر بزرگی از جبین نورافزای آن جهان سعادت بیشتر
میدمید هر کرا تائید الهی پرورش نماید و در حد ذات نور پرور ایزدی باشد بداندیش را در حق او جز
نیکی در خیال نگذرد و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید چنانچه مشیت ازلی درین هنگام
که عطوفت پدری و رافت مادری باید که تکفل مهمات نماید بدست دشمنان جانی پرورش میدهد
تا دوربینان ملک آشنائی را پای ارادت محکمتر شود و کوته اندیشان ساده لوح را چراغ هدایت
بدست افتد و حقیقت نگاهبانی ربانی بر دوست و دشمن ظاهر گردد از زبان اقدس حضرت
شاهنشاهی شنیده ام که احوال یکسالگی خود را علی الخصوص دران هنگام که حضرت جهانبانی
متوجه عراق شدند و مرا بقندهار آوردند یکسال و سه ماهه بودم نیک بخاطر دارم روزی با جیجی انگه
والده ادهم خان که بخصائص خدمت آن نونهال اقبال قیام مینمود و بمیرزا عسکری معروض
داشت که رسم ترکان آنست که چون فرزند را از زمان روان شدن بپای رسد پدر یا پدر کلان یا کسی که
در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی
میزنند چنانچه آن نخل امید بر زمین می‌آید اکنون حضرت جهانبانی نیستند شما بجای آن پدر بزرگید
مناسب آنست که این شگون که بمنزله بند چشم زخم است شما بجای آن از پدر میرزا در ساعت دستار
خود را گرفته بسوی من انداخت و من از پای در آمدم مسرور که این زدن و این افتادن بشخصه مرا
بخاطر هست نیز درهمان ایام برای تبرک و تیمن بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال
بردند راه رفتن و آن موی سرگرفتن بعینه در پیش نظر هست کسی را که در نزهت سرای دل چراغ عرفان
افروخته باشد صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید چون سررشته سخن بدینجا میکشید برای
سرانجام سخن از بقیه سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال میرزا کامران که بکابل رفت

و باگره آمد و از آنجا بقلعه گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود میر مجاره از وی امان

آمده و شیرخان در مقام ضبط و ربط شد و تمام هندوستان را سوای بنگاله بچهل و هفت اقطاع

قسمت کرد و داغ اسپ سپاهی درمیان آورد و اندکی از تدبیرات بسیار سلطان علاء الدین که

در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است بعمل آورده و از آنجا بر سر پورنمل راجه قلعه رایسین و دیگر

رفت و بعهد و پیمان نادرست اجه را از قلعه برآورد و بسعی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه

امان داده خویش را از هم گذرانید و از آنجا باگره آمد و بطلب حکام بنگاله سراها در طرق و مسالک

بفاصله یک کروه بنا کرد و بعد از بیماری جانکاه که در آگره بر وی طاری شد بر سر مالدیو که در حاکم اجمیر

و ناگور و بسیاری از محال و امصار بود لشکر کشید و کار آنجا هم بفریب و فسون ساخته بود

چتور و بتهور شتافت و آنجا نیز نگسار بیا مود تا نگاهبانان آن قلاع کلیدها را فرستادند و آنجا

جمعی گذاشته درمیان ولایت و هندیره درآمد و از آنجا روی بقلعه کالنجر آورد و آن را

محاصره کرده ساباطها بر و مشرف ساخت و نقبها زد و دهم محرم نهصد و پنجاه و دو بشعله آتش

که خود افروخته بود از دود آه مظلومان بسوخت و تاریخ سوختن او از آتش مرد یافته بودند اگر چه

دیگر گفتن این حصار حصین بناشد را چار دیوار عنصر او را ابدا قلعه بدست افتاد پنج سال و دو ماه

و سیزده روز بر نگ و ریو حکومت هندوستان کرد و بعد از وی جلال خان پسر خرد او هشتم روز

جانشین پدر شد اسلام خان نام نهاد و اسم شاهی را بر خود بست و او هم در ناشایستگی

اعمال از پدر خود گذرانده بود چون تسلط این دو فتنه سرشت خداع منش در جنب شعشعه

ای از پدر قایم در پیش گذاشته

جهان افروز رایت این دولت ابدی اساس مانند فروغ کرمکان شب تاب حکم معدوم داشت

داشت حکمت غامضه ایزدی بجهت مصلحتی چند که در مکامن علم او منطوی بود در روزی چند

جلوه داده سنجاکل و بار برابر ساخت و روزگار از ننگ وجود این معهود آن ستیزه کار وارست

وصورت حال میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت جهانبانی یافته متوجه کشمیر شد چنانچه
سمت گزارش یافت چون بنوشهره درآمد امرای مذکور که اسامی آنها پیشتر گذشت مخلص خ
آمده دیدند و براه و روش درآمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدداً خاطرنشان نمودند میرزا تکیه بر
نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده بر طی عقبات کشمیر قدم پیش نهاد و درین اثنا تفرقه
در معسکر پادشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت خواجه کلان بیگ بمیل خود یا بسعی میرزا کامران
آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید غیر از چندی
از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند همراه نشدند
اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بحدی به پشت گرمی و ترغیبات کشمیریان
در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از عقبه پنج درآمد و بی جنگ و جدال تسخیر کشمیر
نمود و چه دران ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرای آن ملک بتغلب در
تصرف خود داشتند و هر یکی از مدعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود مالک رای
میکردند درین زمان نازک شاه نام شخصی باسم بی مسمای حکومت اختصاص و اشتهار داشت و با
این حالت هرگاه در میان یکدیگر اتفاق و تدبیر عقل و رای نباشد هر آینه کار ملک باین حد
کشد موسم چله دی بود و باران باشتداد می بارید کاچی چک چون رقم استقلال از جبهه
احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع که کشمیریان ازان گزیر ندارند از کشمیر برآمده
پیش شیرخان رفت چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود چون آن میسر نشد
بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشه دیگر شد و طرح دیگر خیال
کرد و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را بشیرخان داد و باین وسیله خود را معقول ساخته عادل خان و
حسین سروانی و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد و درین اثنا ابدال ماگری

که استظهار او بود بعلت استغنا درگذشت و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکوت که
استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد اهل کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم کم ماندند
و تا سه ماه در شعاب جبال بسر میبرد تا آنکه روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت جنگ
دست داد و بتائید یزدانی فتح کرد و هر چند مخالفان چه از افغانان ملکی و چه از کشمیریان
بی حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کار ایشان بر بیوفائی و حرام نمکی مبتنی بود کاری
از پیش نرفته شکست یافتند و جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و گروهی دستگیر شدند
و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا درآمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ
فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود و تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا نیز صورت دارد
اما آنچه میرزا خود اشارتی در تاریخ خود می نماید آنست که یکباری میرزا فرستاده سعید خان
حاکم کاشغر از راه دره لار بکشمیر آمد و در چهارم شعبان نهصد و سی و نه در تصرف درآورده بود
و در سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلح گونه کرده
دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت کرد چون در این
نوبت فتح عینی دست داد و ملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ
نمود و آن عرصه دلپذیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید و اقسام محترفه و ارباب صناعات را
از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت
و انواع ساز در میان آورد و مجملا صورت ظاهری آن مملکت که نشاء دنیائی اوست معنی پیدا
نمود و بسطر تعصبهای خنک بی نمک میرزا که منشای آن نارسائی با دعوی رسیدگی است
کشمیر که عالم یکرنگی و دینداریست کساد یافت و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان
تاثیر عظیمست سیما اطوار فرمانروایان که قوی اثر میباشد امید که بیمن

آشنا حقیقت حقانیت حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد و متاع حق پرستی و خداشناسی بی شائبه تکلف تعصب رواج گیرد و از سهوهای عظیم که میرزا را روی داده و میمنت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه بدستور امرای کشمیر ساخت بایستی که حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم و دنانیر و روس منابر را بنام قدسی حضرت جهانبانی مشرف میساخت همانا که بازمایه مدارائی میکرد و بدبی اخلاصی را رواج میداد و لهذا دران ایام که فتح کابل شد خطبه بنام مقدس آنحضرت جهانبانی ساخته سربلند شد و در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری در شبیخون که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک نیستی شد مجملی ازین سانحه آنکه میرزا از آئین عدالت که نگاهبان دولت ست عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خودزیست کردن گرفت و هشیاری و بردباری که دو بازوی بختیاری ست از دست داد مکر و غدر کشمیریان که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای درآمده بود باز برپا شد و این گروه خرابی طینت نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته در لباس دوستی بکار دشمنی ساختن گرفتند و عمده این کار آن بود که لشکر میرزا را بحیلها از و جدا کردند و مردم کارآمدنی او را متفرق ساختند طایفه را بجانب تبت و برخی را بجانب بکلی و چندی را بطرف راجوری فرستادند و عیدی رینا و حسین ماکری پسر ابدال ماکری خواجه حاجی بقال کشمیری را که سرگروه مهمات میرزا بود از راه برده بخود متفق ساختند و جمعی کثیر بخود همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند غازیخان و ملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند و تربیت خانپور که میان میره پور و سری نگر که اصل شهر کشمیر و حاکم نشین ست بر سر میرزا شبیخون آوردند میرزا نزدیک خانه خواجه حاجی رفته بود تا قرابتهای او را که دربند بود خلاص سازد که بدست کمال دونی حیات را سپری کرد و بعضی میگویند که تیری از ملازمان او نادانسته رسید چون مجملی از حال میرزا حیدر گزارش یافت اکنون سرگذشت

و میرزا کامران نگارش میباید در ان ایام نامساعد که میرزا کامران از حضرت جهانبانی
جدائی اختیار کرده بصوب کابل روان شد چون بحدود خوشاب رسید سر بی مروتی را
رنجه داشته و زمانه لعبت باز را بکام خود پنداشته خطبه بنام خود ساخت هر که خرد دوربین
و مصاحب مصلحت اندیش و همنشین دلسوز نداشته باشد هر اینه چنین کارهای ناشایسته
از وی بظهور آید نه حق صحبت شناسد و نه طریق مروت داند بدی دیگران را نیکی خود انگارد و تخم بدی
در زمین نیکان افشاند ظاهر است که از ان کشت کار چه بر دهد و درخت امیدش کدام میوه
مراد بار آورد روزگار بی عاقبت اندیش را بقائی نه و دولت بی بنیاد را پیوندی نه
سربلندی کاخ بی بنیاد را چه اساس که چون منار برف زود از هم پاشد و بال شب را
چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم بر هم زدن فرو نشیند سلطنتش چون طراوت گل زود زوال
و دولتش چون نسیم بهار سریع الانتقال، بالجمله از راه بنگوت بکنار آب سند رسید و درینجا
محمد سلطان و الغ میرزا که از حد ود ملتان عنان برکشیده بودند و آنجا خود را نتوانستند گرفت
برخاسته بر کنار دریا میرزا کامران را دیدند و میرزا اندکی آنجا توقف نموده چون عسرت غله
بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت از آنجا بکابل آمد و ابواب کامرانی بر روی روزگار
خود کشاد بمقتضای هوا و هوس روزگار بسر می برد مثلی که از جمشید مرویست که تا شیر
از بیشه برود چراگاه بر آهو فراخ نشود و تا باز در آشیان گریز نکند دراج را پر بدین سان نگردد
درین واقعه بظهور آمد غزنین و آنچه در العسکری میرزا داد و خواجه خاوند محمود را برسم
رسالت پیش سلیمان میرزا به بدخشان فرستاد و خواهش متابعت خواست که سکه و خطبه او
در بدخشان نیز باشد میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود برگردانید میرزا کامران از
در تاب شد و لشکر به بدخشان برد و در نواحی موضع باری میان فریقین جنگ پیوست

میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی
زد و سکه و خطبه بنام او ساخت صلح و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان
جدا ساخته بمردم خود داد و مقصود در داشته مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا
آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه
قندهار شد و تا شش ماه محاصره قلعه نمود و از بی آزوقی میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده
دید و قلعه را سپرد و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود و میرزا هندال
را بهمراهی خود آورد و روزی چند در محنت داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس
اتفاق معموره جوی شاهی که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته
بجلال آباد مشهور است بمیرزا داده حاکم سند نیز اطاعت نمود و روزگار اسباب غفلت آماده
میکرد تا آنکه میرزا سلیمان سر آنچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد و نقض عهد
نمود میرزا کامران بار دوم لشکر بآن صوب برد و در حدود اندراب جنگ در پیوست میرزا سلیمان
شکست خورده بقلعه ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد و آمد و شد
آزوق را بهمه راه مسدود ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند میرزا
سلیمان چون از سپاهیان خود که چشم وفا داشت ناامید شد و نیز از بی آزوقی قلعه کار بدشواری
کشید بی اختیار آمده دید میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان
خود را بسرداری برلاس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ
این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته بود و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم
در قید نگاه میداشت و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آیین بست و روزگار را بغفلت
میگذرانید نه یاد معبود میکرد و نه داد مظلوم میداد تا آنکه کوکبه اقبال فلک شکوه حضرت شاهنشاهی

ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهاد چنانچه گزارش می یابد
هر که بولی و والی نعمت خود طریق بی حقیقتی سپرد و مسالک بی اخلاصی شتافت هر آینه در همین
نشاه پاداش اعمال خود دید و هم برین منوال ست احوال میرزا هندال که چون در چنان وقتی
با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفائی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود
قراچه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمده
باحترام دریافت و آن ملک را بمیرزا سپرد و در روزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده
آنرا بتصرف خود درآورد و میرزا را مقید داشته تادیب نمود چنانچه مجملی مذکور شد و مقرر است
که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود ست لهاست هوشمندان از اعتبار نایافتها
اعتبار گرفته در انتظار جزای این حق ناشناسان میباشند تا سزا یافتن که اقتضای عدل
حقیقی ست شکرگزار و مسرت پذیر شوند که هم سرمایه عبرت جهانیان میشود و هم دستاویز
ندامت بی سعادتان میگردد و از انجمله چون یادگار ناصر میرزا که بفریب و فسون حاکم تته از راه راست
انحراف ورزیده در لهری توقف نمود بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه در آن حدود بود
آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم تته از صدق و صفا فروغی ندارد و همه آن مقدمات
حیله پیوند مبتنی بر کذب و سفاهت ست ناچار از آن داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد
هر چند هاشم بیگ که از دولتخواهان راست گو و هواپرستان رضاجوی او بوده گفت که رفتن بجانب
کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست و دنیا جای مکافات ست اندیشه
آن باید کرد از انجا که امریست ثابت هر که را روز ادبار پیش آید عقل او تیره گردد و بازار رعنایان
جرات نماید و نصیحت خیراندیشان باد شمرد و بگوش هوش در نیارد و سخنان سنجیده دانشوران
افسانه و افسون پندارد بنابر آن یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در زمانی که

اہتمام تمام بجا می آوردند[1] و دران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری
جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستادند
تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت
و هر چیز که از جنس و نقد در بساط خود داشت همه را نثار موکب سعادت کرد و حضرت جهانبانی
او را نوازش فرموده میر سامانی سرکار خاصه را برای رزین او مفوض داشتند و روزی چند
دران سرزمین بوده بادولتخواهانی که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلی بودند نصایح
دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند[2] و بیوفائی دنیا و بی اعتباری سلسله ظاهر را چندین دلایل
خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلق را از تکاپوی این باز داشته متوجه مقصد حقیقی
و مطلب اصلی که طلب ارباب همت را سزاوار تواند بود میساختند و همگی همت بلند آنحضرت
مصروف آن بود که چون اسباب تجرد و مواد تفرید روز بروز در تزاید ست گوشه خمول
گزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکتای بی همتا پردازند[3] لیکن مردمی و مروت
نمیگذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند و
این گروه وفاکیش از آن رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چون ذات کامل
که شایان خلیفگی حق ست و در انتظام معموری ظاهر و باطن او بوجود آمدن دیا دوار و قرون
مشکل[4] بیکبارگی دست از جهان باز دارد و سلسله سلطنت ابد قرین را منقطع سازد و همگی
خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشاه جامعیت کار فرماید
و الحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بروجه کمال
حاصلست با وجود پرداختن بگیر و دار عالم ملک و شهادت استغراق بحر امواج عالم جبروت[5]
و لاهوت[6] بر نهج مستوفی میسر و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقرر و مسلم القصه بمقتضای

ادای وداد ازلی و فتوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عنان عزیمت بصوب
مخالف داشتن در ضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق دوستی منظور داشته
لوازم محبت و فتوت بتقدیم رساند هرآینه یکبار دیگر بمسالک مظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش
بدست آورده شود والا داد اختیار از دست مشرب مروت بی اختیار رها باشد بنابرین روز پنجشنبه
غرهٔ شوال نهصد و پنجاه مکتوبی مصحوب چولی بهادر فرستادند بانمضمون که بحکم کارفرمایان
قضا و قدر که چندین مصالح حکم در هر کاری ودیعت نهاده اند سببی انگیخته آمد که ملاقات گرامی
بزودی میسر آید و مجملی از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند
شعر گذشت از سر ما آنچه گذشت * چه بدریا چه بکهسار و چه دشت * آنحضرت میخواستند
که روزی چند در ولایت گرمسیر توقف فرمایند میر عبدالحی گرمسیری کسان فرستاده
عرضه داشت که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری جمعی کثیر را فرستاده است مبادا آنچه نه
برسند و کار از علاج بگذرد اگر بالکای سیستان در آمده رود که بحاکم ایران تعلق دارد توقف فرمایند
هرآینه از اندیشهٔ تسلط این گروه بی عاقبت موکب عالی محفوظ خواهد بود آنحضرت قلت
ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقف در آن ولایت را
ملایم نقیهٔ حزم که راه هند پر درشت دور داشته بسیستان نهضت نمودند و از آب هیلمند عبور کرده
بکنار کولی که این آب آن در می آید نزول سعادت فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان
بود مقدم گرامی را دولت ناگهانی شمرده با آیین شایستگان ملازمت کرده و بلطایف خدمتگاری
و آداب میزبانی اقدام نموده روزی چند در آن سرزمین عبرت فزا که در آن هنگام تماشاگه [illegible]
عرصهٔ اقبال بود بشکار [illegible] اشتغال نمودند و برای تسلی خواطر همراهان [illegible]
بمشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تا شاگرد [illegible]

نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان با والده و جمعیت خود بملازمت حضرت مریم مکانی
که درین یورش همعنان اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود فرستاد[1] و جمیع اموال و لایت خود را
پیشکش نمود آنحضرت اندکی از آن بجهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را بر گردانیدند
و درین منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود تا رخصت
ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساط بوس مشرف شد[2] آنحضرت از و در باب مذهب و ملت
سخنان می پرسیدند بوقت عرض رسانید که مدتیست معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود و کتب فریقین مطالعه
میرود آنچه شیعه اعتقاد دارند که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و مثوبت و معتقد سنیان آنکه سب اصحاب کفر است
بعد از تامل و تفکر خاطر بر آن قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد آنحضرت را این سخن
بسیار خوش آمد از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف[3] ملازمت فرمودند او چون
سفری پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده بود از احراز این دولت متقاعد ماند و درینجا حاجی
محمد بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان
اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت میرسد
و چلمه بیگ حاکم قلعه بست نیز احراز سعادت خدمت مینماید و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری نیز
جدا شده بملازمت خواهند رسید و قندهار و آنچه در تصرف اولیای دولت خواهد[4] درآمد
چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آیند
بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمه همت
علیا لازمست این گروه که ازین سفر مانع می آیند بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند چون
احمد سلطان بعنوان عقیده و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود[5] سخن او معرض
قبول پیوست و برین کنگاش عمل فرموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی چند

حاجی محمد مردود بساط قرب بود احمد سلطان ملازم رکاب معلی بوده میخواست که از راه پس
کیلکی بدرقه باشد آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه اوک متوجه آن سمت
شدند چون مکتوب مودت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتخت آرای ممالک
ایران شاه طهماسب سید[51] مقدم سعادت التزام آنحضرت آنسمت غیر مترقب شناخته خوشوقت
شده خواست که سایه فرهمای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این
سعادت عنوان کارنامه افتخار خاندان خود سازد و بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقاره
شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در
اسرع[52] ازمنه با الوف محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا بصحوب مقربان خاص ارسال داشت
و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود شعر همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت و اظهار انواع شکرگزاری و حق شناسی و تذکار
محبت قدیمی نموده جلایل تعظیم و اکرام بجای آورد و بحکام و ولات بلدان و امصار نوشت[53]
که در هر منزل و هر شهری که موکب همایونی نزول فرماید شرف روزگار این خاندان عالی دانسته
اعاظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بفور استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای
بادشاهانه مشرف گردند و از اسباب و اشیای لائقه و اشربه و اطعمه فواکه تازه بتازه منزل
بمنزل مهیا ساخته لائق نظر قبول اشرف گردانند و منشوری[54] که بمحمد خان حاکم هری نوشته بودند
بجنس در سلک تحریر درآورد تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی نظر بران
دیباجه مروت داشته در تعظیم و تبجیل حادثه پیمایان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده
دقیقه از آداب فتوت فرو گذاشت ننمایند **فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان** فرمان همایون شرف
نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمساً[55] للایالة و الاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو

فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هرات و میر دیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز
گشته بداند که مضمون عرضه داشت که درین ولا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیگ ایالت پناه
قرا سلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ دوازدهم شهر ذیحجه رسید و مضامین
فرخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه درباب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب
خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامگاری دوحه چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم افروز
ایوان سلطنت و جلال سرو سرفراز جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره
شجره خلافت و رفعت بادشاه بر و بحر نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج
خلافت و جهانبانی قدوه و قبله سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین
شهریار عالی نسب تخت سروری پادشاه والاحسب ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان
جم جاه عالیشان سایه یزدان تخت نشین سلطان صاحب هدایت و یقین جهانبان صاحب
تاج و تخت صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار
المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون بادشاه خلد الله تعالی عمره حسب الآمال [illegible]
نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نموده مژده ای پیک صبا گر خبر مقدم دوست
+ خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست + باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم + بنشینیم
بمراد دل خود همدم دوست + اقدام بی ملال و توجه آن بادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی
داشته بداند که مشتاق آن خبر خجسته ولایت سبزوار از ابتدای حمل توشقان ئیل بدان ایالت پناه
مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد که مال و اجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای
سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستوری که درین
نشان مذکور شده فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید و بالضد

کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسپ کتل و استر رکاب یراق درخور آن داشته باشد
تعیین نماید که باستقبال آن بادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ عربی که از درگاه معلی
مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شده آن ایالت پناه نیز از طویله خود شش راس اسپ
بدو آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد
انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش با عباسیهای زربافت و زردوزی که لایق اسپان و سواری
آن بادشاه جمجاه باشد بر بالای اسپان مذکور نهاده همراه اسپ آمده ملازم خود داده روانه گرداند
و دیگر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه شاه
بابام نواب همایون ما رسیده و بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا و کمر مرصع جهت
فتح و نصرت و شگون آن بادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی چهار صد ثوب مخمل
و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت است تتمه جهت
ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب و غالیچه مخمل دو خوابه طلاباف سه تکیه کرکی استر اطلس
و سه زوج قالین دوازده ذرعی کوشکانی خوش قماش و دوازده چادر قزلی سبز و سفید
فرستاده شد بطریق احسن رساند و ذرات شربه لذیذ و لطیف سرراه نموده با نانهای سفید
که با روغن و شیر خمیر کرده باشند و از زیانه و خشخاش داشته باشد مکمل نموده جهت آن حضرت
میفرستاده باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال می نموده باشد
و آنچنان قرار دهد که فرداً در منزل و مقامی که نزول نمایند امر فرمایند چادرهای لطیف سفید منقش با
و سایه بانهای اطلس مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نماید
که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت
گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و ببرف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مربای

مشکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوری که مقرر شده حاضر سازند

وسعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه دارند و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز

پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان

و امارت مآب جعفر سلطان و فرزندان قوم خود را با هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس

رفته باشند باستقبال بفرستد و در آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را از رنگ برنگ بنظر در آورند

و اسپان توبچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب

بهتر نیست و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون

این امرا بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت

نمایند که در سر سواری و غیره ناگاه میانه ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت غث و گویی و انواع [illegible]

و هیچ وجه از وجوه آزردگی بنوکران پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور و دیر

فوج خدمت کنند و نوبت کشیک هر یک از امرای مذکور که باشد و نزدیکی های محلی که قرار یافته باشد

تردد نمایند و چوکتک خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید

خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و هر ولایتی که برسند همین

فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور

بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد و خدمت و ملازمت

آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی [illegible] تعلق بدان ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور

بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهانه باشد در مجلس عالی

آن پادشاه گرامی کشیده شود و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید

که سه اسپ خاصگی باشد و دیگری با میر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر امرای مخصوص

مخصوص بهر کس لایق باشد بدهند و نه اسپ تحاجی از نظر حجسته اثر گذرانند عرض نمایند که کدام اسپ از نواب کامیاب است و هر یک که قبل ازین ذکر یافته باشد که از فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بد نماست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود و هر وسیله که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب امیر دارند و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجهتی باشد بظهور آورند و خاطر آنجماعت را که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارد بدلداری و غمخوارگی که درین نوع اوقات لائق و خوشنماست مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور بار رسند بعد ازان آنچه لائق باشد از جانب ما معمور خواهد گشت بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع در رشته خطائی خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه هرات هر که رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت پناه یکی از اویماق کاروان خود را در خدمت فرزند اغار ارشد ستاو با او گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و حشر ما از هزاره و نکدری وغیره تا سی هزار کس که بشماره صحیح رسد از ملازمان کوکلی آن ایالت پناه آنرا همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر پادشاه درآید و چون بملازمت آنحضرت سرفراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رساند و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد تبرک و قاعده لشکر وارد و نزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده جهت مهمانی طلبیده سه روز دران منزل مقام کند روز اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره

که اطلس و کمخاهای یزدی و دارائی های مشهدی و خانی باشد مخلع سازند و مجموع را بالاپوش تحمل
بدهند و بهر نفر از لشکریان و ملازمان و تومان تبریزی یوم الخرج بدهند و طعامهای الوان بدستوری
که مقرر شده سر راه نمایند و مجلس ملوکانه بدارند که زبانها بتحسین آن گویا باشد و آفرینها بگوش
عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان را داده روانه درگاه عالی نمایند و مبلغ دو هزار و پانصد تومان
تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور میرسد بازیافت نموده صرف ضروریات
نمایند و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر
بچهار روز بیایند هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند و باید که در هر مهمانی اولاد عظام
آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند
و بشکرانه آنکه این نوع بادشاه که هدیه ایست از هدایای الهی مهمان ما شده در ملازمت و خدمت
آنچه نهایت تردد باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جانسپاری و خون گرمی
نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر فرمائیم
که امروز درون باغ عیدگاه سیر خیابان چادرهای درون طلا اطلس قرمزی میانه کرباس طلبی و بالای
مثقالی اصفهانی که درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا که
خاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر گل زمین که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد
رضاجویی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب بلازم وار بر سینه نهاده پیش روند و عرضه نمایند که آن
اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است و خود در راه و سرکوچ دمبدم خاطر اشرف را
بمهربانی که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد
رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند اعزاز شده را بعزیمت استقبال
از منزل بیرون آورد و سرپایی که در نوروز پار سال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشانیده

و یکی از سفیدریشان و اویماق تکلو که پسندیده و معتمدان ایالت پناه باشد در دار السلطنة
مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان [1] در خدمت
نواب وارد و چادر و شتر و اسپ گذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شدنداردو نیز کوچ
کند و ایالت پناه مشار الیه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن [2] نماید
که جمیع لشکریان لبان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه
عظمت و دستگاه رسند چنانچه میان ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه
پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسپ فرود آیند اگر قبول کنند در ساعت باز کرده
و فرزند برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه
سلیمان بارگاه ببوسیده [3] قواعد خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور و ممکن باشد بظهور آورند
و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند
و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه
سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن
ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی
از فرزند ارشد [4] استفسار نمایند و آن فرزند بواسطه حجاب جواب آن چنانکه باید نتواند داد
آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید در منزل مذکور آن فرزند پادشاه زمهمانی نماید
بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی الحال سه صد طبق طعام الوان بطریق ما حضر با مجلس [5]
بهشت آئین آورند و بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری [6]
که مشهور ست بمحمد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره سر پوشهای طلا و نقره بر روی آن خوانها
نهاده بمجلس آورند و بعد از ان مربات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند بسیار

هفت رأس اسب الیق و همچنان از طویله آن فرزند ارجمند جدا نموده با یراق محمل طلا بپوشانند

تفنگ نقصب یراق ابریشمی جل ترمه مشبک تفنگ مینا جل محمل سرخ تفنگ سیاه جل ...

تکلتو و باید که حافظ صابر قاقی و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست

خافی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه جهت آن فرزند

هرگاه پادشاه خواهند که توجه بنغمه و ترنم پرداخته آن حضرت را خوشوقت سازند و هر کس که

قابل آن مجلس تواند بود در خدمت آن فرزند نیک بوده باشد که وقت طلب حاضر آیند و باید که

خجسته ساعات ایشان را به نوعی که تواند شگفته داشته باشند و باید که شنقار و باز و باشه

و شاهین و چرغ و ... در سرکار فرزندی آن ایالت پناه با اولاد بوده باشد پیشکش نمایند

و بازداران ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ ... و انگشتر ...

الوان محمل و خارا نیمه کلابتون و طلا بافت بپوشانند و چون بمنزل خود روند بازداران ایشان را

بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند درآورند آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد است

به ایشان معاش نموده هر یک از ایشان جدا جدا ... و سرپا و اسب ... به هر کس ... به انعام

زیاده از سه تومان نباشد ... چه ابریشمی از محمل و اطلس و ... فرنگی و یزدی و

زربافته شامی و غیره که ... لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد در ... کیسه با قماش ...

گلبند ... هر ... سه تومان تبریزی که ... شاهی باشد ... بند ...

خیابان و کارزارگاه سیر معین نموده باشند و زین ... دروازه باغ چهارباغ شهر که منزل ... است

تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چهار طاق بندی آیین ...

بندند و بهتر ... یکی از امرای ... سازند تا ... یکدیگر ... صنعت ... کاری

کرده اند ... انسب آنست که چون پادشاه آن مرز و بوم را ... مشرف ساخته

اول بشهری که آن نور چشم عالیاست بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان
از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد روز سوم که از این
چهار طاق و خیابان شهر و صفا و اوان چارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد چارچیان را در شهر
و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم
در سر خیابان حاضر گردند و در هر دکان و بازاری که آئین بسته قالی و پلاس فراش انداخته باشند
عورات و پیکها بنشینند و چنانکه قاعده آن شهر ست عورات با آینده و رونده در مقام شیرین کاری
و شیرین گوئی در آیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم
مثل آن نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از ان بادشاه را بعزت و ادب گویند
که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر گردن
اسپ ایشان براه روند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشند
که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت بشهر
در آیند چارباغ را سیر فرمایند و باغچه که در هنگام سکن نواب همایون مادران بلده طیبه جهت بودن
و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور ست بباغ شاهی نزول ایشان
فرمایند و حمام چهارباغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند
که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد روز اول فرزند بطعام وافر مهمانی نماید و چون
ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تهیه مهمانی کند که مذکور
خواهد شد چون ایشان بشهر در آیند همان روز عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلی گرداند
و مقرر شد که معز الدین حسین کلانتر دار السلطنه هرات مردی خوش نویس صاحب وقوف تعیین
نماید که از روزی که آن پانصد کس استقبال نمایند تا آن روزی که بشهر در آیند روزنامچه منقح نوشته

بشبت و مهر آن ایالت پناه رساند و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجالس گذرد بقلم
گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معلی گردانند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع
حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیر و میوه سه هزار طبق کشیده
شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سرانجام نماید اول پنجاه چادر و بیست سایبان چادر
بزرگ لابته که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود و با دوازده زوج قالی دوازده ذرعی در
ده ذرعی و هفت زوج قالی پنج ذرعی نه قطار مایه و دویست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک
و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید تمامی کرده پاکیزه و شسته باشد و قطار استر به تفویض
در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق
که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند و سه اسب یک قطار شتر و یک قطار استر که
آن ایالت پناه از دل آن را دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و تربت شیخ و کرشو و زاوات
خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نمایند و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در مهمان
سرای فرهاد گرد پنج فرسنگی مشهد مهمانی نمایند انتهی چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی
در نواحی فراه رسید ایلچی شاهی با فرستاده حضرت جهانبانی جنت آشیانی آمده حقیقت مقدم و استماع
مقدم گرامی و مسرور شدن او بوضوح پیوست آنحضرت را که معدن مروت بودند از رفتن عراق
و دل همراهان حقیقت گزین بدست آوردن چاره نماند ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده
بعزم جزم متوجه هرات شدند و در هر منزل ازین نواحی که نزول اجلال می نمودند یکی از مشاهیر
و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بسعادت مقربان بساط اقدس ملازمت میکرد و هیبت
موکب بادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار گشوده خلایق از اکثر قصبات مانند
جام و تربت و سرخس و اسفراین بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند و چون قاصدان

تا تار سلطان و اعیان خراسان که استقبال نموده بودند محمد خان اعلام نمودند که وصول موکب عالی بزیارتگاه نزدیکست محمد خان با اعیان امرا مثل اویس سلطان و شاه قلی سلطان و اکابر و فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی و سائر اعزه و اهالی بادراک سعادت استقبال شتافتند و بر سر پل مالان که سیرگاه مشهور هرات است بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند و شرح شوق شاهی و آداب تواضع که جو هر بزرگیست اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راهها را جاروب کرده و آب زده دارند و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند و چون رایات بادشاهی بمنزل در قرار رسید سلطان محمود میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید و بآیینی که مامور بودند شاهزاده کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالیقدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شد و قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند و از زیارتگاه تا پل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرای که سه چهار فرسخ مسافتست تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی بودند و اجتماع خلائق بشادمانی بر هیچی بود که مگر در ایام عید و لوزور بوده باشد غره ذیقعده سنه نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود نمودند محمد خان جشن بادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد و در مجلس اول صابر قاق که در خوانندگی یگانه خراسان و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد و الحق بسیار و بتاثیر خواند مطلعش اینست **شعر**

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد ۞ همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

و چون باین بیت رسید **شعر** ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم ۞ که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد ۞ حضرت جهانبانی را رقت شد و بغایت متاثر

شدند و انعامها و در دامن امید او ریختند چون هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود
جشن نوروزی نزدیک رسیده روزی چند انجا توقف اتفاق افتاد و هرگاه آن حضرت
بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده ادای نیکو بندگی بجای می آورد و از هر جانب
آنحضرت زرها نثار میکرد و هر روز بمقامی مشهور سیرگاه عشرت سرای کارزارگاه نشاط پیرای
ضمیر اقدس میشد و گاه باغ مراد همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش
تماشا فرمودند و در هر گل زمین صحبتهای رنگین میداشتند و درهمین ایام زیارت اولیای عظام
خصوصا پیر هرات خواجه عبد الله انصاری قدس سره بنیت نیاز فرمودند بتجرد منشان عبد الله
از بزرگان کابل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد و خوش فهمان روزگار و فضلای نامی از صحبت
فیض موهبت مستفید شدند و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای
عشرت افزای اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند درین روز
ارجمند احمد سلطان حاکم سیستان که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول توجه
والتفات پادشاهی شده رخصت ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه این سال بجام رسیده بزیارت
مرقد منور حضرت زنده پیل احمد جام قدس سره فرمودند و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد
شاه قلی سلطان استجلو که ایالت آنجا داشت با اکابر سادات بدولت استقبال مشرف شده
آداب خدمت بجای آورد و پانزدهم محرم نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضه
رضویه علیه و علی عاکفیها التحیة فائز گشتند و چند روز در حواشی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند
و از انجا بدولت متوجه نیشاپور شدند شمس الدین علی سلطان که حکومت آنجا بدو متعلق بود
با اهالی و موالی آنجا پیشوا آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانیده
و آنحضرت سنگان فیروزه که در آنجا بود دست فرمودند و از انجا بسبزوار و از انجا بدامغان

رسیدند و از عجایب در آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیش طلسمی دران تعبیه کرده اند که هرگاه
چیزی پلید دران چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد
این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانهٔ قادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیاء
چندانست که بنهایت ادراکات انام و اوهام احاطهٔ آن توان نمود آنگاه از دامغان به بسطام
توجه ارزانی داشتند و روضهٔ مقدسهٔ بحر طامی شیخ بایزید بسطامی قدس سره در سر راه بود عنان
موکب مصروف ساخته زیارات فرمودند و از آنجا بسمنان شتافته بصوفی آباد که مرقد شیخ
علاء الدوله سمنانی ست قدس سره نزول فرمودند و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان
بود که پیوسته بزیارت خداپرستان توسل می جستند و بظاهر و باطن از طوایف زنده دلان همت
میخواستند و منزل بمنزل میرسیدند حکام و اکابر آنجای در خدمات کمال اهتمام بجای می آوردند
و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلایل هدایا از جانب شاه می آمد چون موکب عالی بحوالی ری
رسید شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمد حضرت جهانبانی
بدولت و اقبال در قزوین که دران نزدیکی پای تخت شاه شده بود نزول فرمودند اکابر و اهالی
آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند و روزی چند
در آنجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرکهٔ آن شهر توقف فرمودند و در خانهای خواجه عبد الغنی
که کلانتر اهل آن دیار بود در اوایل شاه آنجا می بودند منزل میداشتند و از آنجا بیرام خان را پیش شاه
فرستادند موکب شاهی نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرام خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل
بقدم مسرت معاودت نمود و از آنجا توجه بسلطانیه واقع شد مخیم شاهی میان ابهر و سلطانیه بود
چون موکب عالی بآن حوالی نزدیک رسید اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده خدمت کردند بعد ازان
بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه باستقبال نمودند و جمادی الاولی سنه [illegible]

شاه خود استقبال فرموده با مراعات قواعد اعزاز و اکرام و تقدیم آداب مبالغ احترام ملاقات
فرمودند و شرائط توقیر و تعظیم و شیوه ابتهاج و تبجیل و تفخیم در میان تقدیم رسید و مجلس عالی که در ستوده
بتهذیب نقاشان باریک بین در بدایع صنعت نقاشی جنت آسا نموده بودند و آن مجلس آراسته
آن نگارخانه خاطر فریب باتفاق حضرت جهانبانی جهانگشا گشت محفل دو شاهانه اختصاص یافت
و قوانین بزرگی و لوازم پرستشهای گرامی همدم و همزبان گشتند و ابواب شادی و خرمی
مفتوح داشته ابواب سرور و صحبت و انبساط گشودند و بتقریبات سخنان بلند در میان آوردند
و میرزا قاسم گنابادی در کتاب مثنوی که در احوال شاه نظام داده در باب ملاقات این دو شهریار
کامکار چنین گفته **مثنوی** دو صاحبقران در یکی بزمگاه * قران کرده باهم چو خورشید و ماه
دو نور بصر چشم اقبال را * دو عید مبارک مه و سال را * دو گلبن گلستان ملک زینت فزای
بهم در یکی عرصه چون فرقدین * دو چشم جهانبانی بهم همعنان * بهم چون دو ابرو نوازش کنان
دو سعد فلک است یک برج جای * دو والاگهر را یکی درج جای * شاه فرمودند که فتح هندوستان
که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسر شد حضرت جهان آفرین جهانبخش شمشیر جهانگیر شما را
کلید گنج خانه کشورکشائی گردانید و هر قصوری و فتوری که در ممالکت داری و جهانبانی درین ولا
پیش آمد از ناساعدی و بی اتفاقی برادران بی اخلاص بوده و شما را در آن اختیاری نبود
در عالم اسباب موافقت برادران امری مهتم است که کارهای بسته گشاده گردد اکنون ما را برادر خود
تصور فرموده ممد و معین دانند که منت بر جان خود نهاده آنچه شرائط امداد و لوازم اعانت
استعداد بوده باشد بر حسب آرزو بتقدیم رسانیم و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کمک که
درکار باشد سرانجام نمائیم و اگر خود ما را باید رفت بطریق کمک برویم و بسیار از سخنان
حقیقت پیرای که بزرگ منشی را نشان بزرگ باشد فرمودند و چندروز در جشن خسروانی داشتند

حضرت شاه ... هر روز جمعه کار و بار دولت ... مجلس شیرگیری آراسته ... زینت افزای صحبت

جمعی بگلگشت ... روز بروز صداقت و محبت می افزودند ترتیب مجلس آرائی احبابان شاه

ذات خود مباشر شده چگونه بیان توان نمود که چه قدر شامیانه های زربفت مخمل و تافته

برپای میکردند و خرگاه های منقش و خیمه های عالی چه مقدار نصب میشد گلیمهای ابریشمی

و قالیهای قیمتی آن قدر که نظر کار میکرد در آن سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند

و چه شرح دهم که در لوازم لذائذ این جشن و مهمانی که ادبیت ضروری بچه آئین خود توجه میفرمودند

و دانا سپاسیان اقیچینه بازیهای طلا و مرصع و غیره نازنین پوشهای فاخر و استرها

بر وشی آراسته و پیراسته و شترهای بینی بیکران چشم فرمایه و با پوشاکهای گرامی جیب [illegible]

شمشیر و کمر خنجر مرصع بجواهر و تمثال ادبای نقود و قماشهای نفیس و پشمینه های کشمیر [illegible]

و سنجاب و قمیص و جامه های پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و تافته و اطلس و مشجر و فرنگی [illegible]

و کاشی و چندین طشت آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع [illegible] آلات و چندین [illegible]

طلا و نقره و خرگاه های فرنگی به لباسهای [illegible]

پادشاهانه یک بیک بنظر قدس [illegible]

رعایت فرمودند و مراسم آداب شاهانه [illegible]

جشن [illegible]

ازاہل فنا و غبار خاطری از جانبین حادث شده بود آن کدورت بالمره از میان برخاست و بزلال صفا
مصفی گشت حضرت شاه هر روز اسباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند از انجمله
بجهت تشیید و تفریح خاطر مبارک فاکشر شکار قمرغه طرح فرموده بودند و امرای لشکر شاهی جانوران
صحرائی را رانده در چشمه که او را ساوق بلاغ گویند که اول منزل بلاق است شکار تجمع شده
حضرت جهانبانی و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه در بلده آمدن اسپ تاختن و شکار انداختن ا
گردانیدند و بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرامخان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی
سلطان مهردار و روشن کوکه و جمعی دیگر از ملازمان حضرت جهانبانی را رخصت درآمدن
قمرغه شد و از امرای شاهی شمس بدیع الزمان خان استاجلو که بدامادی شاه و به الالیکی شاه اسمعیل
مخصوص بود و ابوالقاسم خلفا [illegible] باشی [illegible] خان استاجلو [illegible]
دیگر نیز موجب حکم درآمدند و بعد از آن رخصت [illegible] سپاه و لشکریان که رفتن
و کشتن [illegible] مشغول [illegible] میان شکارگاه [illegible]
[illegible] و بعد از آن
[illegible] قمرغه همراه [illegible]
[illegible] نیز شده [illegible]
[illegible] خانی و حاجی محمد
[illegible] هزار سوار که همراهی فرزند
[illegible] همراهی حضرت
[illegible] مقرر شدند بدین تفصیل
[illegible] احمد سلطان شاملو

ولد محمد خلیفه سنجاب سلطان افشار حاکم فرح یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار
سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا طغائی سلطان محمد خدابنده
سلطان حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان آدهم میرزا ولد دیو میرزا تهمتن میرزا
ولد دیو حیدر سلطان شیبانی علی قلی بهادر پسران مشار الیه مقصود میرزا آخته بیگی ولد
زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا نبیره جهانشاه میرزا مشهور شاه پروی بیگ کچل استاجلو
علی سلطان ملاق خواهرزاده محمد خان ابو الفتح سلطان افشار حسن سلطان شاملو یادگار سلطان
موصلو احمد سلطان الاش اغلی استاجلو و حسافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو
علی بیگ ذو الفقار کش محمدی بیگ کتابدار قاجار و سیصد قورچی خاصه بسامان شایسته
نیز تعیین یافتند و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت که آخر منزل ییلاق
سرلق است سوم بار شکار قمرغه درهم آوردند و انواع شادمانی و کامرانی فرموده آداب
خاطرجوئی بهم رسانیدند و در عرصه دلگشای میانه که در لطافت هوا مشهور آفاق است شاه
والاقدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند و بمشایعت مبادرت جسته با حسن وجوه و ادای
آداب بساعت مسعود وداع یکدیگر فرمودند حضرت جهانبانی جنت آشیانی بموجب استدعا
بندگی حضرت صاحبقرانی از آنجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شدند هودج اقبال
حضرت مریم مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم از راه رست بجانب قندهار روان شد
و حاجی محمد خان را سر لشکر ساخته در خدمت هودج اقبال آن عفت قباب گذاشتند و دوازده هزار
سوار که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند رخصت یافت بجهت سامان و سرانجام خود
روانه شدند که چون رایات نصرت آیات حضرت جهانبانی با آب هلمند رسید شاهزاده عالیقدر
با لشکر مقرر ادراک ملازمت نماید و حضرت جهانبانی اول بجهت تماشای تبریز عنان عزیمت

منعطف فرمودند و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام و اکابر تبریز که میرزا میرشاه
سر رودخانه که از دامن سهند تبریز می آید بسته اند باستقبال آمده غرب بساط بوس دریافتند حاکم
شهر بموجب فرموده شاهی شهر را آئین بسته و نظر انور آنحضرت جلوه داد و لوازم مهمانی بتقدیم
رسانید و کرک دوانی و چوگان پیاده بازی که در تبریز معروف و مشهور بود و دران وقت از
اندیشه شورش ممنوع شده بود بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهی تازگی در گرد آمده
آنحضرت عمارات عالیه آن شهر را که از آثار قدیمه سلاطین ماضیست و سیرگاههای آن شهر را
تماشا فرمودند و مجدداً از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان خانه افلاک گذشتگیهای عالم بی ثبات
و گسستگیهای جهان بیقدار بخاطر حقایق مآثر آوردند و در گرد آوری رضای آفریدگار سخنان
حقیقت بیان بر زبان اقدس راندند و بعضی از ابیات سلف متواجد گشتند و این رباعی از فرط
حالت بلند خواندند رباعی افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد * وز دست اجل بسی جگرها خون شد
کس نامد از آن جهان که تا پرسیم ازو * کاحوال مسافران عالم چون شد * ملا قطب الدین جلنجه بغدادی
درین بلده فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بوده و نادره کار
سحر آفرین خواجه عبد الصمد شیرین قلم نیز درین مدینه فاضله بملازمت استسعاد یافت آنرا بر آن
بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد و از عوائق روزگار نتوانست همراهی گزید و از نوادر اتفاقات
حسنه در شگون و تفاول نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند از آنجا که توجه اقدس باصطرلاب
کره و سایر آلات رصدی درجه کمال داشت بیک محمد اخته بیگی را فرمودند که درین شهر که محل
آثار قدیمه است کره تفحص نماید آن ساده لوح کره چندرا با بادیانها آورد آنحضرت انبساط فرمودند
بجهت تفاول خریدند و از سر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب عالی
بقصبه شناسی رسید جمیع شیخاوندان که نسبت خویشی بشاه عالیقدر داشتند با سایر و اکابر و اشراف

آمده ملازمت کردند و بلوازم خدمت پرداختند یک هفته در اردبیل تشریف داشته از انجا بخلخال و از انجا بطارم آمدند و از انجا بجز رئیل رسیدند و چون هوا و میوه آنجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص انار بیدانه سه روز توقف فرمودند و در سبزوار باردوی معلی خود ملحق شدند درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیه قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت که بقاید دولت متوجه کابل و قندهار بودند بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها میگذرانیدند و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورده در روز مهمانی بند بازان آمده کار پردازیها کردند و چون رایات عالی بمشهد مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند و بخدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمعه شدند لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد و ازین نواحی بجهت طلب ساوری که بهرات نوشته بودند عبد الفتاح که گیراق را فرستادند و مشار الیه در وقت مراجعت رخت هستی بربست و ازهمین حدود مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند و مذاکره کتاب درة التاج درمیان آوردند و درین مدت که در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا که بملازمت میرسیدند و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض میشدند مشغولی حاصل میشد مولانا جمشید معمائی که مجمع فضائل بود مکرر بشرف بساط بوس سید روزی ملاحیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت آورد
شعر که دل از عشق تابان گرم میشود * عشق هر لحظه بداغ دگرم میشود * همچو پروانه بشمعی سر کار است مرا * که اگر پیش روم بال و پرم میشود * آنحضرت که خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند نیکو تصرفی فرمودند که

میرزم عیش اگر بال می پرم میسوزد + مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجای آورد
و از مشهد بکار روانسرای طرق و از انجا براه قلعه کاه بسیستان نزول اجلال فرمودند و در تجدید و
شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند و از انجا بگرم سیر و روز افزون اقبال وهی نمود میر عبد الحی
گرم سیری از قلعهٔ لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش و عذر جریمهٔ تقصیر حجابت
سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود بعرض رسانید و از انجا که خطاپوشی
و عطا پاشی شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت
چون سخن باینجا کشید ناگزیر است از انکه مجملی از اعیان که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند
نوشته آید سر حلقهٔ حقیقت گذاران وفا کیش که چون همواره ملازم رکاب دولت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بود بیرام خان است دیگر خواجه معظم است که نسبت اضافی اخوت بحضرت
مریم مکانی داشت از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود در رفته رفته سفاکی
و بیباکی او بافراط کشید و خاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد دیگر عاقل سلطان اوزبک
پسر عادل سلطان که از جانب الده از نبایر سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل حال بلطف
خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی است برادر کوکیست
که از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت
شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگار می باید در روز قبق اندازی او قبق زد
و از شاه جلدو گرفت دیگر روشن کوکه است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت بود درین راه
با جواهر سپرده بودند دران ودیعت جوهر خیانتی ظاهر کرد لاجرم چندروز در بند بود و بوسیلهٔ عفو
خلاصی یافت دیگر حسن بیگ است برادر محرم کوکه او با آنکه کوکلتاش کامران میرزا بود اما بدوام
ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم طبع و خوش خلق بود و محرم در گذر جو ساغری رحمت شد

دیگر خواجه مقصود هرویست مردی پاک طینت پاکیزه روزگار بود با امانت و دیانت و [illegible]
اتصاف داشت و از ملازمان سنجیده صفات حضرت مریم مکانی بود و علی الدوام در حوالی [illegible]
آنحضرت بود و التزام خدمت داشت از او دو فرزند سعادتمند ماند که نسبت کوکلتاشی بحضرت
شاهنشاهی دارند یکی سیف خان که او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت شهادت
چشید و دیگر زین خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم و ادراک و فرط
فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در امرای کبار منسلک است
دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقایق سیاق و حقایق علم حساب وقوف تمام داشت و از
[illegible] تواریخ خبردار بود چون موکب عالی از لاهور بجانب سند التفات یافت از میرزا کامران
جدا شده بخدمت پیوست و بمنصب مشرفی دیوان یافت بعد از آن مدتها از درگاه عالم پناه
محروم گشت در آخر عمر که قوی و حواس او اختلال یافته بود باستلام عتبهٔ والای حضرت شاهنشاهی
استسعاد یافت دیگر خواجه امین الدین محمود هرویست که در فن سیاق از سابقان میدان [illegible]
بود و خط شکسته را بغایت درست می‌نوشت و در کفایت اموال و درایت محاسبات بی‌شریک
بود حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند و [illegible]
آنحضرت بمراتب عالیه رسید و بخطاب خواجه جهانی سرفراز شد دیگر بار دیوان بخشی [illegible]
سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود و پیوسته باشتغال مهمات دیوانی [illegible]
اشتهار می‌آورد دیگر درویش مقصود بنگالیست و از نیازمندان درگاه [illegible] مردی ساده [illegible]
بود او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند و [illegible]
او [illegible] سعادت خدمت [illegible] حضرت جهانبانی جنت آشیانی [illegible] عنایت [illegible]
بمزید التفات شاهنشاهی استسعاد یافت و عمری دراز [illegible]

ایشک آقاست در شجاعت و جلادت امتیاز داشت و خدمات پسندیده کرده بود بواسطه آنکه
یعقوب نامی که از منظوران حضرت جهانبانی بود حرفی نامناسب بر زبان آورده ساخته بود بسبب آن بعضی
قزلباشان بیباک آن جوان را در موضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهانی کشته بودند و چون میان
حسن علی و او شکرآبی بود چنین اشتهار یافت که بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد بان
تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود در عراق ماند و چون کابل مستقر سریر سلطنت شد باستان بوس
فائز گشت دیگر علی دوست باربیگی ست پسر حسن علی مذکور از عقب آمده در مشهد مقدس همراه شد
از اول تا آخر در مراتب بندگاری و جانسپاری اهتمام داشت دیگر ابراهیم ایشک آقاست از
فدائیان درگاه بود دیگر شیخ یوسف چولی ست که خود را از اولاد شیخ احمد جام میگفت مرد
و آراسته پسندیده اخلاق بود دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشایخ ترک میگفت [illegible]
بود دیگر مولانا نورالدین که از هندسه و هیات و اسطرلاب خبری داشت همراه قاضی برهان خانی
بشرف بساطبوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت و از مجلس نشینان حضرت
جهانبانی بود و حضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم موجی
در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام می نمود خویش میر محمد جاله بان بود
در بدخشان خدمت جاله بانی داشت و در هندوستان در ایام دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی
میر بحر شد و بر کنار آب جون منزلی دلکشا داشت و همانجا سفینه عمر بساحل فنا رسانید دیگر حیدر محمد
اخته بیگی ست از خدمتگاران قدیم این درگاه بود دیگر سید محمد بکنه است جوان مردانه صاحب قبضه
بود و در هرات قبق اوزد دیگر سید محمد قالی هروست در بکر چند روز او را میر عدل ساخته بودند
از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است در بکر آمده در لباس فقر ملازمت
می نمود و بیت دلنشین میخواند رفته رفته داخل ایچکیان شده بود و در عهد دولت ابد قرین

حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت و در سرهند باغی مطبوع ساخته که از و توان گفت دیگر میرزا ملک بلوچ که پدرش در خراسان هزاره بلوچ بوده دیگر ولد امیر حسین خان این هر دو از سعادتمندان خدمت گزین بودند دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت از پرده داران [illegible] اقبال حضرت مریم مکانی بود دیگر عارف توشکچی ست که در سلک ممالک بود و دعوی سیادت میکرد و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتکار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار و مهتر جاخر توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر تمور شربتچی و مهتر [illegible] آفتابچی و مهتر رکیله خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر حبابی بهادر دیگر تولک باتیش نویس [illegible] این سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده در مسالک امتحان و مضیق ابتلای الهی خدمات نعمت بپایان رسانند شعر ندانم رفیقان چرا آمدند که مردان بخدمت بجائی رسند

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی بکابل

چون آوازه سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد و در کابل و قندهار و آن حدود و اطراف نسیم موکب عالی اشتهار یافت از هبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچه امید امیدواران شگفتن گرفت و آب رفته بجوی [illegible] بیقراران آمدن بنیاد نهاد شعر فیاض را ز فیض بی اندازه اندیشه [illegible] رسیده آوازه شد گشت امید با امیدان هم شد باغ مراد نامرادان تازه [illegible] حال گردون گشت و درین هنگامه که زمان آگاهی و خدمت گذاشته بود [illegible]

پیش گرفت و خیالات تباه بخود راه داد اول برادر خضر خان هزاره و قربان قراول بیگی را به
کابل فرستاد که آن نوباوهٔ پرورد الهی یعنی حضرت شاهنشاهی را از قندهار بکابل آورند فرستادها
چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنگاش نمود جمعی که
عقل درست داشتند گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست مناسب آنست که چون مکتوب عم
حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک رسد آن نونهال دولت را با عزاز و احترام پیش ایشان
باید فرستاد و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمن سعادت و اقبال استعفای جرایم گذشته نمود
کار لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا را از دست ندهند چه آن امری که از انجا
سر زده است دیگر آن نماند که حضرت جهانبانی از هیچ وسیله توانند دریافت آخر میرزا با
عده اینها هیچ عمل نکرده حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان و برف باران روانهٔ کابل ساختند
همشیرهٔ قدسیهٔ آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتکه خانی سرافراز بود
و ماهم انکه والدهٔ ادهم خان و جیجی انکه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از بالا زمان و
خدمتگاران در ملازمت شرف بودند و بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن
نوباوهٔ پروردگاری را میرک میخواندند و همشیرهٔ شریفه را بیچه میگفتند چون بقلات رسیدند شب
بخانهٔ هزاره فرود آمدند از فرزندگی پیشانی و دولتمندی که از ناصیهٔ اقبال آنحضرت هویدا بود
بمجرد دیدن آنحضرت امر وهم شناختند و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که
که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند چون برادر خضر خان این سخن را از صاحب خانه شنید
فی الحال از انجا روان شد و بسرعت بجانب غزنین شتافت ملازمان رکاب دولت ساعت
بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر سن مشاهده میفرمودند و خوارق غریبه از احوال
گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند از انجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلی که

نزول آمده بودند دران خانه چراغ گل شده خانه تاریک گشت آنحضرت که جوهر طینت ایشان
بنور پیوستگی دارد و از وحشت ظلمت در گریه شدند هر چند انگها و دایها باقسام مهربانی دل آنحضرت را
خواستند که بدست آرند سود نداشت همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ نور ضمیر نورافروز چراغ خاطر
قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انواع شگفتگی از جبهات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت و
این دلیلی بود ساطع بر نورافزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی و چون حضرت شاهنشاهی از
قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عفت قباب
خانزاده بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد و روز دیگر درباغ شهرآرا مجلس عالی ترتیب داده آنحضرت را بآنجا

غلبهٔ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بیداری بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران آن سرو رستین گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت
که فر دولت و سعادت جاودانی ازان می یافت از نامساعدی سعادت درهم شد و چون ایزد
جهان آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواهد و اسباب شکستگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا
را سرانجام میدهد هر چه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد چنانچه
درین روز که میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود اتفاقا
در آنجا نقارهٔ منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات که متعارف مردم است
ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه نقارهٔ دولت جهانگیری و کشورکشائی
بنام نامی ایشان نواختنی است و کوس ملک پروری و عالم آرائی بر بام دولتسرای ایشان
بلند آوازه ساختنی بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد تبعه آنکه میرزا ابراهیم
بسال از آنحضرت بزرگتر است بقوت ظاهری بیشتر گرفتن نقارهٔ اقبال بیشتر زده آمده

کشتی گرفتن داشت که هر که غالب آید نقاره ازو باشد آنحضرت که تائید یافته ایزدی و تقویت

دیدهٔ ازلی بودند شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلانسالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته

از استماع این شرط که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی خود گردانیده بود خوشحال شده باعث غم افزائی میرزا

گردیدند و ببازوی قدرت که بقوت سماوی موید و معتضد بود با وجود صغر سن که امثال این امور

دران حالت بسی بدیع نماید بالقای الهی و تعلیم ربانی بی محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده

شیر مردانه قدم پیش نهادند و بقانون هنرآموزان و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر درآمده

دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست

واز نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اول نقارهٔ فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظل الهی

بود که بر سطح قبهٔ غبرا و زیر قبهٔ سپهر خضرا نواخته شد میرزا کامران که این جنگ کشتی را جهت امتحان مآل

صحبت کارزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته

بخود فرو رفت و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شگفته فالهای خجسته فرا گرفتند

و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند این صدای دلکشا باعث شادمانی

اولیای دولت گشت و میرزا ازبسکه طریق شده بود و فال او رنقش کعبتین بر خلاف مراد نموده

نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشه‌های تباه بخاطر راه داد از انجمله آنحضرت اگه

هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود فرموده که از شیر باز دارند ازین غافل که شیر خوار ضیعهٔ عنایات

ایزدی و کامیاب قابلهٔ تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر رسد یافته حافظ حقیقی او را ازین فکرهای باطل نگاه داشت

وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرمسیر و فتح قلعهٔ بست

برمترصدان اخبار و مستبصران سوانح که دیدهٔ عبرت گشاده و سرمهٔ عبرت کشیده اند پوشیده نماند

که چون رایات عالی حضرت جهانبانی و کومک ایران بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از
یکهها بجهت تسخیر قلعه بست که داخل ولایت گرمسیر و متعلق بقندهارست تعیین فرمودند شاهم
پدر تیمور جلایر و میر خلج که در آنجا بودند و از جانب میرزا کامران جاگیردار بودند قلعه را استحکام دادند
و فوج پادشاهی رفته قلعه را محاصره نمود در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید
و قالب تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده ساله او را بجای پدر کلانی برداشته در لوازم خدمت
بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند و حقیقت درگذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او بر جای پدر بنواب اعلی
ایران نوشته فرستادند و بعد از چندگاه در مضای آنچه قرار یافته بود نشان رسید و رفته رفته چون
کار بر اهل قلعه تنگ شد و مدد از جایی نرسید متحصنان قلعه فریاد الامان برآورده در تضرع و زاری
شدند و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه را سپردند و چون قلعه بتصرف اولیای
دولت قاهره درآمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال در نواحی قلعه مذکور نزول اجلال
فرمودند و شاهم علی و میر خلج ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند و آن حضرت
بموجب رافت ذاتی جرائم ایشان بخشیده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند و در همین
منزل اشتهار یافت که میرزا عسکری خزانه خود گرفته میخواهد بجانب کابل فرستد جمعی از قزلباش و ملازمان
درگاه مستعد شده بقصد او رخصت گرفتند هر چند حضرت جهانبانی را کذب این خبر و عزم جزم میرزا
عسکری بر قلعه داری قندهار بوسیله خبر رسانان درست سخن متیقن بود و نیز مقتضای عاطفت
ذاتی بر تقدیر صدق این نمیخواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما امنای جلوش
گروه رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیش دستی نمودند چون از کمال غفلت بی تزک تا پای
قندهار رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد جمعی برآمده جنگ کرده و شکست بسیار دادند و بسیاری
از بالا سر آوردند جمعی کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا رفتند و جمعی زخمی برگشتند و بقیه

و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا قشقه و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران
چغتائی و دلاوران قزلباش داد دلاوری و مردانگی دادند و غنیمه را برداشته بقلعه رسانیدند
هر چند جمیل بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرود آید که لشکر کم
مانده این مردم را که برداشتیم دیگر کار بر ما آسان خواهد شد میرزا سخن او گوش نکرده پیغام فرستاد
که ایشان کیست و حقیقت لشکر ما را میدانند سپاه آینده منحصر در همین جماعه نخواهد بود بلکه کمک
ایشان در کمین گاهها خود را نگاهداشته باشد که کار ما را بسازد ما بازی نمیخوریم و قلعه را مضبوط ساخته
جنگ را بآمدن میرزا کامران موقوف میداریم چون عنایت ایزدی مؤید و معاون لشکر حضرت جنت آشیانی
بود آمدن میرزا کامران صورت نبست و فتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود روی
داد و در آن روز از اهل قلعه بابای سهرندی که از یکهای نامی میرزا کامران بود بقتل رسید

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون بهادران اخلاص اندیش موکب عالی را چنین فتحی روی نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی
سپاس ایزد تقدیم رسانیده بعد از پنج روز از این قضیه مسرت انتما در روز شنبه هفتم محرم نهصد و
پنجاه و دو بساعت مسعود که منتخب انظار تقویم بود بدولت و سعادت با مواکب اقبال عساکر
نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع دروازه ماشور نزول اجلال فرمودند و در باغ شمس الدین
علی قاضی قندهار فرود آمدند و مورچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جابجا تعیین شدند و هر روز
از جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علیقلیخان
و بهادرخان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات که نزدیک شهر و کوچه بند بود
بردند و کارهای نمایان نمودند حیدر سلطان از همه پیش تاخته بود و از غرائب آنکه با بادوست یساول

که مکنون ضمیر صواب اندیشش بظهور رساند بنا برین داعیه بیرم خان را برسم رسالت بکابل فرستاد
چون بکتل روغنی و آب ایستاده که مابین قندهار و غزنین است رسید جمعی از هزاره با سر راه گرفتند
آخرهای روز جنگ در پیوست اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را
تادیب نمودند و بسیاری ازین بیدولتان راه نیستی پیش گرفتند چون بیرم خان نزدیک کابل
رسید مایوس جمعی باستقبال آمده بیرم خان را بردند میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته
بیرم خان را طلبید باندیشه صائب او چنان رسید که این دو منشور دولت را بمیرزا گذاشته باشد
و دادن مناسب نیست و آنکه میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد بسیار دور که آزارش درست و بختی بلند
باید پس اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف مجید بجهت تعظیم آن برپا
ایستاد درین اثنا این فرمان اقبال گذرانید و آن فکر صحیح را وسیله تعظیم آن امر سعادت افزا
ساخت و تحف پادشاهی و هدایای شاهی را بآئین ستوده در نظر آورده با میرزا نشسته سخنان اخلاص آمیز
صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت و اجازت دیدن
میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمه آن ساخت میرزا رخصت داد
و پابوس امر کرد که در دیدنها همراه باشد از آنجا بیرم خان اول بجهت بیداد و اخلاص پیدا
متوجه استانبوس حضرت شاهنشاهی که جانهای مقدس روبنمای او سزد شد آنحضرت در باغ
مکتب پیش حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
می بودند با هم یکجا آنکه آنحضرت بود آن نور پرورد الهی را از درون بیرون آوردند و رسیدها آئین
بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از میامن دیدار دولت افزای
سعادت بخش آنحضرت بیرم خان و سائر همراهان را انبساط عظیم روی داد و مشاهده انوار الهی
که در جبین مبین آن حضرت ظاهر بود جلا بخش بصر و بصیرت همگنان شد شکر پروردگار کارساز

بجا آوردند و از انجا رخصت یافته میرزا هندال را که در منزل والده بیگم والده ماجده خود میبود
و بچشم نگاه میداشتند دریافته فرمان عاطوفت و خلعت عنایت و اسپ خاصه که میرزا نامزد
شده بود رسانید و همین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه قاسم مخلص
درین قلعه مقید بودند متوجه شد و دران روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشان را از انجا
بر آورده در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهر آرا است برده بودند و بیرامخان این دو
بزرگ را درین باغ دریافته و از عنایات و التفات بادشاهی و شاهی آنچه آورده بودند رسانیده
خوشوقت ساخت و از انجا رخص شده بحلقه سیاه سنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود
رفت و او را بعفو تقصیرات و محظورات و انواع نوازش بادشاهی امیدوار گردانید و همچنین باقی میرزا
و سایر بزرگان بآیینی که خردمندان را سزد و لائق حزم بیدار باشد یکیک را پرسش نموده امیدوار
مکارم عالیه گردانید و آنچه لوازم رسالت از تبلیغ صفوت و صفا و تعلیم حقیقت و وفا تواند بود
بجای آورد و میرزا کامران بیرامخان را یکماه بیشتر نگاهداشت که نه در خود قوت مقاومت میافت
و نه از بی توفیقی بصوب خدمت عتبه اقبال قدم میزد و درین اندیشه متردد خاطر مانده بود تا آنکه
بعد ابرام بعد از یک نیم ماه رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار
روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را که در گفت من نیست رفته نصیحت فرمایند
و قندهار را ازو گرفته بملازمان حضرت جهانبانی سپارند و در باطن آنکه میرزا عسکری که از غرور
میرزا کامران بر سر مقاومت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام مینماید اگر [illegible]
پیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع [illegible]
میرزا عسکری آنجا بکار آید و چون میرزا عسکری از جاده انصاف انحراف داشت و نشان
ارادت خود را در هواداری میرزا کامران بدست بغی و معدودان سپرده در [illegible] قلعه

اهتمام تمام کرده بود و توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده و آن قلعه
در اصل بغایت مستحکم افتاده چه آن قلعه ایست از کل قلاع و قمع آن بغایت مشکل عرض دیوار آن
شصت گز است بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بوده اند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی
میدادند چنانچه ترکمانان در مقام تحیر بودند و از راه حیرت بوادی غیرت می آمدند روزی
حضرت جهانبانی صحبتی خاص ترتیب داده بودند و محرمان حریم اخلاص از هر طرف در حکایتی
کشوده و از هر سو سررشته روایتی بدست آورده صحبت را بحکایات دلاویز و نقلهای نشاط افزا
گذراندن گرم داشتند از اکسیر سخنان دلاوران نقد ارباب شجاعت اعیاری می افزود و بتنک مایگان
مردانگی را سرمایه همتی بهم میرسید درین اثنا حضرت شاهنشاهی را از کمال شوق بیاد آوردند
که آیا آن تازه سرو جویبار خلافت را جدا از دوستان در میان دشمنان چه حال باشد و حسودان
بیخرد و بداندیشان تیره رای را در بارهٔ آن گلبن سعادت چه خیال زما دلی دو نیم و خاطری
پر امید و بیم بدرگاه کبریا که کام بخش سرگشتگان بیقرار است دست نیاز کشاده بدعای برخورداری
و جان درازی آن شجرهٔ طیبه سلطنت مشغول شدند و باین مضمون گره کشای ابلهٔ دل گشتند شعر
خدایا تو این گوهر شاهوار * ز آسیب بدگوهران دور دار * ز دریای دانش باو آب ده *
ز خورشید بینش باو تاب ده * بسی دور زد بر فلک آفتاب * که این نیر آمد برون از نقاب *
بسی کرد انجم نظرهای سعد * که این مهر طلعت بر افگند جعد * بسی چرخ زد آسمان بلند *
که آفاق زین نور شد بهره مند * فروغ ازل باد منظور او * مبیناد تاریک دل نور او *
و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر خود زایچه طالع آن بلند بخت خجسته روزگار که لوح محفوظ اسرار غیبی است
طلبیده بنظر تامل و تعمق مطالعه نمودند و سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال
آنحضرت و خرابی خانهٔ اعدا و ناکامی بدخواهان و کج اندیشهای نا راستان از آن دیباچه سعادت

معلوم فرمودند و با نبساط سر برآورده بزبان اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد امید که عنقریب بدیدار آن نور دیده والهی خوشوقت شویم و بیمن طالع آن عاقبت بخیر بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده در فتح قلعه اهتمام فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعداری کمال ضبط و حفظ مرعی میداشت و مرحلها هر روز و هر شب تغییر میداد که مبادا جمعی از مرحل خود حرف یکجهتی در میان انداخته خللی در مبانی نگاهبانی اندازند و چون محاصره بامتداد کشید و از ملازمان پادشاهی کسی آمده ملحق نشد امرای قزلباشیه از اهتمام خود باز مانده در مراجعت دغدغه مند شدند حضرت جهانبانی اینمعنی را از روزنامچه احوال ایشان خوانده در فتح قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام فرمودند و از آن مورچل که مخیم اقبال بود بشبی کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته اینمقدار که سنگدستی میرسد و انجا را چهار دره میگویند مورچلی مستحکم ساختند صبح آن ترکمانان از اینمعنی خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند و دائره را تنگ کردند میرزا عسکری از سراسیمه شده بنیاد عجز و زاری نمود و بهزاران اضطرار و بیقراری معروض داشت که چون حضرت عفت قباب تشریف می آرند تا آمدن ایشان مرا مهلت دهید که بوسیله ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه داشت خود را مصحوب میر طاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاده حضرت جهانبانی که معدن فتوت و مروت بودند ملتمس او را بموقف قبول جای داده چند روز مهم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از تبه رائی بظاهر روش عجز پیش گرفته در باطن باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت عفت قباب بیرامخان آنجا تا بار از سر نو آئین مخالفت پیش گرفت هر چند حضرت مهد معلی سعی فرمودند که میرزا عسکری را از اندیشه نا صواب باز داشته بتقبیل عتبه مقدسه مشرف سازند چون دماغ سعادت او پریشان بود و نصایح گرامی ایشان بجه

ورنگرفت ونهان خشونت وسرکشی خود ایستاده واز فرط عناد حضرت علی را نگهداشت که از مشاهده

بیرون رفته باردوی معلی جهانبانی تشریف آورند به پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی

ازین ناراستی میرزا اندازه شقاوت و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی

که متکفل مهمات ارباب توسل است نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند درین میان الغ میرزا

ابن محمد سلطان میرزا که از بنات دختری سلطان حسین میرزا و شیر افگن بیگ ولد قوچ بیگ

وفضیل بیگ برادر منعم خان ومیر برکه ومیرزا حسن خان پسران میر عبدالله که از سادات بنی مختار

سبزوارند وجمعی دیگر از کابل رسیده به رهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند

سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قیدگاه میداشت از عالم احتیاط

هر هفته بیک کس می سپرد چون نوبت شیر افگن رسید او هم از میرزا هراس داشت باتفاق جماعه

الغ میرزا گرفته بدر آمده دولت ملازمت دریافت وحضرت جهانبانی این جماعت را بانواع لطف

بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد وقاسم حسین سلطان اگرچه همراه

اینها برآمده بود اما شبی راه گم کرده درمیانه هزاره افتاد وبعد از چند روز غارت زده پیاده به آبله پای

رسید آنحضرت فرمودند که [illegible] اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی

وبعد از آن دو بیگ هزاره با خیل وحشم خود آمد وعرائض اعیان کابل نیز رسید از رسیدن

این جماعه [illegible] از اکثر امرا واعیان که در کابل بودند انبساط عظیم در اردوی معلی

پیدا شد و قزلباشیه که [illegible] بودند مطمین شده بودند وجهد تمام از سر گرفتند و تزلزل

در ارکان قلعه [illegible] ثبات از کنگره محافظت لغزید ساکنان قلعه وزیر روز احوال

سپاه عسکری نوشته [illegible] گفتند که کار قلعه نشینان دشوار شده درگیر و دار

[illegible] باشید و در قلعه کشائی عزیمت محکم بربندید ودست از اهتمام باز ندارید که اهل قلعه

بتنگ آمده اند عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یگان یگان از قلعه خود را
بیرون می انداختند و توپچیان و پیادها از بالا می افتادند اول خضر خواجه خان نزدیک مورچهٔ جلیله
مخیم اقبال بود از قلعه خود را انداخت و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت
جهانبانی افتاد و بعد ازان موید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمده بشرف زمین بوس
سربلند شد بعد ازان اسمعیل بیگ که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و در دلاوری
و کنگاش مسلم بود رسید و ابو الحسن بیگ برادرزادهٔ قراچه خان و منور بیگ پسر نور بیگ همراه
او آمدند و شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت دو سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب
کوه لکه روان شدند که چون کار از انتظام افتاده بود میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت
و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه بنابر آن خواست که خود را بزاویه عافیت کشد و ازین مخاطره
برکنار بوده روزگاری بسر برد صبح آن در اردوی ظفر قرین خبر رسید که خضر خان هزاره از
قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده است جمعی بتفحص او شتافتند و او مقداری راه رفته در پس سنگی
پنهان شده بود و بعضی از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمی که
بجهت گرفتن من بتعین بودند از نزدیک من گذشتند و یک مرتبه یکی جانور خیال کرده دامن
مرا میگرفت از ترس دم بخود کردم چون شب درآمد من از زیر سنگ برآمده با من خود شتافتیم
چون دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بینان شد و بر متحصنان روشن گشت
که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاهداشت قلعه ممکن نیست
میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب پای رفتن و نه جای ماندن نداشت
التماس نمود که قلعه را باولیای دولت می سپارم مرا راه بدهید که بکابل روم حضرت جهانبانی
بآن راضی نشدند و خیال خام او صورت نه بست بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را

بحضور اقدس فرستاد تا استغفای گناهان نمودند و بوسیله استدعای آن خلاصه دودمان عصمت رقم عفو بر جریده جرائم او کشیدند بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه تضرع[بله] و ندامت از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی انجمن آرای صفوف عزت بودند و امرای چغتائی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام داشتند بیرم خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر[۵۲] در گردن انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود خصومت جانی که از میرزا معاینه شده بود قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت قباب از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح[۵۳] بر صحیفه اعمال او کشیده محفوف[۵۴] سرادقات التفات و مشغوف[۵۵] جلایل عنایات سازند و برین مقدمه اقبال سجده شکر الطاف یزدانی بجا آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهده تقدیم آداب بندگی امر بنشستن اصدار یافت بعد از ان محمد خان جلائر و شاهم خان و مقیم خان و شاه سیستان و تولک خان قوچی تا سی کس را شمشیر و ترکش[۵۶] در گردن کرده بکورنش آوردند ازین مردم مقیم خان را و شاه سیستان را فرمودند که زولانه[۵۷] در پای و تخته در گردن کرده نگاهدارند و از آخر روز تا سفیده دم سحری که هنگام ورود فیض عالم بالاست صحبت دلکشا داشتند و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها نغمه پردازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت نوشته میرزا عسکری در حین توجه آنحضرت براه جول و اختیار عالم غربت باختیام و بلوچان فرستاده بود بحضور احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند زندگانی بر میرزا تلخ شده و عیش منغص گشت آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند که چون گناهان او بمقتضای مکارم جبلی بخشیده شد چند روز بنابر مصلحت وقت و مآل نظربند کردند ۱۲

در بند پذیر گردد و روز دیگر با بهجه رایات فتح شب افروز تاریک نشینان ارک شد و محمد مراد میرزا
و امرای جغتائی و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی بشهر درآمدند و سه شبانروز بفر مقدم
همایونی آن بلده فاخره مورد امن و امان بود روز چهارم موجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد
میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار ارغنداب
واقع است نزول اجلال فرموده از اشجار لطائف آثار استلذاذ و استظلال نمودند و دران منزل
دلکشای تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آورده روزگاران بود متصدیان اشغال بنوشته
بنظر اقدس درآوردند آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده به بهادران سپاه که رقم تهیدستی
بر ناصیه احوال داشتند مرحمت فرمودند چون خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی
بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا متوهم و متذبذب شد و حضرت شاهنشاهی را از خانه عصمت قباب
خانزاده بیگم بخانه خود آورده بکوچ کلان خود خانم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور باتکه خان را
مقید ساخته در جای نالایق نگاه داشت و از امرای خود کنگاش طلبید که درباب میرزا سلیمان
چه باید کرد ملا عبد الخالق که بمیرزا نسبت استادی داشت بابوس که در امور ملکی دخل میکرد
گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد تا در وقت کار بکار آید و از
مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علی و میر بهار تشکانی و تبر علی بلوچ
و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعه ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته
بمیرزا کامران پیغام کردند که اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایت بدخشان باایشان سپرده خواهد شد
والا این مردم را که گرفته ایم بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک میسپاریم بنابرین میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند میرزا بپای منار بمنجع معموره رسیده بودند
که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شد کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان

زبانی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان ازین طلب در گمان افتاده معذرت نامه
در جواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته ام مراجعت لایق نمیدانم چشم داشت
از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا موجب
آن عمل نموده آید و خود بسرعت متوجه بدخشان شد رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان
و درخلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت و چون زمانه
خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارک اعمالش نماید روز بروز اسباب آن آماده
میگشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی درگرد او نماند بضرورت او استمالت داده مقرر ساخت
که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید و او را گرفته بیارد و بوعدهٔ موکده قرار داد که هر چه امروز در تصرف
دارم و همچنین من بعد هم هر چه تصرف درآید سوم بخش از آن تو باشد و باین قرار داد میرزا را که
بچشم نگاه میداشت رخصت داد و میرزا هندال که از بدسلوکی او بتنگ آمده بود زبانی قبول نمود
خلاصی از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته بیدرقهٔ سعادت متوجه ملازمت حضرت
جهانبانی شد میرزا کامران از حدوث این واقعه سراسیمگی روی نمود و سررشتهٔ صلاح کار خود
گم کرد و از ملازمان و مصاحبان او کسیکه بهبود او منظور داشته حرف راستی بگوید نبود اکثر مردم
او را دیده بصیرت پوشیده و چشم عبرت از رمد غفلت جوشیده بود سبیل سداد و طریق رشاد و
نمیدیدند و گروهی را که صلاح حال دریافته بودند قدرت نفس زدن از نفس امر نداشتند و این
از دو رهگذر بود بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضی از آن متهم بودند که ملاحظهٔ خاطر میرزا
میکردند و اظهار حق صلاح وقت نمیدیدند چه یقین ایشان بود که از خودرای صلاح کار اصلا
قبول مشرب و نیست بمجرد اظهار آن آزرده خواهد شد و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت
قایل خواهد گشت حق دولتخواهی و شرط خیراندیشی آنست که در امثال این امور زیان خویش را

منظور نداشته توقف نکنند و با جهال و اهمال نگذارند که ضرر آن وبال بحال همه عاید شود

و خسران این اهمال بروزگار دولت همه لاحق گردد و نتیجه خیانت انعکاس که اعظم خیانات و اقبح

خیانات است و هی و هو رخال بیدیانتی و خوشامدگوئی که نیل بیدولتی و بی سعادتی است

بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد شایسته آنست که این طایفه را اگر در عدم کتمان حق و

اظهار صدق ناملایمی مذاق طبیعت برسد آنرا سعادت روزگار خود شناسند و بآن خوشوقت

بوده چنین خیض و زنامیه انبساط نگسلند که هر چند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق آید اما

باطن والاجناب ان تحسین فرمایند و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه سپرده میشود

لیکن در معنی هم برای دوست کرده حق نعمت گذارده میشود و هم در نظر عاقبت اندیشان

و آخر بینان محمود القبول است می نماید القصه میرزا کامران از اثر الغدام عقل صحت آمیز

و نفقد ان چنین همراهان سعادت افزا غلط بر غلط روشی سر می داد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار بتسخیر کابل و فتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت الحمد

باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نمود و بالا تر از تمام بابا حسن ابدال

در گنبد سفید نزول اجلال فرمودند پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر

الهام پذیر پیشیافت و باد و لیحه ایان و در بین زمان بسیاران اخلاص [illegible]

مذکور میشد قزلباشیه اکثری از امرا و ادوات سفر و لکیر شده و بنا بر ستیزت [illegible]

بر نهضت براری معدا شدند بلی ننان و چی و لطر کرد و با امت فرزند شاه [illegible]

بست [illegible] و تناول [illegible] [illegible]

خیال میکردند و شنیع و شریف شهرکیان و فریاد زنان بدرگاه معلی میرسیدند و حضرت جهانبانی

درین معامله متردد بودند که اگر تنبیه ستمگاران نموده آید خاطر شاهی آزرده میشود و اگر برقانون

داد عمل نشود بیدادگران دست از زیردستان باز نمیدارند و همین موجب سخط الهی میگردد

لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت درآمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند

و چون یورش کابل مصمم شد بجهت اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاهداشت

اشیا و اسباب ضروری منازلی چند از بداغ خان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که

ما بسخن خود قند هار بشما مقرر داشتیم اما ازجائیکه مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان

جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم گزیری نیست بداغ خان از نامعامله فهمی خود ابا

و امتناع نموده برطریقه اهل دانش امتثال حکم شاهی و امر پادشاهی که اصل کار بود مبادرت نکرد

امرای عظام که در ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از گرفتن منزلها

گزیر نیست تا بهر شغلی که رو آریم فارغبال باشیم آنحضرت نظر بر خوبهای شاه فرمودند نخواستند که خاطر

مردم شاهی غبارآلود شود لاجرم حرکات ناستوده ایشان را بتمکین همت و تسکین اقبال میگذرانیدند

و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را با خود همراه ساخته بتسخیر

کابل توجه فرمایند و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت افزای حضرت شهنشاهی

و دریافت جمال باکمال آن نور حدقه خلافت بود که بحسب امور آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات

وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند زمان زمان اهتمام در امضای این نیت و استیفای این

امنیت بظهور میرسید درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد مقربان بساط

عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شده اهل

و عیال و اسباب پرثقال درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید بسر شاه رحلت نموده

قندهار بتر کمان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصا چنین جمعی خودسر که در تخریب مبانی
ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند و با آنکه مامور شده بودند که نطاق بندگی
بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده از نشاه باده غفلت در قبول
احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت موافق ساخته
نقاب بی آزرمی پیش رو فروهشته اند لایق دولت آنست که دست تعدی ایشان از
دامن احوال عجزه و مساکین شهر که اولین عطیه ایزدیست کوتاه سازند و حاشا که درین اندیشه
صواب انتما غباری بخاطر شاه رسد و چون ازینجا تا کابل مسافت بسیارست و حشام هزاره
و قبایل افغان که از مور و ملخ بیشتر و خرسنگ این راهها شده اند خصوصا با میرزا کامران
سخن در میان دارند بدست آوردن مامنی که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند نخستین کارست
و بالفعل بهتر ازین محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست بموجب عقل و عرف و عدل
بداغخان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص
فرموده محبت نامه موافق ماجرای روزگار و مقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقای
وفاق بشاه باید نوشت و چون شاه والاگهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات
خواهند شمرد و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه بود حضرت جهانبانی فرمودند
که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقا یکطرف گشتن از سماجت خالی نیست اگرچه
ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بی اعتدالی را به بندگان درگاه تجویز نمیکنیم
چه درینصورت مردم بداغخان ضایع خواهند شد ظهور این معنی در نظر اولی اهل روزگار بدنماست
همان بهتر که بوسیله عقل دوراندیش تدبیری باید اندیشید که بی جنگ و جدل قلعه بدست آید
بنابرآن کس پیش بداغخان فرستادند که چون بتسخیر کابل میرویم میرزا عسکری را در قندهار تعینه نگاه دارند

تا خاطر از وجه جمع باشد مشار الیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد و مقرر شد که دلاوران کار دیده
و بهادران معرکه آزموده در حدود قندهار رفته در کمین باشند و ناگهان وقت یافته بپای مردی
همت و دستیاری جلادت بقلعه درآیند بیرامخان و جمعی دیگر بطرف دروازه کندکان متوجه شدند
و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور معین گشتند و موید بیگ و جمعی بحد و دروازه نو
حاجی یافتند و این شیران بیشه شجاعت شباشب شتافته باطراف قندهار کمین کردند
وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر از همه بدروازه ماشور رسانید اتفاقا شتری
چند علف بار درون قلعه میرفتند خود را در پناه شتران درآورد و شیرمردانه ناگهانی خود را بدروازه
داخل ساخت و دربان آگاه شده در مقام منع و دفع درآمد او جواب داد که بموجب فرموده بداغ خان
میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف فایده نکرد و در مقام بستن در شد
حاجی محمد دست دربان را بشمشیر قلم کرد و چندی دیگر از عقب رسیدند و جمعی از قزلباشان که در آن
نزدیکی بودند بجنگ پیش می آمدند و بقتل میرسیدند و بیرامخان از دروازه کندکان خود را درون
انداخت و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند
و نیمروزی حضرت جهانبانی خود از دروازه کندکان بدولت و اقبال درآمده ببرج انجه صعود
فرمودند و آن شهر سعادت آیین بفر ورود عالی مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد
و ازین نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی
برآمد و بداغخان بوسیله حیدر سلطان آمده سجده خجالت و عذر تقصیر بجای آورد و آن حضرت
او را بمحفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به بیرامخان عنایت فرمودند و مکتوب
بشاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود قندهار را ازو
گرفته به بیرامخان سپردیم تعلق بشاه دارد درین اثنا میرزا عسکری قدر جانبخشی و عطوفت

ابتیاع نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت اقبال بر پشته کوهی که نزدیک باحسن ابدال است
برآمدند و بالغ میرزا و پیر احمد خان و شیر افگن و حیدر محمد اخته بیگی فرمودند که اول بجهت اصطبل
خاصه شریفه اسپان جدا کنند و بعد از آن برای امرا و سایر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند
و اسپهای سوداگر و سپاهی معمور و مرفه شد و ده بیک هزاره چون میخواست که بخدمات عالی وجهانی
سرفراز گردد بجانب قلعه پتری که حشم او آنجا بود شبانه سر کرده برد و چون موکب عالی در آن
حوالی رسید کلانتران حشام اسپ و گوسفند بقدر حال پیشکش آوردند و مصدر خدمات پسندیده
گشتند چون آن حوالی النگهای و اکشاد داشت چند روز جهت نزهت خاطر و ترتیب دباغ اقامت
فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد و بامتداد کشید و برحمت
جاوید پیوستند آنحضرت قواعد عزاداری بجای آورده متمسک بحبل المتین صبر که شان عالی نشان
کارآگاه و نشان اولو الالباب است شدند و بجهت ترویح روح آن مخدره مکرمه
خیرات و مبرات چنانچه لایق خانواده سلطنت تواند بود بتقدیم رسانیدند و از آنجا برهنموی
اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دار السلطنه کابل شدند و میرزا هندال بنزدیکی قندهار
بآیین عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحم
جبلی بنوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بغایت خوشوقت شدند
و مقدمه آمدن بسیاری از مردم شد و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند
و بواسطه اختلاف امتزاج هوا درین راه بیماری و وبا در اردوی ظفر قرین پیدا شد
و بسیاری مسافر شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان از آنجمله بود و چون مخالفت هوا
اشتداد داشت و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت
آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوائل بهار و سامان

و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف داشتند آنحضرت در مواجهه چیزی نفرمودند
و چون مجلس آخر رسید زبانی بوسیله میر سید برکه گفته فرستادند که باوجود آنکه از آمدن شما و
جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم توکل بر الطاف الهی نموده بسمت کابل توجه داشتیم
اکنون که قضیه چنین باشد توقف را سبب چیست اگر بجهت محنت و رنج کشی مردم خود را
بخاطر آورده اید زمین داور و آسخند ور بشما ارزانی داشتیم این زمستان را در آنجا آسایش یافته
بگذرانید و چون عقده کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت
خجل شده عذر تقصیر نمود و آنحضرت بعزمی درست و امیدی واثق قدم در راه نهاده
دل بر گشایش کار بستند در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس که میرزا کامران او را اتالیق
آق سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بوده آمده باستان بوس سربلند شده استخلاص
جرائم بابوس نموده بمدارج اقبال اتصال یافت چون موکب عالی در یورت شیخ علی که در نواحی
تغمان وارتقندی واقع شده نزول اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانگشا
سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص تربتی را که میر آتش میرزا بود
فرمود که توپخانه را بجلگه دوری که نزدیک خانه بابوس بیگ بوده برده تعبیه نماید و عیال مردم که در
بیرون قلعه کابل بود همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد و بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور غفلت
از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود
و در موضع تکیه خمار قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیر افگن از عسکر
اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبردی شایسته نمودند و بتائید الهی که طلایه دولت قاهره بود
قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا هندال
بموجب التماس منصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی

ارغندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ با جمعیت خود و شاه بردی خان اگرچه بخشش

و نغز با او متعلق بود آمده آداب زمین بوس بجای آوردند و مشمول عنایات بیکران شدند و بعنایت

آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت دریافت و با التفات

خسروانه سرفراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست دولت سوار

باید شد که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر بارهٔ پای دولت سوار شدند و درین میان علی قلی سفرچی

و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تغریت پدر بودند برآورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانی

قراجه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت میرزا کامران در صبحات و ضیاع صدمات اقبال بادشاهی

نقش ادبار خود در مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت

اقدس فرستاد و بعضی ملتمسات بوسیله خواجه معروض داشت نیم کروه راه مفاصله میان افواج قاهره

بادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند آنحضرت ملتمسات میرزا را بادراک ملازمت

موقوف داشتند و مواعید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند

و خود از روی مروت و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی

در مبادرت سپاه بادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهی شب می برد که شاید سبکی

بلند کرده خود را بکناری تواند کشید چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای

و ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت بخود قرار نداده بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید

و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانه غزنین رویه شد

و چون خبر فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی بابوس را با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند

که تسلی رعیت نموده نگذارند که بسپاهی و رعیت آسیبی رسد و همه را مستمال عنایت بادشاهی سازند

و میر [illegible] جمعی را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بمعنانی نصرت و همرکابی

اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت مسعود کوس نشان دولت کوکبه اقبال ثبت آوازه
کردند و کوکبه داران آنحضرت کوکبه حشمت را سپهر کوکب ساختند و در شب سه شنبه دهم آذر ماه جلالی
موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو بتائید آسمانی فتح کابل که مقدمه
فتوحات بی اندازه است روی داد و اسباب شادمانی و کامگاری بر دلهای خلایق کشوده شد
و دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بقدوم دولت پرتو سربلندی ساختند
نویسی تاریخ این فتح کابل را اگر فتح یافته بود و دیگری این مصراع ع بی جنگ گرفت ملک کابل
از وی و چون میامن آثار ذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی
کشاده گشت و اساس دولت تازگی نهاده آمد حضرت جهانبانی را هزیمت میرزا کامران
و فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود
و وقت محمود آن جهان آگاهی را که دران زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روز
بودند بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت افزای
آن نور پرورد ایزدی انبساطات صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سپاس آن نونهال
بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند و [illegible]
خجسته دولت شیدائی این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات [illegible]
کشادند صباح آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته
تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عامه رعیت [illegible]
و طوائف خلائق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند و دست [illegible]
دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبه کبریا درخواستند و آنحضرت [illegible]
احسان بر روی جهانیان کشوده [illegible]

خالق و دلاسای خلائق کوشیدند و از وقایعی که دران نزدیکی سانح شد رحلت یونس علی و موید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند و درہمین ایام بمسامع علیه رسید که خواجه معظم بیگ باتفاق مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا کامران رساند بنابرین خاطر اشرف گران آمد مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند

آرایش جشن دولت پیرای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آئین بستن بآئین اقبال و ظهور خارق عادت از ان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجهه همت آنست که تقریب انگیخته هنگامه بخشش گرم سازند و بروشی که از چشم آلودگان عرصه امکان محفوظ ماند عبادات گزیده را که سر امد آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها ماندنست در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا که نسیم اقبال تازگی وزیده و گلستان مقصود از سر نو شگفت مراسم ختنه آن نوباوه حدیقه اقبال و تازه نهال آنجیل مجد و جلال را سبب ساخته و آسایش بخشائش عالمیان افروزند اوائل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز شعر

بنفشه سر برآورد از لب جوی ** زمین بست از ریاحین عنبرین گوی

نسیم صبحگاه از مشک بوئی ** هزاران نافه در برداشت گوئی

به ارته باغ که بغایت دلکش و دلکشاست نزول دولت فرمودند و بجهت مزید گرد آوری دلها که درمعنی شکر گزاری حضرت مولی ست اسباب عیش و عشرت کشودند و آئین کیکاوسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب حیثیات این باغ طرب فزا آئین بندند و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند

جمیع امرا کمر سعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران شهر بزینت بازار
عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و ارباب صنائع و طوائف محترفه
در آرایش دکان و گرمی بازار غایت مبالغه مبذول داشتند و در اندک فرصتی آنچنان آیین بندی
شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای
شادمانی میشدند و فراخور حالت و رتبت هر یکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند
و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراجه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مخصصان درگاه
که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده
بوقت رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت و
حضرت جهانبانی را بخاطر عاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی که در صغر سن بانوار
لمعان نور الهی از ناصیهٔ احوال متلالی بود بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سرادقات
عصمت جشن خسروانه ترتیب فرمودند و جمیع حضرات مخدرات استار عصمت و مطهرات سکان
عصمت دربارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند بدانش آموزی حضانت حضرت
شاهنشاهی را بر دوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و بحکم معلی حضرت مریم مکانی
در سلک سایر مقدسات در آمده بی تشخیص و تعیین بجلوه اقدس حضرت شاهنشاهی آمده تا شاهد
بشارت بخش پادشاهی بر آن رفت که آن نو رسیدهٔ بساط سلطنت والدهٔ ماجدهٔ خود را از میان جمیع
گروه عفائف بشناسد آنحضرت بنور الهی و فراست سعود خداداد که کافت العباد ... باشتیاق
مدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والدهٔ مقدسهٔ خویش بودند و آغوش آن
صدر نشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهدهٔ این امر شگرف که حیرت فزای عقول ...
ظاهر بینان تنگنای عادت بود ... [illegible]

بزرگ ازل پرورد و اعجوبه کارگاه تقدیر گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال
حواس جسمانی نیست که در صغر سن و کبر عمر تفاوت کند بلکه محض تقدس روحانی و تعلیم ربانی است
که بوسیلهٔ این نوباوهٔ چمن اقبال از مکمن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته است آری پیوند ازلی
را حجاب دوری مانع نمیشود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمیگردد و چون تامل کنند بعد را
چه گنجایش که درین ریعان گلبن عمر کمال قرب بمبدا حاصل است و انوار خاصهٔ وجود تکمیل
صورت عنصری و تصقیل مشاعر ادراک درجه بدرجه صورت پذیر و نهایت مناسبت بعالم
تجرد و تقدس که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست جلوه نما و بر دوربینان
عالم اسرار مختفی نیست که این صاحب فطرت عالی اگرچه در نشاهٔ عنصری و مواد هیولانی
مولود و نماست اما از بدو فطرت و اصل سیدای آبا و امهات از آثار تولید او بنژاد و در مسالک
معنی و مکامن باطن ابوالاباست و بر حضرت جهانبانی که پرده دار رموز آسمانی بودند هویدا بود
که چمن پیرای جهان هستی این نونهال بهارستان وجود را برای دریافت مقادیر مراتب
جهانیان اولاً بجهت گردآوری پراگندگیهای روزگار ثانیاً بعرصهٔ ظهور آورده است و بالجمله
در لباس سنه ختنه سور آداب شکرگزاری نعمت بخش صورت و معنی بتقدیم رسانیدن گرفتند
هر روز بروشی تازه و آئین شایسته جشن بادشاهانه آراسته سپاس جهان آرای جان آفرین
بجا می آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب عام بادشاهی
کامیاب سعادت میشدند از انجمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت و مجملی از حال او
آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بحدود قندهار از میرزا کامران جدا شد چنانچه نگاشته آمد
ببدخشان رفت و از انجا کاری نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد و وقتیکه موکب عالی
از قندهار متوجه تسخیر کابل بود میرزا بعد از احتمال شداید روزگار بقندهار رسید بیرام خان

در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و از آنجا بموجب حکم عالی در آن ایام نشاط افزا باستلام عتبه
قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی نمود و بسعادت بساط بوس حضرت
شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت پذیر گشت و در این آیین عشرت آیین که هنگام
آرایش بهار عیش و عشرت و اوان پیرایش حدیقه دولت و اقبال بود در ساعتی که کواکب بانظرات
سعد بر جهانیان افاضه نور میکردند مجلس نهال پیرای گلستان الهی یعنی ختنه سوری حضرت شاهنشاهی
بهزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامروائی عالمیان آماده شد و ابواب سعادت و اقبال
بر روزگاران کشاده گشت خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و وضیع و شریف اکناف
از مکارم پادشاهی خوشدل و خوشوقت گشتند کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای
عالم بجمعیت خواطر بدل شد امرا پیشکشها بنظر اشرف گذرانیدند و بانعامات گرامی سرافراز شدند
و در همین آیین بندی آنحضرت بجهت تنشیط خواطر والتیام قلوب که رکن اعظم ملک ستانی و فرمانروائیست
متوجه خواجه ریگ روان شد و شادمانیها فرمودند و حکم جهان مطاع صدور یافت که امرا با یکدیگر کشتی
گیرند و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر میزان را در زور جدا می فرمودند و آنحضرت با امام قلی قورچی
کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازم کشتی بجا آوردند و بعد از آن بسیر [illegible]
خواجه سیاران عنان توجه معطوف داشته داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در
نشاط افزائی و عشرت پیرائی جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان رفعت بنیاد را
فراخور اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسب تا بال هریک بانعامهای لایق هر کدام و مناسب
موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند از آنجمله غزنی و آن حدود به میرزا هندال و [illegible]
و آن حدود با الغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع منتسبان آستان محمودیت را فراخور حالت و شایست
بمواهب و مراتب کامیاب فرمودند و مسرت آیاتی فلک عصمت [illegible]

در سایهٔ افاضهٔ رافت مرفه الحال شده همنشین اطمینان گشتند و از جملهٔ قضایا که درین آیین بدیع
چهره کشا گشت آمدن ایلچیان شاه والاقدر شاه طهماسپ بود بمبارکباد و مهم فتح و آوردن
تحف و هدایای لایق و سرگروه آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطف خسروانی
نوازش فرمودند دیگر رسیدن شاه طغائی بود بدرگاه معلی از جانب میرزا سلیمان برسم
رسالت با عرضه داشت و پیشکش و میرزا آنچه در نیامدن خود معروض داشته بود بعز قبول
مقرون نشد و حکم قضا جریان بر آمدن او صادر گشت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را در وجه
سعادت ملازمت منحصر دارند و از جمله وقایعی که متصل باقتضای ایام آیین بدیع
وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان بلوچ زمین داری و حقیقت ورزی
ممتاز بود و نزدیک موضع ذوکی که از توابع و اعمال هندوستان اقامت داشت بقدم صدق
و فرق اخلاص سعادت آستانبوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه شد و وی را بانواع
مکرمت فرمودند و در همان نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان طوایف خود بود با برادران آمده
زمین بوس نمود آنحضرت او را نیز مورد الطاف ساخته ولایت شال و مستنگ عنایت فرمودند
و این واردان را کامروا ساختند بزودی رخصت مراجعت نمودند که مبادا امزاج وحشت پرور
طبیعت این روستا پروردان مستولی شود و آب و هوای طول ثلث بحال ایشان گوارا
نیاید و از جملهٔ سوانحی که در قرب آن ایام واقع شد آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت
و نادرستی درون عنایات سابق و لاحق را در هم پیچیده همه را بر طاق نسیان نهاده
و از روی مکابره بر جادهٔ بدبدرونی و عناد ایستاد و بر گفت سیه بختان که عمده آنها
مظفر کوکهٔ میرزا عسکری بود گوش داشته پیوسته خیالات فاسد بخود راه میداد چون این
متواتر بسمع اعلی رسید و از مخبران صادق بسجل ثبوت پیوست علی الخصوص عبدالجبار

شیخ که از یکهای معتبر بود و از گزیرت درین کنگاش که مورد مفاسد بود محرمیت و مشارکت
داشت نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق معروض داشت خاطر قدسی ناثر حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بر شفقت مظفر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند و بیادگار ناصر میرزا علیه
بزبان قراجه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند محصلش آنکه ما را گمان آن بود که در مرتبه
تیازگی از عظایم جرائم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم عبرت گرفته تقصیرات
ماضی و حال را تلافی کنی کفران نعمت را هم حدی و اندازه می باشد میرزا سر خجالت پیش
انداخته گاهی بسکوت و گاهی بانکار و تجاهل عارف میگذرانید آنحضرت بعد از مخاطبات
عتابی و معاتبات بادشاهی ابراهیم ایشک آقا جمعی را فرمودند که او را مقید ساخته بربالای
ارک کابل نزدیک بمحلی که میرزا عسکری در قید بود نگاهداشتند و از جمله وقایعی که دران ایام
حادث شد فوت چغتائی سلطان ست که جوانی بود از سلاطین مغول و در حسن صورت
و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور بدرود شد او
ازینجهان بر خاطر اقدس بغایت گران آمد اما نظر بر فرمان حکم الهی که بقا را خاصیه ذات
واجب و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است بمشورت عقل درست اندیش خود
بدامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند میر امانی در تاریخ او گفته شعر

سلطان چغتی بود گل گلشن خوبی ** ناگه اجلش سوی جنان راهنمون شد
در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ ** وا از غمش غنچه صفت غرقه بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم ** در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت و آنچه دران ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست محقق شد که سر از فرمانبرداری پیچیده اندیشه دوری
در سرش میدهد از این خیال باطل برنج اندر غوری تصور باطل خیال محال امنا بآن حضرت جهانبانی اوایل نهصد و
پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد
از فتح کابل خواست اندراب که در تصرف میرزا بود و یکی از ملازمان درگاه مکرمت مرحمت فرموده بودند
و میرزا در تصرف خویش در آورد و چون در حساب معامله بدخشان تمام بمیرزا میرسید آنحضرت
میخواستند که قندوز و اخد و در آنیز تغییر داده بیکی از ملازمان عالی جاگیر نمایند و بر آنچه آنحضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی بپدر میرزا سلیمان داده بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت
وسعت پیدا کند در وجه جاگیر او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهت مراعات احوال و قندوز بحال
خود گذاشته بودند میرزا از معامله نافهمی از ولی نعمت خود روگردان شده علانیه در مخالفت
زد و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نائره مخالفت میرزا مصمم ساختند
و حضرت شاهنشاهی را در دار السلطنة کابل در کنف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار برآمدند
و بدولت و اقبال در یورت چالاک نزول سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر
همراه گرفتند و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند چون موکب همایون بالنگ قراباغ
نزول اقبال فرمودند رای جهان آرای بران قرار گرفت که با وجود یادگار ناصر میرزا را از
شکنجه هستی خلاص بخشیده دولت او در مستقر امن و امان جای دهند که فتیله فتنه و شراره
او نزدیکست که دودمانها بسوزد محمد علی طغائی که حراست کابل باو مفوض بود امضای قهرمان
این مصلحت باو مرجوع شد مشار الیه را از کمال سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز
گنجشکی را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت از ساده لوحی در گذشته
که این خدمت محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند و او در شب بحیله کمان خدنگ

اجل رسانید چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت بیدرقه توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه
بدخشانات شدند و چون رایات نصرت سجدود اندراب رسید و باغ علی قلی اندرابی
مخیم اجلال شد میرزا سلیمان از نامساعدی بخت نافرجام خود بعزم جنگ قدم پیش نهاد
و بموضع تیرگران که از مواضع اندراب است فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود چون این خبر
بمسامع علیه رسید پیشتر ازانکه خود سوار دولت شوند هندال میرزا و قراچه خان و حاجی محمد خان
و جمعی از دلیران کار کرده را پیش فرستادند و درمیان فوج پادشاهی و میرزا جنگ عظیم درپیوست
و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بوده میرزا بیگ برلاس با جمعی
از تیراندازان ازان طرف داد مردانگی و کمانداری میداد میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد خان
چپقلشهای نمایان کردند خواجه معظم و بهادرخان را تیر در رسید و پیاده شدند و ولد قاسم بیگ
و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ و دوغان بیگ که قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه ایلچی
درین یورش در ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند بواسطهٔ افتادن اسپ بزمین آمدند و
جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت و نبرد آزمایان کارآگاه مثل
شیخ بهلول و سلطان محمد فراق و لطفی سهرندی و سلطان حسین خان و محمد خان جلایر
و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح
علیمی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند بپایمردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها
علم کردند و چست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه
اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد
از هر طرف دلاوران میدان کار و هزبران بیشهٔ کارزار قدم بمیدان فتح و نصرت آوردند و
حضرت جهانبانی هنوز بر باد پای حلاوت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فتح و نصرت بگوش هوش رسید

وزمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی گشود میرزا سلیمان را پای ثبات بر جا نماند و از نائرۀ ناری بغ
آتشکش متوجه تنگی خوست شد و تولک طالقانی و میرزا بیگ برلاس و اویس سلطان که از میرزایان
مغولستان بود و از میرزا سلیمان جدا شده بآستانبوس پیوستند میرزا هندال و جمعی از بهادران را
بگرفتن گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند اسپ بدخشی فراوان بدست
شیردلان معرکه افتاد و آنحضرت بآئین بزرگی از راه کتل شاشان بدیدۀ خوست آمدند میرزا سلیمان
با معدودی راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود و اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان
آن مرز و بوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند آنحضرت هر کدام را فراخور قدر استمالت
فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای
گشته کامبخش خلایق بودند و شکار مرغابی و کبک و ماهی فرموده متوجه درشک شدند و در آن حدود
شکار گنجشک بدام که مخصوص آنجاست کردند و از آنجا بکلاوکان نزول اقبال اتفاق افتاد
و از آنجا کشم مورد موکب دولت شد میرزا سلیمان دران نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از آب
آمویه گذشته با چندی در آنحدود سرگردان بود و از سوانحی که در کشم واقع شد آنست که خسرو
نامی از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسپ فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده
بود ظاهرا از و حرف نامناسب بنسبت بشاه سر زده بود دوغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ
که از قورچیان شاهی در رکاب عالی بودند بشنیدن این حرف در بازار کشم بخنجر رسید گردنش
زدند آنحضرت را ازین خودسری ناپسند آمده آنها را گیرانند و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی
سلطان مهردار رقم عفو بر خط خطایای ایشان کشیده شد چون مهمات بدخشان خاطر خواه
اولیای دولت صورت بست قندوز و آنحدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و اکثر بدخشان
بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را بتحصیل خوست مقرر فرمودند و پابوس را

بتحصیل اموال طالقان فرستادند ورای جهان آرای بران قرار گرفت که بجهت مزید انجام
مهام بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق در قلعه ظفر واقع شود باین عزیمت بجانب
متوجه آنحضرت شدند چون بموضع شاخدان که مابین کشم و قلعه ظفرست نزول اجلال شد مزاج
صحت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شده باین تقریب دو ماه دران منزل
اقامت روی داد در مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد وازین سبب خبرهای
ناخوش در افواه عوام پراگنده گشت و مردم محال جاگیر خود را گذاشته آمدن گرفتند
و میرزا هندال از محال خود باندیشه ناصواب باتفاق امرای دیگر برآمده تا سر آب کوکچه رسید
هواخواهان میرزا سلیمان جابجا سر برداشتند قراچه خان باتفاق جمعی از یکجهتان آمده بر در
عالی خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد باو بود مقید ساخته در خرگاه خود در آورد
و خود فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام مینمود در حضور اقدس غیر از خواجه
خاوند محمود و خواجه معین کسی نمیرفت روز پنجم که عنفوان صحت بود افاقت روی نمود میر برکه بکورنش
درون آمد چون نظر آنحضرت برو افتاد میر اضطرابها در مقام فدا ساختن خود بشکرانه صحت
بظهور آورد آنحضرت فرمودند که میر فدای مرا بخشید میر از برهم زدگی روزگار و استقامت قراچه خان
شمه بعرض اشرف رسانید آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند و از شناخت
حق خدمتش اظهار خشنودی نمودند و درهمان لحظه منشور عنایت بنام دولت پیرای آن
تازه نهال جویبار سلطنت سروبن نوبهار اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی رقم زده التفات
ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا خبر ناخوش آنجا رود و موجب ملال خاطر
اشراق مآثر آن نوبر ورد الهی شود و سبب برهم خوردگی آن مملکت گردد و از اتفاقات حسنه
آنکه همان شب که خبر اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیگ با نشان

عنایت عنوان رسید و از رسانیدن نوید صحت و مژده عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام
و استقامت احوال همگنان شد و نائره آشوب فرو نشست میرزا هندال مراجعت نموده بجای
خود شتافت و هر کس بجایگیر خود معاودت نمود و از سوانح که درین سال واقع شد کشته شدن
خواجه سلطان محمد رشید است که منصب وزارت داشت و مجملی ازین سانحه آنکه خواجه معظم
باتفاق جمعی از اوباشان که دماغ خرد ایشان پریشان بود بگمان تعصب ایشان نسبت بملت
بدمذهبان ناقص اندیشه و تیره خردان سفاهت پیشه که غرضی در اصل مقصود ندارند بمشابهت
لفظی در پیچیده اند نه مشام جان ایشان را از رایحه حقیقت انصاف خبری و نه نهال فهم
و ادراک ایشان را از ازهار معرفت ثمری درمیان آورده بی دیانتی را تعصب دین انگاشته
در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده در وقت روزه کشادن از آب
شمشیر نادانی بشربت واپسین افطار داده و از قهرمان پادشاهی که انموذجیست از عقوبات
آلهی اندیشیده راه فرار پیش نهاده چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتن آن
بی اعتدال متعین شدند و فرمان قضا اجرا بمتصدیان مهمات ممالک که مقر آن بداخشان
بود صادر شد محمد علی طغائی و قنبیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت شاهنشاهی
سرفراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی
خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند و چون در موضع شاخدان آثار صحت بر مزاج
وهاج حضرت جهانبانی ظاهر در محفه محفوف الطاف الهی نشسته متوجه قلعه ظفر شد مولانا
بایزید که از طبابت بهره مند بود و معلمی حضرت شاهنشاهی نامزد و جد او در ملازمت سکندر مکانی
ارسطو نشانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از جمله محاسبان رصد بود درین بیماری
خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید و چون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد

بانذک فرصتی مزاج اقدس باعتدال طبیعی رسید و از تکمیل صحت حضرت جهانبانی سرمایهٔ عیش
و عشرت بدست آرزوی جهانیان درآمد و حسب الحکم خانه کان عمارت یافت و اکثر اوقات دران
منزل صحت فزا بوده کامروائی و دادبخشی فرمودند و از انجا شیرافگن ولد قوچ بیگ را کهمرد و
ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت فرمودند و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند
که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود غوربند اضافه جایگیر تو خواهد شد و آنحضرت
شبکار تسقاول که بزبان بدخشان شکار شغلم گویند انبساط میفرمودند و از هیبت اقامت آنحضرت
ببدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفته اوزبکیه با جمعیتهم جمع شده اندیشه‌مند بودند و هیچ تدبیر موافق جنگ نمینمود

پرده کشائی اسرار حکمت در گرد فتنه انگیختن میرزا کامران و تسلط او بر کابل

قانونیست قدیم و عادتی مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیده را بر فراز مسند فرمانروائی
جهانیان جاوید و بر سریر ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضهٔ قدرتش سپارد
جهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که بجهت او آماده عالم غیب است در مبادی احوال آن
دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد اصناف نوائب گرداند تا شناسای مراتب گشته
در سلوک خود اندازه لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاهدارد چنانچه بر واقفان کهن نامهای
باستانی و شناسندگان داستانهای دیرین روشن است و چون ذات قدسی و ارادات این مجمع
بحرین جلال و جمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت ازلی در نهاد فطری با فرد
مراتب دانائی است و ایزد جهان آرای بی منت تعلیم فردی از افراد انسانی استاد دانا دل روشن ضمیر
دوربین آفریده است ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متابع نفسانیت
و بشریت سوختن بود بلکه سلسلهٔ ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار اسمای متضاده بمقتضای

کمال و اکمال پرده کشائی داشت لهذا استوح این وقائع در عنوان معترض بظهور آمد که دران وقت
خاطر قدسی مآثر از دریافت ناملائم فراغ داشت و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمندان
عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهر بینان را این سوانح از افاضات تعلیم و اضافات تفهیم
بود دیده بصیرت حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمهٔ ذات علیم قدیم و آگاه کردن هر یکی از
دور ماندگان درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش بریزند بیشتر چنین شکوه
در ناصیهٔ قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی میگردانند و مظهر اقسام بیداد و ستم میسازند
تا در عذاب مخلد و نکال مؤبد اندازند و این تمثال حال میرزا کامران است که با ولی نعمت و برادر بزرگ
و بزرگ ساخته ازل و ابد برگزیده حق پادشاه وقت و فرمانروای عادل در می افتد و جان و مال
و عرض و ناموس چندین بندهای خدا را در معرض تلف می آرد مجملاً درین هنگام که وسعت آباد
خاطر بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغبالی بستانسرای عیش بود چشم زخمی غریب رسید
و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه بی اعتدالی گرد فتنه انگیخته است و ناگهان بر سر
دار السلطنه کابل ریخته و آنرا در تصرف خود آورده و شیر افگن ناعاقبت اندیشی کرده پیش میرزا
رفته است خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی و دوم از جهت
غمخوارگی سکنه و رعایا که بدایع ودایع جهان آفرینند و در نظر عدالت تربیت اینها کمتر از تربیت
اولاد نباید و سوم از ممر طغیان میرزا و امور مترتبه بران بر هم زده گشت و همت آسمانی بهمت
در تدارک این تفرقه مصروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لائق بظهور آوردند و راقم این
شگرف نامه ابو الفضل بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم از
سمت امتداد طول کلام مؤده بجانب عرض می شتابد بنا بر این مجملی بطریق جمله معترضه تحریر
می نماید تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصویر این حالی آنکه چون موکب اقبال

فتح قندهار نموده بجد و ممالک کابل آمد تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدوم
میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده و از میرزا جدائی اختیار نموده فوج فوج و جوق جوق
بدرگاه والا سر تسلیم انقیاد می نهادند میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت اطاعت منحرف گشته
و در تیه اضطراب اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت و از سعادت دریافت ملازمت
متنفر شده فرار نمود میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی
فتح کابل معروض شد و چون اثری از میرزا پدید نشد و گردی از راه او برنخاست متعاقبان
بموجب امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هر چه تمامتر خود را
بغزنین رسانید اهالی و موالی آن دیار را بخت یاوری کرد قلعهٔ غزنین را محکم ساخته در خواهش را
بر او نگشودند هر چند میرزا تزویر کرد بجائی نرسید از آنجا بخانهٔ خضر خان هزاره شتافت خضر خان
آداب و رسوم مهمانی بجا آورده میرزا را به پتری آورد و از آنجا بزمین داور برد حسام الدین علی
ولد میر خلیفه در زمین داور بود قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد و بمردانگی قلعه را نگاه داشت
چون این خبر بمسامع علیه رسید غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و زمین داور را
بمیرزا الغ مقرر ساختند و علم و نقاره و تومن طوغ ضمیمهٔ تفضیل ساخته او را بدان صوب تعین فرمودند
و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرم خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا که بدولتخواهی بآنجا آمده است او را
همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستد و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت
که باتفاق میرزا الغ دفع فتنهٔ میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمام این خدمت بر متمم تلافی
تقصیرات گذشته متصاعد گردد میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند چون خبر
آمدن عساکر فیروزی مند بار دوی میرزا رسید هزاره‌ها پراگنده شده دست بدامن صحرا زدند
و میرزا کامران خود را بکناره کشید و بجانب بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد میرزا الغ بیگ

بجانگیر خود استقرار گرفت و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را احرام بست و در دار السلطنه
کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گزارش یافت و میرزا کامران در حدود سند بسر برده
دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد خود در آورد و روزی چند آنجا در اندیشه فتنه و فساد
نشست که خبر شدت ضعف حضرت جهانبانی که در حدود بدخشان روی داده بود شنوده
و بعد از آن خبرهای ناخوش انتشار یافت میرزا از حاکم تته کمک خواسته اراده رفتن کابل نمود
حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت
بعد از آن متوجه کابل شد چون قندهار باهتمام بیرم خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد
خود ساخته براهای بیابانی شتافت و بحدود قلات جمعی از افغانان سوداگر که اسپ می برده اند رسید
و از بی اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی
بغزنین رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید دران شب که
میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ مست طافح بود باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند
و قلعه را بتصرف خود در آوردند زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند و این بدمستان در عین مستی
او را از فراز هستی بنشیب نیستی انداختند میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت و
جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم تته بود بکمک گذاشته خود بسرعت
تمام روانه کابل شد و سحری بی سابقه خبر بکابل رسید اول بدروازه طاقیه دوزان آمد از
محمد طغائی که حکومت کابل بدو مقرر بود خبر گرفت که در آب و آتش حمام است همانا که اینجا نیز نشاء
بدمستی او در انجاز غفلت کشیده بود علی قلی لعلی که یکی از قورچیان میرزا بود درون حمام در آمده محمد علی را
برهنه از حمام بر آورده میرزا او را بآب شمشیر غسل داد و خود متوجه درون قلعه شد پهلوان اشتر
که دروازه آهنین باهتمام حفظ او بود بموجب قرار داد کشوده میرزا اندرون شهر رفت و شهر کابل

در تصرف میرزا کامران درآمد و دران سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده
میرزا را دید میرزا گفت که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتید و صبح باز آمدید میرزا
رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را با آئین بزرگی و
تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بی اختیار در رفق و
ملایمت شد و انواع مهربانی کرده آنحضرت را که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند
از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد و چون میرزا کامران کابل را در تصرف خود آورد انواع
تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق
دست تطاول کشاد و مهتر واصل و مهتر وکیل که غلامان خاص پادشاهی بودند میل در چشم
کشید و حسام الدین علی ولد میر خلیفه که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند و جاگیر او بالغ میرزا
منتقل شده درین نزدیکی بکابل آمده بود بانتقام استحکام زمین داور اعضای محسنه او را قطع
کرد و بنا خوشترین وضعی در چنگ اجل داد و چولی بهادر را که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود
بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بساط قرب را
در بند کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت پیوسته
بارتکاب تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد و ازانجمله شیر افگن را بخداع آورد و حسن بیگ کوکه و
سلطان محمد بخشی را نیز و بیرجدا ساخت و بی حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله باندک گمان فایده
خاک روزگار در کاسه طمع خود کرده راه بی حقیقتی پیمودن گرفتند و همانا عمده اسباب گرفتن
کابل بی اتفاقی مردم و غفلت و عدم تیقظ و انتباه ایشان شد چه دران زمان محمد علی طغائی
از جانب حضرت جهانبانی داروغه شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرائط حزم بجا
نمی آورد و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیحده برچیده گمان استقلال می برد و با یکدیگر

از کوتهی حوصله و نارسائی بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه برپای خود میزدند چون کابل تصرف
میرزا درآمد پیوسته در پی جمع سپاهی و سرانجام فتنه اهتمام نمود و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند روزی
بربالای ارک نشسته بود ولدبیگ و ابوالقاسم و جمعی دیگر از قورچیان شاهی که رخصت یافته
عازم عراق بودند بدیدن میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود بزم افروز میرزا بودند
معتمدان و مخلصان میرزا همه در پی اخذ و جر شتافته و مردم اطرافی که در معنی یکسان و کانچه جلوائی
اندر بکدیگر میریختند ابوالقاسم را اینکو خدمتی بخاطر رسید بولدبیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن
آنست که ماسی جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا تمام سازیم و این تازه نهال
بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را ببزرگی برداریم ولدبیگ که
مرد نبرد نبود و ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم ما را باین فضولی چه کار
و چون سررشته هر کاری بوقتی خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد

نهضت موکب مقدس حضرت جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصره آن

چون قضیه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید با وجود شدت
سرما و کثرت برف و باران داعیه عالی مصمم گشت که از راه آب دره شتافته اطفای نایره
فتنه و فساد نمایند نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او در بخشیدند و آن
حیرت زده تیه آوارگی را تازگی خان و مان کرامت فرمودند و همان محال که حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند بخشش آن میرزا را فرق عزت برافراختند
و قندز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آنچه در حدود بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و ببدرقه
توفیقات الهی مسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز

از تواتر و توالی برف و باران در طالقان مقام شد و اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند در تمام توران از هراس موکب عالی بیمی روی داد و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طالقان متوجه قندوز شدند میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت و بجهت گردآوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد و بعد از عید قربان از انجا براه کوتل شبرتو گذشته بکوبل ریگک عبور فرمودند و در خواجه سیاران نزول اجلال روی نمود شیر علی که خود را از معتمدان و بیریان میرزا میگرفت تنگی آب دره را بتنظیم محکم کرده بود اما زور ظاهر با تائید باطن چه کار کند و قوت بشری با تقویت ایزدی چه مقاومت نماید آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار نمود و چون اردوی ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و تپال پس مانده دست درازی نمود و چون موضع چاریکان مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر حقوق نعمت سابقه و لایقه و عهود و مواثیق موکد مجدده منظور نداشته از بخت برگشتگی جدا شدند و پیش میرزا کامران رفته مدرجات ترقی که در معنی درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس و لد سلطان جنید برلاس خواهرزاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنحضرت در حدود زمه توقف فرموده در تمکین خواطر متذبذب در و نان معامله نافهم و متزلزل خاطران بی سرمایه حقیقت کوشیدند و به بیمان و عهود خاطر وامانده ایشان را بجای آورده مجلس کنگاش منعقد ساختند رخصت یافته فیتهای سخن بموقف عرض رسانیدند که میرزا کامران شهربند کرده خود متحصن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بکده ودیری و خواجه بسته نزول اقبال واقع شود تا از وقت بعسکر فیروزی میرسیده باشد رای همه برین قرار گرفت و از زمه سوار دولت شدند بعد ... که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه بسته مناسب نیست چه اکثر

چه اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند بسیار بی اختیار جدا خواهند شد و جمعی را خاطر خواهد
که مگر توجه موکب عالی براه قندهار قرار گرفته لایق دولت آنست که همت گماشته شهر بند را متصرف
شویم اگر میرزا بجنگ پیش آمد بهتر و اگر نه هم مردم از ما جدا نمیشوند و هم از آسیب بارندگی بعد از
پناهی حاصل میشود حاجی محمد خان را طلب داشته این مکنون خاطر را با او در میان آوردند او برین
رای صایب آفرین کرد و قرار برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعی براه کوتل منار روان شدند
و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بجدوده افغانان
نزدیک روضه بابا شمشیر رسیده بود که شیر افگن بیگ اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را سر گروه
بجنگ آمد و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین بر جای
نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد و داد مردانگی و جانفشانی داد
چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراجه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلی نارنجی
و امثال آنرا اشارت عالی بنفاذ پیوست که کمر همت بسته گروه گمراه را تنبیه نمایند این جماعه
بمقتضای اشارت مقدس متوجه نبرد شدند و میر برکه از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان
و جمعی دیگر که ازان راه تعین شده بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاده شیر افگن
را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت که معدن مروت و فتوت بودند میخواستند که او را از روی چند
در بند و زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان دارند بموجب التماس قراجه خان و امرا جمعی
از دولتخواهان که از کافر نعمتی و بی حقیقتی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید
و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و جوانان بهادر از موکب پادشاهی تعاقب گریختها
نموده بدروازه آهنین خود را رسانیدند و میرزا خضر خان و جمعی از غزنیان راه هزارجات گرفتند
و شهر بند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمدند و آنحضرت آنروز در باغ قراجه خان نزول

اجلال فرمودند و خیلی از معتمدان سرانجام که بجنگ گاه بدست اولیای دولت افتاده بودند
بیاسا رسیدند شیر علی بیراهه بقلعه درآمد و مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل شد و حضرت
جهانبانی از انجا سیر باغ دیوانخانه وارته باغ نموده بکوه عقابین که بر قلعه کابل مشرف است
نزول اقبال فرمودند و توپها و ضرب زنها نصب کرده سر میدادند و هر روز مردم میرزا کامران
برآمده چپقلشهای مردانه می کردند مهدی خان و چلمه بیگ خویش او و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور
و ملا بیتلائی اوزچی و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت
جهانبانی بقراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که روبروی دروازه ارک جای
اردوی معلی به بینید که انجا نزول اقبال صلاح دولت است در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده
مورچلها قسمت کرده کار میرزا تنگتر باید گرفت فرستادها در جست و جوی منزلگاه بودند که سی
چهل کس یکبار از دروازه ارک بیرون آمده ایستادند حاجی محمد خان از مردم پادشاهی
بجانب این جماعت تاخت تاب مقاومت و ایستادن نیاورده زود بقلعه گریختند درین اثنا
شیر علی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان چپقلش نمایان کرد و بدست راست او زخمی کاری
از دست شیر علی رسید درین زد و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیر علی را درون قلعه
گریزاندند حاجی محمد خان را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانه آوردند و مدتی بیمار بود و شهرت
چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است حضرت کس پیش او فرستادند که سوار شده بمورچلها
خود را نماید موجب اشارت مقدس سوار شد و بازار شماتت اعدا کساد یافت روزی میرزا سنجر
پسر سلطان جنید که داغ بی حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه برآمده تاخت آب
شیخ حلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه آوردند قوی بازوان حقیقت ورزا او را دستگیر کرده بحضور
اقدس آوردند و آنحضرت جان بخشی فرموده بزندانخانه فرستادند محمد قاسم و محمد حسین که از امرای

پهلوان دوست میر نربود و الحال هر کدام در خور استعداد تربیت یافته در سلک امرای عظام
و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند بدستیاری بخت بیدار از برجی
که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس بود خود را انداخته در عقب ایشان همایون گرامی استسعاد
یافتند و چون عقب ایشان بسعید سعادت جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بی غایت گشتند
و در عین جنگ و جدل قافله کلان از ولایت بچارکاران آمد و جنس و اسباب بسیار در آن قافله
بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن سامان بگیرند هر چند تردی محمد
جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرده تصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و
مردم را فرستاده سر راه را بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود و هم حال ما
به تباهی میکشد میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را بگوش هوش در نیاورده لشکر را
بسرکردگی شیر علی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیه رسید حاجی محمد باین خدمت مقرر شد
که آن ظلمه را ازین تعدی و تاراج باز دارد حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعت شباشب
رفته اند و کار خود ساخته اگر بالتعاقب کنیم و با ایشان دوچار نشویم هم از دست میروند اگر صلاح
دولت باشد مرحلها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند بدرون قلعه در رفت حضرت
جهانبانی را این رای موافق آمد خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام راه و مداخل
تمام فرمودند شیر علی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب ایشان را
تاخته گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند
بقلعه رسند استحکامی راهها و گذرها ظاهر شد تردی محمد و شیر علی باهم بگفت و گو در آمدند تردی محمد
گفت نگفتم که این سخن من پیش آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راهی که توانند
بقلعه در روند نیافتند سرگردان شده خود بکناری کشیدند و منتظر فرصتی شدند که بحیله خود را

درون قلعه انداز ندروزی باقی صالح از یکه جوانان مردانه حصاری بود سجد شده میرزا کامران را
نزدیک دروازه آهنین آورد و بگزاف گفت که بیک حمله شیر علی را از همین دروازه درون می آرم
چون دروازه گشود جمعی از دلیران تا میرزا قدم پیش نهادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجی
و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند سنبل خان با شصت هفتاد نفر
غلام در بندوق اندازی کارپردازی کرد جمیل بیگ بشهادت رسید باقی صالح که باعث این
فتنه بود به تیر بندوق آتش سخن من هستی او افتاد و جلال الدین بیگ که از معتبران میرزا بود
زخم کاری رسید و اکثر مردم زخمی شدند و از اراده خود باز آمده دروازه قلعه بستند شیر علی از
در آمدن قلعه مایوس شد و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ
و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعین فرمودند که بپایمردی همت رفته این بدنامان
را دستگیر کنند فرستادها در کوتل سجاوند بشیر علی رسیدند و جنگ در پیوست و لشکر پادشاهی نصرت
یافت و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معدودی
بجانب هزارجات رفته بخانه خضر خان پناه برد فرستادها مظفر و منصور با غنایم فراوان رسیده
مشمول عواطف پادشاهی گشتند و از سوداگران تاراج شده که التجا بدرگاه مقدس آورده بودند
حکم شد که هر که اسباب و اسپ خود بشناسد بگیرد اکثر اسپان و اسباب بصاحبان مال رسید
و این باعث تازگی اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر مرحلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون
از هم گذرانیدند تا باعث بیداری غنوده بختان بستر ضلالت شود میرزا کامران چون از همه
دروازه اتدبیر آمد و شد مسدود و از هیچ بابی بر کامرانی خود ظفر نیافت و بجز ناکامی راهی نکشود
همت ناقص خود را بر سیاست کوچکان معصوم و طفلگان بی گناه و آلودگی پاک دامنان
مصروف داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد و خون سه پسر او را که هفت ساله و دوم پنجساله

وسوم سه ساله بود بعذاب تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک مراچل قراچه بیگ و
مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدادوست پسر مصاحب بیگ را
بکنگرهای قلعه بسته آویخت[۹۵۱] و پیغام فرستاد که آمده مرا ببینید یا مرا راه دهید تا بدر روم یا
پادشاه را از محاصره برخیزانید وگرنه پسران شمار اهل پسران ابوسعید هم کشت قراچه خان که
دران زمان وکیل مطلق بود آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند جان ما
و فرزندان ما که عاقبت در عرصهٔ تلف اند و نابود شدن ایشان ناگزیر چه[۹۵۲] ازین بهتر که در راه صاحب
و ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت ست ازین اندیشهای
نادرست بگذر و از عالم دولتخواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیات
تو همان می تواند بود تا آنچه از خیرخواهی تو از دست ما آید بجان کوشیم و اگرنه ما را بکشتن فرزندان
چه می ترسانی اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض آن بآسانی میسر ست آنحضرت قراچه خان
و مصاحب بیگ را طلبداشته بلطفهای[۹۵۳] نمایان خوشوقت ساختند و بعنایتهای تازه نوازش
فرمودند میرزا در عرض و ناموس دم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته
پیش آمد زن محمد قاسم موجی را پستان بسته آویخت و چون میرزا بیمار رنج حسد بود هر مخالفتی
که بظاهر با حضرت جهانبانی میکرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با دادار جهان آفرین
پیش گرفته بود و این چنین ستیزه کار هر کاری که اختیار کند لامحاله هیچ جرأت
نیابد و بسر در افتد[۹۵۴] و سرانجام کار موجب خسران دین و دنیای وی او شود

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل

میرزا کامران از بیهوشی و بیخردی برای محافظت خود آن نوباوه بوستان سلطنت
و باکوره[۹۵۵] بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده در خیابان

مقامی که از قدر اندازان لشکر منصور بلخ را عبور و شعار بود نگاهداشت این چه آدمیت و
مردمیست و آئین کدام دینی و دیده سیاره‌ایست زبان گوینده این چگونه لال نشد و دست
برنده این کار چرا از کار نرفت که آن دوحه اقبال را باین نیت برگیرد و باین قصد بنشاند
چشمیکه حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجای پدر بزرگوار و ولی نعمت او بود
نبیند جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که در نقاب عزت مخفی بود چگونه در هنگام صغر
و ایام صبی تواند دید و دلی که از اندازه حسد پامال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد
سواطع نور الهی که در مظهر بشری مودع بود چون دریابد کسیکه راه صلاح خود نبیند چگونه مصلحت غیر
نشناسد بیچون حکمت ایزدی آن مظهر انوار غیب الغیب را در کنف حمایت و ظل حراست و عنایت
مهد از آفات و بلیات در زمان سلامت و مکان عافیت نگاهداشته متکفل صلاح احوال
و انتظام اوضاع آن یگانه شده بود این بدسگالان ستم کردار را در ساعت بسزای اعمال
و جزای افعال خویش نرسانید بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن حق ناشناسان
بر نهجی جاری شده بود که در کشاکش روزگار بوده در خاکستر نکبت و ذلت انداخته بمرور ایام
درجه درجه و مرتبه مرتبه در گزارش آورد و کردارهای ناهمواران ستم اندیش را بتدریج در کنار
پاداش بنهد تا از مشاهده آن عقوبت عاقبت عبرت سایر ناحق شناسان گردد و هر آئینه
چون بدیده بصیرت نظر سپرده این قسم مجازات و مکافات که بمدارج مراتب بظهور آید در ابعاد
و ایلام سخت تر و جانگاه تر است و چون این امر ناپسندیده از آن طائفه بیباک بظهور آمد و
قدر اندازان در لرزه شده تیرها براه اعوجاج رفت و فتیلهای تفنگ افسرده گشت سنبل خان
میر آتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود برودتی تمام احساس کرد و بخود پیچید که این از چه رهگذر
تواند بود سبحان الله آنچه بدکاران تبه رای آن را منقصت خیال کرده در ستیزه میگشایند آن وسیله

کمال دوست آویز رحمت باشد چنانچه این حال مصداق آیت اول در چنین جای خطرناک
از آسیب بندوق اندازان کم خطا و آتش افگنان سحر پرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایهٔ خجالت
بداندیشان سیاه دل و پیرایهٔ هدایت مسترشدان آگاه درون شود و ثانیاً باعث ظهور چنین
خارق عادتی گردد که آتشها سردی نماید و فتیلها درنگیرد و چون سلیمخان را نظر بر سقوط تیر افتاد
حدید البصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان
ناظران مفارقت کند و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند و سر این معامله بدیع را سلیمخان
دریافت که سرد شدن آتشها را سبب این بوده در ساعت دست از توپخانه باز داشت و فرقهٔ
متفرقه باعیه دمانی از شداید توپخانه عالی نجات گونه یافتند هر جا که حفظ الهی حارس برگزیده
شود مکاید بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید اگرچه بیخردان این شغل ناپسند بظهور آوردند
اما حکمت الهی مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشف این
کرامت گردد تا هر کس فراخور فهم و حوصله خود درکنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر
دریابد و بالجمله بدنفسان این عمل را وسیلهٔ تخفیف شدت و سخت گیری که با ایشان متوجه بود
گردانیدند و دوربینان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند
درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان سیستانی از قلات و خواجه غازی که
در اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که به بیرامخان خویشی داشت از قندهار از بدخشان
بملازمت شتافتند آن حضرت مورچل این مردم در جانب دروازه بارک عنایت فرمودند
و این جماعت سعادت منش در آداب خدمت کمر اهتمام بستند و بهادران حقیقت اساس
جد و جهد بیشتر از بیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند و چون اندیشهای او نادرست آمد از راه
روباه بازی بشوق چاپلوسی و گربه لابگی زد و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد

ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد و متوجه بدخشان شد که شاید بوسیلهٔ میرزا سلیمان
و اگر آن نباشد بامداد او دیگر کاری توان ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی
محمد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند و خود بتائید ایزدی بدار السلطنه کابل را که وحشت سرای
بغی و طغیان شده بود بقدوم گرامی عشرت سرای انس گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد
کرامات نامتناهی اجلال و استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند
و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس عالی شرف اختصاص یافتند حضرت جهانبانی را
از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نوری و حضوری تازه روی نمود و کدام نعمت
ازین زیاده تر تواند بود که دیده یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیر گردد و کدام جمعیت ازین بالاتر
که بوصال چنین جگر گوشهٔ دل چنین صاحبدلی آرام گیرد بشکرانهٔ سلامتی ذات قدسی و خجسته
احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات اخلاص بتقسیم رسید و بر دلهای افگار خلایق که
از نشیب حوادث خون بود مرهمی تازه نهاده آمد و هر یکی بصد گونه پرسش و نوازش آرامش
و آسایش یافت و پراگندگیهای دلهای دردمندان بفراهمی بدل شد و بر مسیر حضرت و مسند
عزت بفر دولت اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند حاجی محمد خان با سپاه
و مردم دیگر که بتعاقب کامران میرزا فرستاده بودند اگرچه باو رسیدند اما بافسون و آشنائی
کهنه عملهٔ بیدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما آق سلطان
و اکثر مردم بدست اولیای دولت افتادند و از روی عدالت حقیقی بازپرس شد یکیک
فراخور جریمه بسزا رسید از انجمله سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ معقود
و مولانا باقی برغوه و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر که سر فتنه و فساد بودند بیاسا رسیدند میرزا کامران
راه فرار اختیار کرده بمردم خود قرار داد که بکوه استالف رفته پناه میگیرم لشکر فراهم آورده

اسباب جنگ آماده میگرداند و خود بعلی قورچی آخر شب از راه سنجد دره پنهانی متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار از هزار جهات با هزاران خواری و رسوائی راهی پیش گرفت

میرزا بیگ که معتبران میرزا بود و شیر علی با چندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند بغوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او بجز و خواند او در جواب گفته فرستاد که از من جرم آنکه کم شعار بدگو هر است نمی آید میرزا خواست که از غوری بگذرد یکی از قلعچیان میرزا را دشنام داد و گفت همراه این مزرجه میشوید و اشارت بمیرزا کرد اگر نسبت بنوت و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بیهوده گوئی میکنی و حساب نمی فهمی من از بی سرانجامی شمایان اندیشه مند شده باین روش میگذرم اگر در شما سامان جنگ می بود کی چنین میگذشتم آن دیوانه بار سخنان درشت بمیرزا گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد و شکست از جانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست درآمد و میرزا بقدر سامانی بهم رسید و شیر علی را در آنجا گذاشته ببدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که بگر آنها باعانت و امداد و کمر موافقت بر بندند ایشان برهنمونی عقل صائب و دولتخواهی بادشاه را از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاهداشتند میرزا کامران ببدرقه او هم با طبله متوجه بلخ شد که به پیر محمد خان التجا برد و بکمک او بدخشان را متصرف شود حضرت جهانبانی قراچه خان را ببدخشانات تعین فرمودند رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیای دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورده یا آواره سازند قراچه خان ببدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شد در آنجا شیر علی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شده بودند در جنگهای مردانه در پیوست جوانان نیک از طرفین کشته شدند از آنجمله خواجه نور که از سپاهیان کارزار میرزا هندال بود افتاد و ملا میر کتابدار که از ستوده ترین مردم میرزا هندال

بود درجهٔ شهادت یافت آخر بیدرقهٔ اقبال محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه بدست
اولیای دولت افتاد درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از بلخ رسید میرزایان قرار
جنگ نداده بشعاب جبال بازگشتند و قراجه خان بصوب کابل روانه شد و حضرت جهانبانی
هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند چون
عوربند مضرب خیام نصرت اعتصام شد قراجه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود بجهت
آنکه اسباب قراجه خان در مراجعت تاراج ایماقات رفته بود رخصت دار السلطنه کابل گرفت
که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد آنحضرت بجهت خاطر او از عوربند کوچ کرده بموضع کابسار
نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراجه خان دل مشغول بسیر و شکار داشته باشد و بعد از آنکه
قراجه خان آمد و اگرچه وقت گذشته بود آنحضرت بهمان عزیمت دل راسخ بوده بجانب بدخشان
نهضت فرمودند چون مشیت ایزدی باین یورش نرفته بود کوتل هندوکوه را برف سنگ راه
شده شورش عجیبی در آن کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل
شدند و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند

بمکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که در آن ایام رو نمود

چون در مکتب خانهٔ علم الهی که لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدیست جمیع علوم و فهوم در آن حریم حضور
اطفال مکتب تعلیم اند مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولانی را در مبادی ظهور نطق
بتعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده در آرند
و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند و از هفتم شوال این سال که از عمر ابد پیوند
حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود بآئین رسم و عادات آن آموخته

درسگاه الهی درس‌آموزان دبستان ربانی را در مکتب بشری در آورند و ملازاده ملا عصام‌الدین ابراهیم
را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند اگرچه در نظر ظاهربینان بآموزش فرستادند اما در حقیقت
دوربینان بارگاه ظهور آنحضرت را بپایهٔ والای آموزگاری بردند از غرایب آنکه حضرت جهانبانی
که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقایق نجوم می‌رسیدند باتفاق ستاره‌شماران باریک‌بین
اسطرلاب‌دانان وقت‌شناس ساعتی خاص برای افتتاح آنحضرت تعیین فرموده بودند که
و او را در آن اعمار بسمع نتواند رسید چون ساعت مختار رسید آن نوباوهٔ آداب الهی بلباس بازی
درآمده در پردهٔ احتجاب مختفی شده بود و با آن توجه و اهتمام پادشاهی هرچند تکاپوی فرمودند
پی بآنحضرت نبردند و آگاه‌دلان روشن‌ضمیر ازین سر بدیع دریافتند که مقصود ازین اینست که
آنخداوند خرد والا که مخصوص تعلیم ایزدیست بعلوم رسمی روزگار مشغول نشود تا در هنگام
ظهور این خدیو نکته‌شناس بر زبانیان ظاهر شود که دانشوری این پادشاه دانشوران از قسم
موهبتیست نه از جنس مکتسبیات و وجود آمیغی بر ضمیر اقدس آنحضرت آموزش حرفی و تعلیم رسمی
چه از آنچه رقم‌زدهٔ قلم اهل فنون شده و چه از آن نکات اسرار که از مبدء فیاض بی توسط تعلیم

درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنه کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه کشورکشائی بیورش
بدخشان بآخر رساندن کار میرزا کامران مبذول داشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان
و میرزا هندال ناامید شده بخیالات فاسد متوجه بلخ شد که باستعانت پیر محمد خان بدخشان را
بتصرف درآورد چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا تانیک پیش آمده نگاهداشت و حقیقت حال
به پیر محمد خان اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد
و میرزا را باحترام تمام بخانه خود آورده لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و خود همراه میرزا شده ببدخشان
آمد میرزایان بقرار داد خود بسجد و تنگ بدخشان رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران
درآمد پیر محمد خان جمعی را کمک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود و میرزا سجد و کشم و طالقان آمده
و رفیق و خالق بردی را با جمعی از پیش فرستاد و در کشتاق تمکین داد و جماعه قلعه ظفر و تالمکان پیش آمده میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
میرزا جمعیت کولاب بهم رسانده بر سر روستاق آمدند و از جانب قلعه ظفر و تالمکان رسیده
با رفیق کوکه و دیگران نبرد مردانه کردند و بسرنوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بجهه کوهستان
کشیدند حضرت جهانبانی در دار السلطنه کابل بسرت پیرایی باطن انور بوده قرار داد خاطر اقدس
آن بود که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند و چون دلهای ملازمان از صفای اخلاص
و حسن عقیدت نمی یافتند این یورش در پرده تعویق و توقف می ماند درین ولا که قراچه خان
خدمات شایسته بجا آورده مورد عنایت بیغایت شده بود از انجا که ظرفش تنگ بود و باده
فراوان پیمانه حوصله اش لبریز شده حساب کار و پایه حالت خود و مرتبه والای صاحب شناخته
پا از جاده اعتدال بیرون نهاده و تا آنکه بمقتضای کم خردی که لازمه حال طویل قامتان بی اعتدال است
سخنانی که مستان و دیوانگان نگویند از نشاه غرور بزبان آورد و از انجمله استدعا نمود که خواجه
غازی را که بجائزه نیکوخدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود دست

نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده بسته پیش فرستند تا گردش بزم و منصب بخواجه
قاسم تولد عنایت فرمایند چون امثال این امور بحضرت جهانبانی که مصدر عدل و رافت بودند
صورت مینیافت از انجا که بخیال فاسد خود در ستون دولت قاهره میدانست و از تیرگی بخت
و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد و بابوس و مصاحب بیگ
و اسمعیل بیگ دولدی و علی قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه و قربان قراول
تا قریب سه هزار سوار کارآمدنی که از فریب دادهای او بودند از راه کوتل منار بعزم بدخشان
بادیه ضلالت پیمودن گرفتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس
خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را که از قبله سعادت روگردان شده اند تادیب فرمایند
بملاحظه ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را
بتعاقب آن بیدولتان امر فرمودند همچنان هر که از ملازمان یکجهت می آید دفعه دفعه روانه
میساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولتخواهان
پی یکدیگر شتافتند و نزدیک به نیم روز که ساعت مسعود در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت
و اقبال سوار سمند شوکت شدند از یکه جوانان پیش رفته در حوالی قراباغ بچنداول آنجمع دسران
گریزپای را رسیده دستبردی نمایان نمودند و آخرهای روز در سر جوی موری بقراچه خان
دست و گریبان شدند درین هنگام شب درمیان حائل این تاریک دلان در آمد در پناه
ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند گذشته پل را ویران
کردند و جمعی که تعاقب این فرقه بخت برگشته کرده بودند مراجعت نمودند در قراباغ بشرف
آستان بوس استسعاد یافتند و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب
عالی بکابل مراجعت نماید و از انجا سامان و سرانجام یورش و الابر اصل نموده متوجه بدخشان

شوند و کوته اندیشان فرار نموده تمر علی شغالی را که وکیل قراجه خان بود در سیجهر گذاشتند که در ان
حدود با خبر بوده اخبار کابل میرسانیده باشد و چون از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران
ملحق شدند حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده ارته باغ را بفر قدوم گرامی طراوت
بهار بخشیدند و جمعی ازین شوربختان را که حقوق موایده تربیت بادشاهی نشناخته بحرام نمکی
سر بر داشتند لقبهای مناسب حال نهادند چنانچه قراجه را قراتخت و سمعیل خر را مصاحب مناکوب
و بابوس بیگ را سک و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که
استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از غزنین زود
خود را بعتبه بوسی رساند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد همت عالی بود
همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال ایشان
میتافت مشورت میفرمودند جمعیکه نه دل شجاعت قرین و نه خرد دوربین داشتند بر رفتن
قندهار ترغیب میکردند تا انجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنهٔ میرزا کامران شوند
وگروهی که منشور فرزانگی با طغرای مردانگی بدست داشتند در رفتن بدخشان موافق رای
جهانکشای بادشاهی اهتمام می نمودند روزی از محمد سلطان پرسیدند که تو چه میگوئی او
بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است همانا که در آمدن
اینجا خود پیشدستی نماید چنانچه بخاطر میرسد که اگر موکب بادشاهی پیشتر از کوتل هندوکوه
گذرد فتح از جانب اولیای دولت ست و اگر نه نعوذ بالله نقش بطور دیگر خواهد نشست حضرت
جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرر مشاهدهٔ همگنان شده اگر او مغرور ست
ما بدرگاه الهی نیازمندیم و این بیت بر زبان حقیقت بیان راندند بیت
مبادا کس بزور خویش مغرور ** که مغروری کلاه از سر کند دور

و فرمودند توقف ما چه صورت دارد انشاء الله تعالی درهمین روزی از کوتل عبور خواهیم فرمود

نهضت موکب جهانگشا حضرت جهانبانی جنت آشیانی ببدخشان و فتح و فیروزی و رجوع بکابل

چون پیش نهاد همت جهانگشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقدیم این یورش نصرت قرین برهر امری لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نهصد و پنجاه و پنج ساعت مختاران صوب صواب ما همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و اولنگ چالاک محیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از انجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکی درین منزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود هوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان که در حدود بنگش بود نیز بآستان بوس شتافت و بنظر التفات پرتو کامیاب شده و درهمین میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان الغار کرده بدولت بساط بوس متفرگشت و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت او تافت و از عجایبی که مژده رسان فتوحات بی اندازه تواند شد آن بود که دران ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود آنحضرت در آفتابه خانه ایستاده بودند ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که اگر این مرغ سعید و آن مرغی بود که همواره درین کارخانه می بود بر کتف ما بر آید و آوازه کند نشان فتح و اقبالست بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال بپرواز آمده و بهمای واربال زنان بر کتف عز و شرف نشسته سایهٔ سعادت بر فرق دولت انداخت آنحضرت شکر گزاری فرموده در پای او حلقهٔ نقره انداختند و از سوانحی که مقدمة الفتح را سزاوار باشد و بیامن اقبال روز افزون بظهور پیوست آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجهیر رسید تمر شغالی همراه میرزا گرفت ملک علی پنجهیری با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتفاق نمودند و میرزا ابراهیم با تمر علی شغالی جنگ مردانه کرده

بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت و ملک علی بجهری را بجهت احتیاط همراه گرفت که بملازمان
حضرت جهانبانی آورد و این دولتخواهان ساده لوح بفکر ناقص ملیندارانه از همراهی میرزا ابراهیم
تخلف نمودند و بعد از مبالغه بجنگ درآمد میرزا با آنکه معدودی همراه داشت دستبردی عظیم نمود
جریده خود را باستانبوس والا رسانید و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و
خجالت معذرتها نمود و سر تمر شغالی را فرستاد آنحضرت او را بخلعت و انعام سرفراز نموده رخصت
دادند و منشور استمالت و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد و رقم فرمودند که میرزا از آشنایان حضرت
دولتخواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس ست چون رایات نصرت شعاع بآنحدود رسد بالطاف
پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند جلایل
اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را بر جمع لشکر
و نظام مهام سر بدارد و منتظر باشد که عنقریب عرصه بدخشان مخیم سرادقات اجلال خواهد شد
چون موکب اقبال بحدود طالقان رسد باستلام عتبه عالی مبادرت نماید و حضرت مهد علیای
مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی نور دیده سلطنت گلبن بهار خلافت از موضع گلبهار رخصت
دار السلطنة کابل فرمودند و محمد قاسم خان موجی را بداروغگی کابل نامزد فرموده بهمراهی
حضرت قدسیه رخصت دادند که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط
ولایت کمال اهتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازارک از تومان پنجهیر نزول اقبال شد
حاجی محمد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و تردی بیگ و محمد قلی خان برلاس و علی قلی سلطان
میر لطف و حیدر محمد جولی برسم منقلای فرستادند بجز آنکه فرستاده‌ها از کوتل هندوکوه گذشتند
مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طایفه که در قلعه اندراب بودند و دیگر نیز بشتافتند
و موجب حکم مطاع تردی بیگ و محمد قلی برلاس بخوست شتافتند که اهل و عیال این جماعه تیره روزگار

که فرار نموده بودند آنجاست بدست آوردند میرزا کامران مست باده غرور گردیده تا خانه ظفر بودند

امرای فرار نموده در طالقان هر چند میرزا در حفظ مسالک و سد طرق کابل اهتمام مینمودند بجایی

نمیرسید و ملا خرد زرگر که دران ولا میرزا کامران کمال قرب داشت و همواره باعث شرارت

و فتنه بود درین باب هر چند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد آخر قراچه خان و آن جماعه پیش بینی

کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوست بطالقان آورد که مبادا لشکری از کابل

در رسد و این مردم اسیر شوند و مقارن حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خوست رسیدند

مصاحب بیگ عیال را بیرون آورد بطالقان برد تا که این کهنه عمله اغماض عین کرده باشند

و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت

و شیر علی را مقید در نظر در آورد و حضرت جهانبانی میرزا را بتفقدات گوناگون عزت بخشیدند از انجمله

حکم شد که سواره احراز دولت ملازمت نماید و مجملی ازین سرگذشت آنست که پیش از در آمدن سپاه

نصرت قرین ببدخشانات چون کار و بار میرزا کامران در انجا رواج گرفت شیر علی اعتبار یافته

در مستی غرور پیوسته بمیرزایی ادبانه سلوک میکرد و در باب قندوز گرفتن و میرزا هندال بر آوردن

اهتمام می نمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال باقبال بادشاهی او را دستگیر

ساخت شرحش آنکه شبی پیاده بسیار از لشکر قندوز گرد خانه او را گرفتند و او تخته خود را در جوی

آب انداخت و یکدست او شکست و بکمند کشیدند خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بملازمت

حضرت جهانبانی آوردند آنحضرت نظر بر اعمال ناشایسته او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند

و خلعت خاصه مکرمت نموده غوری را بانام او فرمودند چه خاطر دوربین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت

اندازه کارآمدن بود چون در ذات او معنی مردانگی و سپاهی یافته بودند چندین تقصیرات عظیمه

که هر کدام مستوجب سیاست بود درگذشته بنوازش چنین خرقه خاص بخشیدند چه در میزان تدبر شناسا

اسباب بخشش از ابواب گزارش افزون یافتند و بعد از آنکه میرزا هندال متوجهات بادشاهی
مستظهر شد پس حکم جهان مطاع بصدور پیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر بر سبیل منقلای پیش روند
و میرزا سر گروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا که هر آینه موید دولت خواهد بود[1] عدول
ننمایند و در لوازم نیکو خدمتی تقصیر از خود راضی نشوند تا هر یکی بقدر همت و خدمت بار بروی خود
بهره مند گردد و در اواسط جمادی الاخری سنه نهصد و پنجاه و پنج النگ قاضیان که از مواضع اندراب است
مضرب سرادقات مجد و جلال گشت قاضی اندراب مردم توقبائی و سایقاجی و بلوج و جمعی
از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف آستانبوس یافتند[2] و مشمول
عنایت بادشاهی شدند و از آنجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالی بطالقان روی نمود و اکثری
از امرای فرار کرده و میرزا عبد الله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند میرزا
هندال و امرائی که همراهش تعین شده بودند حکم معلی شد که از آب نکلی گذشته دستبردی شایسته
نمایند[3] و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروه وخیم عاقبت
رسانید و روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندی که آنرا خاسان میگویند در میان این مردم
جنگ شد و هنوز موکب بادشاهی از آب نگذشته بود و بقدر مسافتی در میان هراول و قول
مانده بود که بمقتضای حکمت ازلی هراول بادشاهی روگردان شده از آب گذشت و گروه
مخالف دست بغارت و تاراج کشادند میرزا کامران با معدودی بر سر همان بلندی ایستاد[4]
درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال بر کنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف
از آب عبور فرمایند بعضی از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب جمجمه است[5] نمکیره
از آنجا آسیائی بالاتر است و آن زمین سنگلاخ است عبور از آنجا بسهولت میسر لاجرم بدولت
و سعادت بآن سمت متوجه گشتند چون نزدیک بآسیا رسیدند شیخم خواجه خضری را که کلان تر

خواجه خضر بان بود گرفته آوردند جمعی از طوانقطاران که در هر جلوه میر فتند حکم شد که این جرام گریزپای را از بند چندان بشت لگد زدند که بر نظارگیان یقین شد که جان تیره آتش را تعلق بیدن نماند انگاه اسمعیل بیگ دولدی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آنحضرت جانبخشی فرموده بشفاعت منعم خان جرائم او بخشیدند و باو سپردند و متوجه بلندی که میرزا کامران آنجا بود شدند و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول ساخته با جمعی از فدائیان بهبا در پیشتر فرستادند و جنگ مردانه پیوست فتح الله از اسپ جدا شد و مقارن این حال کوکب بادشاهی که مقدمه جهانبخشائی او طلیعه کشورستانی ست پیدا شد و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورده فرار موده خود را بقلعه طالقان رسانید و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمود و لشکر بادشاهی دست تاخت و تاراج شد و بر اسباب کارقلیچیان نزاع کشید آنحضرت حکم هرل فرمودند یعنی انچه هر کس را بدست افتاده از و باشد و دیگری طمع دران نماید و درین فتح هیچکس را سر موئی زخم نشد مگر علی قلی خان را که زخمی باو رسید و اسحاق سلطان و تردی بیگ پولدبیک میرک و بابا جوجک و جمعی کثیر که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور برده بودند دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و سجده‌های نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که جواد بی منت و مفیض بی سنت ست بتقدیم رسانیدند و روز دیگر بشرایط محاصره پرداخت مرحلها قسمت فرمودند روزی از مورچلی که بمنعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت و بندوقها بر مردم قلعه می انداختند بندوقی بمبارز بیگ رسید قالب تهی کرد آنحضرت که معدن مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و بر زبان اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ برادر او بجای او میشد و آنحضرت بمقتضای

برادری بل بموجب رافت عامه با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت و التفات
آمدند و فرمان موعظت نشان که تعویذ بازوی دولت و اقبال و حرز گردن فضل و کرامت
تواند بود بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصایح بزرگانه این عبارت مسطور شده بود که ای برادر
و ای عزیز جنگ از تدبیر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار است باز آی
و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز این همه مردم که کشته میشوند شعر بود خون آن قوم در گردنت
۞ بود دست آن جمع در دامنت ۞ همان به که بر صلح رای آوری ۞ طریق مروت بجای آوری ۞
و مصحوب نصیب تال این منشور سعادت فرستادند چون میرزای مست غفلت و گرد دیده
اقبال و پشت داده دولت بود نصایح سعادات لوایح مفید نیامد و در جواب آن طومار عنایت
و دیباچه درایت این بیت بر زبان آورد شعر عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ۞ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد ۞
نصیب مال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید حکم بضبط مرحلها شد و درین اثنا
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته بعواطف
خسروانه سعادت امتیاز یافتند و جاکر خان و لدیس خان قبچاق با مردم کولاب نیز آمده
عساکر ضمیمه اقبال گشت و درین مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی
اولیای دولت گشوده تر می گشت و عقده مهمات میرزا کامران بسته تر شده و کار بر وی
تنگتر میگشت تا آنکه از اقسام حیله گری و کید ورزی ناامید شد و از کمک پیر محمد خان اوزبک
که از کوتاه بینی چشم میداشت مایوس شده بی اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد زد و بوسیله
این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر بر کنار گرفت و کشتی عافیت را ازین موج خیز
بساحل نجات رسانید و باین قصد انواع الحاح و استعذار پیش آورد و روزی بر تیر بسته در
اردوی معلی انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم و دیدم آنچه دیدم

اکنون از گذشته پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبه رخصت فرمایند تا از معصیت بغی و کدورت
کافر نعمتی پاک شده جوهر استعداد خدمت و شایسته ملازمت گردانم و امیدوار از عواطف آنست
که این دولت بوسیله میر عرب بکلی مشخص شود و میر از جمله سیاحان روزگار در صدق و صفا
امتیاز داشت و بکیمیاگری منسوب بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی با و توجه داشتند
و درین یورش قرین رکاب نصرت انتساب بوده لشکر دعا را آرایش میداد چون عرضداشت
او بمسامع عز و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند میر گفت که جواب این را
من نوشته درون قلعه میفرستم و این عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعة ان الخلاص فی الاخلاص
والسلامة فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است
و سلامت در اطاعت و انقیاد و سلام است بر کسیکه راه راست پیروی نماید میرزا کامران
بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هر چه میر فرمایند و قرار دهند
عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی از انجا که کرم مروت و لازم ذات قدسی ملکات ایشان
بود میر را رخصت فرمودند میر بقلعه رفته لوازم تبیان حق که در مشارب عقلی از زلال عذب
شیرین تر بود و در اذواق حسی از عصاره حنظل طعم تلختر داشت بتقدیم رسانید و در تصریح و تلویح
آن دقیقه مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی که میکرد میرزا چون از صداع بدمستیهای خمار خود
تنبیهی یافته بود سر تسلیم پیش افگنده تقصیر تقصیر میگفت و هر چه فرمایند قبول داریم بر زبان
میراند میر گفتند چاره این کار آنست که برخیزید و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه
من سعادت ملازمت دریابید میرزا از راستی یا حیله پردازی روان شد و چون نزدیک بدر
قلعه رسید میر که مبصر مزاج زمانه بود دریافت که این اصلی ندارد و همین مقدار اطاعت در
عالم ظاهر کافیست ایستاد و بمیرزا گفت چون شما عزم آستانبوس قدم نهادید از دایره عناد

برآمدید و از بعضی نجات یافتید اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای
فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود خطبهٔ آنحضرت بخوانید و غایبانه رخصت گرفته
متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید
که بابوس را همراه من بگذارید که از قدیمان منست میخواهم که تلافی آنچه او کرده‌ام درین سفر
بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد و حقیقت حال را بموقف عرض رسانید و
استعفای جرائم میرزا نمود و آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیدند
آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج در درون
قلعهٔ مذکور مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند و آنحضرت از آنجا
سوار شده بباغی که در آن نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند و چارچار بر طرف شد و حکم عالی
بصدور پیوست که حاجی محمد و جمعی حاضر باشند که میرزا با معدودی که مقرر شده بدر رود و تا
برآمدن از قلعه حافظ حدود گردند و علی دوست خان باربیگی و عبدالوهاب و سید محمد بکنه
و محمد قلی شیخ کمان و لطفی سپهرندی و جمعی را تعیین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده
امرای فرار نموده را بیارند و میرزا را با همراهان معهود بگذارند موجب قرارداد میرزا برآمد و در اثنای
راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکی از خدمتگاران میرزا کامران
سواره میرفت و این را بمیرزا ابراهیم گفت میرزا کسان فرستاد که آن اسپ کشیده آورند
چون بسمع مقدس جهانبانی رسید از نیک سیرتی آن معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند
و میرزا ابراهیم از خجالت و تنک مزاجی بی رخصت برخاسته بحدود کشم رفت و حاجی محمد نیز
معاتب شد که چون بدبستگی تو این بیحرمتی بمیرزا رسید فرمان عطوفت که متضمن معذرت
باشد با خلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر بیوتات فرستادند و چون برخی

ازشب گذشت قراجه خان را شمشیر در گردن لبته حاضر ساختند چون برابر مشعل رسید
حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرود آورند و گناه او را بخشیده بزمین بوس مقرب ساختند
و بترکی گفتند که عالم سپاهی گریست امثال این خطرها شده آمده است و در پایان دست
چپ تردی بیگ خان اماده حکم شد که بایستد و بعد ازان مصاحب بیگ اترکش و شمشیر
فرمودند و همچنین سردار بیگ ولد قراجه خان را آوردند فرمودند که گناه از کلانانست خردان
چه گناه دارند همچنین سایر امرا نوبت بنوبت می آمدند و نوید بخشش می شنیدند آخر همه قربان
قراول که حقوق خدمت داشت بفرط خجالت و سرافکندگی آمده کورنش کرد حضرت
بترکی فرمودند که تراچه بلا پیش آمد و بچه تقریب رفتی او نیز بترکی جواب داد روی جمعی را
دست قدرت سیاه کرده باشد ازاینها چه باید پرسید و حسن قلی سلطان مهردار که همه وقت
راه سخن داشت این بیت را در آن مجلس خواند **بیت** چراغی را که ایزد برفروزد + هر آنکو تف
کند ریشش بسوزد + و تمامی امرا بتخصیص قراجه خان که ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند
روز دیگر ازانجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار آب طالقان که النگی دلکشا بود نزول اجلال
واقع شد روز چهارشنبه هفدهم رجب ببدرقه هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده
بدولت بساط بوس مشرف شد و شرح این قصه بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا عبدالله
زبان را بشکر پادشاهی التذاذ داد و از چندین بی ادبیها که از حوصله میرزا بیرون بود
و از جرائم آن در گذشتن سبب تعجب او شد میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان
شما می بودید چه میکردید گفت از من گذشتن و گذاشتن نمی آمد میرزا عبدالله گفت اکنون
فرصت کاری که پادشاه آن تواند شد در دست هست اگر بجا می آورند چه شود میرزا گفت
آن کدام است گفت امروز بجائی هستیم که دست پادشاهی بما نمیرسد مناسب آنست که پا بجای

الغار کرده بجلادت پادشاه بشتابیم و سجدات شکر بتقدیم آورده عذر گناهان بخواهیم و خدمات
پسندیده بجای آریم میرزا کامران قبول این معنی کرده با معدودی روان شد چون بنواحی
اردوی معلی آمد پابوس بجلادت فرستاده از آمدن خود خبر ساخت حضرت جهانبانی
از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیگ خان و میر محمد منشی
و حسن قلی سلطان مهردار و بالتو بیگ تواچی بیگی و تاجی بیگ و جمعی دیگر بروند و بعد از ان قاسم حسین
سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعی دیگر
بشتابند و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند و درین روز
میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند صباح آن تقاتوزنی که حکم عالی نفاذ یافته بود میرزایان
رفته لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت گشته بزرگانه
بار عام دادند میرزا کامران بفرق آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرف شد و تسلیمات
ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن
بتقدیم رسید دیگر بیا که برادرانه دریابیم بعد از ان از روی فرط رأفت و شفقت میرزا را در بر
گرفتند و گریه های زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا بفرط اعزاز
مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جوانغار نشست و ترکی فرمودند که نزدیک بنشیند و
میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد و همچنین میرزایان و امرا بترتیب رتبه و حالت خویش
برانغار و جوانغار نشستند و جمعی از نزدیکان بساط دولت مثل حسن قلی مهردار و میر منشی و حیدر محمد
و مقصود بیگ اخته در دنگل قرار یافتند جشنی عظیم انتظام یافت قاسم چنگی و کوچک
و مخلص قبنری و حافظ سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ هری و سایر
این گروه جادو دمش نزدیک بقور نشسته نغمه پردازی نمودند و ازینها کاکر علی و شاه میر بیگ

و از انجا بموضع ناری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را که
مشهور بکولابست تا سرحد موکب و قراتکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و جاکرخان را امیر الامرای
میرزا کامران مقرر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند و عسکری میرزا را نیز همراه میرزا ساخته قراتکین را
بجاگیر او اختصاص دادند اگرچه میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظه چنین تا بخشش
چندان مضایقه نکرد و قلعه ظفر و طالقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
مقرر داشتند و قندوز و غوری و کهمرد و بقلان و اشکمش و ناری را بمیرزا هندال مکرمت فرموده
شیر علی را همراه میرزا ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفقدات
بادشاهی فرموده تعیین رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق که شعار عظیمان سلسله
صوریست درمیان آورده هر کدام را ابتدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده حضرت اند
و از روی عطوفت برادری پیاله شربت طلبداشته اندکی از آن تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت
فرمودند و حکم شد که هر کدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته الوش بادشاهی بجوزند و پیمان
یکجهتی و یکدلی را وثوق بخشند و موجب امر عالی با وجود تحقیق اخوت عقد صداقت و خلت نیز
ببستند و هر کدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده رتبه اعتبار را بشروع عزت و کرامت
استظهار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطلوع مطلع اختصاص یافتند
و میرزایان ازین منزل بجاگیری خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست شده در آنجا
که نزهتگاه عشرت بودند اقامت فرمودند و از راه بریان متوجه کابل شدند و بریان قلعه ایست
که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب هندوان کتور اساس نهاده بودند آنحضرت نیز بتازگی
نظر تعمیر انداخته نام آنرا اسلام آباد نهادند رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست
میر بر را حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید و اهتمام آنرا بامر استمت کند و روز

بدلازری که دواعی اوقات مستدعی بوده مصالح ممالک مقتضی برای صائب همت گماشتند انا خلیه
قراچه خان و مصاحب بیگ که سرگروه منافقان توانند بود و مستوجب انواع سیاست شده بودند
ایشان را رخصت سفر حجاز دادند که شاید در اوقات غربت که سوهان زن ناهمواریهای نفس ست
از ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند وایشان را تا چند
در میان هزارها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای نامسموع این گروه
ناسپاس را پایه قبول بخشیدند و درهمین ایام تجدید مبانی مودت و تاکید معانی محبت که لازمه
فتوت و مروت ست فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا بحضرت
عراق فرمودند و از سوانحی که روی داد شهادت میرزا الغ بیگ ست ولد میرزا محمد سلطان
و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور که جاگیر او بوده باراده ملازمت حضرت جهانبانی
بجانب بدخشان میرفت و خواجه معظم نیز باراده عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود
چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید خواجه معظم میرزا را ابجد
کرده بر سر هزارها برد که تاخت و تاراج این گروه که همواره رهزنی و غارتگری اشتغال دارند
نماید و از بی تدبیری که منشاء آن غرور جوانی و جنون پندار باشد آئین پیکار منظور نداشته
بجنگ جرأت نمودند میرزا از جام شمشیر واپسین درکشید آنحضرت تردی محمد خان را اعتبار
افزوده زمین داور و آنحدود بجاگیر او مقرر ساختند و بجهت انتظام و استحکام مبانی آنحدود
رخصت فرمودند و درهمین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر
آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند و بزودی مشمول عنایت شده رخصت یافتند
و درهمین ایام سعادت پیرای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود آستانبوس استسعاد
یافت و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت و مرتبه او را بلند ساخته بعفت قباب گلچهره بیگم

که همشیرهٔ خرد آنحضرت بود عقد ازدواج بسته‌اند و از وقایعی که درین سال روی نمود شهید شدن
میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است از اشترگرام که در جاگیر او بود و عزیمت آستانبوس داشت
چون بکوتل منار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان را میرزا
محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تیر تیغ دو میرزا در آن عقبه ۵۱ بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل بلخ و رجوع عالی از بی اتفاقی میرزا کامران و نفاق او همراه بکابل

هر چند در تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک از آن بوستان و تقدیم آن
امر بر جمیع امور بر همت ملک‌کشائی از واجبات اقبال روز افزون بود و سیر ولایت کشمیر
نیز مرغوب و مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقاً تصمیم یافته و تهیهٔ آن
فرموده بودند ۵۲ قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند و در اوایل سال نهصد و پنجاه
و شش که هوا بهار رو باعتدال آورده بود بالتو بیگ را که یکی از معتبران درگاه بود پیش میرزا
کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرارداد بعزیمت بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق و یکجهتی
را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایهٔ سعادت دانسته هنگام وصول رایات عالی بحدود
بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب ۵۳ اعلی گرداند و مناشیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری
و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خود را رساندن شرف اصدار
یافت و بدولت و اقبال نهضت رایات عالی شد و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن
حاجی محمد خان از غزنین قریب یکماه در یورت ۵۴ چالاک توقف اتفاق افتاد و ازین منزل بخواجه دوست
خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلی رساند و خواجه قاسم بیوتات که سابقاً

منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان جلال بود و از بی‌رشدی ایشان خواجه غازی
مهمات ایشان کاردانی خود پیش گرفته بود و خواجه مقصود علی که رائق و فائق مهمات میرزا کامران بود
و چندی دیگر بوسیله میر برکه تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند و منعم خان و محمد قلی خان
برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجهت تشخیص معامله تعیین شدند و حسین قلی سلطان
که از مقربان درگاه بود بتحصیل این مهم شد و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و با
دیگر از نویسنده‌های مستحق عتاب اگیر اند و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعیین نمودند
و خواجه سلطان علی که از توجهات حضرت جهانبانی بخطاب افضل خان ممتاز بود از سر نو
بمهمات منصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار بدریافت
آستانبوس خود بعنایات ممتاز شده بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریه این یورش بجانب ما
باستانه نزول اجلال نمودند و چون عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرده آنحضرت بتقریب
وصول میرزایان آهسته آهسته بر روان شدن میرزایان و مستعد کردن میرزا کامران
بمسامع عز و جلال رسید از راه پنجهیر عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیم سرادقات
عزت فرمودند و در منزلیکه حضرت صاحبقرانی در آنجا اساس نهاده بودند مدرسه برپا بتربیت
آنحضرت کامرانی فرمودند و از آنجا تا باری اتفاق منزل افتاد و از کوتل باری گذشته بسیر دشت
نیل برکه بهاران در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد توجه فرمودند و در نواحی این گلزمین
میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند و مخصوص اصناف الطاف گشتند.
و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید
و سنراولی سپاهی آن دیار نیز کند و از نواحی بغلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان
و جمعی از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند که ایبک را که از توابع بلخست و بمعموره

افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد از اوزبکان مستخلص سازند و در اثنای آن شیر محمد

که یکی از ایلیا و الامان بود پلنگی به تیری زده بملازمت آورد حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان

در یورش لشکر زدن پلنگ را خوب نمیدانند و معروض داشت که چون مرا پدرم املون مقید ساخته

پیش کسین قره حاکم بلخ آورد و در حکومت میمنه استعداد رفتن هری می نمود شخصی پلنگ زده آورد

بجهت همین لشکر در توقف افتاد حضرت گوش باین سخن نهاده همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند

روز دیگر لشکر پیشین خود را با ایبک رسانید پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه باقی آتالیق خود را با جمعی

از مردم کارآمدنی مثل ایل میرزا حسین سعیدی و محمد قلی میرزا و چکب میرزا بجهت احتیاط

با ایبک فرستاده بود که دران حدود لوازم احتیاط بجا آورد رسیدن ایشان با ایبک مقارن آمد

رایات نصرت قرین شد و اعیان از در آمدن در قلعه ایبک و مستحکم کردن چاره دیگر ندیده آن جهت

قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم تسخیر قلعه کوشش نموده مرحلها قسمت نمودند

متحصنان قلعه امان طلبیده بآستانبوس والا شتافتند و ایبک بدست اولیای دولت قاهره

در آمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از آتالیق در باب تسخیر ماوراءالنهر کنکاش طلبیدند

آتالیق بوقت عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند

آثار راستی در تو پیداست آنچه بخاطر تو رسیده بی ملاحظه بعرض رسان مشار الیه عرض نمود

که مردم کارآمدنی پیر محمد خان بدست افتاده اند اینجماعه را مسافر صحرای عدم ساخته قدم

ظفر باید نهاد که ماوراءالنهر بی جنگ و جدال در حیطه تصرف و قبضه اقتدار خواهد آمد آنحضرت

بهمت والای خود فرمودند که در آیین فتوت نقص میشود از اهل کمال ناستوده بهمت

از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده تری باشد این گروه را امان دادیم

این چگونه در معتقد لعسکرای ضمیر سزاوار گنجایش باشد آتالیق عرض نمود که

درست ورای متین را اجل می آرند پس مرا نگاهداشته مصالحه فرمایند که از علم اینجانب بملازمان
درگاه مقرر گردد و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند
چون مشیت ازلی و واردات قیومی بر خلاف این دو شق رفته بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت
آراسته تر نمود و چندروز اقامت واقع شد اگرچه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث توقف بود
اما عمده اسباب نا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان پیش بین حسابدان از روی یقین میگفته اند
که اگر این توقف نمیشد پیر محمد خان طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود هر آینه مستاصل
میشد یا بر حسب دلخواه صلح میکرد چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه بکمک نمیتوانستند رسید
چون توقف بامتداد کشید آن جماعت فرصت یافته بکمک غنیم آمدند و امرای اوزبک که بدست
افتاده بودند مصحوب خواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق را
همراه داشته از راه خلم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام باباشاهو نزول
اجلال فرمودند روز دیگر نزدیک آستانه که سر منزلیست مشهور معسکر دولت آراسته گشت قراولان
خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی رقاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری بر آمده اند
آنحضرت توجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و در میان قراولان اندک جنگی شد
و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری با گروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت
و جوانان کارطلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موجی و شیر محمد بکنه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه
قدم پیش نهاده تردد پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار
نمودند و ادینه اغلان که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند میان محمد خان ترکمان
و سید محمود بکنه مناقشه شد هر کدام نسبت این دستبرد بخود میکرد و حضرت حقیقت حال از او پیدا
استفسار نمودند که ترا که فرود آورد اشارت بمحمد خان کرد که اول این شمشیر من انداخت از بول

باشمشیر این مرد از اسپ جدا شدم و چون خود دار است گر نتم وا ایستادم این مرد دیگر آمیا بسید محمد
کرد شمشیر بر روی من انداخت حضرت سید محمد اعراض فرمودند که او انداخته محمد خان است
تو بیروقتی کرده که بر صید دیگری شمشیر انداخته حابد را محمد خان عنایت فرمودند و اوبکین را به پیر محمد
آخته سپردند که از احوال او خبر دار بوده تیمار او کنند و با وجود آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت
بی اخلاص اظهار بیدلی میکردند و همواره خبرهای ناراست از جانب میرزا کامران مذکور میساختند
و در میان خود شهرت میدادند اگرچه هر تفیقه که بمیرزا نسبت کنند از بس که ماده قابل بود راست
می نمود اما اینجا خلاف واقع سخنان بروی می بستند القصه روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده تمام و کمال
آماده جنگ و مستعد پیدستی شدند عبد الله خان پسر عبید خان غول شده بود و پیر محمد خان
برانغار و سلطانان حصار جوانغار و آنحضرت نیز لشکر را جابجا نصب فرموده قلب را بوجود
اقدس زینت بخشیدند و میرزا سلیمان را در برانغار و میرزا هندال را در جوانغار تعین فرمودند
و قراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر
با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از نیم روز تسویه صفوف و آراستگی افواج باتمام رسید
و تا شام جنگ عظیم در کار بود و جوانان نبرد آزمای عرصه همت پیموده داد دلاوری داده هراول
مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس
وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند و دوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت آن
کوته بینان بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند و سخنان
نادرست کم همتانه درمیان آوردند گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه رفتن
میرزا کامران بکابل و اندیشه اسیر شدن اهل و عیال سپاهی و گاه انتظار بردن بتقریب میرزا
کامران و امثال این چیزها را سبب ساخته مراجعت را تحریص همی نمودند و آخر بهزار مجاهده بانفس خود

باین راضی شده بجانب دره گز که از جاهای محکم است شتافته روزی چند در آنجا باشند تا مردم ایماقات
آمده و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند و درین توقف خبر میرزا کامران
نیز مشخص خواهد رسید و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل بار را باید داد و کافتن مناسب دولت ابدیت
و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر تا بمانی میسر خواهد شد و تائیدات الهی تا امروز همه جا همت و
فتح نصرت هم‌رکاب و هم‌عنان موکب عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می‌آید بهمه حال دست از
جنگ باز داشته بجانب دره گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطه نگاه داشت خواطر جمعی دولتی صلاح
شده بآن صوب توجه فرمودند و بلخ گرفته را از بی‌اتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند و شیخ بهلول را
جهت برگرداندن هراول که از آب گذشته و اوزبک را رانده در شهر بند در آورده بود فرستادند
میرزا سلیمان و جمعی دیگر از بهادران نامی را چنداول تعیین فرمودند چون همگی نیت ناحق‌شناسان
تیره درون برهم زدن سپاه بود این مراجعت که بجانب دره گز بحسب تقدیر خواهی نخواهی
واقع شد و اتفاقا رو بکابل داشت معاودت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران
در السنه عوام مشهور شد مردم روی در پریشانی نهاده سو بسو متفرق شدند هر چند حضرت جهانبانی
حسن قلی سلطان مهردار که از مخصوصان بساط عزت بود و جمعی دیگر از مقربان را بجهت
برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعیین فرمودند چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده‌مند
نیفتاد و الحق رقم مشیت حکیم قدیر بر صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمکاران
و آسیب جفا پیشگان بمحفوظی گراید و مهبط برکات ذات قدسی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی
ظل الهی گردد چندین هزار تخم نیکی در مزارع بسیط غبرا در ریاض آمال مخلصان افشانده آید و خلاصه
سخن آنکه ایزد جهان آفرین همچنین نصرت را در لباس چنین حال که موجب ازدیاد عبرت و خبرت
هوشمندان گردد بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد چه اگر این واقعه ناملائم بظهور

نیامدی در مشاغل تسخیر ماوراءالنهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق ماندی و سرانجام این ممالک که مامن متوجهات بهفت اقلیم ست در حجاب تاخیر افتادی و بالجمله چون مخالف ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافت هم بر هم خوردهٔ خود را انتظام داد و بتعاقب درآمد و حضرت جهانبانی بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ که وصفش کارنامهٔ قتال روزگار را دیباچه بخشد بظهور آوردند و دران بیشهٔ شیران نبرد رخش جهان گرد زرین نام که بستر الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود و آنحضرت بران سوار بودند بزخم تیر افتاد و حیدر محمد آخته اسپ خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سریر سروری را نگاهبانی فرموده بمامن رسانید و اکثر همراهان آثار بدبختی را بچشم خود دیده برفاقت پست فطرتی و دون همتی هر طرف پراگنده شدند تفصیل عمدهای موکب عالی رقم زدهٔ کلک بیان میگردد میرزا هندال میرزا سلیمان قراچه خان حاجی محمد خان تردی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان محمد قلیخان جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد آخته بیگی عبدالله خان اوزبک حسین قلی مهردار محب علیخان میر خلیفه سلطان حسین خان بالتو سلطان مصاحب بیگ شاه بداغ خان شاهم بیگ جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم موجی لطف الله سهرندی عبدالوهاب اوردو باقی محمد پروانچی خالدی و بعد از سه روز بر سرِ چهارچشمه اتفاق نزول افتاد و درین منزل محمد قلی شیخ کمان که براه رست افتاده بود خبر موکب معلی یافته ملحق شد و درین منزل منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدرات تتق عصمت که در دارالامان کابل بودند مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگی روانه ساختند و رشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان عقیدت و اخلاص بود مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف ا

نگاشته بودند که برادر بدنیت محمد کامران بمقتضای طبیعت فسیح نفاق جرس وفاق تهییج
نموده جانب محبت و دولتخواهی را بالکلیه فروگذاشت و بسیاری از همراهان راهمت یاوری نکرد
لاجرم این سفر بخاطرخواه احبای دولت میسر نشد بلکه باعث مزید ملال وکدورت خاطر گردید سلمه
وشکرانه سلامتی کرده نصیحتهای ارجمند که تسلی بخش خواطر محبت انتما تواند شد دران مفاوضه
قدس سمت اندراج یافته بود و از انجا شب میان عوربند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه
سیاران ورود اقبال فرمودند و از انجا بقراباغ و از انجا بمعموره ورود سعادت اتفاق افتاد
وحضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده
مشمول انظار عنایت شدند و از انجا بسعادت مسعود بچتر اقبال سایه گستر دارالملک کابل
گشتند و میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت و میرزا هندال بقندوز شتافت و منعم خان نیز
بهمراهی میرزا بقندوز آمده امرا همه پیهم بکابل رسیدند و شاه بداغخان که داد جلادت و مردانگی
داده بود در قید غنیم افتاد و میر شریف بخشی وخواجه ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد منشی و میر
جان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین کتک را نیز همین حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان
درگاه و حرز سلامت ماندند و چون اتالیق و جمعی دیگر از اوزبکیه که او را یاب بدست افتاده بودند
خلاصی یافته بوطن خویش رفتند و انواع عواطف و مراحم بادشاهی بیان کردند میر محمد خان
در تعجب مانده بمراسم بادشاهی که پیش او بودند بسلوک آدمیانه روانه دارالملک کابل ساخت شد
و آنحضرت در مستقر خلافت متمکن گشته این مراجعت از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانسته
در انتظام مهام دین و دولت توجه عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین محمود را که برسم
رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود
فرستادن او را بر طرف کرده باز پس طلبیدند و خواجه عبدالصمد و میر سید علی که در فنون تصویر

ونقاشی یگانهٔ آفاق ونادرهٔ ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته
مشمول عواطف بیکرانه گشتند وخواجه سلطان علی را که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت
از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرفراز ساخته دیوان خرج گردانیدند ودیوانی جمع بخواجه
میرزا بیگ قرار یافت وحال میرزا کامران آنکه چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت وعطوفت
ذاتی تقصیرات عظیمهٔ میرزا کامران بخشیدند کولاب را باو مرحمت فرمودند وچاکر بیگ کولابی
ولد سلطان ویس بیگ همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب کابل برافراشتند فرصتی
نگذشته بود که میرزا چاکر بیگ بدسلوکی نموده او را از آنجا اخراج کرد وآنچنان بخششی والطاف را بطاق
نسیان نهاده اندیشهای تباه بخود راه داده مترصد فرصت بود در هنگامیکه حضرت جهانبانی
در کابل عدالت پیرای بودند همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت وآنحضرت
از صفای طویت ونیک گمانی که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادانست سخنان نا راست او را راست
انگاشته متوجه بلخ شدند میرزا این فرصت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتن کابل باز بخاطر غدار خود
مصمم ساخت اندیشهٔ بغی وفتنه که مخمر طینت او بود بظهور رسید وتحریک سلسلهٔ مکر او امرای
تنک مایهٔ اخلاص وتنگ حوصلهٔ ارادت دران یورش چنانچه گزارش یافت انواع نفاق
بعمل آوردند چون آنحضرت مراجعت نموده ظل عدالت بر دار الملک کابل انداختند میرزا کامران
میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان بی جنگ
از طالقان بقلعهٔ ظفر شتافت میرزا کامران مایوس بیگ را طالقان سپرده خود متوجه
قلعهٔ ظفر شد میرزا سلیمان ومیرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را
بقلعهٔ ظفر مانده خود را به تنگ بدخشان کشیدند وبموضع جرم رفته منتظر پاداش الهی نشستند
میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان بخوبی فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد وبمیرزا هندال

اولا از راه فریب دوستی نما در آمده حرف یکجهتی در میان آورد میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد و میرزا کامران با استعداد تمام قندوز را محاصره کرد میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه داری دقیقه فرونگذاشت و میرزا کامران چون کاری نتوانست ساخت با اوزبکیه متوصل گشته از ایشان کمک خواست و جمعی کثیر از اوزبکیه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت اختلال و یاری دادن مخالفان که در معنی رهنمونی بشاهراه مقصود است تدبیری پسندیده انگیخت و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه و بروش سخته کاران آن فریبنامه را بقاصدی داد که عمداً خود را بدست اوزبکیه انداخت بعد از کاوش قاصد چون خط ظاهر شد و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعه آن برهم خورده محاصره را گذاشتند و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته ماند و مقارن این حال خبر رسید که جاکر بیگ کولاب را محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه در آمده است و میرزا سلیمان با اسحق سلطان یکی شده قلعهٔ ظفر را در تصرف خود آورده و اسحق سلطان را که با او متفق شده بود مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شده از کار قندوز نا امید گشته یسین دولت و بابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بجدود کولاب شتافت جاکر بیگ خود را بکناره کشید میرزا عسکری برآمده میرزا کامران را دید و میرزا موصی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید به یتاولی آمده بودند گذر آنها باردوی میرزا افتاد و تمام آن تاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبد الله مغل با معدودی بطالقان آمدند و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اغراق را با عزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد و از

و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه
دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خود را در بدخشان ندیده بجوست متوجه شد که از راه
ضحاک و بامیان خود را درمیان هزاره کشید و از آنجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل
یا رفتن بحدود دیگر قرار دهد چون امرای نفاق پیشه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریص
آمدن کابل میکردند و از فرط فریب و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده
معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم و خدمت آنحضرت را
از سر گیرم امید که تقصیرات و جرایم مرا بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد شعر

باز آمدم که سجده کنم آن خاک پا کنم ** گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم

امید که درین مرتبه بوسیله نیکو خدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم آنحضرت
از صفای طینت مس زراندود او را بعیار زر خالص فرا گرفته بصدق مقرون داشته

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه میرزا کامران و دیگر وقایع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولتخواهان
دوربین بموقف عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدی و نهایتی می باشد
هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت
و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپرده اقبال
بیرون زنند و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند و سپاه نصرت قرین استعداد بر اصل
نماید هرگاه اندیشه این کار کرده شود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا
از کردارهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد و بعذر بساط بوس استدعا نماید

هر آینه اغنوی بصنوف عواطف پادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز همان
سودائی فاسد در دماغ عزت او متمکن است ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد
آنحضرت از استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند که
راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و در اواسط هفتصد و پنجاه و هفت هلالی از کابل رایت عزیمت
افراخته متوجه آن صوب صواب گشتند و آن والا گوهر گرامی محضر یعنی حضرت شاهنشاهی را
از فرط مهربانی در کابل صدرنشین هفت اورنگ راحت و مسند گزین چار بالش عنایت
ساختند و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و قراچه خان و مصاحب بیگ
و جمعی دیگر از تیره درونان روشن برون که پیوسته انگیختن شورش پیش نهاد همت فتنه سرشت
ایشان بود خوشدل شده مقدمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجد ترغیب
ساختند که ما با جمعی کثیر آمده می‌بیم و مردم یکجهت پادشاهی را باندیشه‌های ناصواب جدا
ساخت و بآسانی ملک کابل بدست خواهد آمد بوالعجب کاری که از کمال ناانصافی
و همسران بخود در و امیدوارند از عهدشکنی و نادرستی و بداندیشی همه آزرا بی محابا
بعمل می آرند و چشم نابینای خود را بر تسبیح آن نمیگشایند بلکه آن قبایح را
تدبیرات و کرزهای خود حساب میکنند هرچند اخلاص و درستی معاملگی را

وولی نعمت برخلاف آن سلوک میکنند وازبی فکری وبدرائی دربرابر چنین پیش می آیند
آری کسیکه بمخالفت وشرارت سرشته شد ظهور امثال این امور از وجه بعید و کورمادرزاد
راازپرتو خورشید چه طرب چشم اخلاص این قوم سبل نفاق بی نور شده وسینه محبت این فرقه
بورم غرور تنگ گشته حقوق نعمتهای صاحب اکجا توانند شناخت وقدر احسانهای
ولی نعمت راکی توانند ادراک کرد چه جای شکر آن نعمای نامتناهی توسن نفس اماره این
خودکامان نه آنچنان خودرسیت که بزور بازوی سرزنش لجام اورا توان کشید یا بنیروی سرنجر
نصیحت عنان آنرا توان تاب داد باری بمقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده
قراباغ محط موکب مقدس ساختند وازانجا بجاریکاران وازآنجا بآب باران نهضت فرمودند
اتفاقا درین منزل جوی آبی بود حضرت سواره اسپ راندند وجمعی از ملازمان که در نواحی بودند
از ملاحظه نیک وبد زمین باطراف رفته سالک مسالک خویشتن داری گشتند آنحضرت را
این روش ناپسند آمد بسیار بنیاد سحبت سرزنش این فرقه تفرقه آئین شرح اخلاص جانبازان
فدائی شاه اسمعیل صفوی که خودرا از فراز کوه آسمان ارتفاع بگرفتن رو پاکی برنشیب زمین
انداخته بخاک برابر شدند وبنای نیکنامی وجانسپاری بلند ساخته معمار اساس حقیقت گشتند
برزبان اقدس راندند گمان صالح آنحضرت درحق بندگان خود دران مرتبه وفکرهای کوتاه
خویشتن داری تیره روزگاران باین درجه القصه قراچه قراخان ومصاحب منافق وگروه
دیگر که شعله افروز شراره شرارت بودند بواسطه بی واسطه بموقف عرض رسانیدند که معامله
کوه درمیانست وشعاب جبال متعدد ومیرزا بامعدودی خواهد بود ودو تنخواهان جابجا را
براههای مختلف تعین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود وهمگی خیال این بدانیشان آنکه
سپاه فراهم آمده را پراگنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد حضرت جهانبانی که

که از لطافت سیرت و حسن سریرت و رعایت مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند تدبیر این جنگ امر
شورت بر صواب پیوسته حاجی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان
و خواجه جلال الدین محمود و چلپی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و جمیعت تمام
که به بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند و منعم خان و جمعی کثیر از
ملازمان عتبه اخلاص ابراهیم سال النگ تعیین فرمودند و قراچه و مصاحب قاسم حسین
سلطان و جمعیکه در ملازمت قدس ماندند بودند روزنامچه احوال اقبال قرین پادشاهی نانوشته
روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانبانی
میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه بجز نیت خدمتگاری امری دیگر منظور نیست چون از اهل
اخلاص در ملازمت کمتر ماندند و هنگامه اهل نفاق که در لباس عقیدت جلوه پیدا نموده بودند گرم
شد میرزا کامران که از شکوه پادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان بوده اراده ترک
خدمت و نه روی ادراک ملازمت از نفاق این گروه بی شکوه آگاه گشته به بالا میتافتن
از راه ضحاک و بامیان بجانب دره قبچاق که از توابع غوربند است توجه نمود و پیش دولت
و مقدم کوکه و بابا سعید را هراول ساخت و خود بغول شد و مجموع مردم خود را دو توپ کرده
روان شد نیم روزی که یکی از رعایای آنجا بود از آمدن میرزا کامران و بداندیشی اتباع
جلال رسانیده قراچه که سر فتنه بداندیشان بود بعرض رسانید که بر حرف و حکایت امثال
این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهم انجمن است
همیشه و اگر بموجب این خبر مستعد جنگ و مستعد پیکار نموده شود هر آینه چون این خبر بمیرزا
[illegible] رسد از داعیه ملازمت متقاعد خواهد شد درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا
[illegible] متواتر و توالی رسید سبحان الله هنوز نفاق و تهدلی این ناموافقان

تاریک درون بر مرآت باطن پرتو اشراق نیفگنده و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر

خطور نکرده تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت

که جمعی که همراه سوار شوند و خود بدولت پای همت در رکاب جلادت نهادند[۵۱] در اندک فرصت

معرکهٔ قتال گرم شد پیر محمد آخته که از فدائیان درگاه بود و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکهای

جانسپار پیشتر روان شدند و پیر محمد آخته که تشنه[۵۲] جگر زلال جانسپاری بود قدم در دایرهٔ دار و گیر

آورده چندان در جانستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد که در سر این کار رفت دیگر میرزا قلی

رخش رستمی را در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمرهٔ بیدولت برآورد

در اثر دحام کشاکش و هجوم کشاکش زخمی از اسپ جدا شد پسرش دوست محمد او را بکام دشمن

نتوانست دید بنصرتش دوید و در حیات پدر کار غنیم او را تمام ساخت و آن مقدار تردد و

چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشی گشت[۵۳] و حضرت جهانبانی سر بلندی بر آورده انداز

نگاه سپاه موافق و مخالف مینمودند تا آنکه از طرز گشتن ملازمان درگاه و روان شدن ایشان

توب توب جانب مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن

قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش آمد سنان جانستان از سر قهر

و غلبهٔ غضب فراگرفته خود بفوج مخالف تاختند[۵۴] و فوج دشمن از هیبت آن بادشاه والا شکوه

متفرق شد از گوشه تیری بر اسپ خاصه رسید و یکی پاپای کوتلی دانسته یا ندانسته از عقب

آمده شمشیر انداخت آنحضرت برگشته نظر قهر برو انداختند و همان نگاه تیر دست از پا خطا

کرد و مهتر سکاهی که بفرحت خان مشهور ست آمده آن بیدولت اگریزاند میرزا نجات

اسپ ابلقی که سوار بود بنظر اقدس در آورده و آنحضرت بران رخش سعادت سوار شدند و

اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند[۵۵] درین اثنا عبد الوهاب که از سپاه آن تیره بود آمده

آمده شرح پیوستن امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو[1] خاصه اگر فت که چه وقت تا حقیقت
از ازل[2] آن آزال چنین آمده که گاهی دلو مراد از زلال آمال مالامال ست و گاهی از گردش
چرخ دولابی بخی گشته روی بزیر شدن آرد آری تقدیر ازلی که منتظم سلسله درویشی و
بادشاهی و مرتب دایرهٔ سفید و سیاهی[3] ست بستگیها را کلید کشا و گیها داشته و سر بلندیها را
نتیجهٔ افتادگیها کرده است تا در ظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند قدر جهان افروزی
خورشید عالمتاب ندانند تا لب تشنه سراب فیافی طلب نگردند بسیرابی چشمهٔ مقصود
نرسیدند مصداق این حال و منطوق[4] این مقال واقع است که درین روز بتاریخ احوال
سلامت مآل حضرت جهانبانی شده آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از
امرای اخلاص سرشت را دران صوب فرستاده بودند متوجه شدند و عبدالوهاب و قرچخان
و محمد امین و سبدلخان و چندی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند بمحمد امین و عبدالوهاب
حکم شد که چنداولی[5] کرده می آمده باشند و بواسطه ضعف بسیاری تردد و نهایت زخم جبیه را
از بالای والای[6] خود بر آورده بسبدلخان سپردند و از ساده لوحی جبیه خاصه را انداخت روز دیگر
بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روزی شاه بداغ خان
و تولک قوچین و مجنون قاقشال را که مجموع آن ده نفر بودند بجیداولی و خبرگیری کابل
روانه فرستادند بغیر از تولک قوچین هیچ یکی برنگشت و او دران روز بازار امتحان مشمول
عنایت گشته بمنصب قوربیگی سرفراز شد[7] و جمعی از معتبران را طلب داشته کنگاش فرمودند
حاجی محمد خان که غزنین جایگیر او بود و نفاق را آنچه از دیگران در کانون دل میداشت
رفتن قندهار صلاح دید و پایه قبول نداشت و گروهی از درست بینان رفتن بدخشان
و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه

کابل را مصلحت دانستند و طایفه از بهادران جانسپار فراخور پردلی و قوت شجاعت
سخن کردند که امروز که میرزا کامران از باده زهرآمیز نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله
مست و مدهوش غفلت ست و ما سعادت یافتهای بارگاه جانسپاری و فدائیان عرصه
حقیقت گزاری در قدم حضرت هستیم دیگر کدام روز بکار می آئیم لایق دولت آنکه همه یکدل
و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه دارالملک کابل شویم امید واثق که بی رفتن بدخشان
مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید چون فریب نفاق جمعی کثیر از ترتیب یافتگان درگاه
بتازگی معلوم شده بود اعتماد برین رای نفرمودند [۴] حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح
وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد شاه محمد برادر خود را با مردم خود
درچنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد آنحضرت بخط مقدس خود منشور سلامتی خود
بحضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند که بهر وضعیکه تواند رساند [۵] و بزبانی نیز مژدهای
فتح و نصرت و نوید وصول موکب عالی دادند و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند
و تا هنگامیکه مراجعت ما که انشاء الله تعالی بزودی میسر خواهد شد در نگاهداشت غزنین
مساعی جمیله نماید [۴] هرچند مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند [۵] که اهل نفاق را از خود
درچنین وقتی جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست این بی ثباتان سپردنست و
صلاح کار بدخواهان مفسد بعمل آوردن و همه بکنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را
پیش میرزا کامران میفرستد و خود میخواهد که جاسوس درخانه و فریب ده ساده لوحان عقیدت
شود آنحضرت برین مقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر بجانب
کهمرد عنان عزیمت معطوف داشتند اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند
و جمعیکه نگاهبانان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند در ملازمت گرامی بودند

کمر خدمت بعزم درست بر میان وفا ورزی بستند درین راه بعد از سه روز کلانتران ایماقات
و تولکچی وسانقاچی که در آن حدود توطن داشتند از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور ایشان بود پیشکش
آوردند و درچنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند و شب در نزدیک یورت
آن مردم منزل اتفاق افتاد و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان
عظیم بسر کردگی میر سید علی سبزواری رسید سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب
فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند آخر های روز عمدهای کاروان
بسعادت تقبیل رکاب دولت سرفراز شدند ورود این وفود غیبی مقدمهٔ فتوحات آسمانی
شد و سوداگران هوشمند عاقبت بین معاونت و امداد چنین والاحضرتی را سرمایهٔ سعادت
روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند و آنحضرت این را از تائیدات ازلی
دانسته بعضی از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند و جمیع ملازمان
رکاب دولت و مقربان بساط قربت قسمت کردند و بخش هر کدام از میرزایان بدخشانرا
نیز جدا فرمودند و تتمه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند روز
دیگر کهمرد مورد موکب اقبال شد طاهر محمد پسر میر خرد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته
بخدمت شتافت اما از حسنی که داشت یا از سامانی که نداشت و آداب ضیافت عرق
شرمندگی را از چهرهٔ عبودیت نتوانست پاک کرد و از آنجا شب در میان کنار آب بنگی نزول
دولت فرمودند و دران منزل از آن طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای
کاروانیان در میان شما هیچ خبر بادشاه هست چون آواز بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ
از ما خبر مگوئید و از وی پرسید که تو چه کسی و فرستادهٔ کیستی و در میان شما از بادشاه چه خبر است
او جواب داد که من فرستادهٔ نظربی سال انگم که بجهت تحقیق خبر بادشاه فرستاده و در میان ما

این خبر شهرت دارد که بادشاه زخمی از معرکه برآمدند دیگر کسی ایشان را ندیده مردم میرزا کامران
جبهٔ خاصهٔ بادشاهی که دران روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده الحمد میرزا ازین نتیجه
خرمیها کرده بزمها آراسته حضرت ... در حضور اشرف طلبداشته فرمودند که مراسم شناسی
بعرض رسانید که فر ایزدی پوشیده نمی ماند گفته اند بروشنظری خبر خویش برسان بگو که مستعد
آماده باشد که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند
و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در منبع اولنگیان فرود آمدند و درین منزل میرزا هندال
بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرفراز گشت و از آنجا
باندراب مخیم سرادقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش سرفراز
شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند چون سخن بانجا رسید بیشتر از آنکه حضرت
جهانبانی سرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند گزارش قلم باحوال میرزا کامران
از ابتدای فریب تا برآمدن او از کابل که مقدمه جزای کار اوست ناگزیر است تا تشنه لبان
بادیه سخن را از منهل این تتمه سیرابی حاصل شود چون کارگران قضا و قدر بجهت تمهید
دولت ابدپیوند پادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آنچنان شمعی [illegible]
کسر و آن طور شادی در روش تمام از مکمن بطون بوقت ظهور آوردند [illegible]
با تمام مخلصان جانسپار متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از سلوک [illegible]
که در مخیله او بگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق تب تب آمده می دیدند [illegible]
از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوشوقت گشته است [illegible]
بذروهٔ اخلاص بادشاهی داشتند گشاد و دربان [illegible]
قراقنت را زخمی پیش میرزا آورده و میرزا نیک پیش آمده [illegible]

پرسید جواب داد که بابا سعید ناواسته زخمی بمن رساند آخر بتقدات ناپایدار آن مکار بیوفا را
بقتل داد و بعد ازان حسین قلی سلطان مهردار که از مخلصان فدائی بود بابا دوست یساول
و جمعی گرفته آوردند و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد و فرمود تا در حضور
او پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینهٔ اخلاص در راه ولی نعمت خود جان رفتنی و حیات شدنی
را بنقد وفا بیع نمود و تا ابد باین سعادت سرمد بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت و
تاجی بیگ که از امرای معتبر چغتای در گروه اهل حقیقت معدود بود آوردند بیملاحظه او را به تیغ
گذرانید بعد ازان بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد میرزا از تنگدلی
شگفته شده پیش دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعیین کردند قاسم حسین سلطان که داد
حرام نمکی و کوردلی دران روز داده بود از ترس و وهم که منافقان نادرست را دامنگیر است پناه
بدامنهٔ کوه برده ایستاد و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت و نه رای گریختن حسن حیدر
و جمعی را فرستاده بدلاسا و مواسا آوردند و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران
فرود آمد و درینجا شخصی جبیهٔ خاصهٔ آنحضرت پیش میرزا آورده میرزا ازین آوردن جبیه
اندیشهای تباه بی ته را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید و ازانجا کوچ کرده
کابل را محاصره نموده قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام
مبانی قلعه داری اهتمام نمود و هر چند میرزا او را بمواعید کاذبه صدق نما فریب میداد
او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را نمی گسیخت تا آنکه اراجیف جانکاه را
درمیان شهرت داد و جبیهٔ آنحضرت را فرستاد بصد عهد و پیمان و حرف و حکایات فریب آمیز
بازی داد و قلعه را گرفت و آن نوباوهٔ چمن کاینات و گلدستهٔ بهارستان آفاق یعنی
حضرت شاهنشاهی را که بروایح اقبال روزافزون مشام امید روزگار را عطر می بخشید

و میمنت قدم یا جهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و ندانست که ایزد جان بخش جهان آفرین خجستگیهای کونین را که در ذات اقدس او ودیعت سپرده برکات او بدوستان عاید است نه بر دشمنان کوران را از توتیا چه فروغ چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیه سوانح قدسیه حضرت جهانبانی را برشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیر است

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون بسعادت روزافزون و همت جهانگشای عرصهٔ اندهاب مخیم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد و میرزایان برهنمونی سعادت کونین مقدم والای آن حضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند چنانچه نگارش یافت آن حضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطری حق شناس و نیتی نظام بخش از راه کوتل هندوکوه عزم توجه مصمم فرمودند چون گروهی از منافقان تیره رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت جهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرود آمده بزمین طبیعت روزگار شسته سوگندی که در ظاهر پرستان سلسلهٔ صورت معتبر است درمیان آورده درمیان آن شدند که هر گروهی را بطرزی مخصوص سوگند دهند که در یکجهتی و یکدلی همراهی نمایند و فرمودند که اگرچه نگارندهٔ صور حقایق آشنای قلم صنع الهی است و پدید آرندهٔ اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات بر جادهٔ صدق و صفا توفیقات ازلی و خاطر ملکوت ناظر ما از همه جمع است لیکن میخواهیم که دلهای اهل روزگار که جز سبب در نظر ندارند اندکی بحقیقت گراید و چهرهٔ راستی در آیینهٔ احوال

پیغام دادند که اگر درستی و راستی را آهنگ مصمم است و میخواهی که از راه یکجهتی بمدینهٔ نیت خود را
در حبالهٔ ازدواج گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی درآری تا کابل را با اینها
عنایت فرمائیم و ما و تو از روی وفاق و اتفاق الملت دای سواد اعظم هندوستان شویم
و آن ممالک را که محل شرور و آفات شده مقام امن و امان سازیم هم کابل از آن ما
و تو باشد و هم هندوستان میرزا این خواست پذیرای انصاف هوش افزای گشته و این خطبهٔ
دولت افزای پادشاهی را بگوش جان جای داد لیکن قراچه تیره بخت که مدار کار و بار
میرزا بود قبول نکرد و گشت سرمای کابل القصه درین روز چون لشکر یکدیگر متقابل
میرزا بکید تجارب و دانایان اخترشناس مواجهه این جنگ کردن خود را باعث شکست
میرزا بلطایف الحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت و لشکر فیروزی خواهان جنگ بودند لیکن
حاجی محمد خان میخواست حضرت جهانبانی مراعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند
و دولتخواهان جان سپاران همت در نصرت بسته عرصه آرائی نبرد را آرزو مینمودند که درین اثنا
خواجه عبدالصمد و جمعی دیگر که در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند فرصت غنیمت
دانسته بشرف ملازمت پیوستند و تذبذب و برهم خوردگی لشکر مخالف را بوقت عرض
رسانیدند جمعی از روز گذشته بود که قدم وثوق در رکاب عزیمت آورده بترتیب فنون
آداب جنگ از میمنه و میسره و قلب و مقدمه توجه نموده سامان شایسته فرمودند غول عساکر
اقبال بوجود مقدس پادشاهی مجد و جلال یافت و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت
و جوانغار بحسن اتفاق میرزا هندال صورت گرفت و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا
ابراهیم منتظم شد و التمش بتردد حاجی محمد خان و جمعی دیگر از بهادران کارآزما مستحکم گشت
و از آنجانب قلب میرزا کامران بود و میمنه میرزا عسکری و میسره آق سلطان و هراول

قراجه خان افواج ظفر قرین مثال دو کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند مترصد هیجا
و جمعی از ملازمان اخلاص انتساب که بضرورت بعد از قضیه قبچاق همراهی میرزا اختیار
کرده بودند جلوریز یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند و نزدیک بجوی موری اول
میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیشدستی نمود بعد از آن سایر افواج قاهره متعاقب در آمدند
و سپاهیان جانسپار از جانبین در آویخته حملهای مردآزمائی سرگرم کارزار شدند
درین اثنا سر قراجه قرابخت بریده پیش آرخش جهان نورد آوردند و همگنان از شرارت
آن منافق فتنه انگیز نجات بخشیدند حکم عالی شد که سر شوریده این حرام نمک را از دروازه
آهنین کابل بیاویزند که موجب عبرت خیره سران نفاق پیشه گردد و آنچه او بزبان خود
فال زده بود که سر ماست و کابل این قول بعمل آید و از ثقات چنین مسموع شده که محمد بلی
از مخاذیل میرزائی این فتنه اندوز را گرفته میخواست که بجهت عذر تقصیرات پیش حضرت
جهانبانی آورد که قنبر علی سهاری که از ملازمان میرزا هندال بود و در قندهار قراجه برادر او را
کشته بود از عقب میرسد و طایفه او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند و می شکافد
و سر او را بنیزه بلاز بست می آورد درین عرصه دار و گیر و مصاف دو برده که اولیای دولت
آخرین کار دانسته بجانبازی کمر همت بسته بودند میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده
رو بفرار نهاده و از کوتل بادج بجانب افغانستان آواره شد لشکر نصرت قرین دست
بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورده و اعدای دولت بسیاست
سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند و جمعی نقاب عرق خجالت بر روی فرو بسته بجرم
ندامت از شنیع خود ساخته بهزاران ملامت در زمره اولیای دولت انسلاک یافتند
و میرزا عسکری بدست بهادران عسکر اقبال افتاد چنین فتحی که مقدمه فتوحات [illegible]

توانند شد. بتأیید کارساز از پرده غیب وی نمود و سرمایه هزارگونه شادمانی شد امّا خاطر
قدسی مظاهر از رهگذار آن گوهر تاج شهریاری و اکلیل آرای اجلال یعنی حضرت شاهنشاهی
بغایت نگران بود که بسمع اقدس رسانیده بودند که این نوبت میرزا کامران آن والاگوهر
عالی شکوه را همراه آورده است باطن اقدس از تنوع و تفرقه بیگانه تسلی نشد تا آنکه
حسن اختر آن گلبن گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت بنظر اقدس آورده قدوم آن فرخنده
را مقدمه سعادت و اقبال دانسته بسلامت حال و حسن مآل سجدات شکر بجای
آوردند و از غایت شوق بی اختیار آن نور دیده الهی را در بر گرفتند و بعد از ادای
آداب شکرگزاری بعبادات و خیرات که شکر عملی ست اقدام فرمودند و اهالی شهر را
و فقرا و ارامل و ایتام را بفیض احسان و انعام بدست آوردند و هر یک از بندهای درگاه
را چه از رهگذار کامیابی دیدار آن قرة العین خلافت و چه بعنوان جلدوی نیکو خدمتی
بتفقدات خسروانه پایه امتیاز بلند ساختند و بر زبان مقدس حضرت جهانبانی
گذشت که بعد ازین در هیچ یورش ازین نوباوه چمن خلافت جدائی نکنیم که در صحبت
سعادت اثر او هزاران دولت و یمنیت مطویست و درین یورش این فتح ارجمند را
میامن قدوم گوهر والا میدانیم و مقارن این حال مسرت طراز دو شتر صندوق بار
بی ساربان در جنگ گاه پدید آمد حضرت فرمودند که هر کس آنچه میگیرد و آنچه ما همین دو شتر بار
پس خود بدولت متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را بنشانید و ببینید که درین صندوقها
چیست از اتفاقات حسنه آنکه کتب خانه بادشاهی که در جنگ قبچاق از دست رفته بود
بتمام و کمال درین چند صندوق بود دیباچه هزاران شادمانی شد بخواجه قاسم بیوتات
که فروزنده آتش فتنه بود در اشتغال نایره این قتال بآتش اعمال سوخته تسکین بصورت

شور و شر گردید و دران روز فتح و فیروزی در باغ مها بیکالان مجلس آرای عیش و عشرت
بودند چون بمیامن توفیقات ایزدی ابواب نصرت کشوده گشت و شورانگیزان فتنه افزا
سزا یافتند بساعت خجسته روز دیگر کابل مهبط برکات قدوم گرامی و مورد سعادت حاجت روائی
شد اول در ارک کابل نزول سعادت اتفاق افتاد مخدرات تتق عصمت سعادت حضور بخشش
دریافته شادکامیها بظهور رسانیدند و بعد ازان بطریق معتاد ارته باغ را بقدوم میمنت
طراوت بخشیده و درآنجا بسرانجام ولایت و رعایت رعیت و مراعات نیکو خدمتان
و تادیب و برانداختن منافقان و دودیه اهتمام فرمودند زیندار بیگ و حیدر دوست مغل قاچی
و دوست علی قورچی را که بکرات ازان حرام نمکی ظاهر شده بود و صلاح حال آنها از وهم منظور
داشته بیاسا رسانیدند و همت والا بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند و میرزا
سلیمان را بشمول شرایف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند و میرزا ابراهیم را
بجهت عنایت خاص چند روز نگاه داشته بعد از تمهید بساط سرافرازی مقدمات
مواصلت اختصاص بخشیده به بدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود بانوی
شایسته عفت قباب بخشی بانو بیگم را که صبیه قدسیه خاندان خلافت است از عقد و
ازدواج بظهور آید و ضمیر جهان آرای تمشیت انتظام مهام جهان و مال داشته هر کدام
از ملازمان عتبه خلافت را بعنوان مهربانی شرف اختصاص بخشیدند +

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهی و تفاول نمودن آنحضرت بنیان فساد را

چون اکثر بتائیدات الهی دار الملک کابل مقر رایات سلطنت و مهبط انوار خلافت شد
بجهت انبساط خاطر موضع چرخ که از توابع لهوکر است نامزد حضرت شاهنشاهی ساختند

تا آن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند کارشناسان آگاه دل ازین عطیهٔ عظمی
بفر پایداری چنین فال زده کوس شادمانی بر چرخ نهم بلند آوازه کردند و وکالت در خانه
که اعظم نوبتیها و اشرف خدمات است بحاجی محمد خان مقرر فرموده اصلاح فراج او فرمودند
اما ازانجا که او از تنگ حوصلگی بدست شجاعت و مغرور اعتبار شده بود اندیشهای
نادرست او را همواره در زندان غم میداشت و پیوسته ناسپاسی کرده خواهشهای دور از کار
که کارشناسان نیست بظهور می آورد و حضرت جهانبانی از علو همت و فراخی حوصله که جهانی
بگیران بود میگذرانیدند چه نیت خیر آن فرمانده کامگار آن بود که نهال وجود انسان را
که دست پرورده صنع یزدانی و نهال برومند چارچمن تقدیر است بهر لغزشی از پای
نتوان افگند علی الخصوص کسیکه در میان اقران بفزونی عقل یا فراوانی شجاعت یا اعتبار
دیگر از صفات کمال و صنایع شریفه امتیاز داشته باشد اما آن گوهر بدذات از تیره بختی
و بیخردی این راز بوی انگاشته از اسباب فریب چون خود میساخت و آنحضرت همواره
اغماض فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند و بالجمله دران ایام سعادت فرجام
پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر که سررشته نظام عالم و عالمیان بآن مربوط
و منوط است گشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده سرآرای فرماندهی و فرمانروایی
بودند میرزا کامران بعد از شکست از مواضع اشترگرام بدترین حالیکه از نتایج ناحق شناسی
توان شمرد و از ثمرات کافر نعمتی توان داشت با هشت نفر که آق سلطان برادر خضر خواجه خان
و باباسعید قبچاق و تمرتاش اتکه و قتلق قدم و علی محمد و جوکی خان و ابدال و مقصود و جوجی
باشند از جانب ده سبز خود را بسراسیمه در میان افغانان کشید و میرزا هندال و حاجی محمد خان
و خضر خواجه خان و جمعی که بتعاقب آنها شتافته بودند اهتمام لائق در گرفتن میرزا نا کرده

از اتفاق و التیام تازگی استحکام یابد و میرزا عسکری را باو سپردند که بمیرزا سلیمان سپارند

و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محمل سفر حجاز بندد و میرزا سلیمان تعظیم

فرستاده بار گرامی داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشت و امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری

را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن این بار تنبه و قرار نتوانست

و بزاد و راحلهٔ ناشکیبائی قدم در مرحلهٔ این سفر دور و دراز نهاد و در سال نهصد و شصت و یک

در میان شام و مکه پیمانهٔ عمر او پر شد و مسافت زندگانیش آنجا سپری گشت میرزا سلیمان این نسبت

حضرت جهانبانی را آمدن مقدسات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و کلانسال شدن آن عنایت

قرار داده با عرضه داشتی مشتمل بر عجز و انکسار آینده هار را باحترام باز گردانید

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی باطفای نائرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر

از آنجا که عادت را طبیعت خامسه گفته اند هر که بعادت بد معتاد شد مشکل که دم از نیش زدن بی اختیاری

فکیف جمعی که در نهاد خود بد اندیش شرارت انگیز واقع شده باشند و در مزاج ایشان طبیعت عادت

نموده باشد بنابراین مقدمهٔ حق اساس میرزا کامران باز بر طبیعت عادت خود مایل گشته حرکات

ناخوش خود را وسیلهٔ سزای خویش گردانید و جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفه از اوباش که

نیک از بد جدا نتوانند کرد با خود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج در آمده حضرت جهانبانی که

آرام بخش زمین و زمان بودند فرو نشاندن این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر استیصال

قرار دادند خواجه اختیار و میر عبدالحی را که از محرمان بساط عزت بودند بغزنین فرستادند که منشور

عاطفت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بد اندیشی بنور حق شناسی هدایت بخشیدند تا متوجه شدن

و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندی از اوباش

ببسر رپا قلعه را که نزدیک چهار باغ در حوالی جلال آباد ست محاصره نمود و آنحضرت آمدن

حاجی محمد خان را عقیده ناشده بسرعت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند میرزا کامران

باستماع این خبر از روی سراسیمگی فرار نمود و باز خود را بسر درهای کوه کشید و از انجا براه

بنگش و کردیز شتافت که شاید خود را بحاجی محمد تواند رسانید که آن بخت برگشته بمیرزا

سخن یکی داشت و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشهای

فاسد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت و فرستادهای بادشاهی را بجرف

وحکایت نادرست و وعده آمدن دروغ رخصت داد و قاصدی میرزا کامران فرستاد

که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید زود خود را بنجدو درسانید تا باتفاق کاری

ساخته آید قضارا بیرام خان که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود بغزنین رسید

حاجی محمد که باخان مذکور توقان بود باستقبال رفته گریزانه اظهار محبتی نمود که بهانه

ضیافت درون قلعه برده قلعه بند شاید و خان متوجه قلعه بود میر حبش که همراه حاجی محمد

بود اشارتی بخان کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کید او مطلع شده عذری پیش آورده

فسخ رفتن قلعه نمود و بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد و حاجی محمد را بطایف حیل مطمئن

ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشت مشعر بر آمدن خود و آوردن حاجی محمد ارسال داشت

وحضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند که میرزا کامران خود را بجدود کابل کشیده است

بسرعت تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران بیک منزل کابل رسیده رسیدن خان خانخانان

و آوردن حاجی محمد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لمغان کشید و حاجی محمد خواست

که از دروازه آهنین بکابل در آید خواجه جلال الدین محمود که حکومت کابل بدو مفوض بود

نگذاشت که درون قلعه در آید و بسخنان درشت پیغام داد و آن تیره بختی

وهم غلبه کرد و بهانهٔ شکار قراباغ روان شد و از کوتل منار گذشته خود را ببابا قوچ تاز رسانید

و از دامن کوه بهزودی و للندر بطریق ایلغار بغزنین شتافت مقارن این حال رایات

نصرت اعتصام حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود در سیاه سنگ

نزول اجلال فرمود و بیرامخان بعز بساط بوس سربلندی یافت حضرت جهانبانی حکم فرمودند

که بشهر کسی در نیاید که تعاقب میرزا می نمایم تا یکبارگی خلق از تفرقه هر روز نجات یابند لیکن

چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق ٥٤ اولیای دولت بر این شد که از حاجی محمد خاطر جمع

نموده بدنبال کار میرزا باید شد آنحضرت بشهر نزول ارزانی داشته بیرامخان را بحاجی محمد

تعیین فرمودند و چنان ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود در پرده از روی کاردانی و نیرنگ

و بهر رنگی که باید حاجی محمد را بیاورد بیرامخان بتدبیر شایسته او را بجز درام ساخت و بعد از

عهد و سوگند حاجی محمد در موضع گلکار آمده خانخانان را دریافت و خانخانان ٥٥ او را همراه

گرفته بملازمت آن فرمانروائی جرم بخش عذرخواه آورده استعفای جرائم او نمود و بعد از آن

بچار پنج روز بجانب لمغانات که گریزگاه میرزا بود نهضت عالی اتفاق افتاد با وجود آنکه

تازگی چندین تقصیرات حاجی محمد بخشیده بودند آن قبایح خود را ناکرده شمرده باز در

فکرهای تباه ترگام جرأت نهاد و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت ٥٤ خاطر مقدس را آزرده

ساخت و آنحضرت بخلق عظیم و فیض عمیم در گذرانیدند و چون رایات اقبال بجلال آباد

رسید میرزا بتنگیهای کتور فورکل گریخت و هر کدام از متمردان فتنه اندوز بگوشه خزید

خانخانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند میرزا کامران بودن در حدود کنوز کل بخود

قرار نداد و بجانب نیلاب شتافت و خانخانان مراجعت نموده در درگاه زمین بوس کامیاب

شد و در این وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و

بادیش شاه محمود که در بدآموزی و بی اندامی استاد حاجی محمد نوا اند شد حکم گرفتن فرمودند
و این دو برادر حق ناشناس که در خدمات جز بر مال اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز طریق
ناسپاسی سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم داشته کفران نعمت
معینه در گرفتار را دو بار خود آمدند آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت
فروشان پست فطرت در مدت ملازمت بطوع یا اکراه خدمتی که کرده باشند در طوماری
بقلم آرند و یکی از حقیقت شناسان بساط ملازمت جرایم و گناهان ایشان را در کتابت آرد
تا بمیزان عدالت حقیقت اعمال این دو بدسرشت بر عالمیان هویدا گردد نامهٔ اعمال حسنه
ایشان نانوشته ماند و از سیات آنچه در محضر بتحریر آرد صد و دو گناه بزرگ بود که هر یک
ازان باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموس کردن میشد سبحانه الله یک آدمیت که
اینکه خدمتی سرافگنده و لرزان میباشد که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد یا بسا و هی
رابطهٔ خدمت فروشی یا بدمستی در حق او استوار گردد هر چند شایستگی خدمت افزونتر اندیشه
این کار فراوان نزدیک آدمیست که ناکرده را بهای کرده میفروشد و بدکرداری را به نیکوکاری
آرایش داده و از ابله طرازی چشم بر احسان داشته در مقام خودرائی می درآید و چون با این
محاسبهٔ حقیقت نفس الامر بر عالمیان ظاهر شد که این بیدولت سزاوار بادافراه بدبهای
خویش اند وقتست که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود نفس بهیمی و سبعی را که در
پنجرهٔ هیولانی انسانی ایشان سریان داشت به بند کمند از پیکر آدمی صورت انسلاخ داده
بمحل لایق دادند و ایشانرا بلکه عالمی را از خبث طبیعت خلاصی بخشیدند و غزنین بهادرخان
قرار یافت و تتمهٔ جایگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان در آنحدود
بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند

ودر اوایل موسم بهار که هنگام اعتدال امتزاج عناصر بود افغانان بی اعتدال که همواره آتش فتنه
بمتر و سر بر داشته فتنه انگیزی و فساد اندوزی میکردند جمعی با دراک دولت ملازمت و احراز سعادت
آستانبوس سرفراز گشتند و گروهی بوسیلهٔ عرایض و پیشکشهای لایق در زمرهٔ اهل اطاعت
در آمدند و گرد فتنه و آشوب میرزا فرو نشست حضرت جهانبانی از راه باد پیچ بآب باران
نزول سعادت فرمودند و دران شب که موکب عالی بنواحی باد پیچ بود برف و باران عظیم شد
و جمعی را آسیب رسید و بعد از استیفای سیر و شکار دار الملک کابل مستقر دولت شد بیرامخان
بانتظام مهمات قندهار رخصت یافت و خواجه غازی جهت رسالت والی عراق با تحف و
هدایا بهمراهی بیرامخان مرخص شد و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان والوکر بمیرزا
هندال مکرمت فرمودند و قندوز که میرزا داشت بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت و چون شادمان
واسخند و بخضر خواجه خان قرار یافت پیشتر از آنکه میر برکه بآنجا رسد میرزا ابراهیم قندوز را
از محمد طاهر خان بعنون و فسانه گرفته بود میر برکه برگشته بکابل آمد و حضرت جهانبانی
خدمات پسندیدهٔ میرزا را شفیع معاملهٔ او ساخته آن محال را باو گذاشتند و درین ایام بوسیله
خواجه عبد السمیع شاه ابو المعالی در مجلس معلای پادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه
ابو المعالی خود را بسادات ترمذ انتساب میداد و حسن صورت نیک سیرتان خیر اندیش را
در اشتباه نیک ذاتی می انداخت و بیباکی او بر شجاعت او محمول میشد و لهذا منظور نظر تربیت
و عنایت حضرت جهانبانی گشت چنانچه مجملی از بدمستیها و سربزرگیهای او درجای خود گزارش خواهد یافت

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسکین شورش میرزا کامران بار دیگر و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روز چند در زاویهٔ خمول و گمنامی بسر میبرد تا آنکه درینولا باز خواطر آرمیده از خبر

شورانگیزی او بهم خوردگی پیدا کرد و از صادر و وارد بمسامع علیه رسید که باز از حدود
نیلاب مراجعت نموده باتفاق طایفه از اوباش در حدود جوی شاهی سر فتنه برداشته است
آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند و جاگیرداران نزدیک احکم یورش شد
و در اندک فرصتی میرزا هندال بعز بساط بوس سرفراز گشت و فدائیان حق شناس
و نعمت شناسان لشکر پیرای گرد آمدند و حضرت بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا
فرمودند از استماع توجه موکب عالی میرزا کامران بناکامی خود را بگوشه کشید و در زمانی که
رایات اقبال نزدیک بسرخاب سید حیدر محمد آخته بیگی با اکثری از یکههای اخلاص پیشه
بمنصب هراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آب که درمیان سرخاب
و گندمک واقع است فرود آمده بود میرزا کامران که در خود مقاومت جنگ صف نمیدید
بر شبیخون آورد حیدر محمد از روی هنروری خودداد دلاوری و مردانگی داده کارزار مردانه
نمود و زخمهای نمایان که طغرای سرخروئی صوری و معنوی باشد باو رسید و ثبات پای
نموده جای خود را نگذاشت اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کاری نساخته
سراسیمه بازگشت و بعد از چند روز که موضع جیرپار که از تومن نیک نهار است مضرب خیام دولت
شد از انجا که حزم و احتیاط از لوازم آگاهیست مرحلها قسمت شده و خندقی و دیوار بستی
سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزا قصد شبیخون دارد حضرت
جهانبانی آئین آگاهی بجا آورده هر جا مردم تعیین فرمودند شب یکشنبه بیست و یکم ذیقعده
نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان
بر اردوی ظفر قرین ریخت حضرت جهانبانی بر بلندی که عقب دولتخانه بود سوار
شده ایستادند و غره جبهه عظمت دره افسر خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی [illegible]

ان نوردیدهٔ دولت که اختر تارک سعادت کونین تواند شد جای خود گذاشته بود میرزا هندال

حاضر شد و از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را در آن اژدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرقدسای

آنحضرت نهاده بود و دوربینان بارگاه جلالت ازین ساختهٔ تفاؤل خجسته ایام تاجداری و

فرماندهی شاهنشاهی را نزدیک شمرده مسرت پیرای خاطر بودند حق جل و علی از یمن این خجسته

عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجهٔ شهادت که عمر باقی و عیش ابد عبارت از آنست سربلند

گردانید و حضرت شاهنشاهی که نور پرور دالهی اند در گردآوری دلهای مردم چنان آثار بزرگی

و مهربانی و قدردانی و آدم شناسی بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد

و بمسرت جاوید کامیاب شدند **شعر** الهی تا جهان را آب و رنگست * فلک را دور و گیتی را درنگست

ممتع دارش از عمر و جوانی * ز هر چیزش فزون ده زندگانی * و عمدهٔ ملازمان میرزای مغفور

که در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منتظم گشتند اسامی

گرامی ایشان بدین تفصیل ست محب علیخان ناصر قلی خواجه ابراهیم مولانا عبدالله آدینه

تقبائی ساجی قرغوجی جان محمد تقبائی و تاج الدین محمود بابر بیگی و تیمور تاش و مولانا نانی

که ثانی الحال بخطاب ثانی خانی سرافراز گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا باو تمام توجه

داشتند و میر جمال که آن نیز از نظر کردهای میرزا بود دیگر خالدین دوست سهاری بابا دوست

هم از ملازمان میرزا بود ولیکن چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند او را

از خبث طینت همراه نساختند و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود اما

بواسطهٔ آنکه قند و زر را نتوانست نگاهداشت افسرده و نظر حقیقت بین شد و درین یورش سعادت

همراهی نیافت و چون درگاه این فروغ بخش گیتی عیار جوهر انسانیت ست ازین مردم هرکه

نیک سیرت پاک طینت خیر نهاد بود کارش روز بروز بهتر شد و بمقاصد علیهٔ خود رسیدند و آنچه

چنانست که دران شاه نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد و هر که بدگوهر بود پرده از کار
برداشته شد و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدمستان غفلت گشت و چون موضع
بهبود مخیم سرادقات اقبال شد قلعه مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را
برای استحکام مبانی دار الملک کابل رخصت فرمودند که دران عشرتسرا بوده و ورزش آداب
سلطنت صوری و معنوی نمایند و خود بدولت و اقبال پیوسته در آنحدود کامیاب بنصرت
ایزدی بوده از احوال میرزا کامران متفحص گشتند و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جایگاه
موکب عالی بود میرزا از بی استطاعتی هر روز میهمان قبیله شده و هر شب بیغاری پناه
میگرفت و از منقصت فطری در حجاب پندار مانده از سعادت ملازمت و موافقت چنین
ولی نعمتی محروم مانده همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداده در ینولا
طایفه ظاهر بینان که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهی بودند از دانش آگاه باطن غافل
بوده گله حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند و آنحضرت با وجود آگاهی دریافت
نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر شاه ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصایح
و مواعظی که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوت باشد نه بر وجه تنبیه و احتیاط
رقمزده کلک عنایت فرمودند چه تربیت یافته دبستان ایزدی برا نصیحت جهانیان آنچه احتیاج
و خدا پرورد را با مثال این پندنامها چه رجوع و دران منشور عطوفت این بیت شیخ نظامی مسطور بود
شعر غافل منشین نه وقت بازیست ✿ وقت هنرست و کارسازیست ✿ اول پیش ملا عصام الدین
درس میخواندند اخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان عتبه حضرت شاهنشاهی
ازین اخوند شکایت کردند آنحضرت اورا معزول فرموده خدمت تعلیم صوری را مولانا بایزید
فرمودند و او باین خدمت اهتمام داشت لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پرورد خاص

خود را مستغنی است که بتعلیم صوری رسمی آلوده گردد خاطر او را ازین داعیه پرداخته متوجه کار میساخت

و بظاهر بینان تقصیر ارباب تعلیم فهمیدند و ازین طبقه شکایت داشتند و آن مردم خیراندیشان

نیکذات بودند سخن شکوه بدرجه قبول میرسید تا آنکه درینولا از پرتو اشراقات الهام ربانی

چنان بخاطر رسید[2] که بجهت تعلیم آن ادب آموز مکتب ربانی قرعه درمیانه ملا عبدالقادر و ملازاده

ملا عصام الدین و مولانا بایزید انداختند بنام هر که برآید او را خوندی مقرر بوده بسعادت

این خدمت سربلندی یابد قضا را قرعه سعادت بنام عبدالقادر افتاد و فرمان مطاع

بر عزل مولانا بایزید و نصب مولانا عبدالقادر برین خدمت شرف ارتفاع یافت بر خردمندان

دقیقه شناس پوشیده نیست که[3] تعیین معلم درینجا از باب رسوم و عادات است[4] از قسم اکتساب کمالات

و اگر نه دانش[5] پرورد ایزدی را بتعلیم از مخلوق و توجه بسبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطر اقدس باطن

مقدس متوجه بتعلیم صوری نبود و عمده حکم و مصالح[6] بی میلی آنحضرت بحرف آموزی رسمی آنکه در زمان

ظهور انوار فیوضات غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافت بلند این خدیو زمان آموختگی و ساختگی

نیست داد الهی است که تکاپوی بشری را دران مدخل نبوده و آنحضرت دران زمان بمعموری

ظاهری و فراوانی دولت صوری اختصاص داشته[7] از اظهار کمالات معنوی خود تجاهل عارفانه

اکثر اوقات ببازی می پرداختند و در نقاب خفا کار هوشمندی میکردند بطوریکه دوربینان درگاه

را بران نظر نمی افتاد و از انجا که همت بلند بست نقاب کمال خود را از آموختگی ظاهر

میساختند و دل درکاری می بستند که اگرچه پیش اهل ظاهر سر آن هویدا نمی بود اما اهل معنی

ازان حکمتها می دریافتند[8] از انجمله پیوسته بر حقایق شتر عجیب فطرت نظر گماشته تفرج گری

عجایب قدرت میکردند و در شکل و شمایل اعجوبه شتر که بزرگترین جانوران آن سرزمین است

نظارگی و تماشائی بودند و در اطوار سلوک درویشی نهاد او از بارکشی و بردباری و …

وتسلیم و کمال اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش بدست کودکی باشد و قناعت بر خار خوردن
و ببینند درین بندهٔ حق از خلقت چون الابل و الی السماء فرموده بوجه
و صبر کردن بر بی آبی اندیشه‌های معنوی در صورت بازی و پرده مجازی میفرموده اند و همچنین
خیل خیال بر عشرت اسپ بازی که اعظم اسباب یاست و سرفرازیست می گماشتند و گوی
کمالات و هنر پردازیهای صوری و معنوی از بیچگان امداد قدسی و تربیت ازلی می ربودند
گاه از بال گشائیهای همت در فضای حق شناسی هوس کبوتربازی بخاطر ملکوت مناظر آورده
جهت دلربائی دلهای رمیده دانه می افشاندند و از شوق و وجد ظاهری این مشتی بال و پر
بمواجید ذوقی شهودی ارباب کمال بی پرده شوق پرواز عالم معنی می بودند و از طیران
این طایران اوج علو دل بر بلند پروازیهای تیزپران سمای مقدس داشته در لباس بازی
کار عبادت سامان میفرمودند و گاه بسگ دوانی میل فرموده بکار نفس می پرداختند بعبارت
سگبازی بود یعنی نقش آرائی بظاهر دل بسگ بسته بودند و بباطن در اخلاق ملکی او چنان
بساط آرا راهبر گشته‌اند و هر چند در پردهٔ بیگانگی تکاپوی میفرمودند و خود را بلباس ظاهر ارباب
می‌پنداشتند اما خوشبوئی و روشنائی را نتوان پوشید پیوسته فر ایزدی از ناصیهٔ سعادت پیرای
آنحضرت میتافت و شمایل پیشوائی صورت و معنی از چهرهٔ نورانی آن برگزیدهٔ حق هویدا
بود روزی بدامن کوه سفید سنگ بشکار اشتغال داشته بدست هر یکی از خدمتگاران یک
سگان شکاری سپرده بودند که قشقاول باشند و چندی را بالای کوه تعیین فرموده بودند
که آهوان را رانده به بیابان آرند و چون آهو به قشقاولان رسید جمعی که بسگ نفس شوم
گرفتار بودند از کوتهی دریافت صغر سن صوری را پیش نظر داشته بجز وی مشغول شدند
و سگان را بوقت نگذاشتند چون بحقیقت معامله آگاهی شد سلطنت معنوی در جوش آمد
و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بسته در تمام لشکر بگردانند و خود بر مسند قهر نشستند

که کهن سالان کار دیده متنبه شده انگشت حیرت در دهان ماندند چون این واقعه بسمع قدس
حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف انبساط عظیم یافت و فرمودند که عنقریب بسلطنت عظمی
رسیده کامیاب دولت جاودانی میشوند شاهم خان جلایر میگفت که روزی حضرت جهانبانی
به بنده حکم فرمودند که رفته خبر بیار که آن نونهال (جلال الدین) بهارستان اقبال چه میکند و در چه کارند چون
رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند روی نورانی آنحضرت بغایت شگفته است و بظاهر
چنان می نماید که بخواب رفته اند و در باطن مقدس شان ملاء اعلی در گفت و شنود اند دست مبارک
ایشان گاه گاه بجنبش می درآید چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجید بظهور میرسد و گاهی بهمان حال
که اندکی از بسیار گفته اند از زبان گوهر افشان بظهور می آمد که انشاء الله سبحانه خلاصه معموره عالم را
در حیطه تسخیر درآرم و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم خان مذکور میگفت که چون این حالت
مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید فرو رفته حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد
آنجا نتوانستم استاد گوشه رفته متحیر بودم و چند مرتبه بدستور مذکور حرف رانی میفرمودند در آن
ایام وضع پسندیده آنحضرت از کمال دوربینی و بلند فطرتی چنان بود که هر گاه کسی از خوشامد
گویان تیره رای که جز سود و زیان خود نشناسد بلکه وجود را در زبان خود داند اظهار کردی که عنقریب
بادشاه هفت اقلیم شوند یا فرمانروای زمان گردند بغایت ناخوش می آمد و میفرمودند که اینها
بعقل ناقص خود خود را دولتخواه می نمایند حاشا که از دولت خانه دولتخواهی خبری داشته باشند
بشتقار شدن حضرت جهانبانی بدین می اندیشند و سود دنیاوی مراد در زیان دین می اندوزند
بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته سر شور افزائی دارند و چه سعادت دینی و دنیوی
فرزندان آنست که همیشه نیت و خواهش و اعمال شان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف
باشد و درازی عمر گرامیش خواهند که هر کس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت

با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود و بنازند جز در والا طینت پاک و نیت درست این بزرگ
صورت و معنی را و بالجمله بزرگی و بختیاری از طرز باند و بود و نشست نشیمن نامت آنحضرت
می درخشید آنچه بزرگان تجربه آموز بسعی فکر و نظر دریابند و بدست آرند این پیوسته یافته
نظر ایزدی را بادنی توجهی در بدیهه میسر بود و مهر دانش و حکمتی که آموختگان ورزش کننده
را بدشواری فراهم رسد این مظهر غرایب قدرت ربانی تامل و تفکر دست میداد حکمت یافت
ازین نور باصره خلافت چشم امید روزگار را روشن میساخت و پیراسته قامت بلند و بینایی
دانش این نور پرورد الهی ثنا خوان بود و تا هنگام ظهور خلافت مظاهر هر روز مکامن ستوده
منتجب و مختفی بود همواره درین چمن معنوی و حرز الهی از وصمت مکر و کید خبثا این بیت نگه

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود بر سر قبایل افغانان که کمینگاه فتنه میرزا کامران بود و فرار او به هندستان

چون در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید و صولت سرما بانتها پیوست و معلوم شد که
میرزا کامران با معدودی در قبایل افغانان بسر میبرد اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا
را قوت مقاومت و قدرت منازعت نمانده مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان
درگاه و جانسپاران کاردان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند
و فرقه از دوربینان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا بهار رو باعتدال نهاده اگر
رایات نصرت ارتفاع نهضت یابد و قبایل افغانان تاخت و تاراج شوند هر آینه مصلحت وقت
خواهد بود و تا این گروه بداندیش که سرمایه فتنه و فساد اند تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل
توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران که درین طایفه پنهان میگردد و اسباب
تفرقه را آماده میسازد بدست می افتد و هم بیخ آشوب منافقان دیگر بر کنده می آید حضرت

جهانبانی را این رای قوی تیر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده بیدرقه فتح و نصرت
سوار سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبایل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار
بر مفارق اعدا افشانند[51] جمعی از بهادران متهور و تیغ گزاران جرار مثل محمد خان جلایر و سلطان
محمد فواق و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را بیساقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که
پیشتر بگروند و دران شب هوا بقدری برودتی داشت و راه دور بود بجهت آسایش خدم و حشم
درمیان راه فرود آمدند و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند[52] چون قبایل جابجا پراگنده
فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردد ماهم علی قلی خان
و بابا خزاری که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندراوی میرفتند بدست[53] اولیای دولت
افتادند از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است ماهم علی سایلان[54] را در غلط انداخته
غیر قبیله که میرزا در آنجا بود نشان داد بابا گفت او ترسیده است نمیداند که چه میگوید میرزا
در فلان قبیله است و من سرگروه میروم در اول صبح صادق پیشروان موکب دولت بنواحی
آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج پرداختند و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند زن و
فرزندان قوم فتنه نهاد را بند کردند[55] و در خیمه که میرزا بخواب رفته بود چندی از بهادران در آمدند
و شاه قلیخان نارنجی از مدعیان[56] این معنی ست که در آن زنده آنخیمه من بودم و دو کس در ان خیمه بوده اند
یکی بدست افتاد و دیگر بصد اهتمام خود را بیرون انداخت چون پرتو صبح دریده دری در انداخت ظاهر شد
که بدست افتاده بیاب ملوکست که میرزا را باو رابطه نظری[57] بود و چندی از افغانان اوباش مثل
شیخ یوسف کرانی و ملک سنگی و چندین دیگر بجنگ ایستادند و خاک رسوائی بر روزگار خود کرده
رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای دولت افتاد و پیشتر از انکه رایات اقبال
برسد فتحی چندین روی داد و میرزا بخود بودن آنجا درو نداده متوجه هندوستان[58] شد

وچون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت و بعنایت ایزدی
فتحی غریب که مقدمهٔ فتوحات تواند شد میسر آمد ازین سرزمین ظفر آیین و بهنگام مراجعت فرمودند
بمنزل بهبود ورود اقبال فرمودند و چون بیقین پیوست که میرزا انجا لیکه سزاوار ناسپاسان
حق ناشناس تواند بود برآمده متوجه هندوستان شده است حضرت جهانبانی ازان منزل
بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا که بهار چمن آرایش طرب فزای خواطر و صفابخش نگارستان
بواطن توان گفت بزم افروز مجلس جاه و جلال گشتند چون ایام شگوفه بود و آغاز که بهار
و طراوت خیابان و لطائف جویبار گره کشای ضمایر جمعی از مخصوصان را بسرکردگی علی قلی
اندرابی بدار الملک کابل فرستادند که آن شگوفه بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را
باتفاق مخدرات تتق عصمت مطهرات سرادقات عفت بحضور اقدس آورند تا بوسیلهٔ مشاهدهٔ
بدایع نوبهار و مطالعهٔ صحائف گلزار سراپردهٔ شناخت نقشبند ازلی محرم گشته اساس شکر تمهید
دهند در اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات محفوف حضور و سرور و سعادت فرمودند
و آنحضرت شکر مواهب نامتناهی که مستجلب مزید نعم منعم حقیقی ست بجای آوردند و بعد از بسط بساط
انبساط و افراط شوق عنان توجه منعطف داشته مسعودترین ساعتی بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند

توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین آن سرزمین را از نزول اجلال ارتفاع آسمانی بخشیدن

چون حضرت جهانبانی روز بروز لایحهٔ رشد و کاردانی از ناصیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهی در افزونی
می یافتند درین ولا که زمان آسایش روزگار بود رای جهان آرای بموجب الهام ربانی این تقاضا
فرمود که آن نوباوهٔ چمن خلافت را بظاهر روزی چند از خود جدائی تجویز فرمایند تا هم عیار بزرگی
این گوهر والا گرفته آید و هم فراخی حوصله سپهر وسعت معلوم همگنان شود و هم در آداب

ورزش بهم رسد چه در هنگام صغر سن و آنگاه در ایام جدائی بهر که هوشمندی را پیشه خود ساخت در جمیع اطوار سلوک بزرگانه نماید و بزرگی خود منظور داشته بخردان و مسکینان طریق نصفت و معدلت بسپرد و باتصال معنوی اکتفا فرموده از دوری صوری ملول خاطر نباشد هر آینه آن ذات بدیع گوهر یکتای خلافت تواند بود و چون جلایل صفات مذکور از اوجه پیشانی مظنون بل متیقن بود در اوایل سال نهصد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند اتکه خان و خواجه جلال الدین محمود و تمام ملازمان میرزا هندال درین یورش مسعود ملتزم رکاب دولت اعتصام بودند سر رشته سرانجام جمیع مهمات صوری برای رزین خواجه مفوض بود مدت شش ماه با آگاهی و شادمانی گذرانیدند و چون پیشوای صورت و معنی از ناصیه اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمال پسندیده و خصال ستوده که در سن بزرگی از سال خوردان جهان دیده پدید نیاید از آن جوان بخت فرخنده طالع بظهور می آمده پیوسته به نیت درست از حق پرستی گرد دلهای گشتند و همواره در گرد آوری پراگنده دلان سلسله صورت توجه عالی می گماشتند و پیوسته در استرضای طایفه که در شهرستان تجرید تصرف عظیم داشته در تهذیب اخلاق شناخت ایزد کمر اجتهاد بربسته راه فقر و فنا پیش گرفته اند و از رحمت و الم و مدح و ذم اهل عالم یکسو شده معامله خود را با یکتای بی همتا درست کرده اند آهنگ میفرمودند در غزنین دران زمان بابا بلاس از مجذوبان حق شناس مستغرق بحر شهود و دوام محو استغراق بوده در کنج عزلت و زاویه خمول بسر میبرد مکرر بدیدن او توجه میفرمودند و آن راست بین کارخانه تقدیس پیشوای صورت و معنی از سواطع پیشانی مطالعه نمود و بپادشاهی ظاهر و باطن تهنیتها می فرمودند و بشارتهای طول بقا و مژدهای علو مراتب میداد و چون خاطر اقدس از سیر و تنزهات بوقلمون و نضارت هاے گوناگون بکمال انبساط و نشاط

و شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجب بشارت حضرت جهانبانی جنت آشیانی مستقر
جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند و سبب طلب آنکه حضرت جهانبانی پیوسته
در کابل انتظام بخش مهمات بودند و اوقات گرامی تقسیم و توزیع فرموده لمحه از روز و شب بطالت
و تعطیل مصروف نمیساختند و با وجود داد بخشی و دلجوئی شکسته دلان و سایر کار و بار سلطنت بحالت
فرید شوق و انبساط بسیر و شکار نیز توجه میداشتند روزی بحدود زمه که موضعیست از مواضع دلکشای
کابل برسم شکار سوار شده بودند عجب تقدیر از اسپ جدا شدند عنصر مقدس آنحضرت آزردگی تمام
دریافت از انجا که هوشمندی قرین دولت و ارجمندیست از روی حزم و عاقبت اندیشی
منشور طلب حضرت شاهنشاهی غراصدار فرمودند و بقدوم میمنت آثار آن قدسی نژاد که
جمیع سعادات در قدمش تعبیه نموده اند عنصر قدسی آنحضرت اکمال صحت و عافیت کرامت شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش و تادیب گردنکشان و لوای عزیمت افراختن بهندوستان و بدست آوردن میرزا کامران و حسب بکابل و دیگر

در زمستان اواخر سال نهصد و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش رویه مصمم گشت
که آنحدود به نسبت کابل قشلاق گرمسیر است در ضمن این تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی
اثر نیز مطوی ضمیر جهانگشای بوده بجهت خجستگی و فرخندگی مورد فتوحات غیبی مظهر کرامات ازلی
حضرت شاهنشاهی را درین یورش دولت افزای چون اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز
و بنگش نهضت فرمودند و طوایف افغانان متمرد تنبیه و تادیب شایسته یافتند و اموال و اسباب
بدست سپاه نصرت اقتران افتاد و اول قبیله که بتاخت رفت قبیله افغانان عبدالرحمانی
و آخر افغانان برمزیدی بود و فتح شاه افغان که از حمق و نادانی گمان دانائی بر خود کرده

در اضلال گمراهان بود و از صدمات افواج قاهره پادشاهی فرار نموده با جمعیت خود بدر رفت
منعم خان و جمعی کثیر که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند دوچار شد جمیع اموال و اسباب او
نصیبه این دولتمندان گشت و خود جمعی گریخت و در اثنای زد و گیر و تاخت تاراج وکلای
سلطان آدم گکر که سر و سردار گروه گکران بوده عرضه داشت او را آورده شرف باز عزت
یافتند مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باینجا آمده است و مراکه هوای
دولتخواهی در سرست میخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد اگر اینجا موکب سرادقات اقبال
گرد او را بشرف بساط بوس مشرف ساخته جهت تدارک جرایم گذشته ملازم عتبه دولت
گردانم و خود نیز لوازم بندگی بجای آرم پوشیده نماند که گکران را طوایف بسیارست و در میان
آب بهت و سند توطن دارند در زمان سلطان زین کشمیری ملک کد نام از امرای غزنین که
بحاکم کابل نسبتی داشت آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت و بعد از او ملک کلان
پسر او جانشین پدر شد و بعد از و پسر او پیر نام کلانی اولوس خود یافت و بعد از و تاتار ناظم قبیله خود
شد و او را با شیر خان افغان و سلیم خان پسرش منازعت عظیم روی نموده او خود را از منتسبان
این دودمان میدانست چه در زمانی که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیر هندوستان نموده بودند
در ملازمت حضرت آمده و خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود علی الخصوص در جنگ رانا سانگا جانفشانی
نموده و او را دو پسر بود سلطان سارنگ و سلطان آدم و بعد از سارنگ کلانی آن گروه
بسلطان آدم رسید و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گکر متابعتی بنفاق میکردند
القصه مقارن نجی سلطان آدم گکر جوگی خان که از خدمتگاران میرزا کامران بود زمین بوس نموده
عرضه داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بی ته گذرانید محرر این مجموعه هوشمندی ابوالفضل که
مباشر تسوید واقعات این دودمان گرامی ست جوهر همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت میرزای

بضم میم و کسر شین معجمه اختیار کننده و بجد بکاری در شوند ۱۲۰

حضرت شاهنشاهی بسته و از جهت سیرابی تشنه لبان این داستان گرامی از آدم تا ایم
که عهد و لیعهد عالم است از سلسلهٔ علیهٔ این دودمان خلافت بطفیل می آرد تجلی از ناکامی میرزا
کامران و نزول مکافات یافتن او از کردار خودش ناگزیر است اگرچه این شگرف نامه پایه بلند تر از آ[ن] است
که امثال این امور دران اندراج یابد اما برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرا را
بر مسامع مستمعان این سوانح غیبی که هریکی از آن واعظ منابر قدس است پوشیده نماند که چون میرزا
کامران دران سحرگاه که در پیش بداغ شکست یافته بهزاران تنگ و تپوی خود را از تیغ گذاران جمعیت شکن
خلاص ساخته بدر رفت دیگر بخود قرار بودن نداد و از تباهی خرد که نتیجهٔ حق ناشناسی است با وجود
چندین ادبارات که هریکی هادی شاهراه سعادت تواند بود خود را بملازمت اینچنین خدیو مهربان
بسیار بخش نرسانید و درین هنگام که بایستی گرد ندامت و پشیمانی بر چهرهٔ حال او نشست و بوسیلهٔ
عجز خجالت خود را بآستانبوس مشرف نساخته تدارک تقصیرات نمود از بخت واژگون متوجه
هندوستان شد که پیش سلیم خان پسر شیرخان که بکفران نعمت ذاتی از بادهٔ غفلت سرخوش
غرور آشفته دماغ بود رفته کمک ادبار خود آورد سبحان الله چه عقلست اینکه بدشمن جانی خود
رجوع کرده چنین دوست بزرگوار تباه سازد و خوار سیاه بخود قرار داده پیش آورده خواهد که
بمددگاری او با ولی نعمت خود ستیزه کاری نماید کوتاهی سخن آنکه اندیشهای نادرست میرزا این
آورده با معدودی راه هندوستان گرفت و از نواحی خیبر شاه بداغ خان را پیش سلیم خان
فرستاد و او در نواحی قصبه بن از قصبات پنجاب بود فرستاده آنجا رسید و ادای رسالت نمود
سلیم خان انجاح مرام میرزا از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارائی پیش گرفت و خرجی مصحوب
او روان ساخت و قرار داد که درهمان حدود بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم و خزینه تعیین
میکنیم هنوز فرستاده نزد میرزا نرسیده بود که علی محمد سپ(؟) انیز پیش سلیم خان روانه کرد و بعد از

ولایت مانکوت شده و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان همراه جمعی
افغانی که اسپ جلاب بود بجانب کابل روان شده و باندیشهای ناصواب بسلطان آدم گکر راه داد
که شاید این جماعه را با خود متفق ساخته کار ناساختنی از پیش برد و او دولتخواهی درگاه را منظور داشته
بلطایف الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرضداشت بدرگاه معلی فرستاد و میرزا نیز چون
علامات نومیدی از چهرهٔ احوال این الوس مشاهده نمود ناگزیر براه گریز شتافته از راه آشنائی
عرضداشتی ارسال داشت و هرچند میرزا تدبیرها انگیخت که شاید گکران را در فتنه اندازی با خود متفق
سازد صورت نبست از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مقری نداشت و نیز از حراست این قوم
و از واماندگی خویش بدر رفتن را دشوار دیده بود ناچار همت در همراهی این گروه بسته روزگار
میگذرانید و نپنداشت که دولتی را که تایید ایزدی آرایش دهد و حمایت الهی نگاهبانی نماید بدخواه
تیره رای بد اندیشه که در حق او نماید خاسر و خایب گشته در نکال ابد فرو ماند و هرچه از سوء نیت
اندیشه زیان بیند و مصداق این حال احوال میرزا کامرانست چنانچه مجملی گزارش یافته چون ایلچی
سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید یورش هندوستان تا ولایت گکران مصمم شد
و خواجه جلال الدین محمود را بحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال
نهضت فرمودند و حضرت شاهنشاهی برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و میمنت دینی و دنیوی
همراه موکب والا گرفتند و کمر عزیمت بر میان همت بستند که کار میرزا کامران را بانجام رسانند
و عالم را از شور و شر او ایمن سازند و چون اعلام نصرت اعتصام بحدود سند رسید قاضی حامد را
که قاضی اردوی ظفر قرین بود پیش سلطان آدم فرستادند که پایهٔ قدر او را بادراک بساط بوس سربلند
گرداند و میرزا نیز بنصایح و مواعظ هوشمندانه که زنگ خلاف و شقاق از آئینهٔ دل او بزداید
خاطرنشان سازد و بعد از آنکه رایات اقبال از آب سند عبور فرمود اثری از سلطان آدم بظهور

سیاه مدها ناکه اندیشهای زمیندارانه ناصواب پیرامون خاطر او میگشت آنحضرت منعم خان را پیش او
فرستادند که بسخنان دلاویز دلاسا نموده پیشتر بملازمت آورد و بمیرزا پیغام چند که راهبر سعادت او بود
رسانند و مکنونات ضمایر ایشان را از چهره حال تفرس نموده و حقیقت جبلیات سرایر را معروض دارد
منعم خان فتنه کارنامه دانش خود بظهور آورد و بعد از افسون و افسانه سلطان آدم میرزا همراه
خود در نواحی پرهاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت و آنحضرت شب زنده داشته انجمن آرای
عشرت شدند و میرزا کامران با وجود چندین جرایم که هر یکی مستوجب عقوبت عظمی تواند بود مشمول
التفات انواع شد جمیع امرای دولتخواه و دستوران خیراندیش بموقف عرض رسانیدند که اگرچه رأفت
و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت والا همین تقاضا میکند که گناهان بزرگ
در بارگاه معلی طیلسان عفو پوشد اما عاقبت اندیشی و کارفرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار
مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او از چهره سلامت عالمیان دفع شود شایسته
دوراندیشی و دوربینی آنست که آسایش ظاهری یکی را که بدخواه باشد بر آسایش چندین خلایق که
بشرف دولتخواهی اختصاص داشته باشند نگزینند اگر جهت جبر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت
سینه ریشان نقش فاسد ظالمی از نگارخانه عالم محو سازند دیوار معدلت از رخنه اختلال حفظ و در ضمن
آن صلاح هزاران کار مندرج باشد هر آینه محو ساختن این صورت بطلان مطابق رضای ایزدی
و موافق نظام کل خواهد بود آنقدر کفران نعمت و طغیان ازو فتنه نشده است که بامید بهبود باز
بحال او پرداخته کرده را ناکرده انگارند کار از اندازه گذشته است و طاقتها طاق شده لایق بحال
او و خلایق آنست که او را مسافر ملک عدم باید ساخت تا خلق خدا از هزار گونه بلا نجات یابند
و نامه اعمال او سیاه تر نگردد چه مدتی مدید می گذرد که از آشوب این شریر نفس فتنه سرشت اموال
خلایق در معرض نهیب و غارت حادثات آمده و عرض و ناموس عالمیان بپایه فتنه رفته و جان

چندین مردم خاک بها گشته و جوهر اخلاص که زیور عشاق زمره خواص است در غبار آشوب ناپدید شد
اکنون صلاح وقت است که همچنین کسی را که از چنگال وبال این عقوبات خلاصی بخشیده خلایق
را در ظل معدلت آسایش بخشند حضرت جهانبانی بنظر حکمت و مصلحت مسبب الاسباب انداخته درین
امر اقدام نمیفرمودند که آن مبدع جهان آرای با وجود قدرت کامله چنین بشری را ایفا نماید البته
مبنی بر عین مصلحتی است با این همه باریک بینی نصایح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی منظور نظر
حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب آن نمیدادند امرا باز از آنجا که انواع خونریزی و فتنه انگیزی
ازان سفاک بیباک دیده بودند مکرر همین معنی را باهتمام و اجتهاد مینمودند و درین باب استفتا کرده سجلات
مفتیان سجل و محضرها بخط اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملت مرتب ساخته بنظر اقدس در آوردند
حضرت جهانبانی آنرا پیش میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامه اعمال و محضر مکافات احوال خود را
مطالعه نمود گفته فرستاد که درین محضر که امروز بر قتل من مهر کرده اند هم ایشان مرا باین روز
نشانده اند حضرت را عرق مهربانی بحرکت آمده نگذاشت که با هجوم عوام و حصول چندین بواعث
و دواعی حکم بر خونریز او فرمایند مدتی مدید سر بگریبان تامل و تفکر داشتند عاقبة الامر بجهت مصلحت
جمهور انام در حق او حکم خاص واقع شد و او را از نظر انداختند و بجهت این کار علی دوست باربیگی
و سید محمد بکنه و غلام علی شش انگشت مامور شدند اینها بخیمه میرزا در آمدند میرزا تصور کرد که
بقصد کشتن می آیند در ساعت دست کشیده زد علی دوست گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل
نشده اضطراب از برای چیست بر مقتضای عدالت که شما پیش ازین سید علی و جمعی دیگر بیگناه را
نابینا ساخته بودید بچشم خود آن مکافات را ببینید میرزا که این سخن شنید حکم آنحضرت را بدیده
قبول کرده دراز کشید تا آنکه میل کشیدند و مردم چشم میرزا که دیدبان دل فتنه سرشت او بود
از بینش معزول ساختند و این مخلصان فرمانبر جهت احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند میرزا آنگاه

جهانبخشی دم نزد و آنحضرت از عطوفت ذاتی رقّتها فرموده پیشتر روان شدند و بسا سخنان بلند
مهرافزای بر زبان حقیقت ترجمان گذرانیدند و این قضیه در اواخر نهصد و شصت بوقوع آمد
و خواجه محمد مومن فرنخودی تاریخ این قضیه ابلهٔ نیشتر یافته بود و میرزا همان روز کس پیش
منعم خان فرستادند که میخواهم که بهر زبانی که دانی و بهر روشی که توانی بیگ ملوک را برای
خدمت من از حضرت التماس کنی آنحضرت همان لحظه التماس میرزا را مبذول داشته روانه خدمت
ساختند و میرزا کمال نوبتی که با وی داشت دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد
و این بیت خواند شعر هرچند که چشم بر جهت پرده کشیده است * بیناست بچشمی که بسی چیز دیده است
و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس را به تنبیه زمرهٔ بیراه جانوهه که سنگر کرده بودند
مصروف داشتند و آن بی سعادتان گردنکش گردن ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته
و بهادران نصرت پیشه کارزار کرده بویرانهٔ عدم آواره گشتند و از عساکر اقبال خواجه مهدی قاسم
و جمعی دیگر بپایهٔ شهادت سربلندی یافتند و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر که
سالها مکنون ضمیر اشراق تنویر بود مصمم گشت و امرا مصلحت وقت نمیدیدند و بچاره وزیدن تشبیه
داده در خدمت کشمیر سخنان میگفتند که شاید خاطر ازین یورش باز آید درینوقت که از استماع
غلغلهٔ نهضت عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده سلیم خان با استعداد
فراوان متوجه پنجاب است و ازین طرف استعداد جنگ چنانچه باید نیست شاید تعجیل نماید اگر پیشتر
رویم و لشکر افغانان نزدیک سد راه او را گذاشته رفتن بکشمیر در آمدن چه مناسب باشد که تا
کار کشمیر بتدبیر گشته شود و درینصورت اگر افغانان تیره رای سر درها استحکام نمایند کار بکجا می انجامد
لایق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بگذرند و چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند
متوجه دارالملک کابل شده و بر محل تهیهٔ جنگ نموده قدم همت برکات نصرت در آورند

و به نیروی اقبال روز افزون بآسانی دمار از روزگار افغانان تیره بخت بر آورند آنحضرت
بعد از استماع این سخنان اصلا گوش بر آنگاه نکرده بمصلحت بینی گزارندگان سخن پیشتر حضرت
شاهنشاهی را بجهت حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرموده
خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند مبدا آنکه بی امرا
سوداگر مزاج که جز بمنفعت خود نظر نمیدازند اکثر ملازمان و سپاهیان امرا صاحبان خود را
گذاشته متوجه کابل شدند و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص امرا دیگر کسی نماند ازین حرکات
شنیع که از راه اخلاص انقیاد لب دور بود جمعیت آن بادشاه اشرف مشوش گشت جمعی
از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بکشتن توقف
ندارند و درین اثنا تفاول بقرآن مجید جستند قصه یوسف صدیق بر آمد و از حضرت یا فضلای
سخن که در ملازمت بودند هر کدام در تعبیر آن سخنی میگفتند و تاملی داشتند خواجه حسین مروی
بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفتند که حکم چاه و زندان دارد درست بوده است چه قصه
یوسف ازین هر دو معنی مخبر است و شن چون بی اتفاقی همراهان او بنوعی بود که بی اختیار
فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجه عالی مبذول داشتند و چون کنار دریای سند مخیم اقبال
شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب حضرت
جهان آرای بود عرض ساختند شبی که رخصت سفر بودند از آنجا که بزرگان را بزرگی زیبنده است
با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام
اولا این بیت خواند شعر کلاه گوشه درویش بر فلک ساید + که سایه همچو تو شاهی فگند بر سر او
و بعد ازین این بیت بر زبان میرزا رفت بر جانم از تو هر چه رسد جای منت است + گر ناوک جفاست و گر خنجر ستم
اگر چه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن شناس در یابد که از شکایت لبریزست آن حضرت که

جهان مردمی بودند اینها منظور نداشته رفتها فرمودند و برزبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار
والخفیات آگاه ست که ازین کار که نه باختیار من واقع شده بغایت شرمنده ام کاشکی
این حالت از شما نسبت بمن. پیشتر ازین شدی میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازه گناه خود
بمقدار مراحم خسروانی دریافت و در مقام نیازمندی و شرمندگی درآمده از حاجی یوسف پرسید
که درین جا در چه کسانند او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ
و خواجه حسین مروی و میر عبدالحی و میر عبدالله و خنجر بیگ و عارف بیگ میرزا گفت یاران
همه گواه باشید که من اگر بگناهی خود دانستمی در چنین وقت شریف که آنحضرت تشریف دارند
تعجیل کردمی اما یقین منست که مرا استحقاق هلاک بود حیات بخشی کرده رخصت سفر حجاز می نمایند
برتفضل و منت آنحضرت هزار شکر بجا می آرم که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکافات نفرموده اند
و بعد ازان بسفارش فرزندان خود پرداخت و آنحضرت بگشاده روئی و خوشخوئی قبول نمودند
و میرزا مشمول عنایت پادشاهانه ساخته وداع فرمودند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور اظهار
رقت نکند خود را حفظ میکرد و همین که حضرت متوجه دولتخانه شدند میرزا بهای های بگریست و از
دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه میرفته باشد منع نیست درین تنهائی همراهی نماید هیچکس پیش
اقدام ننمود آنانکه لاف دوستی میزدند ترک آشنائی کردند حلیمه کوکه که از کمال حقیقت و وفا بدولت
حضرت شاهنشاهی خطاب خان عالم یافته رخت هستی را صرف کار ولی نعمت خود و صاحب
عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جای خود گفته آید ایستاده بود و در اول سفر حج حضرت و
منظور عواطف خسروانی بود حضرت جهانبانی فرمودند که حلیمه کوکه همراه میرزا میروی یا پیش ما
میباشی با وجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفاداری برلذات حضوری
مقدم شناخته بعرض رساند که لایق بحال خود چنان می بینم که درین تاریک روزهای بینوائی

و تیره شبهای تنهائی در خدمت میرزا هاشم آنحضرت که محک آدم شناسی و میزان حقیقت سنجی
بودند حریت و وفاداری او را بغایت پسندیدند و با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود
رخصت دادند و آنچه از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود حواله او فرمود
پیش میرزا فرستادند و پیک ملوک تابان پیشبینی که داشت از چند منزل برگشته بملازمت رسید و بر خاطر
نکته دان بغایت ناپسندیده آمد و با قبول صورتیکه داشت مردود نظر باشد و میرزا از راه
دریای سند به تته رفت و از آنجا بمقصد شتافت و سعادت حج دریافت و در پانزدهم ماه ذی الحجه
در همان سال نهصد و شصت و چهار لبیک گویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بست
چون سلسله سخن میرزا کامران در هم بوده آمد اکنون بسر مقصود شتافته تحریر میرود که چون
موضع بگرام که به پشاور شهرت دارد مورد خیام نصرت شد قلعه آنجا را افغانان بنیاد ویران
ساخته بودند مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت
فرمایند که سرانجام این قلعه مقدمه فتح هندوستان است و امرا که مشتاق کابل بودند میخواستند
که بهیچ وجه درینجا توقفی واقع شود حضرت جهانبانی توجهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک
فرصتی آن قلعه سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر بحکم عالی مرحلهها را بجمیع
امر اهتمام نمودند و بزودی صورت اتمام پذیرفت سکندر خان ازبک بحراست آن گذاشته
خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند و بعد از آن افغانان هجوم عظیم بران قلعه آوردند و سکندر خان
داد مردانگی و قلعه داری داد و افغانان بی بهره پریشان گشتند و چون اوایل سال نهصد و
شصت و یک کابل بفر قدوم پادشاهی رونق تازه یافت و مخدرات تتق عصمت بشرف
ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکباد پسر
آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است اما قضیه میرزا کامران مبارکبادی ندارد که بدست خود قصد

چشم خود کرده ایم و با ولیای نعولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت و بعد الرشید خان حاکم کاشغر که پیوسته ند کر ترتیب و قرابت بوده در مراسم یکجهتی اهتمام داشت تاریخ احوال نوشته مصحوب کاروانیان روان ساختند و در همین ایام که آنحضرت مهمات مالی و ملکی اشتغال داشتند و بلطف و قهر کار ظالم و مظلوم ساخته در گرد آوری رضای ایزدی اهتمام داشتند شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال بعد از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از ستر معلی ماه جوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند و چون بعضی تاریخ این مولود را ابو المفاخر و بعضی ابو الفضایل یافته بودند هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد ابواب شادمانی و مسرت کشاده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند و در همان نزدیکی از مقدسه دودمان عصمت خانم صبیه جوجوق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد نام او سلطان ابراهیم نهادند او نزدیکی هنگ عالم قدس شتافت شعر بود برقی از آسمان کرم — زادن و مردنش بهم نزدیک

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و مراجعت بدار السلطنت کابل

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه جمعی از فتنه اندوزان از جانب بیرام خان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند و حکومت کابل را بعلی قلیخان اندرابی تفویض فرمودند و نو نهال دولت ایزدی قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهی تا غزنین بمشایعت تشریف سعادت ارزانی داشتند و وکلای آنحضرت منتظم مهمات غزنین بودند بلوازم مهمانداری سرگرم خدمت شدند و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمودند آن تازه نهال حدیقه اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت بخش عشرت آباد

دولت ساختند بیرامخان که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت موکب گرامی پادشاهی
از نعمتهای عظمی دانسته آداب شکر بجای آورد و با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته به پذیره فرخی
قندهار بموضع شور اندام بشرف زمین بوس سربلندی یافت و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه
گفته اند از صدق پرتوی نداشته و در ساعت مسعود قندهار از فر موکب عالی رونق گرفت جشنهای
رنگین و بزمهای دلگشا ترتیب یافت و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالی و
منعم خان و خضر خواجه خان و محب علیخان میر خلیفه و اسمعیل دولدی و حیدر محمد آخته بیگی و جمعی
دیگر بودند و از اہل سعادت خواجه حسین مروی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر سعادت
حضور داشتند بیرامخان در آداب خدمتگاری و لوازم میزبانی دقیقه فرو نگذاشت و تمام
زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت و درین مدت آنچه جهت سرکار خاصه پادشاهی
درکار بود همه را بیرامخان سرانجام نموده منت برجان خود میداشت و جمیع ملازمان درگاه را
در منازل نوکران خود فرود آورده لوازم مهمانی ایشان بصاحبان منازل مفوض ساخته بود
همیشه حضرت جهانبانی دران چندگاه در تنزهات حسی و عقلی و ترفهات صوری و معنوی بوده
التذاذ میگرفتند و همواره بزم آرای خاطر معیش و عشرت پیمای مواضع دلکش بوده زاویهای
درویشان و کلبهای صفا کیشان را باقدام عقیدت می پیمودند و فراخور حالات و مقامات
افاضات و استفاضات رو میداد از انجمله مکرر بصحبت ملا زین الدین محمود کمانگر که از مبارزان
سرشکن نفس اماره بود میرسیدند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد و اشارات و بشارات
بر حصول مهمات و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند و خواجه غازی که برسالت ایران رفته بود
و پیشتر از قدوم موکب عالی با تحف و هدایا بقندهار آمده بود بشرف ملازمت سربلندی داشت
و از نیکو خدمتی بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت و در همان نزدیکی معظم سلطان از زمین

داور آمده بخدمت عالی مشرف شد و مهتر قرا که از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود نیز با پیشکشهای
گرامی ادراک ملازمت نموده و عریضه عقیدت بنظر اقدس درآورده مشمول جلایل التفات
شد و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شور انداز طرح شکار قمرغه افگندند و آن
شکار دلخواه اولیای دولت آمد و تفاول بصید مرادات گرفتند و از قضایای نا ملایم
که در قندهار واقع شد کشته شدن شیر علی بیگ بود بدست شاه ابو المعالی و مجملی ازین سانحه
آنکه دران نزدیکی شیر علی بیگ پدر پیقر ابابا میر شکار بیر حضرت از والی ایران شاه طهماسب
آمده ملازمت کرده بود و شاه ابو المعالی بدست بادهٔ تقرب و مدهوش جام عزت و
شجاعت خود شده و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده بد مستیها کردی و ازانجا که
تعصب خنک اهل خروج دماغ عقیدت ورا پریشان ساخته بود مکرر را در مجلس حضرت جهانبانی
بر عمانیه میگفت که من این رفضیک را خواهم کشت و آنحضرت از توجهی که داشتند این امر را
پند اشته التفات بآن نمیفرمودند تا آنکه شبی آن بدمست بادهٔ تعصب قصد آن بیگناه کرده خون
آن نامراد بخاک ریخت آنحضرت را بسیار ناخوش آمد لیکن علاقهٔ خاص مجازی که سابق شده بود
آنحضرت را از مجازات آن تباه کردار متقاعد ساخت و چون حسن اخلاص بیرامخان بوضوح
پیوست و بر جهانبانیان روشن شد که بر جادهٔ اطاعت و نیکو خدمتی ثابت قدم است قندهار را
که مکنون ضمیر انتظام بخش آن بود که بمنعم خان مرحمت شود ازان اندیشه عنان گردانیده
به بیرامخان مستقیم داشتند و زمین داور را از خواجه معظم تغییر فرموده بهادر خان برادر علی قلیخان
عنایت فرمودند و چون خاطر جهانکشا از انتظام مهمات ملکی فراغ یافت بنیت تسخیر هندوستان
بدار الملک کابل نهضت عالی فرمودند و بیرامخان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده
بزودترین وقتی خود را بموکب والا رساند و ولی بیگ و حاجی محمد سیستانی را که همواره در دم

ازایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم می آوردند قرین رکاب دولت ساختند
نزدیک بعرصهٔ عرض حضرت شاهنشاهی نور پرورده سپهر آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند
و نمودار قران السعدین انتظام یافت و محمد قلیخان برلاس و اتگه خان و جمعی دیگر بشرف کورنش
استسعاد یافتند و در اواخر سال نهصد و شصت و یک فضای دولت سرای کابل بتقدیم
والای آن فرمانروای زمان و سعادت بخش زمین فراخنائی گرفت دران ایام منعم خان را
باتالیقی حضرت شاهنشاهی بپایهٔ امتیاز بلند ساختند اگرچه بنظر رسم و عادت این نام بر این
نهادند اما در معنی آن پیر را بدانش آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند منعم خان
آداب شکر این عطیهٔ عظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرده پیشکشهای لایق بنظر در آورد
اسباب تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد و درین سال الغ بیگ پسر اهل سلطان از جانب
فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث انبساط شد و آن حضرت
پیوسته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند در اثنای این اندیشه
جهانگشا یکی از درویشان که بولایت اشتهار داشت جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود
حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفاول گرفتیم چه زبان زد عوام
شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است و فرمودند که این تفاول
مثل آن تفاول است که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند و آن چنین است که دران سال
که از ماوراء النهر بفتح خراسان متوجه شده بودند چون موکب منصور باندخود رسید سنگی آتا
نام درویشی دران قصبه بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت حضرت صاحبقرانی
بدیدن او توجه فرمودند درویش سینهٔ گوسفند را برسم ماحضر آورده پیش آنحضرت گذاشت
آنحضرت بمقربان بساط عزت فرموده اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاول گرفتیم چه

خراسان را سینه روی زمین گفته اند و دوم عید رمضان بود که بیرام خان بشرف ملازمت
استسعاد یافت و آنحضرت بجهت مزید انبساط و وفور عنایتی که بایاد داشتند مراسم عید را تمام
فرموده جشنی دلکش تر از عید ترتیب فرمودند و درین روز بهجت افروز که عیار چابک سواران
بادپیما و تیراندازان موشگاف میگرفتند آن شهسوار میدان اقبال و نونهال بهارستان
جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط آباد خود را بقبق انداختن
مشغول دارند و تیزدستی و تیراندازی خود را بر ظاهر بینان هویدا ساخته صورت پریشان
عالم جسمانی را بر شاهراه عقیدت خوانند دفعه اول قبق را که کاردانان تجربه کار در زدن
آن عاجز بودند نشانه تیر توجه ساخته عقده گوی زرین را بخدنگ موشگاف دو جستند
از وقوع این امر غریب حاضران بارگاه عزت بر امثال این امور در دیده ظاهر بینان بدیع نماید
اما آنان را که با بخت بیدار بدیده معنی تماشای اسرار معنوی این خدیو عالم می نمایند از دید
امثال این امور چه تعجب آنکه معدن بوالعجبیهای معنی باشد از ظهور عجایب صوری چه قدر
کار باشد و بیرام خان درباب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب
داده در جشن عالی بعرض اقدس رسانید و این مطلع از آن قصیده است شعر

عقده قبق ربود خدنگ تو از کجک + کرد از هلال صورت پروین شهاب چک

و درهمین ایام انبساط که اندیشه تسخیر هندوستان در خاطر اولیای دولت جلوه میداد عرایض
ارباب اخلاص از هندوستان آمد و خبر گذشتن سلیم خان و سایر هرج و مرج آن ممالک بمسامع جلال رسید

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رشته کلام بدینجا کشید ناگزیر همت واقعه نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان

گزارش یابد باسخن رسان انجمن معنی را حالت منتظره در پیش نیاید مجملی از احوال هندوستان
آنکه چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنجسال و دو ماه و سیزده روز
بتغلب و تسلط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه شتافت پسر خردش سلیم خان بعد از
هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست هشت سال و دو ماه و هشت روز رنگ آبروی
ریاست می نمود لختی اوقات در جنگ عادل خان برادر کلان و خواص خان پرداخت
او از غلامان شیرخان بود و بابله طرازی و کریزپت و بتصرف کردن اموال مردم اندوختهای
عالم را باد آنی و اسافل دادن در خواطر گروه عوام بولایت خود اشتهار ساخته بود و چون
مخالفت با آقای خود هر چند او باطل باشد میمنت ندارد و ارباب خلاف را کار بجایی
نرسید و زمانی با طبقه نیازیان که ایالت پنجاب داشتند و سرکرده آن مردم هیبت خان
بود زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر در گوهلاک فرو رفتند
و شطری از اوقات بنزاع ککران مشغول بود و چون این طایفه از ملازمان این طبقه متغلبه
نبودند و نیز دم از دولتخواهی این دودمان مقدس میزدند کاری نساخت و دستی بر ایشان
نیافت و بنای قلعه رهتاس که اساس آن شیرخان نهاده بود باتمام رساند و در میان جبال
سوالک فال بد بخود زده مامنی و پناهی بخود انگاشته قلعه مانکوت بنیاد نهاد و زمانی
دراز از اوباش افاغنه و بدمعاشی خود متوهم شده در قلعه گوالیار بسر می برد اگرچه با رعیت
سلوک بهنجار میکرد اما سپاهی را بغایت آزرده میداشت و بتاریخ بیست و دوم ذیقعده نهصد
و شصت بسبب سمت قرحه که در یکی از اعضای سفلی از انصباب ماده حادثه ردیه بود رخت هستی
بربست بوصیت او فیروزخان نامی پسر او که خورد سال بود جانشین شد و بعد از چند روز
مبارزخان که خالوی این فیروزخان بود این بیگناه را بزاویه عدم فرستاده خود دم حکومت زد و

و نام خود محمد عادل او پسر نظام خان که برادر خرد شیرخان مذکورست بود و از غرایب آنکه
این نظام را یک پسر و سه دختر بود و پسر بحکومت رسید و شوهران آن سه دختر بپایهٔ ایالت
رسیده اعتلا یافتند یکی سلیم خان مذکور بود و دیگری سکندر سور و دیگر ابراهیم سور که احوال
این دو بر سبیل اجمال مذکور خواهد شد و هیمو که از بدگوئی و بداندیشی و سعایت در مزاج روسای
جهان که متفحص احوال جهانیان میباشند خوش می آید بمرتبه که آن خوش آمدن عیوب
بدنهادی و شرارت ذاتی را از نظر وی بین شان میپوشید از پایهٔ ادنی بمدارج علیا رسیده بود
وکالت این ستم پیشه را که پیوسته بلهو و لعب و بمتمتعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان
غافل بود پیش گرفت و شورشی در جهان پدید آمد و سخن باینجا گذاشته مجملی از احوال
هیموی مذکور بیان را شاداب کردن مناسب می نماید ای خوبانی بدایع قدرت الهی نظر سنجی
دور اندازد و عبرتی از احوال هیمو بگیرد او بظاهر حسب و نسبتی نه از صورت بهره ور و نه از
سیرت نصیبه‌ها تا که ایزد بیچون او را بجهت کمالی معنوی که از دیده وری بالغ نظران روزگار
پوشیده بود بپایهٔ بلند یا بواسطه سزا دادن بدکاران روزگار بدکارتری را گماشت باری این
بد قیافه کوتاه قد دراز اندیشه در ریواری که از قصبات میوات است در زمرهٔ بقالان فرومایه
منسلک بود و از روی نسب در جماعهٔ دهوسر که فروترین طایفهٔ بقالان هندوستان اند
انتظام داشت در پس کوچهای شهرها بی نمکی نمک شور فروختی تا آنکه بلطایف الحیل خود را
در سلک بقالان سرکار سلیم خان که اندکی از احوال او گزارش یافت در آورد و بیکی از مهمات
کرپرت رفته بسلیم خان خود را ببدگوئی و بکاروانی روشناس گردانیده و داخل [illegible] گشت
پیوسته مردم را در بلا انداختی بظاهر وا نمودی که بصاحب خود دولتخواهی میکنم و بهانهٔ [illegible] برای
خود بازار اخذ و جبر گرم میداشت و خانهٔ خود را از مال مظالم معمور می آراست حاشا حشت

برای آقای خود اسباب مال سرانجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود میزد و اینجا بندگان

دینی را بسیار خطا می افتد چه آن گروه فراوان مشغله چون جویای احوال مردم اند بدذاتان

سخن چین را چه برای دانستن احوال مخفیه مردم و چه برای سزای بدکاران دیگر در پیش خود

جای میدهند اگرچه عهدی در باطن خود می کنند که بوسیله نمامان اینها مقصد غرض ایشان با

مردم نیک اندیش و دولتخواه نشود اما این طایفه ظاهرآرای خراب باطن راه دریافته بیانی

فائده خود بچرب زبانی مقصد دولتخواهان می نمایند و این طبقه علیه احیانا بواسطه افزونی

مشاغل از آن عهد غافل شده بگفت وگوی این بدنهادان به دولتخواهان بدگمان شده در

انهدام اساس دولت خود میکوشند و بالجمله این بدنهاد با اندک فرصتی از کمال خباثت نفاق در

خاطر سلیم خان جای گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مالی دخل پیدا کرد و چون پیمانه عمر سلیم خان

پر شد و نوبت ریاست تبه کاران هندوستان بمبارز خان مذکور که پسر عم سلیم خان بود قرار

گرفت این مرد را بیخبر از کار جهان یافته جمیع کارخانه حکومت در پیش خود گرفته بابت نظم و نسق

و از مبارز خان که در افواه و السنه بعدلی اشتهار دارد جز نامی نماند لقب عدلی داد و ستد

از پیش خود گرفت و از دوربینی‌ها که داشت خزاین شیرخان و سلیم خان و فیلخانه اینها را بدست

آورده و پراگنده ساختن اندوخته‌های آنها دست دراز کرد زربندهای پست فطرت عالی نام بفهم

او را پرستش نموده در رواج کار او سعی میکردند روزی چند بخطاب نسبت رائی سر نخوت برافراخت

و لختی اسم راجگی بر خود بسته بهمنامی راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از پستی منزلی و کوته حوصلگی

نام بزرگان بر خود بست و از دوراندیشی نام سلطنت بر عدلی ابقا نموده با افغانان محاربات

عظیم کرد و از جرات و جسارتی که داشت فیروزجنگ آمد و کارنامه‌های شگرف در مراسم سپهگری او

بظهور رسید و بشجاعت و کارسرکردانی زبان زد مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجائی

لشیه که روی جرأت و جلادت بجانب موکب عالی حضرت شاهنشاهی آورده و چون ذات
مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بدنهادانست عیار این قلب گرفته آمد و با نوار عدل جهان
افروز ظلمت وجود او فرونشست چنانچه بجای خود گزارش خواهد یافت و چون از نیرنگی
از احوال خسران مآل هیمو گفته آمد اکنون بشرح تتمه احوال هند می پردازد که چون مهمات خلق
بمبارزخان مذکور قرار یافت کار هندوستان از انچه بود بیشتر مختل شد الحق این پدر و پسر
در انتظام اسباب روزگار سابقه موافق داشتند حیف که در حرام نمکی و کافرنعمتی زندگانی
خود را بدرود کردند اگر این دو کس از ملازمان عتبه علیه اقبال حضرت شاهنشاهی بوده خدمت
بارگاه معلی به پدر مفوض میشد و اهتمام سرحدها به پسر او نامزد بود به این مشمول مراحم خسروانی
گشته بوسیله خدمات شایسته زندگانی که بزرگان دانش آن از حیات شمارند یافتندی آنچنان
کارکنان را اینچنین کارفرما بایستی و ریاست عامه که بچنین حرام نمکی بدست آید دانایان
کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار می نمایند
و بالجمله چون سلیم خان بعدم خانه شتافت مبارزخان آنچنان ظهور کرد که کس یکی از احمد خان
سور برنه سلیم خان که ریاست پنجاب باهتمام او بود مدعی فرمانروائی شد و خویشتن را سکندر
نام نهاد و محمد خان که قرابت قریب بشیرخان داشت و حاکم بنگاله بود سر بریاست عامه
برافراخت و ابراهیم خان سور او هم بنسبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد
و شجاعت خان که بسجاولخان در السنه عوام اشتهار داشت در مالوه سر خودسری بلند کرد
و اوباش افاغنه باهم افتاده در شورش و آشوب گشادند سکندر با لشکر پنجاب و سایر
اوباشان فراهم آمده قصد دار الخلافه آگره کرد و مبارزخان و ابراهیم نیز بهمین اراده
برآمدند آخر بروباه بازی هیمو مبارزخان بشرق رویه شتافت و نزدیک آگره میان سکندر

وابراهیم جنگ در پیوست ابراهیم شکست یافته بگوشه بدر رفت و پدر او غازی خان سور که بر
ولایت بیانه تسلط داشت بقلعه رفته متحصن شد و کار سکندر بصورت بلند شد و از سرهند
تا دریای گنگ بتصرف او در آمد لشکر فراوان فراهم آورده میخواست که بشرق رویه رفته و مدعیان
حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید درین هنگام طنطنه توجه رایات جهانگشای حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد تاتارخان و حبیب خان جمعی کثیر را
بجراست پنجاب تعین نمود و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارز خان و سایر مخالفان خود
پیش گرفت با مبارز خان و هیمو در صدد جنگ گشته بعد از چندین سرگذشت محاربه عظیم روی نمود
و قضا را محمد خان درگذشت و خزاین شیر خان و سلیم خان بدست هیمو افتاد او در متمتعات
جسمانی و مستلذات نفسانی فرو رفت و کارش از روی ظاهر بالا گرفت و درمیان او را با ابراهیم
مذکور و سایر مخالفان محاربات روی داد و همه جا غالب آمد با وجود آنکه سواری اسپ نمیدانست
و همواره او را بر صندوق فیل بار کرده می بردند بوسیله جرات و جسارتی که داشت زرهای مفت
بدست افتاده را صرف میکرد و کارهای شگرف که در اندیشه اهل روزگار نگذرد از پیش میبرد
چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت او بجانب بهار و بنگاله روان شد خضر خان ولد
محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست و خود را سلطان جلال الدین ملقب ساخته بمعنی
در انتظام بنگاله همت گماشت و مبارز خان و هیمو قصد بنگاله داشته شطری از اوقات بدفع مخالفان
خود باشتغال نمودند تفاصیل این سوانح که گرای گفتن نکنند در نهانخانه اجمال گذاشته بمقصود اصلی میرود

یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر هندوستان و فتح آن بمیامن دولت روزافزون شاهنشاهی

بر منتظران بدایع آثار و مستمعان جلایل اخبار پوشیده نماند که چون حقیقت مرج و مرج

هندوستان و شور و شغب آن مرکز امن و امان که اندکی بر عز و ایما گزارش یافت مکرر ز مسامع
حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید یورش هندوستان که در مکامن ضمیر پیش بین تصمیم یافته
بود پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مخدرات تتق عصمت را در دار الملک کابل بحمایت ایزدی
سپرده و شاه ولی بکاولی بیگی را اتکه میرزا محمد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند و خدمات
حضرات و مهمات صوبهٔ کابل برای رزین منعم خان تفویض نموده در اواسط ذیحجه نهصد و شصت
و یک در ساعت مختار و زمان منتظر که حرکات افلاک بآن افتخار نمایند و نظرات کواکب بدان
مباهات کنند عنان عزیمت والا صوب صواب ممالک هندوستان معطوف فرمودند
وآن نور پرور ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را که عمر عنصری آنحضرت دران هنگام
سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطهٔ احصا
افزون مقدمهٔ جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته بادپای اقبال را بجولان در آوردند
و در روز توجه عالی بدیوان لسان الغیب تبرک و تفاول جستند چون امری عظیم از پردهٔ غیب
و جلباب خفا جاوه ظهور مینماید منادیان بشارت از انفس و آفاق بهزار زبان بلند آوازه
میکردند از انجمله این شاه بیت قدسی عبارت بر صفحهٔ اولی که سرنوشت پیشانی دولت توانند شد عنوان منشور فتح
شعر دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او + زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود
اگرچه خردمندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را بر دولت و نصرت حضرت
جهانبانی بشارتی شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند اما دوربینان بارگاه
دانش مخوای این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مژدهٔ سلطنت عظمی حضرت شاهنشاهی
دریافته بر در انتظار طیران علو این طایر قدسی اقامت فرمودند و حضرت جهانبانی اعتصام
بعروة الوثقای عنایت الهی و استمساک بحبل المتین بشارت آسمانی نموده با اندکی از مردم

که بسه هزار کشند بمعاضدت بسیاری از جنود غیبی که بشمار محاسبان عقول نگنجد نهضت[۵۱] فرمودند

بیرامخان بجهت استحکام بعضی از مهمات پادشاهی و سامان یراق خود رخصت یافته

بدار الاقبال کابل ماند و حضرت جهانبانی از جلال آباد بآئین عیش و عشرت بجاله سوار شده

از آب گذشتند و سلخ محرم سال نهصد و شصت و دو عرصه بکرام مضرب خیام اقبال شد سکندر خان

اوزبک خدمات پسندیده کرده بود مورد جلایل عنایات گشت و در آن روز بمنصب خانی

امتیاز یافت و پنجم صفر این سال دریای سند که به نیلاب مشهور است مستقر رایات نصرت شد

و سه روز درین منزل خاطر کشا مقام بود و درین مقام عشرت آرای بیرامخان از کابل آمده

سعادت بساط بوس دریافت[۵۲] و در همان روز مبشران اقبال نوید دولت آوردند تاتارخان

کاسی که با لشکری گران بحراست قلعه رهتاس متعین بود با وجود استعداد قلعه داری

و استحکام قلعه بمجرد شنیدن طنطنه ارتفاع رایات نصرت بجد و دست پای ثبات از جای

داده فرار اختیار کرده است و آنحضرت نظر به نیکو خدمتی های قدیم و جدید سلطان آدم گکهر

منشور عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند از آنجا که طالع بلند نداشت

عذر زمیندارانه آورده عرض داشت[۵۳] که با سکندر عهدی شده است و پسر مرا لشکری نام

همراه خود برده اگر من دولت زمین بوس دریابم نقض کرده باشم و هم پسر مرا بیم هلاکت

اولیای دولت بموقف عرض رسانیدند که مناسب آن می نماید که لشکر فیروزی اثر

را حکم شود که اول فکر او کرده پیشتر نهضت فرمایند که خود سری چنین را در میان گذاشته

پیش رفتن از دوراندیشی دور است آنحضرت که معدن مروت و فتوت بودند فرمودند که از

قدیم باز سلسله جنبان عقیدت و اطاعت بوده است[۵۴] و مجدداً خدمتی شایسته چنانچه

سابقاً گذارش یافت بظهور آورده درینوقت تنبیه او را لایق دولت روز افزون نمیدانیم

خصوصاً که در ملایمت و معذرت میزنند و چون موکب عالی بسعادت تمام دریای سند را عبور نمود

افغانان که در حدود رهتاس جمع شده بودند پریشان شده هر کدام خود را بناحیتی کشید و

موکب عالی بقاید اقبال متوجه پیش شد هر روز جاهای دلکشا و سبزه‌های نشاط‌بخش به پیش می‌آمد

و بلاد و قریات در ظل عدالت درآمده لذت آرامش و مسرت آسایش دریافت چون سخن

باینجا رسید بیشتر از سوانح اسامی بعضی همراهان رکاب نصرت اعتصام که بقرب منزلت و علو

اتصاف داشتند نوشته میشود + بیرم خان + شاه ابوالمعالی + خواجه خضر خان + تردی بیگ +

سکندر خان + خضر خان هزاره + عبدالله خان اوزبک + میرزا عبدالله + مصاحب بیگ +

علی قلیخان شیبانی + محمد قلیخان برلاس + خواجه خظم + علی قلیخان اندرابی + حیدر محمد اخته بیگی +

بابوس بیگ + اسمعیل بیگ دولدی + میرزا نجات محمد خان جلایر +

سلطان حسین خان + قندوق سلطان + محمد امین دیوانه + شاه قلی نارنجی + تولک خان +

کاکر علیخان + باقی بیگ یاتیش بیگی + لعل خان + بدخشی بیگ + محمد اخته بیگی + خواجه بادشاه

کیچک خواجه + خواجه عبدالباری + خواجه عبدالله میر معین + میر غنی + شاه فخرالدین + میر حسن واعظ +

خواجه حسین مروی + میر عبدالحی + میر عبدالله قانونی + خنجر بیگ + عارف بیگ + خواجه عبدالصمد

میر سید علی + ملا عبدالقادر + ملا الیاس اردبیلی + شیخ ابوالقاسم جرجانی + مولانا عبدالباقی +

افضل خان + میر بخشی + خواجه عبدالمجید دیوان + اشرف خان + میر منشی + قاسم مخلص +

خواجه عطاء الله دیوان بیوتات + خواجه ابوالقاسم + شهاب الدین احمد خان + معین خان فرنخودی

خواجه امین الدین محمود + ملک مختار + و چون موکب جهان آرای بحدود قصبه سعادت پیوند کلانور

رسید شهاب الدین احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند که روس منابر

و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند و موطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد

نشو و نجات جاودانی کرامت نمایند و بیرامخان و تردی بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان
هزاره و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر نصیب خان پنج بهیه که در قصبه هریانه اقامت داشت
رخصت فرمودند و خود بتائید اقبال متوجه لاهور شدند و اعیان آن دیار بشرف استقبال
استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند و وضیع و شریف فراخور رتبه و
حالت بمراحم پادشاهی شرف اختصاص یافتند دوم ربیع الثانی این سال بلده فاخره لاهور
که در معنی سواد اعظم هندوستانست بقدوم اقدس پادشاهی فروغ آسمانی یافت و طبقات
انام و اصناف خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود که عمری بر شاهراه امید
انتظار آن داشتند رسیدند و در اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانی جمعی انبوه از افغانان را
متفق ساخته در دیپالپور اندیشهای تباه فاسد بخود راه داده حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی
و علی قلی خان شیبانی و قلیخان اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکهای کار طلب را بدفع او
فرستادند لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکه محاربه گرم ساخت و از طرفین بهادران جان نثار
لوازم سعی و تقدیم رسانیدند و کار بر سیدزاده ابوالمعالی که بدمستی دنیا و غرور حسن استعداد داشت
تنگ شده بود که علی قلیخان و یکهای صف شکن تکیه بر اقبال روزافزون نموده در دلاوری
و جانفشانی کارنامها بتقدیم رسانیدند و گروه متغلبه را شکست دادند و بسیاری از مجمع ادبار نجات
نیستی برابر ساختند و اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده کامیاب آفرین شدند
سامان سخن آن میخواهد که مقصود درینجا گذاشته مجملی از احوال نصرت قرین عساکر اقبال
که باتالیقی بیرامخان تعیین یافته بود نوشته قلم وقایع نگار گردد بر متفحصان سوانح تقدیر مخفی نماند
که چون بیرامخان نزدیک پرگنه هریانه رسید نصیب خان افغان اندک جنگی در خور حوصله خود
کرده فرار اختیار نموده غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد و عیال آنها

بیرام خان این معنی را مناسب دولت خیال نکرده بر شگفت بالیستی پای ثبات و مردانگی را محکم
ساخته در حراست سهرند اهتمام مینمود و ما را خبر میکرد و بعد از گفت و گوی بسیار امرای
عظام عصام بفتراک اقبال بدپیوند پادشاهی نموده از جلندر پیشتر روان شدند چون بحسب
ماچیواره اتفاق نزول افتاد تردی محمد خان و اکثر مردم مصلاح در گذشتن آب ستلج میدیدند
چون موسم باران نزدیک رسیده لایق دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف نمائیم
چون شدت باران سپری شود و هوا رو باعتدال نهد از آب بگذریم بیرامخان و جمعی از
دوربینان عرصهٔ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسندیده از انتخاب گفتند آخر بسعی
ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوری و ولی بیگ و حیدر قلی بیگ شاملو بیرامخان از آب
عبور نمود و تردی بیگ خان و سایر امرا ناگزیر از آب گذشتند و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد
غول بشجاعت و اخلاص بیرامخان اساس یافت و سرداری برانغار بخضر خان هزاره مقرر شد
و بزرگی جوانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت و سکندر خان با جمعی از تیر دستان جان نثار
بهراولی معین شد از انجا که نیت شهریار جهان بر آئین عدالت و سایر مرضیات الهی
مقصور بود کار منتسبان درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت فزونی گرفت افغانان کمی لشکر
منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکری فراوان از راه مسارعت رسیده آمدند
و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند و جنگ عظیم قایم شد دانش پیشهای
دوربین لشکر فتح نزدیک بجری جای جنگ را بخود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند
و همه بهمتهای کارگشا درین نبرد مردآزمائی کارپردازیها کردند تا آنکه شب در آمد بهادران
رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند و اتفاقات حسنه که مقدمهٔ فتح شد این بود که دران
نواحی دهی واقع بود بغایت بزرگ از مشعل تائید ایزدی آتش دران ده که خانهایش از خس خاشاک

بود افتاد و دو معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد و تحقیق پیوسته که این تائید
الهی بوسیله سعی اهل خلاف شد و هرگاه لمعهٔ اقبال درخشد آنچه اصحاب نزاع بهبود خود
دانسته بعمل آورند سرمایهٔ زیان آن گروه گردد القصه ازین روشنائی که طلیعه نصرت بود
دلاوران نصرت پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته بخدنگهای دلدوز جانستان
بودند و مخالفان از حال عساکر فیروزمند غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند تا آنکه
قریب سه پاس از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار
کردند فتح عظیم روی نمود فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد نفایس غنایم
با عرایض اخلاص روانه درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند و بفتح و نصرت در شهر رفته
طرح اقامت انداختند و علی قلی شیبانی که از عقب آمده ملحق شده بود پیشتر با جمعی فرستادند
و از عجایب آنکه چون خبر رسیدن تاتارخان با لشکر گران و استعداد تمام بحدود ماچیواره بمسامع
جلال رسید با جمعی از مستعدان خطاب فرمودند که مسافت بسیارست تا رسیدن ما دران لشکر
هرچه اراده ازلی رفته باشد بظهور می آید پس همان بهتر که پناه بعتبهٔ کبریا بریم و بدریوزهٔ فتح و
نصرت از عطاخانهٔ الهی امداد فرمائیم درهمان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیشتران
موکب عالی مسئلت فرمودند چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید و غنایم فراوان
بدرگاه آوردند چون احصار رفت روز دعا همان روز فتح بود سجدات شکر فتاح غیبی بجای
آورده دست داد و دهش بر جهانیان کشادند چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار
سوار با استعداد تمام متوجه موکب عالی گشت بیرام خان از فور عقل و شجاعت در سرهند پای ثبات
ورزیده لوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانید و عرایض متوالی بدرگاه والا
ارسال داشته استدعای توجه نمود چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانهٔ آفاق

بعارضهٔ قولنج آزرده بود بجای خود چمن آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح
و اقبال در رکاب دولت او دست اعتین فرمودند هنوز موکب اقبال این خدیو جهان بحوالی
لاهور در نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال
هم از جهت صعوبت جدائی و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند
و برای صواب اندیش که انتظام بخش زمان و زمین بود مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور
و پابوس بیگ فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه دار این صوبه باشند
شب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصهٔ سهرند بموکب بادشاهی نور پذیر شد و امرای افغانان پیشتر
بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند پانزده روز امرای شجاعت آئین در مقابلهٔ چنین
لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع رایات جهانتاب شده در باغی شهر نوبت سرا پردهٔ
اقبال زدند و آداب نبرد بر وجهیکه سرفراز باشد قرار داده عساکر منصور را چهار قسم فرمودند یکی
بنام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت و دیگر باسم والای حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر
و دیگری را بشاه ابو المعالی و دیگری را به بیرام خان معین ساختند و هر کدام از صفوف لشکر
اقبال پیوند کمر اجتهاد بمیان جان بسته مساعی جمیله بجای می آوردند و بهادران جان نثار
جانفشانیها مینمودند و همواره از طرفین مردان نبرد آزمای بجام تیغ شربت اسپسین میکشیدند و از جانبین
از راه مردی مردمی معمول شده بود که فدائیان جانسپار را باحترام و تعظیم مردم ایشان برده میدادند
و کوته بینان اسباب بین کثرت مخالفان و قلت لشکر بادشاهی را دیده باندیشهای ناصواب
خدوک دلهای ساده میشدند و دوربینان مسبب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای
دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات پای خلایق گشتند علی الخصوص ذات
مقدس حضرت جهانبانی که جهان تمکین و اطمینان بودند هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند و جان می بخشیدند

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هر چند حضرت شاهنشاهی بصغر سن آفتاب ظهور داشته پرده آرای می بودند اما ایزد جهان آرا چون میخواهد که حال معنوی این بزرگ زبان خاطر گردد (بی) اختیار امور بدایعه که هر یک شایسته عدل بر علو استعداد و سمو فطرت بعالم ظهور می شتابد از جمله خوارق عادات که دران ایام از حضرت شاهنشاهی که باطن فیض مواطنش مظهر اسرار الهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی ست بظهور آمد آنست که آنحضرت بر بالای بامی از شهر آمده نظر آفاق کشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا میفرمودند لشکری با آن عظمت که شکست آن در اندیشه کسی نگذرد فرمودند که در چند مدت این را مردم تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان بساط عزت که بدوربینی و پیش بینی امتیاز داشتند و بارها ازان نور پرور الهی خوارق عادات و بدایع کرامات مشاهده کرده بودند ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدی کشادند آری امثال این امور بر عادت پرستان عالم صورت بعید می نماید اما حق پرستان معنی بین که سواد پیشانی روزگار روشن دانند آمیغی و صد مثل این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند و درین ایام خواجه عنبر ناظر که از خدمتگاران قدیم بود از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود و حضرت جهانبانی آن دولتمند را در خدمت آن نور پرور ایزدی سپردند پیوسته در ملازمت بوده احوال و اطوار هندوستان بموقف عرض میرسانید و اهل هند را پیش آن یگانه روزگار آرایش میداد چون طالع اهل هند درجه قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش می آمد و اول بار که آنحضرت را بشکار چیته میل شد و چیته شکاری در نظر اقدس در آمد درینجا بود که دلی بیگ پدر خان جهان چیته که در جنگ ماچیواره از افغانان بدست آورده بود و فتح باز نام داشت پیشکش آن شیر شکار صیدگاه اقبال کرد و دوربینان کاردان که نزدیک بساط عزت

بود ازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات بی اندازه پی بردند و نگاهبان آن جبهه ثنوغنو نام شخصی بود
که از میمنت قدم و فرط اخلاص بخطاب فتح خان نامور شد و امروز که این شگرف نامه بخامه اخلاص عمامه
ذره هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد فتح خان در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان قراولان خاص
سعادت امتیاز دارد و آنحضرت که همیشه خود را در ملابس ظاهر داشته از غیر میپوشیدند و جمال
شوکت را در نقابهای گوناگون مختفی میساختند از توجه این جانور بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود
گردانیدند اما لوامع خورشیدی و شمایم مشکی را در حجاب نتوان داشت آنروز که بحجت بهیرا بدانش آموزی
و دولتمندی می کشید و بسعادت ملازمت برده روشناس کمالات این برگزیده الهی میساخت
چه سجدهای شکر بجا آوردم و ازین دولت ملازمت چه کامیابها داشتم تا بمراتب صوری و معنوی
سربلند گشتم و خلوتسرای قدس دل را از خواهش فضول پاک ساختم اکنون که نوبت شکرگزاری
رسید و میخواهم که فهمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم و هم چراغ بینش در
راه تاریکان نهاده آید بی تکلف ازین که در خدمتم و معامله داد و ستد در میانست آزرده ام
کاشکی آشنای صوری نبودمی و در سلک ملازمان منسلک نگشتمی تا هر چه گفتمی و نوشتمی ظاهربینان
کورباطن نکیسه را از کرده خوشامدگویان نپنداشتندی و از محرومی صوری ظاهر من جسمانیان
پی بمقصود برده کامروا گشتندی سبحان الله سپاس نامهای باستانی که درباب ارباب تجرد
که عشر عشیر کمالات این خدیو زمان ندارند بلکه بسا مردم باشند که جز ظاهر آراسته چیزی نداشته باشند
رقم پذیرفته است جهانیان معامله نافهم بواسطه آنکه در میان داد و ستدی نیست مدح نامهای
مذکور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق می فهمند و امروز که حال پیشوائی اهل ظاهر و باطن بقلم
میرود من پی برده مزاج زمانه را بار نافهمیدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید اما چون نظر من اول
بران افتاد که اندکی از بسیار از شکر لازم بجا آرم ازین بار مردم آزار آزرده خاطر نیستم چرا باشم

وحال آنکه به نیت درست خود کامرا شده مشعله دار تسخیر گرم روان گشته ام و جمعی کثیر پذیرای حق شده شاهراه صدق پیش گرفته اند اکنون ازین ماجرا که آخر شدنی نیست باز آمده بسر سخن که بودیم سیوم محملا قریب چهل روز حضرت جهانبانی کارفرمای محاربه را چنانچه آئین اقبال باشد بتقدیم میرسانیدند و لوازم اهتمام بجای آورده بآرایش معرکه نبرد دلهای مخلصان را اعتصاد می بخشیدند تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور که نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود خواجه معظم و آنکه خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند و از آن طرف کالاپهار برادر اسکندر برآمده محاربه بجای آورد هرچند دران روز مقرر نبود که جنگ بزرگ سرانجام یابد اما چون امری از پرده تقدیر بظهور آمدنی بود رفته رفته نایره نبرد در اشتعال افزود و آتش بیکبار بلندی گرفت افواج نصرت قرین از اطراف درآمده بعد از شرایط حزم مردانه ایستادند و نقش مصاف دلخواه نشست شعر

چو کوه آهنین از جای جنبید + زمین گفتی ز سر تا پای جنبید + دو لشکر روبرو خنجر کشیدند + جناح و قلب را صف برکشیدند + تراک تیر و چاکاچاک شمشیر + درید مغز پیل و زهره شیر

و بمیمن اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی فتحی عظیم روی داد و اولجای فراوان بدست اولیای دولت درآمد و جمعی کثیر از مخالفان مدبر بعالم نیستی شتافتند سکندر با جمعی خود را بدامنه کوه پنجاب کشید یکی از دلاوران خواجه مسافری خود را در اثنای راه بسکندر رسانید سکندر چون دید که شخصی بقصد او دارد برگشت هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکه جان بیرون برد آری کار بدمستان دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد و حضرت جهانبانی در عین کامیابی دنیا که باده مرد افگن مست هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی بودند و با طبقات زمانه از کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد فرمانبرداری سلطان خرد کار بر مراد میسازد اول نیت درست

بهم میرسد ثانیاً کوشش در کار قرین حال وی می شود ثالثاً با وجود ظهور کارهای شایسته نسبت آنرا
بخود روا نمیدارد و کارگر را جز دادار دادگر نمیشناسد و خلاصه مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی
ارباب صورت و احراز مراتب سپاسداری بر شکر معنوی اکتفا نفرموده سپاس ظاهری برداشته
سجدات نیاز ایزدی بجای آوردند اگرچه درین مراتب گذشته که فتح هندوستان شد فتح حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی کارنامه بود چنانچه سابقا سمت گزارش یافت اما هوشمند لبیب داند
که مثل این نادره کار نبود فی الواقع از نیکونه فتح که باندک کسی با چنین غنیمی بخششی بود والا از
درگاه کبریایی الهی که جهان در زمان باستانی کمتر نشان داده اند مقارن این فتح باد و باران
از اندازه بیرون شد ازینجهت که باعث هلاکت گروهی انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود
از مقدمات اقبال و لیای دولت توان دریافت و از آیات ادبار ارباب خلاف توان دانست
اما ازان جهت که تعاقب این فراریها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خودرا از مهلکه نجات
توانستند داد از قسم اهمال و امهال آن گروه بخت برگشته توان شمرد و چون بتائید ایزدی
اینچنین موهبتی کبری بظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان جانسپار
و خدمت هر کدام از فدائیان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزه
خدمت فروشان سخن در میان آوردند که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هر کدام
مبلغ دریافت خودرا بموقف عرض مقدس رساند شاه ابوالمعالی که سرمست باده غفلت بود
از بیفکری اراده آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود بیرمخان که در آمدن هندوستان را
سعی خود میدانست و تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت نامی جهان آرای حضرت
جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد و حد افتخار این آرزو
داشت که فتحنامه باسم او طراز اعتبار یابد و دوربینان کارآگاه معنی که فتح را از میمنت اقبال

حضرت شاهنشاهی نور پرور الهی میداشتند گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشای
سخنهای سکندر و معامله نهان انصاف گزین این فتح بزرگ را که در روز نوبت منسوب بآن
این نور حدقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور بخشید نیز از سخن سرائی این مردم حیرت افزا بودند تا آنکه حضرت
جهانبانی از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی
حضرت شاهنشاهی معنون فرموده [۵۱] مسرت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند و از
وقایع عجیبه که دران ایام سعادت فرجام سانح شد گرفتن خواجه معظم است و مجملی ازین سرگذشت
آنکه نوشته چند بخط خواجه برآمد که از کوته اندیشی و تباه خردی بسکندر سخنان نالایق نوشته اظهار
دولتخواهی او کرده بود آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند چون روی
انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهی پادشاهی اندیشیده بودم و بقصد آنچنان
کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید تا من التفات بیشتر مبذول داشته [۵۲] مرا بسر راه خدمت
شایسته گردانند حضرت او را مقید فرموده بمیر قالی سپردند و بعد از سامان و سرانجام مهمات سهرند
از راه سامانه بدار الخلافه دهلی متوجه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی
را با جمعی از ملازمان درگاه مثل محمد قلی خان برلاس و اسماعیل بیگ دولدی و میر حاجب بیگ
و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر بلاهور تعیین فرمودند که اگر سکندر از کوهستان برآمده در پتان
ولایت دست انداز کند تدارک آن بوجه لایق نموده [۵۳] آید و سرانجام مهمات صوبه پنجاب
بمشار الیه تفویض یافت و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که
روزی چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند [۵۴] درین اثنا عرضه داشت سکندر خان اوزبک
رسید که بتوفیق سبحانی بدار السلطنه دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند
مصلحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان سربلند گردد

باستماع این نوید از سامانهٔ نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم گذه
که بر سمت دار الملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه
در آن شهر مستقر اورنگ خلافت[91] شدند و درین روز دار آشنائی را حضرت شاهنشاهی نور پرورد
اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نیله گاوی را بشمشیر زده شکار فرمودند چنانچه حیرت فزای اهل شکار
شد و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند و حضرت
جهانبانی که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده
بتوجهات روحانی استفتاح می نمودند امروز کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن
نیله گاو پاره[92] را خشک کرده نگاه دارند که چون بعد از رمضان بحیوانی میل فرمائیم اول از این گوشت
تناول خواهیم فرمود و سجده های شکر بجای آوردند و جمیع ملازمان عتبهٔ خلافت بمناصب عالی
و جاگیرهای لایق شرف افتخار یافتند سرکار حصار و آن نواحی بجاگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی
مقرر شد و تماشاگیران کارآگاه این انحصار حوادث روزگار وابسته بحمد الله دولت روز افزون
آنحضرت فال گرفتند بیرامخان[93] را سرکار سهرند و دیگر پرگنهای متفرقه عنایت شد تردی بیگخان
را بمیوات فرستادند و سکندر خان را باگره و علی قلی خان را بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را
بجانب بیانه که نزدیک بدار الخلافه اگره است تعین فرمودند بیامن قدوم بادشاهی و برکات
انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت و طبقات
عالمیان و طوایف خلایق کامیاب اقبال گشتند و آنحضرت[94] در قلعه دهلی بوده پیوسته بمرضیات
الهی بسر میبردند و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش آب میدادند و همواره فرمانبرداری خالق
و کامروائی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته سرآرای خلافت بودند و از سوانحی که در آن ایام
موجب مزید سرور باطن اقدس شد آمدن شاه ولی آتکه بود از دار الاقبال کابل که خبر سلامتی

مخدرات تتق عصمت آورد و خصوصیات احوال بعرض اقدس معروض داشت و مژده
مسرت بخش رسانید که از صدر مطهر ماه جوجاک بیگم ایزد هستی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده
آنحضرت ازین بشارت دلکشا و نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آوردند و جشن شادمانی
ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند
و شاه ولی را بمژدگانی این عطیهٔ عظمی خطاب سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ
کابل ساختند و بمناشیر توجه و التفات سعادت اختصاص دادند و از وقایعی که دران ایام
روی داد آمدن رستم خان بود که در سلک امرای معتبر افغانان انتظام داشت و مجملی ازین قضیه
آنست که چون آنکه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند روز خرداد ششم
شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان وارد و گروهی حصار نزول سعادت نمودند
رستم خان و تاتار خان و احمد خان و پسر محمد زنگی و یحیی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان
قیام خانی با جمعی از افغانان از حصار برآمده عرصهٔ پیکار را آراستند و با وجود آنکه افغانان
قریب دو هزار کس بودند و با اولیای دولت قریب چهارصد کس جنگ عظیم در پیوست و
بتائید الهی فتح روی داد و تا هفتاد کس از مخالف در میدان بقتل رسید و رستم خان گریخته بقلعه
حصار متحصن گردید و مجاهدان اقبال بیست و سه روز بمحاصرهٔ آن پرداختند چون کار برو دشوار
شد قول طلبیده و رستم خان را با نامبردها قریب هفتصد کس مصحوب میر لطف و خواجه قاسم
مخلص بدرگاه والا فرستادند و او با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس سربلند شد. و بعد از
چندگاه حکم معلی شرف نفاذ یافت که او را جاگیر مناسب تعیین نمایند اما بشرط آنکه فرزندان خود را
بکرام نگاه دارد تا هم مسلک مرحمت مسلوک شده باشد و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته
آن ساده مرد کوته اندیش ازین شرط دولت که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت بود ابا نموده

درمقام گریختن شد چون این معنی بر پیشگاه خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را مقید ساخته
به پیک محمد ایشک آغاسی سپردند و از وقایعی که دران نزدیکی بظهور آمد قضیه قنبر دیوانه است که ماند
از گفتگوی بسیار او آنست که او از آحاد الناس بلکه از مجاهیل اردوی اقبال بود وقتی که رایات
نصرت بعد از فتح سهرند بجانب دهلی نهضت فرمود این قنبر جمعی از اوباش اگرد خود فراهم آورد
دست بتاخت و تاراج دراز کرده پیوسته غنایم بدست آوردی و بمردم دادی و از روی کثرت
پیوسته عرایض نیاز بدرگاه نوشتی و از نواحی سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرف در آورده خود
در سنبل نشست پسر خوانده خود را که عارف الله نام نهاده بود ببداون فرستاد در انجا رای حسین
جلوانی که از اعاظم امرای افغانان بود با جنگ در آن شد و قنبر از انجا خود را بکانت و گوله رسانید
و آن نواحی را نهب و غارت کرده در انجا با رکن خان که از روسای افغانان بود جنگ
بی ترکانه کرده شکست یافت و از انجا ببداون آمد و هر چند که این دیوانه عاقل پیوسته عرایض
فرستادی و اظهار بندگی و نیکو خدمتی کردی اما عقل او با قول و منقبتی نداشت پا از اندازه
گلیم دراز کرده مردم را از منصب خانی و سلطانی دادی و علم و نقاره بخشیدی تهی‌دستی دنیا نداشت
سودای جنون نیز ضمیمه حالت او بود بارها از دیوانگی یا دیوانه ساختگی و ابله طرازی خانه خود را
بتاراج داده بود و همواره از و حرکات نا منتظم که شرکت بمجانین داشته باشد بظهور آمدی چون
مکرر این معنی بمسامع عز و جلال رسید فرمان قضا جریان بعلی قلی خان شیبانی صادر شد که او را
بدرگاه معلی فرستد و اگر سر از طاعت پیچد تنبیه نماید در همین اثنا که دیوانه از رکن خان شکست
یافت ببداون آمده بود علی قلی خان از مهمات میرت فارغ شده بسنبل رفت از فراغ مهمات
آنجا ببداون آمد هر چند علی قلی خان کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت و گفت چنانچه تو
بنده پادشاهی من هم از غاشیه داران این موکب و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام آخر الامر

علی قلی خان بجنگ آمد چون او در آن نزدیکی شکست یافته بود در قلعه بداون تحصین شد و عرضه
بدرگاه معلی فرستاد چون احوال او بعرض مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را
مستمال عنایات پادشاهی ساخته باستانبوس سرفراز سازد پیشتر از آنکه قاسم ببداون آید
و این مژده نجات رساند علی قلی خان او را کشته بود مجملی از آن سرگذشت آنکه چون قنبر
قلعه را مستحکم کرد و محاصره امتداد یافت و کاری نمی‌گشود علی قلی خان محمد یار بیگ ترکمان
و ملا غیاث الدین را پیش او فرستاد او این فرستادها را مقید ساخت ایشان جمعی کثیر را [illegible]
با خود متفق ساخت و بفریب و فسون مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند
علی قلی خان سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع این واقعه بر باطن عدالت مآثر پادشاهی
گران آمده فرمان عتاب آمیز بعلی قلی خان صادر شد که چون اظهار اطاعت میکرد بایست
که بملازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید و بعد از آنکه بدست آمد چرا بی حکم کشت و آنحضرت
مکرر با مقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را ببینیم اگر از سواد پیشانی
نشان حقیقت و درستی خوانده شود او را بنوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم و از سوانح اینسال
بطور آمدن سیاسی میرزا سلیمانست و شرح این بطرز اجمال آنست که چون رایات جهانگشائی
بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان که اندراب و بکمش در جاگیر او بود بحکم عالی
سعادت همراهی یافت و مقیم خان از جانب او برای انتظام جاگیر ماند میرزا سلیمان فرصت
غنیمت دانسته بقصد این محال که جاگیر تردی بیگ خان بود [illegible] و از [illegible] در [illegible]
به نیرنگ [illegible] مقیم خان را [illegible] چون آن صورت نسبت میرزا [illegible]
محاصره اندراب قیام نمود مقیم خان ناگزیر از [illegible] [illegible]
خود را از آن مهلکه برآورده بکابل [illegible] [illegible] که در آن ایام [illegible] محمد [illegible]

آفتابه بیگی بود غازی خان پدر ابراهیم را که به سروری میخواریه و شرح این ماجرای آنست که چون

حیدر محمد خان را به بیانه فرستادند غازی خان که حاکم آن حدود بود تاب مقاومت نیاورده در بیانه

بیانه متحصن شده بود و امانی که از حیدر محمد امر یافت اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد حیدر محمد

امر یافت اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد حیدر محمد چشم به اموال و اسباب او دوخته اقتضای

نمود و بشمشیر بی اعتدالی او را بقتل رسانید چون این خبر بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسیده

مستحسن خاطر عدالت پیوند نیفتاد چون در دست بود تا او را از آمدن بهندوستان باید تا کی

او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواهد بست الحق باسیری شدن او این بار ابا نمایند

که بزبان قضا ترجمان گذشته بود بلاهور آمد و شهاب الدین احمد خان را که میر توزکات بود بجهت

تحقیق این معامله و تشخیص اموال فرستادند خود بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیت

و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف در مهمات الهی می فرمودند

نهضت رایات جهانگشای حضرت شاهنشاهی بصوب پنجاب بجهت امری حضرت جهانبانی اتالیقی

درین اثنا که خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی بداد و دهش و نظام آرای ممالک هندوستان

بود خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن گرفت که از باده ناگوار دنیا بدمستی کرده آزار

خلایق میکند و بر مسالک خلاف حکم بادشاهی سلوک می نماید چون حضرت جهانبانی را باو

توجهی خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای

ناتوان بینان فرود نمی آوردند تا آنکه خبر آمدن اسکندر از کوه دراردوی معلی شیوع یافت

و نیز بیقین پیوست که این سید زاده بدست فرحت خان حاکم لاهور را بی حکم تغیر داده کس

خود را بجای او مقرر ساخته است و در خزینه بادشاهی دست درازی میکند بخاطر اقدس

چه از حکمت پروران بالغ نظر وچه از صنایع پردازان صاحب هنر چه در ... کلی وچه در اشیای
جزوی که سالها سال پیش اوستادان دانا ورزش آن پیشه کرده باشند چون بشرف ملازمت
این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش گم کرده در مقام حیرت
می آید وبخاطرش میگذرد که جانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است باز میگوید که چنین
مهارت عظمی کسی نتواند بود مگر موهبت است خداداد واز بدایع آنکه در مشارب مختلفه ومدارج متنوعه ونیک
مجلس سر میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار می آمد حکما وفضلا وصنعتگران دیگر را ایجاد حیله نما
میکنند که بغیر روش خود زبانی صحبت ازین دریافت بلند این حوصله فراخ در قوت بشری نگنجد
بلکه طاقت ملکی بر نتابد ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان درگاه ...

ذکر تتمه احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی وشرح بعضی از جلایل مخترعات وقوانین آن حضرت

چون انتظام مهمات پنجاب بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت
دلپذیر یافت حضرت جهانبانی پیوسته در دار الملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده
در نظم مهام ملکی اشتغال میفرمودند ودر تعمیر ممالک واستیصال اعدا وتسخیر اقالیم دیگر توجه خاطر
داشتند ومکرر میفرمودند که چند جای پای تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرمائیم
دهلی واگره وجونپور ومندو ولاهور وقنوج وبعضی محال دیگر که صلاح افتد وهر جا لشکری
بسرداری یکی از هوشمندان دوربین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که آن نواحی
محتاج کمک لشکر دیگر نباشد وزیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلی نگاه میداریم میفرمودند
که مندلهای مرصع از طلا ونقره میفرمائیم که بسازند که در بار عام شاهزادهای کامگار ومقربان

در بساط قرب بمزید عنایت سرفراز بند بموجب حکم عالی نشسته شرف امتیاز یابند که غالب
چنان است که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا که بدولتسرای اخلاص نرسیده در بازار سوداگری
در مانده سود و زیان اند بدادن مال تنها صید نشوند و تا در جاه و اعتبار ایشان نیفزاییم تسخیر دلهای
این طبقه صورت نه پذیرد و خاطر فیض مآثر آنحضرت از مبادی احوال تا حال بر اختراع امور بدیعه
و اظهار حقایق منیعه توجه داشتی از آنجمله در آن وقت که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از
کابل به قندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را بجهت تمشیت مهمات در کابل گذاشته بودند
روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و مرغزار میکردند در اثنای راه مولانا روح الله
را که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو می اندازد
که از هر کس که درین راه پیش آید بنامهای ایشان فال گیریم و بنای اساس دولت بران نهیم
مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم اکتفا میتوان کرد فرمودند ملهم غیبی در دل چنین القا
میکند بعد از طی اندک مسافتی مردی در سن کهولت پیدا شد چون از وی پرسیدند که چه نام داری
جواب داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری بر دراز گوشی هیزم بار کرده بطرفی میبرد پیش آمد
چون اسمش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که اگر نام
شخصی دیگر که پیش آید سعادت خواجه باشد از غرایب اتفاقات حسنه خواهد بود و کوکب مراد از افق
سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردی گاوی چند میچرانید در نظر آمد چون پرسید که نام تو
چیست گفت سعادت خواجه ملازمان رکاب سعادت ازان کرامت علیا در تعجب و تحیر افتادند
و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادت فال بمساعدت ازلی بمراتب ارجمند
کامیاب دولت خواهد شد و چون این مژدهٔ غیبی از قوت بفعل آمد و گلشن امید از جویبار معدلت
سرسبز و تازه گشت اساس انتظام مهام دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند و بجمیع

ملازمان عتبهٔ اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را بسه قسم منقسم ساخت اخوان و اقربا و
امرا و وزرا و کافهٔ سپاهیان را اہل دولت گفتند چه پیداست که بی مساعدت این طایفه عروج
بر معارج دولت و اقبال میسر نیست و حکما و علما و صدور و سادات و مشایخ و قضات و شعرا و سایر
فضلا و موالی اشراف و اهالی را اہل سعادت خواندند زیرا که اکرام این سعادتمندان و مصاحبت
با این فرقهٔ شریفه سبب استعداد سعادت ابدیست و ارباب موسیقیات و اصحاب حسن و جمیع اہل نغمه
و ساز را اہل مراد نام نهادند که این مراد جمهور عالمیانست و همچنین قسمت ایام هفته پرداخته بر این
از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند بر این موجب که روز شنبه و پنجشنبه با اہل سعادت تعلق
گرفت و درین دو روز توجه عالی با باطنهان مناظم علم و عبادات متعلق شد و جهت اختصاص این دو روز
با اہل سعادت آنکه شنبه منسوبست بزحل و زحل مربی مشایخ و خاندانهای قدیمست و مشتری که آن
کوکب علما و سایر طبقات اشرافست و روز یکشنبه و سه شنبه با اہل دولت و سرانجام مهام پادشاهی
و انتظام امور جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق بنیر
اعظم دارد که سلطنت و فرمانروائی از پرتو تربیت او مست و سه شنبه تعلق بمریخ دارد و وی مربی
سپاهیست و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند و دران دو روز بعضی از ندمای و خواص و
جمعی دیگر از اہل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دوشنبه
تعلق بقمر دارد و چهارشنبه بعطارد و هر دو را با امور موسیقیات مناسبتی خاص هست و روز جمعه بر طبق نام خویش
جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهی بهره ور میگشتند و از مخترعاتیکه
در روزهای دیوان مخصوص بود یکی آنکه چون سریر خلافت مقر سلطنت میشد و آنحضرت سرآرای
فرماندهی گشته بزم دیوانی می آراستند بآواز نقاره طوایف مردم را آگاهی می بخشیدند و هرگاه از
دیوان برمیخاستند توپچیان بصدای بندوق خلایق را آگاه میگردانیدند در آن روز که گیرا چنان

چند دست خلعت و خوانچیان چند به نزد نزدیک بارگاه می آوردند تا به بخشش و کامروائی

خلق تاخیری نرود و چندکس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در بر افگنده مسلح نزدیک بارگاه

می ایستادند و یکی از جملهٔ مخترعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلا که کنایه است از سهم السلطنت و

وسهم الدوله وسهم المراد ساخته بود که مهر یکی از ارکان دولت و غیر آن تعلق میگرفت مهمات آن

هر کار بحسن اهتمام او سرانجام می پذیرفت مقرر آنکه مادام که صاحب هر یک از آن سهام در تمشیت

امور یکه متعلق آن سهم است بر وجهی کوشش نماید که مستلزم رضای الهی و مستوجب [illegible]

منظور عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه از شراب جاه و دولت مست شده [illegible]

در اعتدال گذارد یا بواسطه غرضی نظر از دولتخواهی پوشیده همت بر جمع مال و تعمیر [illegible]

او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفه حال او کشیده بجزای لایق رسانیده [illegible]

نهایت عیار طلاست مخصوص ترکش اقبال بادشاهی بود تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان زمره
از سلاطین زادگان که ملازم عتبهٔ دولت بودند تیر دهم متعلق بسادات و مشایخ و علما تیر نهم متعلق
بامرای عظام تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و اینچکیان صاحب منصب تیر هفتم بسایر اینچکیان تیر ششم
متعلق بسرخیلان قبایل و تیر پنجم بیکه جوانان بهادر تیر چهارم متعلق ببلدیاران تیر سوم [illegible] بسرگروه
تیر دوم بنام شاگرد پیشگان تیر اول بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم و از مخترعات
آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند آتشی و هوائی
و آبی و خاکی و جهت تمشیت مهمات هر یک ازین چهار سرکار وزیری مقرر فرموده بودند و مهمات
توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات [illegible] و سایر مهمی که از دخان آتش را در آن دخل باشد سرکار آتشی
میگفتند و بوزارت آن سرکار خواجه عمید الملک قرار یافته بود و مهمات [illegible] و باورچیخانه
و مطبخ و سرانجام ضروریات ستر خانه و اشتر خانه را سرکار هوائی می نامیدند و زمام اختیار آن
سرکار بخواجه لطف الله داده بودند و سامان شربتخانه و توشکخانه و جریان انهار و مهماتی که باب
منسوب باشد سرکار آبی میخواندند و بوزارت آن سرکار خواجه حسن تعین یافته بود و مهمات زراعت
و عمارت و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بسرکار خاکی موسوم گردانیده بودند و وزارت
این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیگ منسوب بود و در هر یکی از سرکارهای مذکوره یکی از امرا
را دخل داده بودند مثلاً امیر ناصر قلی بسرکار آتشی بود و همواره جامهٔ سرخ می پوشید سایر
و از جمله اختراعاتی که دران زمان ترتیب یافت یکی آن بود که استادان نجار چهار کشتی بزرگ
در میان آب جون مرتب ساخته در هر یکی ازان کشتیها چهار طاقی مشتمل بر دو طبقه در غایت
خوبی مرتفع گردانیده و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذی
یکدیگر وقوع یافت و در میان هر دو کشتی ازان چهار کشتی طاقی دیگر از حیز قوت بفعل آمد

چنانچه در میان کشتیها حوض مثمن بنمود ار شد و از اختراعات شریفه ترتیب کاشها و آرایش بازار در کشتیها شده بود که حیرت فزای عقل نادره کاران بود و در سال هفصد و سی و نه که حضرت از فیروزآباد دهلی با اکثر امرا و ارکان دولت و تمامی ایلچیان و اعیان در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دارالخلافه آگره گشتند هم چنین بازاری آراسته بر روی آب جون بود و هر کسی هر متاعی که میخواست دران بازار میبافت و برین قیاس باغبانان پادشاهی بموجب فرمان باغی بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت حسن ایوان بود و از جمله بدایع مخترعه آنحضرت قصر روانست و آن قصری بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند و استادان نجار اجزای آنرا بر وجهی بر یکدیگر وصل کرده بودند که هر کرا چشم بران افتادی می پنداشت که تمامی او یکپاره است و حال آنکه هر گاه میخواستند آنرا از هم میکشادند و هر کشوری که میخواستند نقل میکردند و نردبان طبقه اعلی آنرا بنوعی تراشیده بودند که هر گاه قصد میکردند منبسط میشد و هر گاه اراده می نمودند منقبض میگشت و از جمله مخترعات عالیه آن قدسی فطرت تاجی بود در غایت لطافت بر حد اعتدال گویا گلی بود بر تارک حاشیه که بر گرد تاج میگردانند مشتمل بود بر دو فرجه نمایان هر فرجه بصورت رقم هفت و بملاحظه آنکه رقم دو هفت چهارده و هفت ست موافق لفظ عز آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند و آن در بدخشان جنت اختراع یافته بود چون بدارالخلافه آگره نزول فرمودند و بنظر اقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی درآوردند آنحضرت بغایت پسندیدند و از جمله مخترعات شریفه آنحضرت خرگاهی بود که بعدد بروج سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده هر برج مشتمل بر پنجره که انوار کواکب دولت از نقبهای آن تابان بود و خرگاهی مانند فلک الافلاک که محیط فلک ثوابت ست جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بودند چنانچه فلک اطلس از نقوش مبراست این خرگاه نیز از پنجره معرا بود

و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده و آن بساطیست مستدیر مشتمل بر دوایر
افلاک و کرات عناصر دایره اول منسوب بود بفلک اطلس سفید رنگ واقع شده بود و دوم کبود
و سوم بمناسبت زحل سیاه و چهارم که محل برجیس است صندلی و پنجم که متعلق بهرام است لعل
و ششم که خانه نیر اعظم است زرین و هفتم که منزل ناهید است سبز روشن و هشتم که جای عطارد
سوسنی زیرا که مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد
و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته اند و رنگ
سوسنی از دیگر الوان ممتزجه بکحلی نزدیکتر است و دایره نهم که منزل قمر است سفید است و بعد
دایره قمر کره نار و هوا بترتیب مرتب گشته پس کره خاک و آب انتظام گرفته و تقسیم ربع مسکون
باقالیم سبعه وقوع یافته بود خود بنفس نفیس دایره زرین را اختیار میفرمودند و آنجا سریر آرای
خلافت میشدند و هر طایفه از منسوبات کواکب سبعه سیاره را در دایره که بازای آن وضع کرده
شده نشستن حکم میفرمودند مثلا امرای هندی را در دایره زحل و سادات و علما را در دایره
مشتری و مردمی که در دایره می نشستند با نداختن قرعه که در هر جانبش صورت شخصی بروضعی
غیر مکرر مصور بود مامور میگشتند و از دست هر کس هر صورت بر می آمد بهمان صورت در آن دایره
متمکن میگشت مثلا اگر صورت شخصی ایستاده می بر آمد می ایستاد و اگر نشسته می بر آمد می نشست
و اگر مضطجع می بر آمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد و از شرایف اختراعات آن حضرت
پوشیدن لباس هر روز بود بموافق رنگی که منسوب بکوکب آن روز است که مربی اوست چنانچه آنحضرت
در روز یکشنبه خلعت زردی پوشیدند که منسوب بنیر اعظم است و در روز دوشنبه لباس سبز که
منسوب بقمر است و برین قیاس و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر داد خواهی را
با کسی مخاصمت میشد یکنوبت چوب بر طبل میزد و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه بود دو نوبت

آن کار میکرد و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردی و اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدی آثار طبع مخترع این خدیو قدسی نشان بدایع آفرین بسیار است هوشمندان آگاه دل از صحبت دریافت جواهر گرانمایهٔ آنحضرت همین قدر که ذکر شد بسند اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح مقصود درآید

پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمایر حضرت گزین پوشیده نماند که دران نزدیکی که حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب پنجاب رخصت یافتند اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس میگذشت و بر خلاف عادت پسندیدهٔ خویش این معنی را که منافی عالم انتظام است مکروه داشته مذکور مجلس عالی نمیشد در غزلها ذکر آن بشوقت میگذشتند همانا که بر پیشگاه باطن عنایدان نقش آن پرتو انداخته بود از انجمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام گیتی ستانی فردوس مکانی میفرمودند که حضرت فردوس مکانی در محفل انس خود مذکور میفرمودند که فلان ملازم من میگفت که هر گاه خوابستان گورستان غزنین بنظرمی درآید مرا میل مردن میشود و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزارات آنجا مشاهده میکنیم سخن او بیاد می آید که چه خوش میگفت و دریمان نزدیکی که متوجه ملک بقا میشوند بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند که امروز بعد از فراغ عبادات سحری بغیبی دست داده بوده و ملهم غیبی این رباعی بر زبان آورد رباعی

یارب بکمال لطف خاصم گردان
واقف بحقایق خودم گردان
از عقل جفاکار دل افگار شدم
دیوانهٔ خود خوان و ز خود خاصم گردان

و در هنگام خواندن اشک بچشم

حقیقت بین میرسحرت و تغیر تمام در پیشانی نورانی آن حضرت مشاهده میشد و بان نزدیکیها
که دهلی مخیم سرادقات جلال بود آن نزع افزای چشم خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی
شبی بخواب دید که شخصی کاکل مشکین مقدس ایشان را بر میدارد چون بیدار میشوند واقعه را
بما هم انکه و الده ادهم خان در میان می آرند ایشان جمعی از معبران کاروان انطباب به
استفسار تعبیر می نمایند چون از حضرت جهانبانی میپرسند جواب میدهند که بالای امر ایشان
خواهد شد و بعد از آن تا بستگی از شنیدنه ناگزیر خبر او تسلی میدهند و همواره دران ایام خطاب
میفرمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی که جز راه گذشتنی نیست بمشام میرسد و بنیان استانه
عزت میرسید و جان نجاسمان ازین شرح شرحه یکشت از آنجمله در مثانی روایی که آنحضرت
میفرمودند بخط خویش مطلع شیخ آذری را نوشته بودند شعر شنیده ام که برین طارم زر اندود بیت
خطی که عاقبت کار جمله محمود است .. تا قریب انتقال افیون کم میکردند تا آنکه
بجمعی از محرمان درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا چند روز دیگر چنان شود که بدو سه حب رسد
خوراک هفت روز جدا میفرمودند در کاغذی پیچیده به بندهای خاص میدادند و برزبان اقدس
گذشت که افیون خوردن ما همین است و در روزی که اول منزل سفر عالم تقدس بود
چهار باقی مانده بود که طلب اشتغال بگلاب میل فرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول نهصد و شصت
شاه بداغ و علم شاه و بیگ ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز آمده بودند و جمعی خان و بعضی مردم
از گجرات بخدمت رسیده عرض سرگذشت میکردند و پهلوان دوست میر بر و مولانا اسد
باعزالیس منعم خان از کابل رسیده بودند آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه که درین نزدیکی
ترتیب یافته بود بر آمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساختند
و تا خیلی وقت از احوال مکه معظمه و گجرات و کابل می پرسیدند و بعد از آن جمعی از ریاضی دانان را

طلب فرمودند آن شب متعلق بطلوع زهره بود و میخواستند که ملاحظه فرمایند و نیت حق طویت
آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالی داشته جمعی را بمناصب علیه
امتیاز بخشند اوایل شام آنروز خواستند که بسعادت فرود آیند چون بزینهٔ دوم رسیده اند مقربی
مسکین تام اذان بی هنگام بنیاد کرده حضرت بمقتضای ادب تعظیم اذان همانجا ارادهٔ نشستن
فرموده اند چون درجات زینه تیز بود و سنگهای لغزنده داشت در حین نشستن پای مبارک
در دامن پوستین پیچید و عصای اشرف لغزید و از پای درآمده بسر آمدند و شقیقهٔ یمنی آزردگی
تمام یافت چنانچه قطرهٔ چند خون از گوش راست برآمد از انجا که ضمیر غیبدان داشتند بجهت تسلی و
نظام عالم در ساعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ چولی بیشی
آن نور پرورد اقبال فرستادند و از غرایب اشراقات ضمیر آنکه در اواسط همین روز بعضی
از ارباب فضایل دولت حضور میفرمودند که درین روز نسبت بیکی از بزرگان زمان آسیبی
عظیم رسیده همانا که ازین جهان درگذرد و دولتخواهان که در حضور اقدس بودند در اخفای
این واقعهٔ هایله کوشیده در فرستادن خبر بجانشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام
که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند سعی نمودند و تا هفده روز بوقوع این واقعهٔ
جانگداز را از عوام پوشیده داشتند حاضران درگاه و مدبران عتبهٔ خلافت خضر خواجه خان
و علی قلی خان و میرزا خضر خان هزاره و قوندوق خان و قنبر علی بیگ و اشرف خان
و افضل خان که در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت خواجه حسین مروی میر عبد الحی
بشیر خان و مهتر خان و بعد از چند روز تردی بیگ خان که نقش امیر الامرائی بر لوح خاطر
می نگاشت و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب
گرامی خدیو زمان خوانده روزگار درهم خورده را تدارک و تلافی نمودند و بعالم و عالمیان

پیغام جمعیت جاوید رسانیدند هم کارفرمایان عالم تقدس که در انتظار این بنده ها مشتاق بودند

و هم کارگزاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند میر عبدالحی صدر این بیت خوانده از طبیعت

اگر امروز عالم رفت بر باد ❊ گل صد برگ سوری را بقا باد ❊ و وجهی این بیت را اتفاق

بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته و از غرایب آنکه در میان مردم نام یکی از شهزادها

مصراع ثانی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود لیکن اگر گلی را با یا نوشته شود تاریخ

بیک طریق رسم خط و اما مدت آن نمی نماید تقریر ایام اختفای این امر جانکاه یکباره تا بسی

لباس آن شعران قباب پوشانده و بر بالای ایوان نشیمن آنحضرت بود برابر ده روز تا ب

دریا بردند و بطول الف ایام کوشش کرده او همه طرات تاقی گذاشتند بقدر المعنیان نصب

و چون این نایره مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی قوی که لازمه این هنگام است

بر نخاست اولیای دولت ابد پیوند باقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خواطر

المعنیان بواطن کمر سعی بر میان همت بستند آنچه در خدمت تفرقه افزای مدهشت دوشن

باید کرد کردند و در جبر این انکسار و جمع این افتراق آنچه عقد و وقت بود بجای آوردند و

دولت ابد قرین این دودمان عالی چون انتظام و التیام نیافته که فروغ جهان آرای

وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق سلطنت شرف سریر خلافت عالم و عالمیان

را فرو گرفته بود سبحان الله همچنین ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال که هم نظام بخش حکومت

و هم کامیاب معنی بود که در دایره وهم و عقل دوربین نمی گنجید که چنین زود از این جهان

گذران سفر اختیار فرماید اما چون وقت آن رسید که جهان آفرین عالم کهن را از سرنو

طراوت بخشد و عالمیان را چنان تازگی ترتیب دهد که در لباسهای از قرون سابقه نبود

لاجرم نقشه اظهار کامل عیاری بزرگ نهادی که اکمل افراد جهان باشد نماید و لهذا توزیع

اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب پنجاب عطوفت برگشته توجه نمودند بجدا
راه اتکه خان و سایر ملازمان عتبهٔ دولت از حصار فیروزه آمده بشرف رکاب بوس دریافتند
چنانچه ایمائی بآن رفت و چون موکب اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمان پادشاهی که بکمک
شاه ابوالمعالی تعیین شده بودند مثل محمد قلیخان برلاس و مصاحب بیگ خواجه جلال الدین
محمود و فرحت خان و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد و مهتر شیر نخجی چون از صحبت بیستانه
ناهموار این جوان بی اعتدال بتنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را
شنیده خود را بی رخصت رسانیدند و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند
پیش از نزول عساکر نصرت بسکندر که از کوه برآمده بود از شکوه آرایی موکب شاهنشاهی خود را
باز بکوه کشید و میر پیوست که از لاهور بجهت دفع او برآمده بود مراجعت نموده بملازمت شتافت
و چون تحقیق پیوست که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عنایت شده و آنحضرت متوجه
این ممالک اند بی اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطانپور رسیده ادراک ملازمت
نمود و آنحضرت از روی عطوفت منظور داشته از الطاف حضرت جهانبانی در مجلس عالی اشارت
بنشستن فرمودند و مشمول انواع مراحم و مکارم گشت و از آنجا که میر تنگ شربت
جرعهٔ دنیا شده بود بعد از آنکه رخصت یافته بمنزل خود رفت پیغام فرستاد که نسبت من
بحضرت جهانبانی معلوم همگنانست علی الخصوص بخاطر گرامی باشد و تفرقه‌ای که شما
بحضرت جهانبانی در کلیات و جزئیات چه بوده معلوم شما خواهد بود با الوش داده
پس نظر باین نسبت چون بخانهٔ شما آمدم بهر رای من جدا جدا انداختند و بسازندگان برای
علیحده برای من ترتیب داده شد آنحضرت که معدن دانش و مروت بودند بتجویزی او
تبسم فرموده بحاجی محمد سیستانی که خیمه مرتب کرده بود فرمودند که بگوئید سلطنت دیگرست

قانون عشق دیگر آن نسبتی که حضرت جهانبانی را بشما بود هر اینست عجب که درمیان
این دو نسبت تفرقه نکرده تکلّه کرده آید میر انفعال عظیم کشید و آنحضرت متوجه کوه شدند
تا استیصال سکندر که در مانکوث و آن حدود می بود نمایند چون بنواحی هربانه موکب
اقبال نزول فرمود قاصدی تیز رو رسید و بیرامخان را از قضیه افتادن حضرت
جهانبانی خبر کرد و بیرامخان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت
که روزی چند دران خطه دلکشا اقامت واقع شود و در نزدیکی کلانور نظر شیخ چولی رسید
و فرمان عالی آورد و مقارن این حال خبر قضیه ناگزیر بمسامع اجلال رسید از استماع
این قضیه جانکاه گریه و زاری که لازم عالم محبت دوستدار است از آنحضرت بظهور آمد
و آنقدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد راه داد که از حیطه خیال البشر
بیرون باشد و بیرامخان و اتکه خان و ماهم انکه بمقدمات دلاویز تسلی میدادند چون از فرط
محبت بود آنچه آنرا سرمایه تسلی میدانستند باعث مزید اندوه میشد و این برگزیده معبود
حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دل نگرانی و توجه مبذول میدارد و از فوت هر کسیکه
رایحه از اخلاص و عقیده و هنرمندی دارد چگونه متاسف و متالم میشود جای آنست که
درین باب که در زمان سالف موجب خرسندی و خوشحالی اهل غفلت میشد بر ذات مقدس
چنین حالت رود تا اهل عالم که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد بر حقیقت بزرگی این بزرگ
جهان اعتراف نمایند و این اعتراف وسیله اهتدای جمهور انام شود و این اهتدا ذریعه
شمول نورانیت و عموم حقانیت گردد و اگر نه ایمعنی بودی در وسعت آباد دانش و
خداشناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا راه داشتی که در لقای دیرایزدی چنین شکایت
در ابروی عبودیت بهم رساندی آخر تائید عقل دور اندیش خود بدامن صبر زد و در لمحه قات

و تیر ممات که بسا فران عالم بقا سوده مند آید اهتمام شده موزونان اصحاب نظم شعار ربایی
مرثیها و تاریخها گفتند از آنجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیه آن
غفران قباب ترتیب داد و این چند بیت از آنست **اشعار**

ای دل صدای مرگ ترا هم شنیدنیست	صبح اجل ز مطلع عمرت دمیدنیست
چون کل نفس ذائقة الموت حکم شد	میدان یقین که شربت مرگت چشیدنیست
این نام زندگی که بخشانند مر ترا	نام ترا بطرفه ممات کشیدنیست
غره مشو باین گل و بستان زندگی	باد خزان درین گل و بستان وزیدنیست
از گوش خویشتن شنوی کان فلان نماند	در گوش دیگران خبرت هم رسیدنیست

و میر عبدالحی این تاریخ یافت مصرع   ای وای پادشاه من از بام اوفتاد
مولانا مسعود حصاری این را در سلک نظم آورد   ع واصل حق شد همایون پادشاه
اما برسم خطی که نام قرنس بی الف نویسند و مولانا قاسم کاهی این تاریخ را در رشته نظم کشید
ع همایون پادشاه از بام افتاد + این تاریخ یک سال کم است و تفاوت
یکسال و دو سال در عبارات تجویز توان کرد و در وفیات و جمعی این مصراع تاریخ یافتند
ع وارث ملک جلال الدین باد + کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش
این یگانه روزگار بیش از آنست که بتحریر آید از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند
علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آنحضرت را پایه بلند بود و همواره با ارباب حکمت صحبت
میداشتند و ممتازان علم ریاضی در پایه سریر والا کامیاب سعادت بودند و آنحضرت را
اراده بستن رصد مصمم بود و بسیاری از آلات رصدی ترتیب داده بودند و چند جا محل رصد
خیال فرموده بودند توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و از آنجا که طبع موزون از خصایص فطرت

سلیمست در خلال اوقات معارف ذات قدسی را چه از حقیقت و چه از مجاز در سلک نظم میکشید دیوان
شعر آنحضرت در کتابخانه عالی موجودست و این چند رباعی از آن دیباچه کرامت منظم میگردد در رباعیات

ایدل بکن اضطراب در پیش رقیب + حال دل خود مگوی با هیچ طبیب + کاریکه ترا از آن جفا کار افتاد
بس قصه مشکل ست لیس امر عجیب + ایدل ز حضور یار فیروزی کن + در خدمت او بصدق دلسوزی کن
هر شب بخیال دوست بنشین + هر روز بوصل یار نوروزی کن + ای آنکه جفای تو بعالم سمت
روزیکه ستم نمیکنم از تو ستم ست + هر غم که رسد از ستم چرخ بدل + الا غم عشق تو باشد چه غمست

المنة لله که ذکر این سلسله رفیعه که چون سلسله سموات تائید الهی و اعتصام قدسی دارد و
یک سر این سلسله پیوسته ست بصبح ایجاد آدم صفی و سر دیگر بطلوع نیر وجود شاهنشاهی
بآیین تنقیح و طرز اختصاص بعبارات تازه که خامه الوهیت سبحان قالب افشا نشده انتظام یافت
و بگزارش این فهرست رفعت و عنوان دولت ذره هوا سرشت ابوالفضل سعادت پذیر
شد و بسا از رموز و نکات حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت که اگر آن حقایق
و اسرار حقیقت از وصل سوانح متمیز سازند کتابی گردد انتخابی لباب الباب از مغز دانش س

جام می ساختم از خون جگر خویش + نی خم سر که کند سینه ریش + هست بهر نکته دقایق بسی
تا نشنجد نشناسد کسی

اگرچه نظر بمخاطبان رسمی آنچه تا حال از سرگذشت بزرگان
گزارش یافت طفیلی و انانده سخن سرا بودم اما حقیقت شناسان انجمن تقدس نیکو دانند
که درین محمدت نامه ایزدی از آغاز تا انجام که هرگز چشم مرساد یک حرف طفیلی نیاورده ام
بیان پرده چند که نقاب جمال مقدس شاهنشاهی اند کرده در هر پرده پردگی وجه همت بوده است
حاشا کدام پرده و چه پردگی یک حسن ست که چندین تنوع ظهور دارد و باطن یکتا همت دگر ره
آن حسن جهان افروز رونق پذیرفت شعر و اندازه آنجا که سخن دانی ست + کین چه منزل از سخن دانی ست